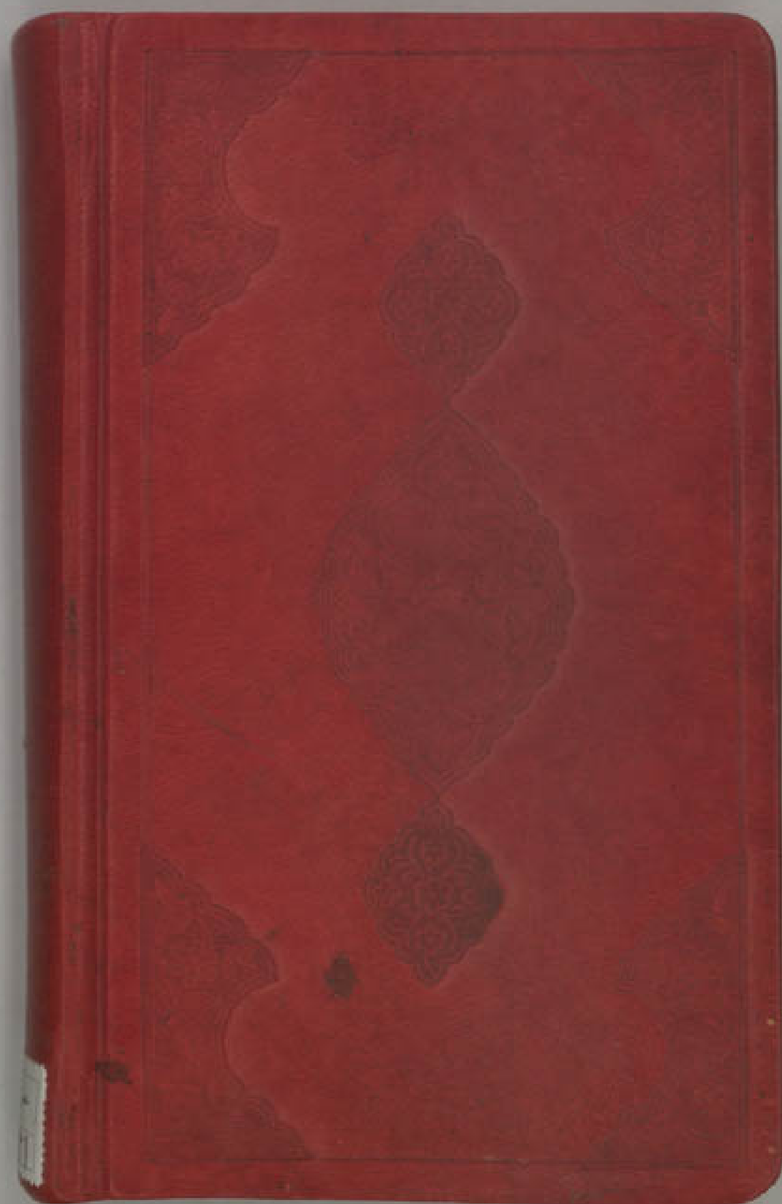
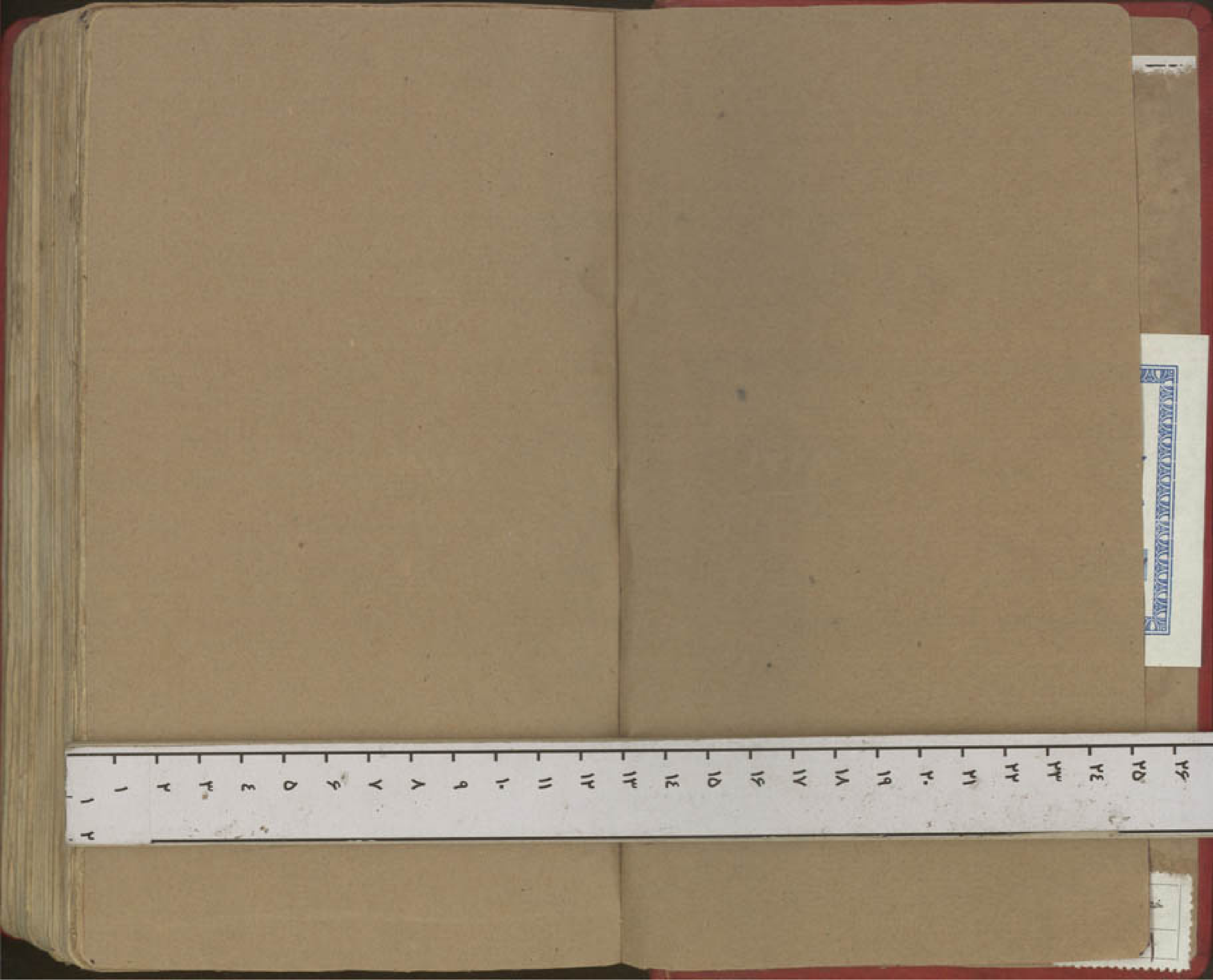

مرداد افغاني
٨٧/٤/٢





الافلاك موجب تكون این [illegible]
مخصوص به بارگاه احدیت و خاصه او
احمدی محمدی بخشیده و ستوده [illegible]
ساحی او علیه الصلوة والسلام گردانید
خویش تا غایبانه بوی علیه از لوای احمد بوم
است چه جای افلاک کونات را در راه او باخته
سعودی خبر دار ساخته تا غایبانه علیه السلام محبت
اعتقاد و ایمان باوی علیه السلام درست کنند و بذکر نامی نامی او علیه
السلام به فیوض و برکات برسند که محبت محبوب محبوب است
از انست که بعضی ابنا التماس رویت علیه السلام او نموده اند
و برخی از پیغمبران تمنی دخول در امت او علیه السلام گشتند و حضرت رب
العزت محبوب خود را دو طریق مرحمت فرموده ظاهر و باطن که
ظاهر را عام ساخته و باطن را خاص گردانیده و علما را بظاهر امتیاز
فرموده و اولیا را به علو باطن رسانیده و نسبت باطن چون
احکام ظاهر معنوی و مسلسل از خیر البشر به ارباب ولایت برسیده
و بهمین نهج تا قیام قیامت خواهد رسانید که انا نحن نزلنا
الذکر وانا له لحافظون حاکی ازین معنی است صلوات الله
و تسلیماته علی محبوبه و علی جمیع الانبیاء و علی آله و آلهم و اصحابه
و اصحابهم و جمیع اتباعه و اتباعهم و جمیع الاولیاء و الاتقیاء و متوسلهم



لی یوم القیمة اما بعد بنده خاکسار
بن شیخ ابراهیم سرهندی مشهود
چون دفتر اول کتاب حضرات القدس
سلسله علیه نقشبندیه مرتب
حضرت صدیق اکبر رضی الله عنه تا ذکر مقامات
س الله سره الاقدس باتمام رسانیدم
ی از اصحاب حضرت خواجه را که ذکر ایشان مختصر بود
حق گردانیدم اکنون شروع در دفتر ثانی مشتمل بر ذکر مقامات
وکرامات ودرجات وکمالات واحوال واقوال واعمال حضرت پیر دستگیر
قدس الله سره العزیز که اسم نامی آنحضرت عنقریب مذکور گردد
وباعث تصنیف این کتاب معلی القاب بیان مناقب آنحضرت است
مینمایم وبیان احوال وکمال انبیا وبعضی خلفا ودیگر اصحاب ایشان
که مشاهیر عصر بودند بدان ملحق کرده ام وچون این کتاب منبنی بر دوازده
حضرت است دفتر اول بحضرت اول تمام گشت وباقی حضرات را در دفتر ثانی
محتوی گشت ومشتمل گردید از حضرت مجدد الف ثانی شروع افتاد
واین دفتر را الحکم حسبه العلم من افواه الرجال وبروایت ثقات
وصلحای عالی درجات اخذ کرده بنوعی که هیچ ریب وشبهه در آن
اسناد راه نداشت جمع نموده شد ودرین باب احتیاط بسیار
بکار برده انه تعالی ولی التوفیق ومنه الاستعانة وعلیه التکلان آنحضرت

الاولی

الحضرت الاولی دوم

الاولی من کتاب حضرات القدس فی بیان مجمل مبادی الحالات المنتهی المقامات
بشیخنا ومامنا وقبلتنا قطب الاقطاب غوث الشیخ والشباب مجدد
الالف الثانی خازن الرحمة الرحمانی بحر الاسرار الالهیة مزین الانوار
النقشبندیه حجة العرفاء المحققین وختم العلماء الراسخین شیخ الاسلام
والمسلمین الشیخ احمد الفاروقی الکابلی النقشبندی السرهندی رضی الله
عنه انتساب آنحضرت درین طریقه انیقه بحضرت خواجه محمد باقی قدس الله
سره العزیز است وایشان اعظم اکمل خلفای حضرت خواجه اند
عالم عالم غریقان عمان غفلت بطفیل ایشان بساحل دوام حضور
افتاده اند جهان جهان راه گم کردگان تیه ضلالت بتوسط ایشان بشاه
راه هدایت رسیده فضلا وعلما از اقصای بلاد نجد مثان خیر عباد
چون مور وملخ می شتافتند ومشایخ وقت ترک مشیخت نموده بادراک صحبت
آن مرکز کمالات قطبیت وغوثیت مفتخر ومباهی گشتند واولیای
عصر انقیاد آنحضرت را سر بلندی تقرب باحمدی میدانستند وملوک وسلوک
چون پروانه بر شمع میرگشتند چه آنحضرت در وقت خود قبلهٔ زرو زکار
وکعبه جمیع دیار بوده اند وصول فیض وهدایت وحصول ضروف
فضل ورحمت بعالم وعالمیان از مشرق تا مغرب واز جنوب تا شمال
واز وقت ظهور ایشان تا روز قیامت بتوسط شریف ایشان است
آنحضرت با فاخه شان منتظر وقت توجه ایشان بودند وافاده شان
مرصد مقصد ایشان چون نور آفتاب بظهور ماهتاب بر همه افراد کاینات

بر سبیل تفصیل ساطع و لامع است موقوف بر علم مهر و ماه ثبت مثل
ایشان مثل بحر محیطست که بر انجلاد خود استاده است سیلان
آن منوط بتوجه متوجه در خلاص مخلص است و اگر دریا خواهد بفردی بار جاع
سیلان و فیضان بخشید در بخشش او اگر تخت جهانی را در یک
لمحه مالامال و مملو سازد و معامله ایشان ورای طور عقل و درایت
است حرف که لنگ در آنجا قدم ندارد و بعد از هزار سال از ارتحال محبوب
ذی الجلال علیه و علی آله الصلوات و التسلیمات بکمال اتباع آن سرور
علیه السلام فرمود مثل امتی کمثل المطر لا یدری اولهم خیر ام آخرهم ختمت
بکمالات ولایت شده مجدد بعد الالف آمده اند الخ آن سرور علیه
السلام فرموده اند مثل امتی کمثل المطر لا یدری اولهم خیر ام آخرهم
تواند که اشارت بوجود مسعود آنحضرت بود چه آخریت این از مضی
الف است و بعضی علیه السلام فرموده که در هر مائه مجددی آید که دین
متین خرا از سر نو تازه کرده از مجدد مائه تا مجدد الف از صد تا هزار
فرق است بل زیاده از آن هزار سال بایستی تا اینچنین گوهری بوجود
آید بیت هزار سال بباید که تا باغ یقین ز شاخ همت چو تو گلی بار آید
هزار قران و هزار قرن چون تو نبود ع بروزگار چو تو کس بروز کار آید
نور آن سرور علیه السلام بعد هر مائه در کسوت قطبی وقت ظهور کند
و ارشاد و هدایت فرماید اما در کسوت قطب الاقطابی که هزار سال
تخمیر طینت او کرده اند و مادر دهر سی و سه قرن و ده سال در شکم

داشته

داشته و مشاطه ازل و دایه قضا سه لک و شصت هزار روز در کنار حمایت
ترتیب فرموده و مشاطه ازل در مدت دوازده هزار مائه حلی ظاهر و باطن
او را محلی و مزین ساخته و تزئین صورت و معنی آراسته و الحاق اجزا اول را
خواسته ظهور اتم و اکمل است تجدید درین صورت که پرورده باب و حقیقت
و معنی است اعلم و اشمل شعر زهی دولت مادر روزگار ع که بوری چنین
پرورد در کنار ع از آنست که کارخانه رحمت و خزانه فضل و احسان
بآنحضرت حواله رفته است وَمَا أَرْسَلْنَاكَ إِلَّا رَحْمَةً لِلْعَالَمِينَ
در بارگاه سید المرسلین از حضرت رب العالمین خطاب مستطاب
آمده بعد از هزار سال از محمد براحمد بر تو انداخته شعر تو خازن
گنج حضرت مولای نکام شمار ع مشاطه حسن ملت بیضای از بعد هزار ع زانجام
تخت حرف نامت پیداست ع از روی حساب ع بر اول و آخر در رحمت
هاهی در روز شمار ع نام حضرت ایشان عندالله عبدالرحمن است اعجوبه روز
گار و انموزج عطیات پروردگار بوده اند شعر چندین هزار صنع خدای بکار رفت
تا بو العجب بمثل تو مخلوق خلق شد ع دلیل مظهریت محمدی بدین صورت به
ازین بنا شد که اسرار مقطعات قرآنی که راز سبحانی با محبوب مسعود است
خصوص بآن سرور داشت بر باطن ایشان ظاهر گشته منقبت آن خدیو
کارخانه هستی ازین گرفتار خود پرستی چه آید و محمد آنکه خدای برالی
جود ازین مبتلا بود و نابود چه زاده و بیان اطوار مقامات و کرامات
ایشان را که از اقطار مطار و از نجوم افلاک افزونست قرطاس او

بنوی خور سندی بیاید و مداد بخار و اقلام اشجار سیدی بخشید و حوصله
انسان تصور آن ابر تابد **شعر** از کتاب حسن او جزویست اوراق فلک
ور کتابش نقطهٔ نیست الا آفتاب ۵ وصف یکنقطه خالش نتوانستی نوشت
تا سر انگشت نویسنده نفرسود قلم ۵ وبا وجود آن دست در پای
زده ام که از دریا نمی و از خرمن خوشه و از بستان گلی و از خمخانه
بلی اکتفا نموده ام جزوی چند نوشته شد **شجرهٔ نسب** آنست
که حضرت ایشان با امیر المؤمنین امام العادلین عمر الفاروق رضی
الله عنه میرسد بدین طریق که آنحضرت فرزند شیخ عبد الواحد اند
و وی فرزند شیخ زین العابدین بن شیخ الحی بن شیخ محمد بن شیخ
حبیب الله بن امام رفیع الدین بن خواجه نور الدین بن خواجه نصیر
بن خواجه سلیمان بن خواجه یوسف بن سلطان شهاب الدین
بن علی المعروف بفرخ شاه کابلی بن خواجه نصیر الدین بن خواجه
محمود بن خواجه سلیمان بن خواجه مسعود بن خواجه عبد الله
بن خواجه واعظ اکبر بن خواجه ابو الفتح بن خواجه اسحاق بن
خواجه ابراهیم بن خواجه ناصر بن عبد الله بن امیر المؤمنین عمر
الفاروق رضی الله عنهم و انتساب آنحضرت در سلسلهٔ چشتیه بوالده
خود که شیخ عبد الاحد است و والد ایشانرا انتساب بشیخ رکن
الدین است و وی را بوالد ماجد خود شیخ عبد القدوس الغزنوی گنگوهی
الحنفی نسبا و مذهبا و اورا بشیخ محمد عارف و او را به پدر و شیخ خود

نسب نامه ایشان و نسبت

شیخ احمد عبد الحق و اورا بشیخ جلال پانی پتی و اورا بشیخ شمس
الدین ترک پانی پتی و اورا بشیخ علی الدین علی احمد صابر و او را
بشیخ فرید الحق والدین مسعود اجودهنی مشهور بگنج شکر و اورا
بخواجه قطب الدین بختیار اوشی کاکی دهلوی و اورا بخواجه
معین الدین سنجری اجمیری و اورا بشیخ عثمان هرونی و اورا
بشیخ حاجی شریف و اورا بشیخ ابو محمد چشتی و اورا بشیخ مودود
چشتی و اورا بشیخ ابو یوسف چشتی و اورا بشیخ ابو اسحاق
چشتی و اورا بشیخ علی دینوری و اورا بشیخ هبیره بصری
و اورا بشیخ حذیفه مرعشی و او از سلطان ابراهیم ادهم
و او از فضیل عیاض و او بشیخ عبد الواحد بن زید و او از حسن
بصری و او از امیر المؤمنین علی مرتضی و او از حضرت رسالت
پناه صلعم و نیز حضرت ایشانرا خطاب در سلسلهٔ قادریه
بدین طریق است که آنحضرت را بوالد خود بود و وی را بشیخ رکن
الدین مذکور و اورا بمیر سید ابراهیم الحسنی الایرجی القادری
و اورا بشیخ بها والدین الانصاری الحسنی القادری و اورا
بشیخ احمد جلی قادری و او از والد خود سید موسی قادری
و او از والد خود سید عبد القادر و او از والد خود سید محی
الدین ابو نصیر و او از والد خود سید ابو صالح و او از والد خود
سید عبد الرزاق و او از والد خود غوث الثقلین شیخ عبد القادر

جیلانی و نیز حضرت ایشان را در سلسلهٔ قادریه با وجود نظر قبولیت
از حضرت شاه کمال کیتهلی انتساب بشاه سکندر پیروشا
مت رالیه است که با وجود پسر خود شاه عماد خلافت بنبیرهٔ
مذکور عنایت فرموده و شاه کمال را انتساب بشیخ فضیل
بود و او را بسید گدای رحمن شاه‌ای و او را بسید شمس الدین عارف
صحرائی و او را بسید عقیل و او را بسید بهاء الدین و او را بسید
عبد الوهاب و او را بسید شرف الدین قتال و او را بسید عبد الرزاق
و او را بوالد خود غوث الثقلین شیخ عبد القادر گیلانی و آن
حضرت را بوالد خود سید ابو صالح و او را پدر خود سید داود
و او را پدر خود سید موسی ثانی و او را پدر خود سید یحیی
زاهد و او را پدر خود سید داود و او از پدر خود سید موسی
و او پدر خود عبد الله و او پدر خود سید موسی و او از پدر خود سید
محض و او از پدر خود سید حسن مثنی و او از پدر خود علی مرتضی
کرم الله وجهه و نیز حضرت ایشان مصافحه با حاجی عبد الرحمان
بدخشی کابلی مشهور بحاجی رمزی کرده اند و وی با حافظ سلطان
اوبهی که یکصد و ده سال عمر یافته بود مصافحه کرده بودند و او با شیخ
محمود اشواری و او با شیخ و او با شیخ سید معمری حبشی و او با
حضرت رسالت پناه صلعم مصافحه کرده اند سره العزیز سلسله
علیه نقشبندیه بتفصیل و تعدد طرق دو صد دفتر اول این کتاب [illegible] یافته

و تفصیل [illegible] انحضرت [illegible] قدس سره [illegible]

[illegible]

مع ذلک و این دفتر نیز بجمال می آرد و باین منظوم اکتفا می نماید

نظم

رسید فیض به صدیق از احمد مختار ع ازو رسید بسلمان فخر ابرار
ازو بقاسم و جعفر ازو بزید ازو ع بخرقانی و ازو بوعلی سرا بو
ازوست یوسف و ازو عجدوانی عارف ع ز فغنوی است برامتنی بزرگوار
ازوست بابا حضرت بابا سماس ز امیر کلال ع ببهاء الدین نقشبند فخر کبار
عقیب این همه یعقوب چرخی است و دگر ع ازو بخواجه عبید الله آن سر ابرار و
ازوست زاهد درویش خواجه املنکی ع ازو بخواجه باقی قدوه اخیار ع
ازو امام زمان قطب وقت شیخ احمد ع که هست ثانی این راه مجدد دین
کار ع

ولادت سعادت آنحضرت در ماه شوال سنه نهصد
هفتاد و یک در بلدهٔ معظمه سرهند حرسها الله سبحانه عن الآفات
اتفاق یافته چون بسن تعلیم رسیده اند ایشان را در مکتب
آورده اند در مدت قلیله حفظ قرآن مجید نموده بتحصیل نزد والد
ماجد خود شیخ عبد الاحد اشتغال فرموده و اکثر علوم
پیش والد خود خوانده اند و بعد از آن بسیالکوت رفته
و نزد مولانا کمال کشمیری که محقق و مدقق وقت بوده و علامهٔ
روزگار و زاهد و بعضی کتب معقولات که مولانا در آن مختار بود
با کمال تحقیق و تدقیق گذرانیده و برخی از کتب حدیث
پیش مولانا یعقوب کشمیری که از خلفای شیخ حسین خوارزمی
[illegible]ند و در حرمین محترمین از کبار محدثین استفاده نموده اند

ولادت [illegible] ارشاد [illegible]

علوم

کرده اند تا آنکه بیعت سلسلهٔ علیه کبرویه نیز بایشان نموده اند و در سن
هفده سالگی با تمام تحصیل علوم ظاهری سربلند گشتند و درین
مدت بسیر علوم کثیره حاصل نمود چون تحصیل را بانجام رسانیدند
در حضور والد ماجد خود بدرس مشغول گشتند در اثنای مطالعه یا درس
بعضی سخنان دقیق که رو میداد حواشی کتب تعلیق مینمودند و اجازت
درس کتب تفسیر و حدیث از صحاح سته و غیرها و حدیث مسلسل
بالاولیة الراحمون یرحمهم الرحمن ارحموا من فی الارض یرحمکم
من فی السماء بیک واسطه از قدوة المحققین و زبدة المحدثین شیخ عبد الرحمان
که از کبرای اهل حدیث و اکابر علمای عصر بود داشتند و حضرت ایشان
دران اوان اشتغال علوم ظاهره رسایل لطیفه بلسان عربی
و فارسی در نهایت فصاحت و بلاغت تصنیف فرموده اند
رسالهٔ تهلیله و رسالهٔ رد شیعه و رسالهٔ اثبات نبوت
از انجملات و اقتدار مولویت ایشان ازان قیاس باید کرد که ابو
الفضل علامی تمامی تفسیر قران بحروف بی نقطه تصنیف میکرد
و علمای هندوستان مثل مولانای جلال الدین لاهوری
تلوی و غیره برای امداد و اعانت این کار همیشه در مجلس وی
جمع میشدند ناگاه در مقامی حضر شدند ابو الفضل حضرت
ایشان را تکلیف نموده که علما درینجا محصور شده اند و اعتراف
بعجز و زاری نموده اگر ایشان عبارتی که معنی تحت اللفظ هم تواند بود

بکارند

[illegible]

بکارند بسیار غنیمت میدانیم که در جناب حیرانیم حضرت ایشان
علیهم الرضوان دست بقلم بردند بحروف غیر معجمه در همان محل
که عقل عقیل در تصوران کوتهی کند املا فرموده اند و جنگ جنگ
هر روز ازین تفسیر بی نقط بر عرصه ظهور می آوردند چنانچه شیخ
ابو الفضل و سایر اهل فضل حیران میماندند و اعتراف بکمال
قوت علمیت ایشان میخوردند و اکثر آن تفسیر بمعاونت ایشان
بانجام رسید و این تصنیف تفسیر بیش از ارشاد ایشان
بود الغرض آنحضرت بعد از تحصیل و تدریس ملتزم صحبت والد ماجد
خود شدند و کسب کمالات باطنیه و اقتباس انوار سلسلهٔ قادریه
و چشتیه از دولت خانه پدر بزرگوار خود نمودند و در نفس
اخیر والد ماجد خود ایشان خرقه خلافت از میان فرزندان
خویش بایشان دادند و جانشین خود گردانیدند حضرت
ایشان علیه الرضوان در بعضی تصانیف خود نگارش فرموده اند
که درویش را مایه نسبت از پدر بزرگوار خود حاصل شده بود و پدر
بزرگوار او را عزیزی جذبه این سعادت قوی بود داشتند و خوارق
مشهور بودند بدست آمده مراد حضرت شاه کمال کیتهلی قادریست
و نیز نوشته اند که این درویش را توفیق عبادت نافله خصوصا
ادای صلوات نافله او از پدر رسیده و پدر بزرگوار او را این سعادت
از شیخ خود که در سلسلهٔ چشتیه بود حاصل شده مراد شیخ عبد القدوس

حنفی غزنوی کنگوهی است و حضرت ایشان را همواره عزم زیارت
بیت الله و روضهٔ رسول صلعم دامن‌گیر می‌بود از جهت خدمت والد
ماجد خود کسب کمالات در تعویق می‌افتاد چون پدر بزرگوار آن
حضرت در سنه یکهزار و هفت ارتحال فرمودند آن عزم سر کشید
و شوق غالب گردید تجرید و تفرید بسفر مبارک برون آمدند
و هیچکس را ازین معنی اطلاع نه بخشیدند چون آنحضرت به دهلی رسیدند
ملاقات بحسن برکی که از مخلصان حضرت خواجه محمد باقی قدس سره بود و از
دوستان قدیم حضرت ایشان اتفاق افتاد و وی مناقب و ماثر و کرامات
و مقامات حضرت خواجه را در میان آورد و حضرت ایشان از آنجا که
اشتیاق این نسبت عزیز الوجود داشتند والد ماجد را نیز مشتاق
این طریقه انیقه دیده بودند بی اختیار زمام اختیار از دست داده
بملازمت حضرت خواجه بمجرد ملاقات فرمودند که شما بزیارت بیت الله
میروید اگر چندگاه درینجا باشید شاید که آنچه از ما میطلبید همین
جا بیابید فرمودند لااقل سه روز درینجا مقام نمایند بعد ازان اگر
عزم مصمم شود و متوجه شوید حضرت ایشان قبول نمودند با آنکه طریقه
خواجه قدس سره چنین بود طالبان که در خدمت ایشان می‌آمدند
تا مدت مزید و عهد بعید آمد و رفت مینمودند و طلب طریقه میکردند آنحضرت
طریقه تعلیم نمودند و نصیحت فرمودند که کسب حلال کنید و حقوق عیال و اطفال
بجا آرید بعد از آنکه صدق طلب میدیدند بعد استخارت طریقه میفرمودند.

حضرت خواجه قدس سره نخستین نادر
مرا فقیر زادات ایشان حاصل نموده
در قدمه راه حسن اربعین

حضرت ایشان را ترک وضع نموده بتصرف باطن و تعلق ظاهر جانب
ایشان رو کرده بصید آورده‌اند بعد از آن طریقه بایشان فرمودند و هر روز
بلکه هر ساعت کار ایشان در ترقی بود معامله سنین بساعت
وا نمود بیت کلی بردند زین دهلیزه پست ٪ میان درگاه والا دستار بست
بعد از آن در اندک وقت باوج خود رسیدند و از قران و امثال
خویش فایق گشتند و بکمال و تکمیل و قطبیت و فردیت الی ما شاء
الله تعالی رسیدند چنانچه حضرت ایشان محلی از احوال ابتداء
در مکتوب بیان طریقه نگارش فرموده‌اند و آن اینست چون این
درویش را هوس این راه پیدا شد عنایت خداوندی جل و علا
هادی کار او گشته چون بخدمت ولایت پناه حقیقت آگاه هادی
طریق اندراج النهایت فی البدایت و الی السبیل المتوصل الی
درجات الولایت مؤید الدین الحاج رضی شیخنا و امامنا الشیخ
محمد الباقی قدس سره که یکی از خلفاء کبار خانواده اکابر نقشبندیه
قدس الله تعالی اسرارهم بوده‌اند رسانیدند و ایشان این
درویش را ذکر اسم ذات جل سبحانه تعلیم نمودند بطریق معهود
و توجه نمودند تا التذاذ در من پیدا شد از کمال شوق گریه دست داد
بعد از یک روز کیفیت بیخودی که نزد این اکابر اعتبار دارد و مسمی است
بغیبت روی نمود و درین بیخودی یک دریای محیط میدیدم و صور
اشکال عالم در رنگ سایه دران دریا می‌یافتم و این بیخودی

رفته رفته استیلا کرد بالتذاذ کشید وگاهی تا یک روز میکشید
وگاهی دو بهر و در بعضی اوقات استیعاب شب مینمود چون این فقیر
را بخواجه رسانیدند فرمودند بخواهی از فنا که حاصل شده است واز ذکر
منع فرمودند و بنگاهداشت آن آگاهی دادند بعد از آن دو روز مرا فنای
حاصل شد چون بعرض رسانیدم فرمودند بکار خود مشغول
باش بعد از آن فنای فنای حاصل شد چون بعرض رسانیدم فرمودند
تمام عالم را یکی میبینی و متصل واحد می یابی عرض کردم بلی فرمودند
مستغرق در فنای فنا گشت با وجود دید اتصال بی شعوری حاصل
شود و در همان شب فنا باین صفت حاصل شد بعرض رسانیدم
وگفتم که من علم خود را نسبت بحق سبحانه حضوری می یابم
بعد از آن نوری محیط همه اشیا ظاهر گشت و من از آن حق دانستم
جل و علا و آن نور سیاه بود بعرض رسانیدم فرمودند که حق مشهور
است جل سبحانه اما در پرده نور برنگ سیاه فرمودند که این انبساط
در آن نور مینماید در علم است بواسطه تعلق ذات جل شانه باشیای
متعدده که در اولیت واقع شده بود منبسط مینماید نفی انبساط باید
کرد بعد از آن آن نور سیاه منبسط روی بانقباض آورد و در تنگ
شدن گرفت تا آنکه بنقطه کشید فرمودند که آن نقطه را هم باید نفی کرد
و بحیرت آمد همچنان کردم آن نقطه هم از میان زایل شد و بحیرت انجامید
که در آن موطن شهود حق خود بخود است چون بعرض رسانیدم فرمودند

که همین حضور حضور نقشبندیه است و نسبت نقشبندیه عبارت
این حضوریست و این حضور را حضور بی غیبت میگویند و اندراج
نهایت در بدایت درین موطن صورت می بندد و حصول
این نسبت مر طالب را درین طریق در رنگ اخذ کردن
طالب است و در سلاسل دیگر اذکار و اورا از پیران
عمل نمایند و پی بمقصود برند مصرع رو قیاس کن ز گلستان
من بهار مرا ع و این درویش را این نسبت عزیز الوجود
از دو ماه و چند روز از ابتدای زمان تعلیم ذکر حاصل
شده بود بعد از محقق شدن باین نسبت فنای دیگر که آنرا
فنای حقیقی میگویند حاصل گشت و دل را آنقدر وسعت
پیدا شد که تمام عالم را از عرش تا مرکز عالم در جنب آن
وسعت مقدار خردله قدری نبود بعد از آن هر ذره عالم فرادی
فرادی عین خود دیدم و خود را عین همه تا آنکه تمام عالم را در
یک ذره گم یافتم بعد از آن خود را بلکه هر ذره را آنقدر
منبسط و وسیع دیدم که تمام عالم را بلکه اضعاف عالم را
در آن گنجایش باشد بلکه خود را و هر ذره را نوری یافتم و در
هر ذره ساری یافتم و صوری و اشکال عالم در آن نور مضمحل
و متلاشی دیدم بعد از آن خود را بلکه هر ذره را مقوم تمام
یافتم چون بعرض رسانیدم فرمودند که مرتبه حق الیقین در توحید

همین است و جمع الجمع عبارت ازین مقامست بعد از آن
صور و اشکال عالم را چنانچه اول حق می یافتم این زمان موهوم
دیدم و هر ذره را که حق می یافتم بی تفاوت و بی تغیر همان ذره را
موهوم یافتم حال عجب بغایت دست داد و درین اثنا عبارت
فصوص که از پدر بزرگوار خود قدس سره شنیده بودم بیاد
آمد فرمودند ان شئت قلت انه ای العالم حق و خلق
من وجه وان شئت قلت انه خلق وان شئت قلت انه حق
من وجه وان شئت قلت بالحیرة العدم التمیز بینهما این
عبارت فی الجمله سکن آن اضطراب گشت بعد از آن در
ملازمت ایشان رفته عرض حال خود کردم فرمودند که حضور
تو هنوز صاف نشده است بکار خود مشغول باش تا تمیز
موجود از موهوم ظاهر شود و عبارت فصوص را که شنوده بودم
نیز بود خواندم فرمودند که شیخ بیان حال کامل نکرده است
عدم تمیز هم نسبت ببعضی ثابت است حسب الامر بکار خود
مشغول گشتم حضرت حق سبحانه بمحض توجه شریف آنحضرت
ایشان قدس سره بعد از دو روز تمیز در موجود و موهوم
ظاهر گردانید تا موجود حقیقی از موهوم متخیل و ممتاز یافتم
و صفات و افعال و آثار که از موهوم می نمود از حق سبحانه
یافتم و این صفات و افعال را نیز موهوم محض یافتم و در خارج

خبربکلیات

خبر بکلیات موجود ندیدم چون این حالت را بعرض اشرف رسانیدم
فرمودند که مرتبه فرق بعد الجمع همین است و نهایت سعی تا اینجاست
پیش ازین آنچه در نهایت و استعداد هر کس نهاده اند ظاهر میشود
و این مرتبه را مشایخ مقام تکمیل گفته اند تمت کلام الشریف
حضرت ایشان قدس سره العزیز ایضا سه مرتبه از وطن مالوف
خود بخدمت حضرت خواجه قدس سره ایشان از بشارت حصول
دولت و کمال و تکمیل و ترقیات در مدارج قرب و نهایت فرموده
اند کما صرح الاشارت الیه مرتبه دوم اجازت ارشاد و افاده
طلاب داده اند و خلعت خلافت عنایت فرموده رخصت نمودند
و جمعی از منتخبان اصحاب خود را همراه ایشان داده تربیت
اینها را بایشان عالی حضرت حواله کردند و مرتبه سیوم که حضرت
ایشان بخدمت حضرت قدس سره رفته اند خواجه ولایت
پناه بمجرد استماع قدوم حضرت ایشان قدس سره پای
پیاده از قلعه فیروزی که مسکن مبارک ایشان بود برآمده
تا دروازه کابلی که معروفست استقبال نمودند بانواع اعزاز
و اکرام بردند و چون مجلس مقدس انعقاد یافت حضرت خواجه
قدس سره از حضرت ایشان پرسیدند که سید الطایفه قدس
سره العزیز گفته اند و طلبنا بما علیه الحزار لیملکنا نبغی اکرم طالبه

ولیس ن

کنند مارا بانچه حضار بوده بران هر اینه هلاک شویم گفته اند لکن
آگاهی و عدم غفلت بود بین الحضرتین و چون اخر وقت از حضار
پرسیدند که چه آرزو داری گفت حسرت دارم و غفلت
قطعی چگونه باشد حضرت ایشان در جواب فرمودند از روی
حضار حضور بالکلیه بظاهر و باطن که ورای آنرا غفلت میدانست
دوام حصول آن معتبر بود بران تحیر داشت و انکه گفته اند بین
الحضرتین او را غفلت نبود مراد حضور باطنی است فقط فی الجمله
درین مرتبه خواجه ایشانرا اکرام و احترام فوق الحد مینمودند چنانچه
هرگاه از مجلس برخواستندی یا براهی میرفتندی بجمع الفتوی
میکردند مبادا که پشت بجانب ایشان شود و در راه رفتن
نیز این رعایت می نمودند و بطلاب و حضار امر نمودند که زنهار
در حضور ایشان تعظیم من نکنید و جمهور اصحاب خود را بایشان
حواله نمودند بالکل شیخیت و ارشاد را بایشان سپردند بلکه
فرزندان گرامی خود را که اطفال وضع بودند طلبیده از آنحضرت
طلب توجه در باب ایشان کردند چنانچه در احوال هر دو مخدوم
زاده در آخر حضرت اول گذشت و بعضی اصحاب که در حضور
حضرت خواجه قدس سره ماندند در باب ایشان بترتیب غایبانه
از حضرت طلب می نمودند و میفرمودند که مقصود ازین نیخنی کما کردیم

ظهور

ظهور ایشان بود بنابر علیه ترک شیخیت خود نمودند آنحضرت بامر حضرت خواجه
بسرهند تشریف آوردند و بتربیت طلاب مشغول گشتند چنانچه حضرت ایشان
قدس سره نگارش فرمودند که چون خواجه من مرا کامل نمود و مکمل دانسته
مرا اجازت تعلیم طریقه فرمودند و جمیع طالبان را حواله من کردند که مرا
دران وقت در کمال و تکمیل خود ترددی بود حضرت خواجه از کلامات
دریافته فرمودند که تردد را دران راه نباید داد که آنرا ترددی
در کمال مشایخ لازم می آید بحسب الامر شریف شروع در تعلیم طریقه
رفت و در تر شدا آن کار سنین بعث محسوس گشت و درین میان
باز علم بنقص خود پیدا آمد آنرا که پیرامون ما میس می تنبدند جمیع
کرده حدیث نقص خود گفتم و وداع خواستم اما طالبان اینمعنی
محمول بر تواضع داشته از آنچه داشتند بر نگشتند بعد از چندگاه
حضرت حق سبحانه و تعالی احوال منتظره را محصل گردانیدم کلام شریف
و از احوال و کمال خود ترقیات از باب صحبت و هم بر ما کر ترتیبات ایشان
احوال آنحضرت شده بود بحضرت خواجه عرض داشت مینمودند و آن عرایض
در دفتر اول مکتوبات قدسی آیات ثبت یافته بدانجا رجوع نمایند و هم
چنین احوال هر یک از اصحاب حضرت خواجه که در خدمت ایشان بنا می
بودند بعد از استفسار حضرت خواجه قدس سره از حضرت ایشان
بکشف صریح صحیح اطلاع یافته از سرهند بخدمت خواجه می نوشتند
و توجه غایبانه بترقیات اینها میگماشتند زهی نظر و درین و زهی قوت

وهمت وتصرف فی الجمله چون آوازه ارشاد ایشان بجهان وجهانیان
رسید وکلبانگ ایشان بربع مسکون بردند وتوبیان ایشان
در هفت اقلیم عالم زدند بر حکم منطوق کریمه اذا جاء نصر الله
والفتح ورایت الناس یدخلون فی دین الله افواجا خلق الله از
اقطار بلاد حلیه مبارک ایشان را در واقعات ومقامات میدیدند
واشارت وبشارت بر ترغیب صحبت شریف آنحضرت از انبیا واولیا یافتند
وبشارت که در مقامات ازان عالی درجات می‌شنیدند آنحضرت را
بر طبق آن میدیدند ناچار با عتقاد تمام میگرویدند وخوارق عادت و
کرامات وکشف قلوب واشراف غیوب چون ابر نیسان متوالی
ومتواتر ازان حضرت احساس مینمودند وآثار تصرفات وتوجهات
در ظاهر وباطن خویش میدیدند ومشاهده میفرمودند وعاشق صورت
ومعنی ایشان میگشتند ودر حضور آنحضرت وجود نداشتند واز
غایت ادب وانکسار چون نقش دیوار دور زمین می‌ایستادند
وحق پرستان انعقاد یافته بود که در هفت اقلیم روی زمین شیخی
ومثالی ازان سالکان محقق هر که میدید بی تامل وبی اختیار دلی
انتظار بر زبان میراند که ان هذا من الملائکه ان هذا الا ملک کریم وطریق ایشان
هم بطور اصحاب سید ابرار صلی الله علیه وسلم بود که عمامه معظم بر سر واکثر گوشه
دستار وطره فش بین الکتفین همواره وقمیص مشقوق المنکبین
در بر وسراویل فوق الکعبین بل وسط الساق در تن وکفش در پای

وعصا در دست

وقوع فتوح وفوج فوج مردم برای ملازمت آن قطب الاقطاب می‌رسیدند

بعضی بصورت ... ازان سالکان

وعصا در دست وسجاده بر کتف ونشان کثرت سجود بر پیشانی
وبطلاو انوار بر رخساره وبها وخود دلیل نورانیت باطن پیدا
شبها در قیام یا در مراقبه بسر بردند وروزها در اوقات
حلقه ذکر که بعد از نماز بامداد وپیشین وعصر انعقاد می‌یافت در
مقدس ایشان استغراق داشتندی واشراق وچاشت
میگذاردی تمام روز وشب کار ایشان وضو یا نماز یا مراقبه یا
تلاوت یا تلاوت بود مکان وظرافت لباس رحین نماز از هر جهه
کویم بهر میدا... داشتند ماناکه حدیث نبوی علیه السلام مصدر الصلوة
لایدری اولهم ام آخرهم ودر باب آن قطب الاقطاب واحباب
واصحاب ایشان خواهد بود حضرت ایشان به برادر حقیقی حضرت شیخ
محمد مودود نگارش فرموده‌اند ای برادر این نوع اجتماع اهل الله
واین قسم جمعیت الله وسیر فی الله که امروز در سرهند میسر است
اگر گرد عالم گردید معلوم نیست که عشر عشیر این دولت پیدا آید
وشما ازان ناچیز حاصل کنید وشما اینچنین دولت را
مفت ورایگان از دست داده اید واز جواهر نفیس بجوز ومویز
ودر رنگ طفلان اکتفا نموده‌اید مصرع شرمت باد ازین شرمت بادا

فصل الحضرت الثانی فی بیان درجاته التی ظهرت علی خواص عباد
الله واولیاء الله قبل ظهوره وبعده رضی الله تعالی عنهم درجه علامه
نبوتی در جمع الجمع حدیث روایت کرده که پیغمبر صلعم فرموده که یکی

الحضرت الثانی حضرت سیم

سیوطی

امتی رجل یقال له صلة یدخل الجنة بشفاعته کذا و کذا ما ان له
اشارت بوجود مسعود فایض الجود ایشان بوجه ایشان باشد
که در میان علما و صوفیه صله بودند که اختلاف فریقین را در وحدت
وجود بلفظ جمع داشتند چنانچه بعد از تحریر این مقال خود نوشته
اند الحمد لله الذی جعلنی صلة بین البحرین و حضرت ایشان
از سرور کاینات علیه و علی آله افضل الصلوات و التسلیمات بشر شده
اند که فردای قیامت چند هزار کس را بشفاعت تو بخشند منطوق
حدیث و مضمون بشارت بآنحضرت صادق آید و درین مدت هزار
سال دیگری باین لقب نگذشته و در جای یکی از مقامات شیخ
الاسلام احمد جام قدس سره العزیز دیدم که فرموده اند که بعد از من
هفده تن مثل من و مسمی باسم من پیدا شوند و آخرین ایشان
بعد هزار ظهور کنند که از همه بزرگ بود و در جای شیخ ظهیر الدین که یکی
از فرزندان حضرت احمد جام است در کتاب رموز العاشقین نوشته
بود که تا آخر عمر پدرم شیخ الاسلام بر دست وی ششصد هزار
کس توبه کرده بودند و از پدر بزرگوار خود پرسیدم که مقامات مشایخ
شنیده ام و کتب ایشان دیده ام مثل این حالات که از شما
ظاهر می شود از هیچکس نشنیده ام فرموده اند که در وقت ریاضت
ما هر ریاضت که دانستیم که اکثر اولیاء الله کرده اند تا بران چیزی افزودیم
حق سبحانه و تعالی آنچه بر اکثر اولیا ایشان داده بود تنها باحمد داد

راجح

صلقب

دودر

و در هر چهار صد سال چون احمد شخصی پدید آمد که آثار عنایت حق تعالی در باب
او و این باشد که همه خلق ببینند هذا من فضل ربی الاکرام که این
سخن اشارت بوجود مسعود حضرت ایشانست زیرا که ارتحال
شیخ احمد جام در ششصد و ولادت حضرت ایشان در نهصد
و هفتاد و یک در تاریخ یکی از ثقات پیش فقیر نقل کرده که در بعضی رسایل
شیخ خلیل الله بدخشانی دیده ام که نوشته است که در سلسله
حضرات خواجها از سواد هندوستان عزیزی پیدا خواهد شد که بی
نظیر عصر بود و بی مانند خود خواهد بود افسوس که حیات من تا آن زمان
وفا نخواهد کرد و حضرت قطب المحققین حضرت خواجه محمد باقی قدس
سره میفرمودند که چون حضرت مخدوم مولانا خواجگی امکنکی
ما را امر کردند که بهندوستان برویم تا این سلسله شریفه را از شما
رواجی پیدا شود که ما خود را شایان این معنی ندیدیم بسیار تواضع نمودیم ایشان
امر باستخاره فرمودند استخاره نمودیم و دران استخاره دیدیم
که گویا طوطی بر شاخی نشسته است و ما در دل خود نیت کردیم که اگر این
طوطی از شاخ پریده بر دست ما نشیند پس ما را درین سفر گشایشها
خواهد شد بمجرد خطور این خواطر آن طوطی پرواز نموده بر دست ما نشست
و ما منقار وی را در دهان خود گرفتیم و از لعاب خود وی چشانیدیم
گویا شد و بار دیگر منقار وی در دهان خود گرفتیم در دهان ما شکر
ریخت تعبیر این واقعه چنین کردیم که طوطی آن از ظهور هندوستان نسبت آن

شاید

آمد

عزیزی از هند بما متوسل شود که بمعارف و حقایق و اسرار گویا گردد
و جهانی از وی فایض رسد این واقعه را تعبیر آن در خدمت مولانا عرض
فرمودند که تعبیر آن واقعه چنین باشد که بخاطر شما راه یافته در برگاه است
که عزیزان منتظر قدوم آن عزیز الوجود اند بشناسید آن عزیز را در
یابید معلوم شد که آن عزیز از دامن شما بروز خواهد کرد حضرت خواجه
قدس سره بعد اتمام این کلام خطاب با آن قطب الاقطاب کرده
فرمودند که ما این واقعه را اشارت و بشارت نسبت بحال شما
میدانیم آخر کار موافق تعبیر حضرت خواجه بوقوع آمد درجه حضرت
خواجه قدس سره بحضرت ایشان ما میفرمودند که چون وقت
مراجعت از خدمت مولانا خواجه امکنگی قدس سره بسرهند
شما رسیدیم در واقعه دیدیم که میفرمایند ایشان که در جوار قطب
فرود آمده اند و حلیه آن قطب را بشتر نمودند بامداد بدریافت
مشایخ و گوشه نشینان آن بلده رفتیم هیچ کدام از ایشان
بآن صورت نیافتیم و آثار و انوار قطبیت در هیچ یکی از ایشان معاینه
نکردیم گفتیم اگر کسی از اهل این شهر قابلیت داشته باشد بعد ازین
بظهور بیاید و همان روز اول که شما را دیدیم همه حلیه شما را موافق
آن حلیه یافتیم و هم نشان آن قابلیت در شما شناختیم درجه
و نیز از حضرت خواجه قدس سره در اوایل ایام که رسیده اند حضرت
ایشان بخدمت خواجه صفا کیشان قدس الله سره بحضرت ایشان

قرنی

قدس سره فرمودند که در لیلت شهر شما فرود آمده بودیم دیده شده که
مشعلی سر بفلک کشیده برافروخته اند که تمام عالم از مشرق
تا مغرب از آن یک مشعل روشن باشد محسوس گشت که انوار
آن مشعل ساعت بساعت متزاید میگردید و مردم از آن یک
مشعل چراغهای بسیار افروختند این واقعه را اشارت و بشارت
بمعامله شما میدانم درجه حضرت خواجه قدس سره در اوایل
ایام وصول آنحضرت بملازمت حضرت خواجه قدس سره با یکی از
بزرگان روزگار مکتوبی نوشته بودند درانجا نگارش فرمودند
که شیخ احمد نام مردیست از سرهند کثیر العلم و قوی العمل روزی
چند فقیر با او نشست و برخواست کرده عجایب بسیار از روزگار
اوقات او مشاهده نمودند بان میماند آفتابی شهود شود که عالم ازو
روشن گردد الحمد لله که احوال کامله او مرا بیقین پیوسته و این
شیخ مشار الیه برادران و اقربا دارد همه مردم صالح اند و از
طبقه علما چندی را دعاگوی ملازمت نموده و از جواهر عالیه داشته
استعدادها عجب دارند فرزندان آن شیخ که اطفال اند اسرار
الهیه اند بالجمله شجره طیبه است انبته الله نباتا حسنا درجه
حضرت خواجه قدس سره در باب آنحضرت میفرمودند که ما درین
سه چهار سال که بنجنی نکردیم چند روز بازی کردیم الحمد لله والمنة
که این بازی ما و این دکان بردازی ما بمعاینه شد که چون

ایشان بر روی روزگار آمدند درجه و نیز حضرت خواجه
قدس سره در باب حضرت ایشان میفرمودند که این تخم را از
سمرقند و بخارا آورده ام که در زمین برکت آیین هند کشتیم ر
کرمی ما بتربیت طالبان تا زمانی بود که معامله ایشان با نتها
نرسیده بود چون از کار ایشان فارغ شدیم خود را از کار
مشیخت کشیدیم و طلاب را بایشان حواله نمودیم درجه
حضرت خواجه قدس سره بحضرت ایشان مکتوبی باین
اسلوب نوشته بودند که دلالت بر جلالت قدر و منزلت
دارد و آن مکتوب اینست حق سبحانه و تعالی بمرتبه کمال و اکمل
برساند و للارض من کاس الکرام نصیب تکلفی نیست آنچه حقیقت
حال است نوشته می شود پیر انصاری قدس سره میفرماید که
من مرید خرقانی ام اما اگر خرقانی درین وقت می بود با وجود پیریش
مریدی من میکرد هرگاه که صفت آن بی صفتان چنین باشد
گرفتاران آثار صفات چرا جان فدای لوازم طلبکاری نکنند و از
هر جا بوی مشام جان برسد و از پی آن نروند اکنون توقف و اهمال
نه از راه استغنا و بی پروایی است منتظر اشارت باشند رسالت
درجه بیت گر طمع خواهد ز من سلطان دین ۸ خاک بر فرق قناعت
بعد ازین شعر اینست حقیقت احوال نوشته می شود حق سبحانه و تعالی
بدانچه باید متصف گرداند و از عجب و پندار مخلص گرداناد و بقیة المقصود

انکه

جناب

انکه سیادت جناب و نقابت مآب میر صالح نیشاپوری
سلمه الله اظهار طلب نمودند چون وقت مقتضی این بود تضییع
اوقات ایشان و دادن از مسلمانی نبود لاجرم بصحبت شما
فرستاده شد ان شاء الله تعالی بقدر استعداد بهره مند
گردند و توجه لطف کامل یابند درجه و نیز حضرت خواجه
قدس سره بحضرت ایشان نوشته اند الله تعالی فقرا و
مساکین مانند را از برکات برگزیدگان زمانی برساند مدتیست
که عرض نیازمندی بدرگاه ولایت پناه نکرده ایم از پی این
یک کلمه را قاصد صادق حامل میتواند شد الحمد لله
این قسم صورت می بندد و دیگر چه نویسم سخن درویشان
بحضرت شما نوشتن بغایت بی هنریست و حکایات و اوضاع
صوریه بسیار بی حاصل است الغرض ما را حد خود می باید
دانست و از فضول احتراز باید کرد والدعا درجه
روزی سیدی که از اخص اصحاب حضرت خواجه قدس
سره بود بتضرع و زاری تمام و نیازمندی مالا کلام
التماس توجه خاص از آنحضرت نموده فرمودند که ان شاء
الله العزیز چون ایشان از سرهند بیایند اشارت بحضرت
ما کرده اند التماس کنیم که در یک هفته کار ترا باتمام رسانند
و بدرجه ولایت واصل گردانند اتفاقا بعد ازین کلام ملاقات

حضرت ایشان بحضرت خواجه قدس سره همان اتفاق
نیفتاد اما چون حضرت ایشان ارتحال خواجه بدهلی
رسیدند واین کلمه طیبه حضرت خواجه که در باب توجه حضرت
ایشان بسید مذکور وارد شده بود بسمع همایون
حضرت افتاد فرمودند که اگر بصدق بطلب و اعتقاد
راسخ بیابی محض فرموده حضرت خواجه کار ترا در یک
هفته بسپارم لیکن او را توفیق این سعادت رفیق
نگردید درجه حضرت خواجه قدس سره از مقامات
مشایخ متقدمین نیز از حضرت ایشان در حضور و غیبت
بمکاتبت استفسار میفرمودند چنانچه با آن حضرت
مکتوب نوشته اند درجه مسند اسناد اوسع و بر انوار
باد مسوده رساله که در طریق خواجگان تمام شده بود خواجه
برهان محل البصر مشتاقانه گذرانیدند حمداً لله سبحانه والمنه
که بغایت عالیست و لطیف لیکن میرسد التماس نموده
آید که قدری در احوال حضرت خواجه احرار قدس سره تفتیش
حال فرمایند شاید که امور دیگر ظاهر شود روزیکه بمطالعه
لطیفه غیبیه مشرف شدم در اثنای راه در نفاس خواطری
آمد که دست چپ یعنی عالم ارواح با ایشان تعلق دارد چون
حاضر شدم بحیثیت ضعف حافظه مسترد گشت که مشار الیه

که بود

که بود لیکن ظن غالب آن بود که اشارت خواجه احرار است
یکی در طبقه ائمه دیده شود بمکن چیزی ظاهر گردد و دیگر
سخنان ایشان معنی عصمتی مفهوم میشود و این نیز از بعضی
جوابها دریافته شده که ایشان بحیثیت خلقت نهایت در بدایت
مندرج مخلوق شده اند چه عجب اگر فوق نکته علم در زیر مقام
وحدت عالیات علیا که قابلیت مطلقه است مخلوق باشند یکی
کرم نموده اتحاد دیده شود درجه وایضاً حضرت فاروق رضی
الله نظر ببیندازد که داخل مقام شده و نزول آمده یا از راه دیگر
بکنار آمده اندیشاید که مخلوقیست فوق نقطه بسبب عدم تقریر
در ان مقام شده باشند بارے البته عنایت نمایند و تفتیش
فرمایند که خیلی خاطر نگرانست التماس دیگر آنکه در باب فناء
بشریت نیز توجهی فرمایند که در غیر مقام فنا فی الله نیز
مقام دارد یا منحصر است در داخل شدن همین مقام از جمله
جامعی که در فوق این مقام مخلوق شده اند ظاهر است که همچنان
محفوظ باشند و حاجت بکسب در ظهور فنای بشریت نداشته
باشند وایضاً جامعی که در زیر جانمقدم وحدت محو شده باشند
اگرچه ابتداء جذبه و قومیت رفته یا غیر آن رفته باشند نیز از عود
بوجود بشریت محفوظ باشند ایضاً یک نظر در خانه جبروت
که مقام انبیاست صلوات الله علیه نبینا و علیهم نیز بکنند در آنجا

نیز بمقام خواهد بود که از عود ندکور با امن کرداند ایضا در مقام
فنا فی الله بیشتر نظر فرمایند که شاید جز این راه ظاهر بتفصیل
راهی دیگر هم داشته باشند و بعضی از غیر پیران راه واصل
شده باشند باقی احوال موافق ان ایشان را بنیز بعکوست
چه نویسیم چندان اسامی و علامات مقامات مارا معلوم
نیست تغیرات را چه نوع توان نوشت انشاء الله تعالی آنچه
مرضیست همان شود محمد صادق فرزند وران و اعزه نیازمندی قبول
نمایند درجه روزی حضرت ایشان قدس سره در حجره
خود در مسجد فیروزآباد دهلی مشغول بودند که حضرت خواجه
قدس سره ناگاه ساخت رو و برا بمبالغه تمام منع فرمودند بیرون
حجره نشستند بعد از لحظه حضرت ایشان بافاقت آمدند و
فرمودند که بیرون آمدن با فتقار و انکسار تمام در بکشادند
وفرمودند که بیرون درکیست حضرت خواجه فرمودند فقیر محمد باقی
حضرت ایشان باضطراب تمام در بکشادند و بیرون آمدند با فتقار
و انکسار تمام در خدمت خواجه نشستند درجه حضرت خواجه
بشکرانه آنکه حق سبحانه و تعالی آنچنین مرید بلند استعدادی
عالی نهادی را بصحبت ایشان بدرجه کمال و تکمیل واصل کردانید
همواره لطف ایشان می بودند و بان معنی مفاخرت و مباهات
مینمودند در حضور خود ایشان را در حلقه اصحاب خود کردانیدند

فقره از ملاقات حضرت ایشان
شبها بقصد بیرون آمدند و نجاره بر
حجره حضرت خواجه قدس سره
از دو رود حضرت خواجه قدس سره

رسانیده از برکات صحبت
ایشان درجه

وخود بآن حلقه درآمده بگوشه بنشستند درجه
گویند که یکبارگی حضرت شاه کمال بتکمیل بر سبیل عادت قدیم
خود بمنزل شریف والد ماجد حضرت ایشان اعنی حضرت
شیخ عبد الاحد نزول فرمودند دران ایام حضرت ایشان طفل
وضع بودند مرض خناق که از امراض مهلکه اطفال است داشتند
نفس دراز گشته بود که هوش از سر رفته و مدتی بر این حال
گذشته که شیرها در بکاشان نرفته از این معنی اهل بیت
خاطر شکسته و مایوس گشته نشسته بودند ورود
حضرت شاه را غنیمت دانسته ایشان بهمان حال
بخدمت شاه آوردند شاه ولایت پناه ایشان را در
کنار گرفتند و زبان مبارک خود را در دهان ایشان انداختند
آنحضرت بالفور مکیدن گرفت بعد از ان حضرت شاه فرمودند
که خواطر دوستان از جهت مرض ایشان جمع باشد که هم عمر
عزیز ایشان بسیار است و خدا اجل و علا بایشان
بسیار کار دارد و ایشان مثل من بزرگ خواهند
شد و من ایشان را بفرزندی قبول کردم همان زمان
ایشان را صحت تمام و عافیت تام حاصل شد درجه
حضرت ایشان را در ایام شباب مرض شدید و ضعف
قوی روی نموده بود که کار بجای کشیده والد حضرات مخدوم

کتهیل

زادهای عالیقدر که از مستورات صالحات عابدات بود تجدید وضو
ساخته دو رکعت نماز گذارده بگریه و زاری بدرگاه بی نیاز
بصد عجز و نیاز بارها جلت عظمته نهاده برای صحت آنحضرت دعا
کردند که درین اثنا آن زهرا عصر را خواب در ربود دید که
قایلی میگوید که خاطر جمع دار که بار با وی کارهای عظیم در پیش
است که تا هنوز یکی از هزار بظهور نیامده است حضرت حق سبحانه
عن قریب آنحضرت را صحت کامل کرامت فرمود که بدرجه
قرب رسانید و عصمت پناه زهرا عصر والده حضرات مخدوم زادهای
عالیقدر در ایام کدخدائی خود والده ماجد خود حاجی الحرمین الشریفین
شیخ سلطان را که عالم و فاضل و متقی و سخن شناس بود بعد از وفات
وی در خواب دید که گویا میگوید که من این زمان در صحبت کثیر البرکة
حضرت خیر البریه علیه الصلوة والسلام والتحیه بوده ام آنحضرت علیه
التحیه بر کاغذی بخط خاص الخاص سجل فرمودند که مرا چهار یارند پنجم ایشان
شیخ احمد است عم من شیخ ذکریا گویا انکار اظهار مینماید والد من
باوی میگوید که این سخن را انکار میار که من همین ساعت در خدمت
سید الکونین علیه الصلوة والسلام حاضر بوده ام و این معامله را معاینه
نموده ام و در یمینی هیچ شکی درین نیست بعد از افاقت از عظیم این
واقعه در حیرت افتادم آخر الامر حق سبحانه و تعالی ایشان را بکمال متابعت
سرور کونین علیه الصلوة والسلام و اصحابه الکرام بمرتبه رسانید که هر که

ایشان را

شیخ بود

ایشان را امید میگفت که طریقه ایشان بعینه طریقه اصحاب کبار است
در جبه حضرت شاه کمال کیتهلی قدس سره وقت ارتحال خود جبه
متبرکه خود را که سالها بر خود داشتند با وجود شاه عماد نبیره خود و
شاه سکندر بن شاه عماد عنایت نمودند و فرمودند که این
جبه را که بتو امانت سپردیم بهر عزیزی که خواهم گفت خواهید
رسانید اتفاقا حضرت شاه کمال در گذشتند و نام احدی
نگفتند بعد از آن در واقعه بشاه سکندر فرمودند که این جبه را
بفرزند معنوی یعنی شیخ احمد سرهندی برسانید که این جبه
امانت ایشانست که پیش تست شاه سکندر توقف و تعلل
نمود که نعمت خانه خود به بیگانه چون دهم حضرت شاه باز در واقعه
معامله نمودند و در آن باب تاکید و مبالغه نموده فرمودند شاه سکندر
را همین معنی بیامد مرتبه سیوم حضرت شاه بعتاب عظیم معاتب ساختند
این زمان شاه سکندر ناچار شده آن جبه را از قصبه کیتهل
بسرهند نزد ایشان آورده بپوشانید و آنحضرت ایشان
بعد از پوشیدن آن جبه متبرکه مشاهده نموده اند و در مکتوبات
آنحضرت مذکور خواهد شد ان شاء الله تعالی در جبه وقتی که حضرت
ایشان قدس سره بعد از ارتحال حضرت خواجه قدس سره
بجهت عزا آنحضرت بدهلی تشریف بردند اصحاب حضرت خواجه
قدس سره بر سنن سابق استقبال ایشان نمودند و بر طریق

قدیم در حلقهٔ ذکر ایشان حاضر میشدند و مریدان سلوک میکردند
بلکه تجدید با آنحضرت بیعت نمودند ناگاه خناس الذی یوسوس فی
صدور الناس چندی را که قوت تصفیه غالب نداشتند بمقدمات
محسوسه ز راه برده خود در خانه از جا برد و سر انحلال ایشان آورد
و صحبت منغص گشت حضرت ایشان توجه بوطن مالوف خود فرمودند
حقایق و معارف پناه شیخ تاج الدین که از کمل اصحاب و اجلهٔ خلفای
حضرت خواجه و از مشاهیر مشایخ هند و حرمین شریفین بودند
با آنکه از مخلصان خاص ایشان بود که بسبب صحبت بعضی ازین فرقه
زدهٔ وسوسه بخاطر آنجناب نیز خللی شده بود بعد از آن شیخ تاج
از سنبل که وطن مالوف وی بوده است مکتوب بمولانای محمد قلیچ
که خسر حضرت خواجه بود نوشت که بخدمت حضرت ایشان عریضه
نویسید و در آنجا دعای فقیر رسانیده معروض دارید که در واقعه
از جریمه که من در گذشته اند در واقعه نیز از گناه من در گذرند
دیگر یاران دهلی بگویند که بخدمت حضرت ایشان رجوع داشت
و الحال منحرف شده مرتد طریقه گشته است و هر که رجوع نداشت و
انحراف گرفته نیز مرتد طریقه اند زیرا که انکار کمل اولیاء داخل
ارتداد داشته اند و این دو روزه زندگانی سهل است اما هر که بهمان انحراف
بماند دم آخر ایشان ایمان مسلوب خواهد شد چون بهیرهای خود جا
یکدیگر بهم خبر کردیم بعد از آن بچند گاه شیخ تاج بدهلی تشریف آوردند

ارتداد

در حجره

در حجره حاجی صالح فرود آمدند آخوند ملا حسن جعفر بیگ تهانی و خواجه
محمد صدیق در خدمت ایشان حاضر شدند جعفر بیگ و ملا حسن بخدمت
شیخ عرض کردند که بدین مضمون مکتوبی از شما بما رسیده بود
آیا کسی آن مکتوب را از پیش خود ساخته بود یا در واقع مکتوب
شما بود حضرت شیخ فرمودند که مکتوب از من بود و حقیقت
معامله اینست که مرا انکاری بخدمت شیخ احمد بوده است از
دست ایشان لت خورده ام من بعد معتقد گشتم و متوجه احوال
یاران دهلی شدم اثر رشدی مفهوم نشد و چندانکه توجه
نمودم راهی بمقصد نمی کشود تا شبی نیازمندی عجز آوران بدرگاه
مولی تعالی نمودم در همان حال غیبت در ربود می بینم که مجلس عالیست
جمیع کمل اولیاء در آن مجمع معلی جمع شده اند من نیز خود را
در گوشهٔ آن محفل مقدس خزانیدم چون ساعتی گذشت یکی از
اکابران مرا مخاطب ساخته فرمود که تو با کمل عصر انکار داری
مگر اینقدر ندانسته که با کمل وقت در مقام نفی و دنی بودن و غلظت
نمودن باعث خرابی دین و موجب سلب ایمان است ازین انکار
برگرد و نادم و تایب شو چون این بزرگ ساکت شد بزرگ
دیگر از آن اکابران مرا مخاطب ساخته بهمین حرافت نه زاشته
کشید الغرض جمیع کبرا آن مجلس مقدس فرداً فرداً بهمین طریق
خطاب و عتاب میفرمودند من حیران گشتم که خداوندا بکدام یکی از

اکابر دین که او محل وقت باشد مرا غلطی خواهد بود که مستوجب
اینهمه اعتراض گشتم ناگاه دیدم که در صدر این مجلس مقدس
بندگی میان شیخ احمد نشسته اند و جمیع این بزرگان را روی توجه
بجانب ایشانست و راس و رئیس این مجلس عالی و محفل متعالی
ایشانند این زمان معلوم شد که معامله چیست لاجرم از جای
خود برخواسته بخدمت ایشان شتافتم خود را بر قدم ایشان
انداختم چون ایشان فقیر را دیدند برخواسته در کنار کشیدند و کمال
مرحمت بجا آوردند عرض کردم که چون من در میان یاران غیاب نشسته
بودم ازین سبب نسبت بایشان سر برزده است امید که عفو فرمایند فرمودند
که از مثل تو ای عجب است بار بار تکرار نمودند بتضرع و زاری معروض داشتم
که بمقتضای بشریت واقع شده است فرمودند که عفو کردیم چون از
خواب بیدار شدم تایب گشتم و تضرع نمودم اثر قبول بظهور پیوست
و رشدی در کار پدید آمد بنابران بدوستان و هم برها نوشتم که این
دو روزه زندگانی سهل است هر که بهمان انحراف بحضرت ایشان خواهد
ماند و رجوع نخواهد نمود و در آخر دم ایمان بباد خواهد نمود و چون حضرت
ایشان بتقریب عرس حضرت خواجه قدس سره بدهلی تشریف
بردند شیخ تاج نیز بدهلی آمده بودند استقبال ایشان نمودند
و بالمشافهه طلب عفو کردند و قبل ازین نیز شیخ تاج بخدمت ایشان
نامه مخوی بر شفاعت جماعه فیروزآبادی و طلب عفو تقصیرات اینها نگاشته

بودند

بودند و دران نامه این حکایت را نگارش فرموده بودند که بزرگی
در ناحیه سجدی در مراقبه نشسته بود که بازرگانی آنجا بجهت نماز
ورود نمود اتفاقا همیانی بانصد دینار در کمر داشت در آنجا با خود
نیافت گمان او بران قرار گرفت که این مرد که در زاویه مسجد نشسته
است انرا برداشت مردم خود را فرمود تا آن بزرگوار را بانواع عقوبت
معاقب ساختند آخر الامر آن عزیز طوعا و کرها اعتراف نمود که
این زر را ادا نماید آن درویش مخلصان و مریدان برایشان تواضع
نمودند و آن زر بوی ادا فرمودند بعد ازان همیان زر بازرگان از جای دیگر
یافت ازان آزارها که بایشان داده بود متحیر گردیده بجهه خود بعذر رسید
و بعذرخواستن آن عزیز رسید و بانواع تذللات در پیش وی متذلل
گردید و ندامتها و پشیمانیها کشید آن بزرگ فرمود ای فلان
این همه اظهار تذلل و انکسار چیست من همان روز که از تو آزار یافتم
با خدا عهد بستم که در بهشت نروم تا ترا نبرم غرض ازین آنست که سلف
چنین کرده اند توقع که ایشان نیز از تذللات این گروه بگذرند و عفو
کنند حضرت ایشان بنابر شفاعت شیخ تاج بالمراسلة اولا
و المشافهة ثانیا عفو فرمودند رجب دران ایام که حضرت ایشان
قدس سره بعد از ارتحال حضرت خواجه قدس سره بجهت تعزیت
آنحضرت بدهلی تشریف برده بودند اصحاب حضرت خواجه قدس
سره بایشان بیعت مجدده نمودند خدمت خواجه حسام الدین

ارتحال

احمد در واقعه دیدند که گویا حضرت رسالت پناه صلعم بمنبر بر آمدند و خطبه ثنا
و ستایش و مباهات و مفاخرت بنمایند و میفرمایند که می نازم
بانکه در امت من چنین عزیزی ظهور نموده و مجدد دین متین گشته درجه
و نیز خدمت خواجه حسام الدین احمد در واقعه دیدند که گویا میفرمایند
که در دیار ان فیروزآباد بجلا عظیم نازل خواهد شد که غساله وضو حضرت
ایشان بپاشند از ان بلا نجات یابد و چون خواجه مشار الیه این
واقعه را بخدمت حضرت ایشان گذرانیدند فرمودند که آب مستعمل
آشامیدن مکروه است بکتب فقه رجوع نمودند بقدر حفظ بنده شد
که اگر چهار مرتبه نیت قربت اعضا شسته شود آب مستعمل نمی شود
و آشامیدن آن کراهت ندارد بنا بر آن غساله مرتبه رابع را همه
یاران جز اصحاب حضرت خواجه و جمیع مریدان ایشان همه از بلا نجات
ارزانی داشت درجه یکی از مخلصان حضرت ایشان قدس سره
که صالح و حافظ قرآن بوده پیش بنده نقل نموده که حضرت ایشان
در عشره آخر ماه رمضان کوه تکسر داشتند شبی درین ایام در
واقعه می بینم که مردم فوج فوج جوق جوق از هر طرف میدویدند
پرسیدم که موجب این تلاش چیست گفتند که قطب الاقطاب
عصر حضرت میان شیخ احمد فاروقی بیمار اند و درین قلعه سکین در
مسجد جامع شریف ارزانی دارند و از امیر المومنین حضرت عثمان
رضی الله عنه بجهت بیمار پرسی ایشان آمده اند و مردمان بر دیدن ایشان

میروند

میروند من نیز در تکاپو شدم و شوق دریافت دیدار پر انوار حضرت
امیر المومنین غالب گشت که حضرت حق سبحانه آن خلیفه برحق را بجهت
عیادت آنحضرت زنده ساخته برین جهان فرستاده است
دیدار ایشان غنیمت است گویا آن قلعه سراپا از سنگ
سرخ عمارت یافته است و بغایت رفعت و استحکام دارد
و آن قلعه بر بلندی واقعست چنانچه بر کوهها بر آیند مردم
بدان قلعه می بر آیند چون نزدیک دروازه آن حصن رسیدم
شور و غوغای مردم و دویدن و رسیدن از هر طرف که بود
تسکین یافت و مردم از هر طرف راه صف بسته استاده
شده اند بعد از ساعتی شور در شهر افتاده که حضرت امیر
المومنین عثمان رضی الله عنه حضرت شیخ احمد را عیادت
فرموده معاودت میفرمایند درین اثنا سه مرد سوار
اسپ پیدا شدند حضرت ذی النورین اند که پیش و آن
دو مرد عقب من نیز برابر صف دست بسته ایستادم
چون ملاکو حضرت امیر المومنین رضی الله عنه از پیش از من شدند
دست بزانوی ایشان رسانیدم و بوسه دادم گریه شوق
در من پیدا شد حضرت امیر المومنین بمن فرمودند که هرگاه یاد کنی
حاضر شوم همدرین اثنا از خواب بیدار شدم و دیدم که اشک
از چشمه چشم جاریست درجه زمانی که حضرت ایشان
قدس سره بعد از ارتحال حضرت خواجه قدس سره بدهلی

تشریف برده بودند و بعضی اصحاب خواجه بعد ازین که
بشیوع ارادت پیش آمده اند بسبب حسد بعضی حاسدان
فتنه انگیز که مخالف نموده بودند و راه نامرضی نموده آنحضرت بجهة
شکوک و شبهات ایشان نصایح و مواعظ بسیار فرموده
بودند چون سود مند نپذیرند سلب نسبت بعضی ازیشان نموده
اند باز متنبه نشده اند بلکه اجتماع کرده بروضه منوره
حضرت خواجه رفتند توجه و التجا بجا آوردند یکی را ازایشان
که صاحب کشف بود در واقعه بنظر در آمد که گویا
هر یک ازین درویشان چراغی برافروخته است
که ناگاه برق خاطف در رسیده و همه چراغهای
ایشان را منطفی گردانیده و هم در عالم معلوم وی
ساختند که دانی این چراغها چیست توجهات درویشان
فیروزآباد است و برق خاطف که است توجه عالی
آنحضرت با وجود آن مشاهده جلالت قدر و علو درجه
آنحضرت رجوع نمودند اما از مدتی تاج شفاعت نموده از حضرت
ایشان ذلت الجماعت استعفا نمودند و آنحضرت بکمال
بلطف و کرم عفو فرمودند بعد ازان صفا اندر صفا بود الجماعه
بارادت و انابت بحضرت ایشان پیش می آمدند و در صحبت
و حلقه ایشان با دب و تعظیم تمام امیدوار فیوض و برکات
می نشستند و بضیافات و خدمات قیام و اقدامی نمودند

و آنحضرت

و آنحضرت هر سال در ایام عرس حضرت خواجه قدس
سره بدهلی تشریف می بردند الا ماشاء الله سبحانه
درجه عورت صالحه ساجده عابده و خدا طلب حق پرست
که اکثر بزرگان را دیده بود از هر جا نصیبه خود رسیده میگفت
که در اکبرآباد بودم که بعضی عورات گفتند که در فتحپور سیکری
درویشی آمده بود صاحب کشف و کرامات گاه پیدا میشد
و گاه غایب میگشت اکنون بعد از مدتی از غیبت بظهور آمده
است گفتیم بملازمت آن عزیز بروم و از لطف طلب
خود در راه حق اظهار نمایم باشد که نصیبی دریابم
چند عورت دیگر از اهل دولت هم همراه من شدند
تا ازان درویش التماس دعا کنند الغرض بوقت شام در
باغی که آن درویش در آنجا بود رسیدیم و کس فرستادیم
که اذن در آمدن ما بملازمت وی بیارد فرمود که بیایند
در وقت رفتن بهمراهان گفتیم که شمایان عورات خورد
سال و جوانید مبادا در حرکات و سکنات بی ادبی کنید
و باربار لباس و فقر بجنبید که موجب باشد که مضرت بشما برسد
باری بخدمتش رسیدیم دیدیم که سیاه پوشیده است
و دو سه خادم همراه دارد مایان سلام کردیم
و دور با دب نشستیم و من اندکی بفرق ازیشان نشستم
که اگر احیانا ازیشان خنده ظاهر شود اعتراض درویش بر من

بناشد لمحه نگذشته بود که آهسته درمیان خود ادای دو شال
بر سیاه لباس سیاه وی نمودند از انجا که نشسته بود با عتراض
تمام گفت که نزدیک فقیران باستهزا و تمسخر می آید حیران
شدند با وجود که باشاره نازکی واقع شده بود و شب
تاریک بود و دور نشسته بودند غیر ازینکه بکشف دانسته بود
امری دیگر نیست از دهشت روح از بدن ایشان برهد و نهایت
وحشت کشیدند و دهشت یافتند و حیران گشتند بعد از لمحه
که آن عزیز از اعتراض تسکین گرفت من اظهار طلب
تعطش این راه نمودم فرمود که در هر زمان قطب یکی است
و درین زمانه قطب یگانه حضرت میان شیخ احمد اند هرگاه
که تو بخدمت ایشان رسیدی و از دریای عمان سیراب
نگردیدی از جوی خورد چه سیراب خواهی شد من خود را
به نکارت و جهالت انداخته گفتم که آری ایشان بزرگ
اند من تعریف ایشان شنیده ام خدا جل و علی میسر کند
که ایشانرا ببینم اما الحال بخدمت شما آمده ام ازینجا
بهره میخواهم فرمود چرا دروغ میگوئی تو فلان جا در
فلان وقت که نیم روز بود که بخدمت شریف ایشان
رسیدی و درمیان و درمیان تو و ایشان فلان و فلان
سخن گذشت هرچه رفته بود بعینه مطابق واقع و موافق
نفس الامر بیان نمود و حالانکه دران وقت بخدمت ایشان

بجز

جزها
بعضی استفسار نمودم و جواب باصواب یافتم که مجلس حاضر نبودنا
چار اقرار کردم گفتم بلی من ایشانرا ملازمت نموده ام اما اکنون
از شما امیدوارم فرمود که من در حضرت ایشان امیدوارم یکبار
ملازمت رسیده اخبار کردم ان شاء الله تعالی یکبار آنحضرت را
دیگر خواهم دید و هر که ایشان زاده است آتش دوزخ بروی حرام
خواهد بود و عورات دیگر هم همراه آن عفیفه بودند بهمین عبارت
بلاتفاوت این ماجرا نقل نمودند درجه خواجه محمد اشرف
کابلی که یکی از مخلصان خاص الخاص حضرت ایشان بوده است
از فضلای عصر و عزیزان روزگار بود پیش فقیر الحقیر نقل
می نمود که بجهت ارشاد و انابت بخاندان حضرت ایشان
قدس سره استخاره کرده بودم در واقعه دیدم که صحرائیست
بس فراخ و مسطح و دران دشت جمعی شتابان بزیارت عزیزی
میروند من نیز بشوق تمام متوجه آن مجمع گردیدم
و از آن جماعه استفسار نمودم که بزیارت کدام عزیزی
میروید یکی از انها گفت ای بیخبر اینجا حضرت رسالت پناه
پیغمبر صلعم تشریف دارند بعد از استماع این خبر مسرت اثر
فرحت و شوق غالب شد بسرعت تمام خود را بان مجمع
رسانیدم دیدم که مردم انبوه حلقه کرده گرداگرد ایشان
ایستاده اند و یکدوره تمام شده و دوم حلقه دوم شروع
شده من هم خود را بسعی بلیغ مابین حلقه دوم رسانیدم و دران

اثنا هجوم مردم بسیار شد چنانچه حلقهٔ سیم تیز با تمام رسید و این
ولا بخواطر عاطر این احقر آمد که ازین مردم نیک تحقیق باید نمود تا
اطمینان حاصل شود بهر آنجا باز استفسار کردم که این همه
سعی که بزیارت مینمایند بفرمایند که این کدام عزیز است همه جماعه
متفق اللفظ والمعنی گفتند که تا هنوز ندانسته که حضرت خاتمیت
علیه الصلوة والسلام والتحیة اند شوق غالب تر شد از کوتاهی
قد و قامت بعد شغف بسر انگشتان پای ایستاده شروع
ملاحظه نمودم که چون نظر من بر جمال پر انوار ایشان افتاد
دیدم که حضرت ایشانند با جماعه اظهار نمودم که ایشان
حضرت میان شیخ احمداند تما فرمودید که حضرت رسالت
اند علیه الصلوة والسلام همه بالاتفاق گفتند که حضرت رسالت
اند علیه الصلوة والسلام من بعد که بیدار شدم گریه عظیم بر من
مستولی شد بعد ازان بسعادت ارادت و انابت حضرت
ایشان مستسعد گشتم درجه درویشی بلخی گفته
که در واقعه دیدم که گویا جنازه با عظمت و جلالت آورده اند
و جمعی کثیر و جم غفیر از سلف خصوصا اکابران ماوراء النهر
مثل قطب ربانی حضرت خواجه عبد الخالق غجدوانی و غوث
الافراد حضرت خواجه بهاء الدین نقشبند و قدوة الابرار
حضرت خواجه احرار یعنی عبید الله نیک اطوار و اقران
و امثال ایشان قدس سره بدان جنازه حضور ارزانی

کیفیت رو بنمود بیهوش
افتادم چون از بیخودی با
شعور آمدم هم

دارند

دارند و انتظار عزیزی می برند و چشم بر شاهراه او دارند
و بر پا ایستاده اند و درین میان بیکی ازان عزیزه گفتم
که این نعش کدام عزیز است و این اولیاء کبار در انتظار
کدام بزرگوار ایستاده اند فرمود که این میت قطب بوده است
و این بزرگواران منتظر قدوم قطب الاقطاب اند تا تشریف
ارزانی فرماید که نماز جنازه بگذارد و ایشان اقتدا بر وی کنند
درین اثنا بزرگی سرو قدی گندم گون مایل بسفیدی گشاده
ابرو سیاه چشم فراخ پیشانی بلند بینی انبوه لحیه
و مربع دو موی کحل که صباحتش از حسن یوسفی خبر میدهد
و ملاحتش از حسن محمدی ایمائی مینمود و انوار ولایت بر جبین مکا
او مبین بود و جاه و وقار و تمکین و آثار خود داشت در رسید
که همه اولیا تواضع کردند و وی پیش رفت و امامت کرد چون
جنازه برداشتند از یکی پرسیدم که نام این امام و مقام این
همام کدام است گفت که نام ایشان حضرت میان شیخ
احمد و مقام حضرت سرهند است از خواب حاضر
شدم و در طلب دیدار ان بزرگوار خود را بیقرار یافتم
علی الصباح از بلخ رحلت بجانب قطب الاقطاب نمودم چون
بسرهند رسیدم و بملازمت عالی حضرت مشرف گردیدم
حلیه مبارک ایشان را همچنان یافتم که در واقعه ملاحظه
نموده بودم روی نیاز بدرگاه عرش اشتباه ایشان مالیدم

وچند گاه گرد خانقاه ملایک پناه ایشان گردیدم و دیدم
آنچه دیدم درجه یکی از درویشان که آثار نیستی و درستی
بروی وی پیدا بود از مبدا حال ولد بسبب انابت خود بحضرت
ایشان میگفت که شبی بعد از نماز تهجد بروح پر فتوح خلیفه
صدر الدین که از خلفا خواجه محمد زاهد بلخی بود تا مدت مدید بر مسند
مشیخت راهبری طلب طالبان سلسله کبرویه نموده بود و والد
من مرا در صغر سن بملازمت ایشان برده بود توجه آوردم
و گفتم یا خلیفه صدر الدین شما ازین عالم فانی بملک جاودانی
رفته اید مرا به بزرگی که درین زمانه از وی بزرگتر نباشد هدایت
و دلالت نمایید که خواهم در ربود خدمت خلیفه صدر الدین را
دیدم که آمدند و فرمودند که ترا بخدمت حضرت میان شیخ احمد
سرهندی قدس سره میفرستم که درین عصر احدی از
وی کاملتر نیست علی الصباح با کمال اشتیاق بخدمت
آن قطب آفاق شتافتم و مقبولیت یافتم درجه
تاجری صالحی که ساکن لاهور که یکی از قرای پنجاب
بود نقل نمود که محبت من با غوث الاعظم شیخ عبد القادر
جیلانی غالب بود همیشه بعد از صلوة خمس فاتحه بروح پر
فتوح غوث الثقلین میخواندم و در خلوت بعجز و انکسار بدان غوث
الصمدانی عرض حاجات خود می نمودم و با وجود وظایف و اذکار
سلسله علیه قادریه اشتغال داشتم تا شبی حضرت غوث

غوث الثقلین را قدس سره بین النوم والیقظه دیدم و دویدم و بالای
پای مبارکش غلطیدم و بوسیدم فرمود که در ظاهر پیر برگزیدن از جمله
ضروریات راه است عرض کردم که هر که از مشایخ زمانه اکمل باشد
امر فرمایند تا بحضرت او خود را برسانم فرمودند که در سرهند
عزیزیست جامع العلوم ظاهری و باطنی و معرفت حق و اعمال صوری
و کمال معنوی و او را شیخ احمد نام نزد وی برو که درین عصر مثل او
دیگری نیست علی الصباح متوجه بارگاه آن قطب الاقطاب گشتم
تا انکه باستان فلک نشان آن حضرت پیوستم و حقیقت معامله معروض
داشتم مورد عنایات بی غایات و الطاف بی نهایات گشتم
بجذبه و سلوک نواختند و کار مرا در اندک مدت ساختند
درجه میر سید احمد که از مقبولان حضرت ایشان ما بود نقل نمود
که دران ایام که سلطان وقت حضرت ایشان را [illegible] آزار نمود
و آزار رسانیده بود من در ملک دکهن بودم و ازین ماجرا اطلاع
نداشتم که ناگاه خبر شنیدم که سلطان زمان حضرت ایشان را
بشتاب تمام طلبید و بشهادت رسانید ازین خبر وحشت
زا از غم بیقرار گشته بجستجو در آمدم تا باشد که قاصدی خبر فرحت
اثری مسرت ثمری برگوید دیدم که در کنار بازار بازرگان چندیکه
سیمای صلاح از ایشان هویدا و پیدا است فرود آمده اند نزد ایشان
رفتم و سلام گفتم و بنشستم یکی از ایشان آثار اندوه و ستوه
در من فهمیده از آن معنی پرسید خبر موحش که در گوش من خورده بود

بیان نمودم وی آه سرد از دل پر درد بر آورد و سر بگریبان
خود فرو برد و هر لحظه متلون میشد تا در چهره اش تغیر گرفته راه یافت
بعد از زمان فراوان سر بر آورد و گفت خاطر جمع دار که حضرت ایشان
زنده اند لکن مقید اند مرا ازین سر بمراقبه فرو بردن و اخبار از
عالم غیب نمودن ازحیرت فرو گرفت گفتم شما حضرت ایشان را
دیده اید گفت من کمترین مریدان ایشانم بالتماس تمام وی را در
خانه خود بردم و تسلی خاطر حزین بصحبت آن عزیز خواستم در پرسیدم
که چند گاه در ملازمت آنحضرت بسر برده اید و چه نعمت یافته اید و باعث
ارادت شما بایشان چه بود چون دانست که از مخلصان ام سبب
ارادت خود چنانچه گذشته بود بیان نمود این مرد حالا اینجا درزی
بکار میگذراند و در معنی از کمل بود درجه یکی از شاهزاده ها با پدر
خود محاربه داشت و با وجود کثرت لشکر و قوت محاربان فتح نمی یافت
روزی آن شاهزاده از درویشی که صاحب خوارق ظاهره و کرامات
باهره و کشف جلی و فراست سنی بود استفسار نمود که سر چیست
که با این همه لشکر جید و مبارزان بعد فتح مانع شود و حال آنکه
که امرای پدر من اکثری با من متفق اند شیخ جلیل القدر توجه نمود
و بکشف و فراست خود دریافت و گفت که درین عصر چهار تن اند که
مدار این کار باستصواب ایشان است سه کس بر فتح شما راضی اند
و بزرگوار چهارم بدین معنی راضی نیست گفت آن کیست گفت حضرت
میان شیخ احمد سرهندی قائم کلامه کلام الحق همچنان بود یکی از کبرای

مشایخ هندوستان بخدمت حضرت ایشان نوشت که اکابر
زمان بفتح شاهزاده حکم میکنند شما درین باب چه میفرمایند
ایشان در جواب نوشتند که درین جنگها خود فتح شاهزاده
بنظر نمی در آید اما آخر کار معامله آن شاهزاده بلند در نظر می در آید
همچنان واقع شد که دران محاربات فتح شاهزاده نشد اما بعد
از ارتحال پدر شاهزاده بادشاه شد و دین را رواج داد و اسلام
را رونق بخشید و شریعت را از سر نو زنده گردانیده بود درجه
درشوری خداپرستی که بشرف ملازمت حضرت ایشان مشرف
شده بود نقل کرد که در شهر برهانپور بخدمت شیخ فضل الله
که او را یکی از اقطاب آن نواحی میتوان گفت رسیدم شیخ
اطوار و اوضاع حضرت ایشان را پرسید که در هند بخدمت
ایشان رسیده اید ما را بگو که ایشان را چه طور یافته اید و چه
قسم دیده اید گفتم از احوال باطن ایشان مرا چه یارا که بیان
نمایم اما در ظاهر رعایت سنت و دقایق آن چنانچه ایشان دارند
از مشایخ وقت هم جمع نخواهد شد عشر عشیر آن از دست ایشان
نیاید شیخ بغایت مبتهج و مسرور گشت و فرمود پس هر چه آن قطب
الاقطاب از اسرار حقیقت میگوید و می نویسد همه صحیح است
و در آن صادق و بآن متحقق است که علامت صدق و غلو حال اتباع
بر کمال است مرا با ایشان اخلاص و محبت غایبانه تمام است و لهذا
دران ایام که حضرت ایشان را والی وقت بگفته بعضی دشمنان

دین در حضور خود طلبید و تکلیف بخدمت خود نمود و ایشان او را بجرح
نکردند در قلعه گوالیار ایشان را مقید ساخت شیخ همواره بر پنج وقت
نماز برای مخلصی ایشان میخواند و فاتحه و دعا ورد خود ساخته بود
ازینجاست که چون کسی پیش شیخ بارادت و انابت رفتی و او را
معلوم گشتی که سرهندیست فرمودی که عجب است که شما در شهر
حضرت ایشان ساکن اید و بجای دیگر مریدی شوید چنانست که آفتاب
را گذاشته بستاره رجوع میکنید درجه یکی از امرای وقت که در کار
ایشان ترددی داشت از اقضی القضات عصر که بخدمت ایشان
آشنا بود در خلوت برسید که شما عالم اید و صادق القول و صاحب
دیانت و امانت از حال ایشان بگویید فرمود که احوال باطنه این
طایفه از ادراک ما پر دورست اما اینقدر میدانم که اوضاع و
اطوار ایشان ما را باطوار اولیای متقدم یقین تازه بخشید زیرا که
چون ریاضات عجیبه و طاعات غریبه کمل متقدمین را در کتب سلف
مطالعه میکردیم در دل میگذشت که شاید مریدان ایشان
بمبالغه نوشته باشند چون اوضاع ایشان را دیدیم آن
تردد برخواست بلکه از تحریر احوال اولیا آزرده ایم که چرا
کم نوشته اند درجه عالمی پرهیزگاری بیغرض کلی مقتدای
عصری در باب تصانیف شریف حضرت ایشان میگفت که کتب
و رسایل قوم تصنیف است یا تالیف آنست که سخنان مردم را
بترتیب نیکو جمع نماید و تصنیف آنکه علوم و اسرار

دقایق

و نکات و مقامات حاصل خود را بنگارند بر نهایه بود که تصنیف
از عالم ساقط شده بود و همین تالیف مانده هر چند من مرید
ایشان نیستم اما حق و انصاف آنست که درین جزو
زمان مکاتیب و رسایل ایشان تصانیف است
نه تالیف زیرا که هر چند بران عبور نمودیم از دیگران
انجا نقلی ندیدیم الا بندرت و ضرورت بیشتر مکشوفات
و ملهمات مخصوصه ایشانست و همه عالی و زیبا بر وفق
شریعت غرا جزاه الله خیر الجزا درجه یکی از فضلای وقت
که بصحبت بسیاری از عرفا و علما رسیده بود و سالها
سخنان این طایفه علیه دیده و شنیده چون فضل و کمال
بعضی معاندان دین در کمالات عالیات حضرت ایشان
قدس سره استماع نمود فرمود که حق آنست که مزاج
اهل زمانه شایان ادراک دقایق و حقایق این
بزرگوار نیست این عزیز در ایام سلف علمای
نهایت ناقدر و مرتبه او را بدرجه کمال کلام او را در
می یافتند و متاخران سخن او را باستشهاد و استدلال
در کتب خویش ایراد مینمودند فطرت ارباب این عصر
با سخنان ایشان چون نظر ایشان کوته اندیش است در
باب آن دانای حکمت کیش است و آن حکایت
چنین بود که دانای در محفل پادشاهی بر زبان

رامیخورد

راندکه جانوری دیده ام که اخگریرا از وحشت محمور مجلسیان

که از اندیشه بودند باور اکسائیشان در بیامد باوی در بحث شدند

و بجهالت و بلاهت وی اتفاق نمودند درجه فاضلی کاملی

معمری بر طیبت کشف و معرفت تبحری که مشایخ را دیده بود

و ارادت بشیخ محمد غوث گوالیاری داشت یعنی مولانا حسن

غوثی تذکره احوال اولیا نوشته است در احوال مشایخ که در

ممالک هندوستان بهدایت و ارشاد و اشتغال دارند

احوال حضرت ایشانرا نوشته است و در عنوان ایشانرا این

القاب نگاشته بالانشین مسند محبوبیت و صدر آرای

محفل وحدانیت خدیو مقام فردانیت صاحب مرتبه قطبیت درجه

هدایت و سیادت پناه سید میرک شاه و شیخ اجل کردی

میر محمد مومن بلخی و مولانای ربانی حسن قبادیانی و افضل القضات

مرهانو لک مصحوب درویشی امانت دعوات نیازمندانه بحضرت

ایشان مرسل داشته بودند درویش صفاکیش دعوات ایشانرا

بخدمت آنحضرت رسانید بعد از آن پیغام از پیر خود میر

محمد مومن بلخی معروض داشت که ایشان بعد از نیاز بجناب

حضرت شما چنین گفته اند که اگر کبر سن و مسافت بعیده مانع

نبودی بملازمت ایشان رسیده بقیة العمر در خدمت بسر

میبردمی و از انوار فیض آثار احوال بلند بجلای عین رات جلا شود

ولا اذن سمعت اقتباس نمودمی چون این موانع در میانست التماس

از

آنست که از مخلصان خود دانسته با عطفات غایبانه متوجه

احوال این محب بظاهر مهجور بمعنی حضوری بوده باشند و آن درویش

گفت که مرا فرموده اند که از جانب من با ایشان بیعت نمایی و

خواست و بخدمت ایشان از جانب میر مشار الیه بیعت کرد

و در وقت رخصت التماس نمود که اعزه آنجا معارف بلند

ایشانرا شنیده بشوق تمام التماس نموده اند که اگر مکتوبی

مشتمل بر حقایق علیه مرسل گردد غایت کرم خواهد بود و نهایت

لطف حضرت ایشان دو کلمه دعا بدست خط شریف خود

نوشتند و فرمودند که ما خبر وی از مکاتیب عالیه بوی دادند

و بعضی عزیزه که از دیار بلخ و ما ورا النهر بهندوستان

عبور کرده میگفتند که ما در ملازمت سید قدوة الوفا

میرشاه [illegible] که معارف حضرت ایشان چون بانجا رسید

و بمطالعه حضرت میر در آمد رقص کردند و فرمودند که اگر سلطان

العارفین و سید الطایفه درین وقت بودندی غاشیه

برداری آن عزیز میکردندی درجه سیدزاده صالح

خداپرستی که از مخلصان حضرت ایشان بود باین حقیر

نقل کرد که روزی یکی از منکران این طایفه گفت که

حضرت ایشان میگویند که اگر خواجه بهاء الدین نقشبند

قدس سره درین وقت می بود خدمت من میکرد مرا

از استماع این سخن تعجب روی نمود گفتم معاذ الله که

ایشان چنین فرموده باشند که طریقهٔ ایشان نیست که این
قسم حرف بر زبان رانده باشند اتفاقا در آن ایام
بعلت طاعون گرفتار گشتم شبی در شدت مرض دیدم که
ملایک بجهت قبض روح من از آسمان فرا آمدند که درین
اثنا حضرت خواجه بهاء الدین نقشبند قدس سره پیدا شدند
و بملایکه خطاب کردند که این سیدزاده را حیات بخشید
و شما باز گردید قابضان ارواح پرسیدند که سبب چیست فرمودند
که اگر وی از عالم میرفت سست تن کافر میشدند بعد از آن
خطاب کرده بمن فرمودند که اگرچه حضرت ایشان این نحو
که این طاعن نقل کرده نگفته اند اما در ایشان مراتب
و درجات از آن هم عالیتر است درجه هم وی گفته که شبی
حضرت خواجه معین الدین چشتی را در واقعه دیدم که گویا
براهی میروند و در پیش ایشان فوجی است و علمای پادشاه
یعنی علمهای پادشاهانه پیش پیش ایشان میروند و در عقب
ایشان نیز فوجی است و مانند پادشاه بجاه و جلال
و حشمت و عظمت میروند و من هم نزدیک ایشان میروم
درین اثنا شخصی با من گفت که پدران تو در سلسلهٔ چشتیه
ارادت داشتند تو چرا در سلسلهٔ نقشبندیه رفتی و مرید
ایشان شدی گفتم که سگ رز هر جا که پرچه نانی بیابد همانجا
بکشد و از آنجای بجای دیگر نرود و نگرایدان شخص گفت که در طریق

حضرت خواجه معین الدین و حضرت ایشان چه تفاوت دیدی که ملازمت
ایشان گزیدی و از پیران آبا و اجداد خود بریدی گفتم که فرق در
میان حضرت ایشان و مشایخ آبا و اجداد مثل فرق میان
حبیب الله و کلیم الله علیهما السلام است شنید و گفت بیت
موسی ز هوش رفت بیک پرتو صفات // تو عین ذات در نگری در تبسمی
حضرت خواجه معین الدین قدس سره با آن شخص خطاب با عتاب
نموده فرمودند که او را هیچ مگو که بروی بسیار میکنند و متشرعست
و بغایت در استقامت خطرهٔ الرابع فی بعض المزایا

الخطرة الرابع

و شطر من المقامات الخاصة و درجات العالیة التی خصه الله تعالی
بها بلطفه و کرمه من بین اولیائه منه و کرمه درجه حضرت حق سبحانه تعالی
ایشان را از اخص خواص و از علمای راسخین گردانیده و از آن اقل
قلیل که بوراثت نبوی علیه السلام محرم اسرار متشابهات
قرآنی و مقطعات فرقانی ساخت چنانچه آن حضرت خود نگارش
نموده اند که این فقیر تا مدتها متشابهات را مفوض بعلم حضرت
حق سبحانه و تعالی میساخت و علمای راسخین را غیر از ایمان
بمتشابهات نصیبی نیافت و تأویلات که بعضی علما صوفیه
بیان کرده اند آنها از لایق شان آن متشابهات نمیدانست
و آن تأویلات را از اسراری که قابل استتار باشند تصور
نمیکرد چنانچه عین القضات از الف لام میم الم خواسته
خواسته که بمعنی درد است که لازم محبت است و امثال آن ذکر

کارچون حضرت حق سبحانه وتعالی بمحض فضل ثمره تاویلات متشابهات
بربن فقیر ظاهر ساخت وجد ولی ازان دریای محیط برین استعداد
این مسکین گشاده کردانید وآنست که علماء راسخین را از تاویلات
متشابهات مقطعات نصیب وافرست وهمچنین آنکه بعضی علما از
وجه ذات مراد داشته اند واز ید قدرت ان هم ثبت بلکه
تاویل آنها را اسرار غامضه گفته اند باخص الخواص اثرا نموده
اند از حروف مقطعات چگونه که هر حرفی ازان حروف بحریست
مواج از اسرار حقیقت عاشق ومعشوق ورمزیست غامض از رموز
دقیقه محب ومحبوب ومحکمات هرچند امهات کتاب اند اما نتایج
وثمرات آن متشابهات اند مقاصد کتاب متشابهات اند
وامهات وسایل پیش نیست عالم راسخ کسی بود که این را بان
جمع سازد وحقیقت را تواند که بصورت رد کند وآنکه بی علم
محکمات وعمل بمقتضای ان محکمات تاویلات متشابهات جوید
وصورت را گذاشته حقیقت بوید آنکس جاهل است واز جهل
خود بیخبر واز ضلالت خود بی شعور وغیر رقم نموده اند که علم
متشابهات مخصوص برسلاست علیهم الصلوات والتسلیمات
واز امتان ترا اقل قلیل را بتبعیت و وراثت ازین علم نصیبی ازان
دارند ودرین نشئه برقع از جمال شان برایشان بکشایند اما
امید است که درنشئه آخرت جم غفیر از امتان نیز بتبعیت ایشان
باین دولت مستعد گردند این قدر تعلیم می درآید که درین نشئه نیز بعضی

دیگر

دیگر را وبرای آن اهل روا است که باین دولت مشرف سازند
اما علم بحقیقت معامله نه بدو تاویلات را منکشف سازند
فی الجمله جایز است که تاویلات متشابهات حاصل ان بعض بود
اما نه اند گرچه حاصل دارد زیرا که متشابهات کنایات از معاملات
است روا بود که معامله حاصل شود علم بان معامله حاصل نگردد
این معنی را در یک فرد از منتسبان خود مشاهده نموده است
بدیگران تا چه رسد انتهی روزی خدمت مخدوم زاده گی عالم
ربانی عارف سبحانی نور اتم قیوم خواجه محمد معصوم سلمه الله
سبحانه باین حقیر در خلوت فرمودند که بر حضرت ایشان اسرار
ورموز متشابهات ومقطعات منکشف شده است اما اظهار
نمیفرمایند هرگاه که التماس اظهار آن اسرار نموده میشود
میفرمایند که شیطان در کمین است مبادا استراق سمع
نماید حق سبحانه وتعالی علما را که باین معامله وا رسیده اند
راسخین فرموده اند میتوان گفت که باعتبار رسوخ ایشان در ستر
این معامله باشد ناچار هر کرا آگاه ساخته اند وی مستور
داشته است عرض کردیم که حضرت ایشان قادر اند برانکه
شیاطین را ازان محل مردود ساخته دفع نمایند از حوالی خود
ایشان را منع کرده اند تا استراق سمع نتوانند نمود چون الحاح
والتماس ما از حد افزون شد آنحضرت استخاره کردند واز درگاه
الهی اجازت خواستند باظهار سر یک حرف ق مامور شدند

ورمزی ازان درمعرض بیان نموده‌اند و مارا از هوش بیهوش
ساختند بمبالغه تمام از ابراز آن منع فرمودند درجه
حضرت حق سبحانه وتعالی ایشان را مجدد الف ثانی ساخته
چنانچه باین معامله تصریح فرموده‌اند و در مکتوبی که بعد از تحریر علوم
ومعارف خاصه خود برنگاشته‌اند درجه این علوم مقتبس
از مشکات انوار نبوة اند علی اربابها الصلوٰة والسلام والتحیة
که بعد از تجدید الف ثانی به تبعیت و وراثت تازه گشته‌اند
و بطراوت ظهور یافته صاحب این علوم و معارف مجدد این الف
ست کما لا یخفی علی الناظرین فی علومه و معارفه التی تتعلق
بالذات والصفات والافعال و تقلب الاحوال والمواجید
والتجلیات والظهورات فیعلمون انه وراء العلوم والمعارف
وراء علوم العلماء و وراء معارف الاولیاء بل علومهم وراء
بالنسبة الی تلک العلوم قشر و تلک المعارف لب ذلک القشر
والله سبحانه الهادی بدانند که بر سر هر مائه مجددی گذشته است
امجدد مائه الف دیگر است چنانچه در میان مائه والف فرقست — دیگر و مجدد
در مجددین ایشان هم همان قدر فرقست بلکه زیاده ازین مجدد آنست
که هرچه دران مدت از فیوض و برکات بامتان برسد بتوسط او
برسد اگرچه اقطاب و اوتاد آن وقت بوند و بدلا و نجبا باشند
انتهی و نیز در چند مکتوب ایما باین معامله فرموده‌اند که در اکثر
تحریر نموده‌اند درجه ای فرزند این آن وقت ست که در امم سابقه — این

درین طور

درین طور وقت که بر از ظلمت پیغمبر اولی العزم مبعوث میگشت و ابناء
شریعت جدیده میکرد و درین وقت که امت خیر الامم است و پیغمبر
ایشان خاتم النبیین صلعم و آله الصلوات والتسلیمات علماء امتی
کانبیاء بنی اسرائیل داده‌اند و بوجود علما از وجود انبیا کفایت
فرموده‌اند لهذا بر سر هر مائه از علماء این امت مجددی
تعین می‌نمایند که احیای شریعت فرماید علی الخصوص بعد
مضی الف که در امم سابق وقت بعثت اولی العزم ست و بهر پیغمبری
دران وقت کسی اکتفا نموده‌اند درین طور وقت عالمی عارفی
تام المعرفة ازین است درکارست که قایم مقام اولی العزم
امم سابق باشد انتهی و در جای دیگر درهمین باب نوشته‌اند
که آخریت این است از ابتدای الف ثانی ست از ارتحال آن
سرور علیه السلام زیرا که مضی الف را خاصیتی ست عظیم
در تغیر امور تاثیریست قوی در تبدیل اشیا و چون درین
امت نسخ و تبدیل نبوده ناچار نسبت سابقان به
همان طراوت و نضارت در متاخران جلوه گر گشته است
و تائید شریعت و تجدید ملت در الف ثانی فرموده گواهان
عدل بر این معنی حضرت عیسی علی نبینا علیه الصلوٰة والسلام
و حضرت مهدیست علیه الرضوان درجه فیض روح القدس از باز مدد
فرماید دیگران هم بکنند آنچه مسیحا میکرد ای برادر
این سخن بر اکثر خلایق گرانست و از فهم ایشان دور اما اگر بر سبیل
انصاف بیایند و علوم و معارف یکدیگر را ملاحظه و موازنه کنند

وصحت وسقم احوال را بمطابقت علوم شرعیه و عدم مطابقت آن ملاحظه
نمایند و تعظیم و توقیر شریعت و نبوت را به بینند که در کدام پلی بشر
بود شاید که از استبعاد بر آیند و بیرون باشند که فقیر در کتب و رسایل
خود نوشته است که طریقت و حقیقت خادمان شریعت اند و نبوت
افضل از ولایت است اگرچه ولایت آن نبی باشد و نوشته اند
که کمالات ولایت را در جنب کمالات نبوت هیچ مقداری
نیست کاشکی حکم قطره داشتی نسبت بدریای محیط و امثال
این بسیار رقم نموده خصوصا در مکتوبات بیان طریق انجا بملاحظه
نمایند مقصود ازین گفتگو اظهار نعمت حق است سبحانه و ترغیب
طالبان این طریق نه تفضیل خود بر دیگران معرفت خدای جل و علا
بر انکس حرام است که خود را از کافر فرنگ بهتر داند فکیف
از اکابر دین بیت ولی چون شه مرا برداشت از خاک؛ سزد
گر بگذرانم سر ز افلاک؛ من آن خاکم که ابر نوبهاری؛ کند از
لطف بر من قطره باری؛ اگر بروید از تن صد زبانم؛ چو سوسن
شکر لطفش کی توانم؛ درجه نگارش فرموده اند علومی که تعلق
بمقام فنا فی الله و بقا بالله داشتند حق سبحانه و تعالی
بعنایت خود منکشف گردانید و همچنین معلوم ساخت که وجه
خاص هر شی چیست و سیر فی الله چه معنی است و تجلی برقی
چه باشد و محمدی المشرب کیست و امثال آن و در هر
مقام لوازم ضروریات آنرا مینمایند و میگذرانند و کم چیزی
باشد که اولیاء الله قدس الله اسرارهم از آن نشان داده اند

و در راه

و در راه فرو گذارند و نمایند قیل من قبل بلا علة درجه نوشته اند
الله تعالی بمحض عنایت بی غایت در مدارج کمالات ترقیات
ارزانی داشته است فوق مقام ولایت مقام شهادت
بود و نسبت ولایت بشهادت نسبت که نسبت به تجلی صوریست
بتجلی ذاتی بل بعد ما بینهما اکثر من بعد هذین التجلیین و فوق مقام
شهادت مقام صدیقیت است و تفاوتی که میان این دو مقامات
اجل کان تعبیر عنه بعبارت و اعظم من ان یشار الیه باشارت
و فوق این مقام نیست الا النبوة علی اهلها الصلوات و التسلیمات
و لا بد که میان صدیقیت و نبوة مقامی بوده باشد بلکه محال
بود و این حکم بمحالیت بکشف صریح صحیح معلوم گشته و آنچه بعضی
اهل الله واسطه میان این دو مقام ثابت کرده اند و آنرا
بقربت نامیده اند بان نیز مشرف ساختند و بر
حقیقت آن مقام اطلاع دادند بعد از توجه بسیار و تضرع
بیشمار اولا همان طور که بعضی اکابر فرموده اند ظاهر
شد آخر الامر حقیقت را معلوم نمودند آری حصول آن
مقام بعد حصول صدیقیت در وقت عروج اما واسطه بودن
محل تامل است و آن مقام نسبتی عالیست در منازل عروج
فوق آن مقام نیست و زاید نیست وجود بر ذات جل و علا درین
مقام ظاهر میشود چنانکه مقرر علماء اهل حق است شکر الله تعالی
سعیهم و اینجا وجود هم در راه میماند فوق آن عروج واقع میشود
و ابو المکارم رکن الدین شیخ علاء الدین و الدوله در بعضی

مصنفات خود سفر نماید و فوق عالم الوجود عالم الملک الودود است
و مقام صدیقیت از مقامات بقاست که رو بعالم دارد و پایان
تر از ان مقام نبوة است که فی الحقیقه باللازمست و کمالی صحو و بقا است
و مقام زبیت لیافت برزخیت این دو مقام ندارد که درویش
به تنزیه صرفست و تمام عروج است شتا ما بینهما بست در بیس
ابنه طوطی صفتم داشته اند هر چه استاد ازل گفت همان
میگویم درجه علوم شرعیه نظریه استدلالیه ضروریه کشفیه
ساخته اند و از نظریه بضروریت آورده اند درجه
رقم فرموده اند که استطاعت مع الفعل منکشف شده است
پیش از فعل قدرتی ندارد و قدرت بمقارنت فعل می بخشد
و تکلیف بر اسباب و اعضا میداند کما فر علمای اهل سنته
درین مقام خود را بر قدم حضرت خواجه نقشبند قدس سره
می یابد که ایشان درین مقام بوده اند و حضرت خواجه
علاء الدین قدس سره نیز ازین مقام نصیبی هست و از
بزرگان این سلسله علیه حضرت خواجه عبد الخالق عجدوانی
اند و از مشایخ متقدمین حضرت خواجه معروف کرخی و امام
داود طای و خواجه حسن بصری و حبیب عجمی قدس الله تعالی
اسرارهم درجه بنقل در آورده اند که درویش را
هوس این راه پیدا شد عنایت خداوندی جل سلطانه
او را بیکی از خلفاء خانواده حضرت خواجگان قدس
سره و اسرارهم رسانید و از انجا طریقه این بزرگواران

اخذ کرده ملازم صحبت آن عزیز گشت به برکت توجه آن بزرگ
جذبه خواجگان که از جهت استهلاک در صفت قیومیت
میخیزد او را حاصل شد و از طریق اندراج النهایت فی
البدایت نیز شرفی میسر شد بعد از تحقیق این جذبه کار او
بسلوک قرار یافت و این راه را نیز بترتیب روحانیت
اسد الله الغالب کرم الله وجهه تا بنهایت رسانید یعنی
باسم که رب اوست از ان اسم بقابلیت اولی که معبر
بحقیقت محمدیت علی صاحبها الصواب و الصلوات و السلام
و التحیه و بعد در روحانیت حضرت خواجه نقشبند قدس
سره عروج نموده و از انجا بدست گیری روحانیت
حضرت فاروق رضی الله عنه فوق قابلیت استعلا
میسر شد و از انجا بمقامی که فوق آن قابلیت است
و آن قابلیت کالتفصیل مر ان مقام را و ان مقام
اجمال وست و انمقام اقطاب محمدیت بترتیب
روحانیت حضرت خاتمیت علی صاحبها الصلوه و التحیه
ترقی واقع شد و در وصول بانمقام نحوی امداد روحانیت
حضرت خواجه علاء الدین عطار که خلیفه حضرت خواجه
نقشبند اند و قطب ارشاد بوده اند باین درویش
رسید نهایت عروج تا این مقام است و دایره ظلیت تا همین

مقام منتهی می شود بعد ازان باصل یا ممتزج خالص است بطل
طایفه افراد بوصول این دولت ممتازند بعضی از اقطاب را
بواسطه مصاحبت افراد تا بمقام ممتزج عروج واقع میشود
و ناظر اصل ممتزج بظل سیکردند اما وصول باصل خالص یا
نظر بان علی تفاوت درجاتهم خاصه افرادست ذلک فضل
الله یوتیه من یشاء والله ذو الفضل العظیم واین درویش را
خلعت قطبیت ارشاد بعد از وصول بان مقام که مقام
اقطابست ازان سرور دین و دنیا علیه و علی آله الصلوات
والتسلیمات عنایت شد و باین منصب سرافراز
ساختند و من بعد بعنایت خداوندی جل شانه شامل
حال او گشت و ازانجا متوجه فوق ساخت بلد فعه تا باصل
ممتزج بمرور فنای درانجا میسر شد چنانچه در مقامات
سابقه و ازانجا بمقامات اصل ترقی ارزانی فرموده
باصل الاصل رسانیدند و درین عروج اخیر که عروج در مقامات
اصل است مدد از اصل روحانیت حضرت غوث اعظم حضرت
محی الدین شیخ عبد القادر جیلانی بود قدس سره بقوت
تصرف ازان مقام گذرانیده باصل الاصل واصل کردانیدند
وایضا این درویش را مایه نسبت فردیت که عروج اخیر است
مخصوص بانست از پدر بزرگوار خود حاصل شده بود پدر بزرگوار از عزیزی

که جذبه

که جذبه قوی داشتند و بخوارق مشهور بودند بدست آمده و نیز
این درویش را علوم لدنی از روحانیت خضر بوده علی نبینا و علیه
الصلوة والسلام والتحیه لکن تا زمانیکه از مقام اقطاب
نگذشته بود اما بعد از عبور ازان مقام و حصول ترقیات عالیات
اخذ علوم است از حقیقت خود و در خود بخود از خود می باید غیر
را مجال نمانده است تا در میان درآید درجه بر نگاشته اند
که در مرتبه لاتعین هرچند که شهود تجویز نکنند اما فوق شهود
مراتب بسیارست که همه دران مرتبه مجوزست شهود دهلیز
وصل و وصول است مراتب وصول فوق است اما فهم هرکس
اینجا نرسد بلکه نزدیک است که انکار نماید درویشی را
از مخلصان حضرت ایشان ما این حالت رو داده بود
و سیر او فوق مرتبه تعین اول واقع شده بود و استهلاک
درانمقام پیدا شد بعرض ایشان رسانیدند تجویز فرمودند
قبول نموده فرمودند و سیران درویش باضعاف زیاده
ازان سیر بوده که از ابتداء تعین اول بلکه این سیر را نسبت
بان سیر مقداری نبوده حکم قطره داشت از دریای
بی نهایت والله یختص برحمته من یشاء والله ذو الفضل
العظیم درجه نگارش فرموده اند که این درویش را
در وقت نزول که عبارت از سیر عن الله بالله است بمقام

مشایخ سلاسل دیگر هم مدد معاون کار او میشوند عبوری واقع شد
و از هر مقام نصیبی فرا گرفت و مشایخ انمقام از خلاصهای نسبتهای
خویش نصیبی ارزانی داشتند اول بمقام اکابر چشتیه قدس سره
و اسرارهم عبوری واقع شد و از انمقام حظی وافر نصیب گشت
و از ان مشایخ عظام روحانیت حضرت خواجه قطب الدین پیش از
دیگران امداد فرمود الحق که ایشان در انمقام شان عظیم دارند
در پس انمقام اند بعد از ان بمقام کبرویه قدس الله تعالی اسرارهم
گذری واقع شد این هر دو مقام باعتبار عروج برابر اند لیکن این
مقام در وقت نزول از جانب یمین فوق آن شاه راه است
و مقام اول بجانب یسار آن صراط مستقیم این شاهراه
راهیست که بعضی از اکابر اقطاب ارشاد از ان راه بمقام
فردیت میروند و بنهایت النهایت میرسند افراد تنها را
راه دیگر است بی قطبیت ازین راه نمی توان گذشت این مقام
در میان مقام صفات و این شاهراه واقع شده است کانه
برزخ است میان این دو مقام درویشان از هر دو جهت بهره
ور است و مقام اول در جانب دیگر از ان شاه راه واقع
شده است که بصفات مناسبت کم دارد بعد از ان بمقام اکابر
سهروردیه که از شیخ شهاب الدین این طرف اند قدس الله تعالی
اسرارهم عبوری واقع شد انمقام متجلی بنور اتباع سنت است

علی

علی مصدرها الصلوة والسلام والتحیة و مزین بنورانیت شاهد
فوق الفوق و توفیق عبادات رفیق انمقامست بعضی سالکان
نارسیده که بعبادات نافله مشغول اند و بان آرام دارند نصیبی
از ان مقام بواسطه مناسبت بان مقام یافته اند بالاصالته
عبادات نافله مناسب انمقامست دیگرانرا از مبتدیان و منتهیان
بواسطه مناسبت بانمقامست و انمقام بس شریف است
ان نورانیتی که درین مقام مشهود میشود در مقامات دیگر کم است
و مشایخ انمقام بواسطه کمال اتباع عظیم الشان و رفیع
المکان اند در ابنای جنس خود امتیاز خاص دارند بعد از ان
بمقام جذبه فرود آورده اند و انمقام جامعست که مقامات
جذبات در یحجابی اندازه است و از انجا نیز فرود آورده اند نهایت
مراتب نزول تا بمقام قلب است که حقیقت جامع است
و ارشاد و تکمیل بفرود آمدن باینمقام تعلق دارد درین
مقام فرود آورده اند پیش از انکه درینمقام تمکینی پیدا شود
باز عروجی واقع شد این زمان اصل را نیز در رنگ ظل واگذاشت
ازین عروج که در مقام قلب واقع شد تمکین پیوست درجه
در نگاشته اند و از کمال خود خبر داده که قطب ارشاد که
جامع کمالات فردیت باشد بسیار عزیز الوجود است و بعد از
قرون بیشمار و ازمنه بسیار اینچنین گوهری بظهور می آید
و عالم ظلمانی از نور ظهور او نورانی میگردد و نور ارشاد و هدایت
ایمان و معرفت حاصل میشود و از راه او می آید و از و مستفاد میگردد

کس ٢

بواسطه او هیچ باین دولت نمیرسد مثلا نور هدایت او در
رنگ دریای محیط است که تمام عالم را فرو گرفته است و آن دریا
گویا منجمد است که اصلا حرکت ندارد و شخصی که متوجه آن بزرگ است
و با او اخلاص دارد و یا انکه آن بزرگ متوجه حال طالب شد
در وقت توجه کویا روزنی در دل طالب کشاده میشود از آن
راه بقدر توجه و اخلاص او از آن دریا سیراب میگردد و همچنین
شخص که متوجه ذکر الهی است جل سلطانه و با آن عزیز اصلا متوجه
نیست نه از انکار بلکه او را نمی شناسد همین قسم افاده
الهی هم حاصل میشود لیکن در صورت اولی بیشتر از ثانیه است
اما شخصی که منکر آن بزرگ است با آن بزرگ از در یا بار است
هر چند که بذکر الهی جل شانه مشغول است اما از حقیقت رشد
و هدایت محروم است همان انکار و آزار سد راه او میگردد
و از فیض میماند و بی انکه آن عزیز عدم افاده او شود و قصد
ضرر او کند حقیقت هدایت از وی مفقود است و صورت رشد است
فاما صورت بیمعنی قلیل النفع است و جماعه که اخلاص و محبت
بآن عزیز دارند هر چند از توجه مذکور و ذکر الله خالی باشند نیز
ایشان را بواسطه مجرد محبت نور رشد هدایت میرسد درجه

متوجه

حضرت ایشان را بهفت درجه متابعت حضرت پناه صلعم
که از خصائص بزرگ آنحضرت است مشرف ساخته اند تحقیق این
هفت درجه در مکتوب پنجاهم از دفتر ثانی مکتوبات حضرت ایشان
مسطور است بدانجا رجوع نمایند درجه بحضرت ایشان مشارب

رسالت ٢

واستعدادات

و استعدادات انبیا علیهم الصلوات و التسلیمات و مبادی
تعینات ایشان و نسبتهای هر کدام با علیم علام از محبیت و
محبوبیت و خلت و کذلک سالکانی بر قدم پیغمبر از پیغمبران
مکشوف کردانیده بودند و نیز تفاوت اقدام هر یک را در آن
مشارب وا نموده اند چنانچه میفرمودند که فلانی را در
ولایت موسوی بنقطه مرکز فلان ولایت و فلان قریب
دایره آن و امثال آن و این از خصائص عظیمه و مقامات جسیمه است
درجه تعین وجود را که تا این زمان عارفی بآن لب نگشوده بر
آنحضرت ظاهر ساختند و باسرار و برکات آن مرتبه قصوی
ایشان را مشرف کردانیدند چنانچه در مکتوب هشتادم
از جلد سیوم مکتوبات حضرت ایشان مسطور است و غیر آن
درجه حضرت ایشان را باسرار علوم قلوب ختم نواخته
اند خصوصا بمرتبه علیا علی اعلای قربت و اقصای منازل وصول
و از خصائص علیای آنحضرت چنانچه در رساله مبدا و معاد
افاده فرموده اند فاذا بلغ العارف الاتم للمعرفة والاکمل
شهودا هذا المقام العزیز وجوده والشریف رتبته
یصیر علی ذلک العارف قلبا للعوالم کلها والظهورات
جمیعا و هو المتحقق بالولایة المحمدیة والمشرف بالدعوة
المصطفویة علی صاحبها الصلوة والسلام والتحیة فالاقطاب
والاوتاد تحت انوار هدایته لما هو النایب مناب رسول
الله المهدی یهدی حبیب الله وهذه النسبة الشریفة العزیز

[illegible]

[illegible]

[illegible]

وجودها مخصوصة باحاد المرادين ليس للمريدين من هذا الكمال
نصيب هذه النهاية العظمى والغاية القصوى ليس فوقه كمال
والاكرم منه نوال لعلّه يجيء بعد الوف سنة مثل هذا العارف
لاغتنم وتسرى بركته الى مدة مديدة واجال متباعدة النسبة
الشريفة من هذه الامة الخيرة ذلك فضل الله يؤتيه من
يشاء والله ذو الفضل العظيم درجه حضرت ایشانرا درجات
ثلثه ولایت منکشف ساختند ولایت صغری و ولایت کبری و ولایت
علیا وان هرسه درجه را بتفصیل در مکاتیب خویش نوشته اند
درجه حضرت ایشانرا بتبعیت انبیا علیهم الصلوة والسلام والتسلیمات
بکمالات نبوت که فوق جمیع کمالات ثلثه است مشرف ساختند
چنانچه آنحضرت در مکاتیب متعدده خویش تصریح باینمعنی نموده اند
و بر نگاشته اند که اگرچه منصب نبوت ختم شده است اما از کمالات آن
مرکمل تابعان را بطریق تبعیه و وراثت نصیب است درجه بر حضرت ایشان
اسرار حقیقت قرآنی و کعبه ربانی و حقیقت بیت المقدس منکشف
ساختند و ظاهر کردانیدند که بعد از هزار سال حقیقت محمدی با حقیقت
احمدی متحد گردد بعد ازان منکشف ساختند که بعد مضی الف ان باکن متحد
گشت و اینمعنی را بتفصیل تحریر نموده اند درجه بر حضرت ایشان
قدس سره ظاهر ساختند که درین نشأه هرچند رویت نیست
اما برویت نیست بعد ازان مرقوم نموده که این دولت عظمی است که بعد
از زمان اصحاب کم کسی باین دولت مستسعد گشته است هرچند
این سخن بعید می نماید کوته اندیشان قبول کنند یا نه این نسبت فردا

وهو الذی کلامه دواء ونظره شفاء
المخفوة المبدی ... علیه ...

ومقبول الاکثر ... ودوا ما اظهار نعمت
... بنده

بروجه

بروجه اکمل در حضرت مهدی علیه الرضوان ظهور خواهد یافت درجه
حضرت حق سبحانه آنحضرت را بحق الیقین مشرف ساختند
که حق الیقین مصطلح صوفیه نزد ایشان عین الیقین است بعد از
تحریر آن نگارش فرموده اند که ازین حق الیقین چه گوید و اگر گوید
که فهمد کیست که درک کند و که دریابد این معارف از محیط ولایت خارج
بود ارباب ولایت در رنگ علماء ظاهر در ادراک آن عاجزاند
و در فهم آن قاصر که آن علوم مقتبس از مشکوة انوار نبوت است
که بعد از تجدید الف به تبعیت و وراثت تازه گشته اند درجه
بر حضرت ایشان قدس سره ورای جذبه و سلوک طریقی ظاهر
ساختند و آنرا حضرت ایشان بطریق اقتباس نبوت تعبیر
نموده اند و تفصیل آن در مکتوب سی صد و یکم واقعست درجه
حضرت ایشانرا بکمال اتباع سرور کائنات علیه وعلی آله
الف الف صلوات والتسلیمات بمقامی که فوق مقام
رضاست ممتاز کردانیدند چنانچه در دو مکتوب از جلد ثانی آنرا
نگارش فرموده اند درجه حضرت ایشانرا خزینه دار رحمت
کردانیدند چنانچه در مکتوب یکصد و یازدهم از جلد اول بتقریب
سرهای دو چشمی اشارت باینمعنی فرموده اند
حضرت حق سبحانه ایشانرا بمقام سابقان که درجه آنها
فوق درجات اصحاب یمین است واصل کردانیدند درجه حضرت
حق سبحانه تعالی حضرت ایشانرا متکلم و محدث بفتح دال کردانیدند
چنانچه آنحضرت در مکتوب نوشته اند خاتمه اعلم ان کلام

سبحانه مع البشر قد یکون شفاها وذلک للافراد من الانبیاء
علیهم الصلوات والتسلیمات وقد یکون ذلک لبعض
الکمل من متابعیهم بالتبعیة والوراثة ایضا فاذا کثر هذا القسم
من الکلام مع واحد منهم سمی محدثا کما کان امیر المؤمنین
عمر رضی الله تعالی عنه وهذا غیر الالهام وغیر الالقاء
فی الروع وغیر الکلام الذی مع الملک انما یخاطب بهذا
الکلام مع واحد سمی محدثا کما کان امیر المؤمنین عمر
رضی الله تعالی عنه وهذا غیر الالهام وغیر الالقاء
فی الروع وغیر الکلام الذی مع الملک انما یخاطب بهذا
الکلام الانسان الکامل لم الجامع لعالمی الامر والخلق والروح
والنفس والعقل والخیال والله یختص برحمته من یشاء والله
ذو الفضل العظیم درجه حضرت ایشان را بولایت اصلی
الحاق بخشیدند درجه حضرت ایشان را بنسبت قیومیت شرف
ساختند چنانچه در مکتوبات آنحضرت مندرج است درجه حضرت
حق سبحانه وتعالی بعضی مریدان ایشان را بطفیل ایشان بدرجه قطبیت رسانید
درجه حضرت ایشان میفرمودند که برمن منکشف ساختند که این
سلسله بر فرزندان من تا روز قیامت باقی خواهد ماند
پوشیده نیست که احصای جمیع درجات آنحضرت از احاطه
حوصله کاتب و قرطاس خارج است بالضروره بهمین قدر اکتفا رفت
و برخی از درجات ایشان در حضرت سادسه که در بیان مکاشفات
آنحضرت است و شطری در احوال خلفای و اصحاب ایشان نیز

سیر در آفاق و انفس منکشف ساختند
درجه حضرت ایشان را م
سبحانه

ذ

الحضرت ٥

ذکر خواهد شد ان شاء الله تعالی الحضرة الخامسة فی وظایف طاعات
و اخلاصه رضی الله عنه عمل حضرت ایشان قدس سره
در سرما و گرما و سفر و حضر آن بود که بعد از نصف لیل بیدار میشدند
و ادعیه مسنونه آنوقت میخواندند بعد ازان باستنجا میرفتند
نخستین قدم چپ در موضع خلاجای می در آوردند بعد ازان
پای راست و دعای مسنونه آنوقت میخواندند بعد از آنکه آنجا
می نشستند قوت بر پای چپ میکردند من بعد بکلوخ طاق
استنجا میکردند بعد ازان بآب استنجا می نمودند بعد ازان
بوضو می پرداختند مستقبل قبله می نشستند و در حین وضو
مدد از کسی نمیخواستند آفتابه جانب دست چپ نهاده
اول آب بدست راست میریختند بعد ازان بر دست چپ بعد
ازان هر دو دست جمع نموده می شستند و خلال اصابع
از طرف کف دست می نمودند و در حین مضمضه مسواک استعمال
مینمودند سه بار جانب یمین و سه بار جانب یسار میکردادند
و باز بر زبان میگذرانیدند و اگر زیاده میکردند رعایت کرده
ترمی نمودند و ابتدای از دندان بالای طرف راست میکردند
بعد ازان بر دندانهای زیر همان طرف میکردند و در وضو التزام
مسواک لازم داشتند و بعد از فراغ مسواک را مثال قلم
کاتب نگاه میداشتند اکثر اوقات بجا دم می سپردند و اصحاب
ایشان مسواک را در پیچ دستار نگاه میداشتند و آب مضمضه
دور ترک می انداختند و تثلیث در مضمضه و استنشاق

با آبهای جدا جدا کرده بر روی مبارک بکمال آهستگی و لینت تمام از
بالای پیشانی آب میریختند و دست راست بر رخسار راست گذرانده
دست چپ بر رخساره چپ گونه تقدم میدادند تا ابتدای
به یمین باشد و در غسل وجه مبارک دستار خود را کج می
نهادند تا ربعی از سر مکشوف گردد و ازانجا شسته شود
و بنوعی آب روی مبارک که میکشیدند که مبادا قطره بماند و بر جامه
بچکد بعد ازان دست راست تا آرنج سه مرتبه می شستند
و هر مرتبه مکرر دست بالای آن میگردانیدند تا انکه قطره
نماند و همچنین دست چپ و آب از جانب انگشتان میریختند
و آبی که بران هیچ کار نفرموده بودند برای مسح بر دست راست
میریختند ازان بدست چپ رسانیده دور نگ می انداختند
که رشاشه آن از زمین نخیزد و بجامه نرسد و تمام سر را
مسح میکردند از مقدم راس تا موخر آن بر فرق سر بباطن
اصابع بدین مسح میکردند و در اطراف سر بکف هر دو
دست از موخر آن بمقدم آن باز می آوردند بعد ازان بهمان
آب مسح باطن گوش بسبابه و بباطن نر انگشت می
کردند بعد ازان به پشت دست رقبه مینمودند و در شستن
پای راست وچپ تثلیث میکردند تا نشتا لنگ دباره
ساق می شستند هر بار چندان دست بالای آن میگردانیدند
که نزدیک بخشک شدن میرسیدند و ادعیه ماثوره که در
وقت غسل هر عضوی مرویست مواظبت داشتند و بعد از

مسح

فراغ

برجامه پاک خشک میکردند

فراغ از وضو نیز ادعیه ماثوره میخواندند و اعضای وضو را
بجامههای لطیف و نفیس می پوشیدند و بتحمل و وقار تمام متوجه
نماز میشدند و دو رکعت نماز خفیف میگذاردند و باقی نماز
تهجد را بطول قرات ادا میکردند غالبا دو سه جزو قرآن
میخواندند گاه در غلبات حضور از نصف لیل تا صبح در یک رکعت
میگذشت و چون خادم فریاد میکرد که صبح رسید رکعت
ثانی را بتخفیف ادا نموده آنوقت سلام میدادند و اکثر اوقات
تا دوازده رکعت کم و بیش بر طبق اقتضای وقت میگذاردند
بعد ازان دوگانه بخشوع و خضوع و مراقبه و استغراق اشتغال
مینمودند بعد از فراغ صدبار استغفار و ادعیه دیگر و صلوات
میخواندند و تا صبح مراقبه میکردند و با کلمه طیبه می پرداختند و پیش
از صبح اندکی بر وفق سنت سنیه نبویه علی مصدرها الصلوة
والسلام والتحیه بخواب میرفتند تا تجدد بین النومین واقع شود
و قبل از صبح بیدار گشته وضو جدید ساخته سنت در خانه
میگذاردند بعد ازان بجانب قبله دست راست زیر رخساره
راست داشته دراز میکشیدند و معابر خواسته متوجه
مسجد میگشتند و در آخر ترک این اضطجاع نموده بودند بعد ازان
فرض فجر را در مسجد بجماعت کثیره در اول وقت و آخر غلس ادا
می نمودند و خود امامت میکردند و طوال مفصل میخواندند بعد از فراغ
نماز بعضی ادعیه ماثوره میخواندند و بجانب قوم بیمین و یسار
رجوع فرموده دست بدعا برداشته بعد از دعا هر دو دست

تهجد

بر خیمه

بر روی خود فرود می آوردند و با اصحاب حلقه ذکر کرده می نشستند
و بشغل باطنی می پرداختند تا آفتاب برابر نیزه بلند میشد در
صحن حلقه گاه قرآن هم از حافظ میشنیدند آنگاه نماز اشراق را
بطول قراءت دو رکعت میگذاردند بعد از آن دو رکعت حقیقت
ادا میکردند بعد از فراغ دعای استخاره تمه ادعیه موقوته
و ماثوره می خواندند بعد از آن بخلوت میشدند و بمقتضای حال
گاه بتلاوت قرآن مجید و گاه بکلمه طیبه اشتغال مینمودند و گاه طالبان را
جدا جدا طلبیده از هر کدام احوال پرسی میکردند و موافق حال
هر کدام ارشاد میفرمودند و بسا وقت احوال باطن ایشان را
حالا و استقبالا بیان میکردند و تفصیل شروع میساختند
و ترتیب میفرمودند و بر اسما مقامات و کیفیات واردات
آگاه میساختند و گاه خلص اصحاب را طلبیده اسرار خاصه و معارف
مکشوفه خود بیان میفرمودند و در ستر آن اسرار بجان میکوشیدند
و در حین بیان معارف محسوس میگشت که القای و اعطای نسبت
حال مینمودند بسا بودی که چون معرفت بلندی که از زبان گوهر
فشان ایشان میشنیدند بتوجه شریف ایشان همان لحظه
خود را متحقق بدان معرفت می یافتند و اکثر صحبت آنحضرت با اصحاب
و غیر ایشان بخاموشی بوده اند و اصحاب را از غایت دهشت و هیبت
آنحضرت قدرت آن نبود که دم توانند زد و تمکین ایشان بدرجه بود
که با وجود توارد و تکاثر واردات متنوعه و متلونه هرگز اثری از آثار
تلوین از آنحضرت ظاهر نمیگشت جوششی و خروشی و نعره و ضجه هرگز دیده

نشد

میگفته شده ام

طعام ام

یکبار لقمه

نشد مگر بر سبیل ندرت در بعضی احیان ایشان را گریه دست داده
و آب در چشم گردانیده و گاه در اثنای بیان حقایق بلون رنگ
رخسار دیده شد سحر بر اصل نحن رویم چون صحوه کبری میشد
نماز چاشت را هشت رکعت ادا مینمودند احیانا بقدر چهار رکعت
بعد از آن تناول میفرمودند در حین طعام دیده میشد که اکثر اوقات
بتقسیم طعام بر درویشان و خویشان و خادمان میگذشت
و درین اثنا گاهی بسه انگشت نواله میگرفتند و گاه دستی طبق
رسانیده بدهان میبردند و تذوق گونه میکردند در آن وقت
چنان معلوم میشد که گویا ایشان را احتیاج بطعام نیست
محض برای آن چیزی میخورند که اکل سنت انبیا ترک آن نکرده اند
و در وقت خوردن جلسه ایشان بر طریق سنت بودی گاه
هر دو زانو بر میداشتند و گاه پای راست بر جای نشسته پای چپ
و زانوی راست بر زانوی چپ می نهادند بعد از فراغ طعام
ادعیه ماثوره آن وقت میخواندند و فاتحه بنا بر رسوم عوام بعد
طعام از آنحضرت مرئی نگشته که سنت نیست بعد از طعام
ساعتی بحکم سنت قیلوله مینمودند همین که سایه میگشت زده
اذان میگفت لفظ الله اکبر موذن و تیقظ ایشان معا واقع میشد
و بی اختیار بقوت تمام و بعجلت تام بر زمین فرود می آمدند و اصلا
هرگز تخلف نکرده و در حین استماع اذان هو بهو کلمه اذان اعاده
مینمودند مگر در وقت حیعلتین لا حول میخواندند بعد از فراغ
استماع اذان دعا را از اخوان متصل میخواستند و وضو

سبب خفتند و جامهای نفیس پوشیده می آمدند نخستین دو رکعت
تحیت مسجد میگذاردند بعد از ان چهار رکعت سنت زوال بقرات
طویل ادا میکردند بعد از ان چهار رکعت موکده ظهر میگذاردند بعد از ان تکبیر
اقامت میگفت خود امام میشدند و قرات طوال می نمودند بعد از
فراغ از فرض متصل بی انکه اشتغال با دعیه نمایند غیر از اللهم
انت السلام و منک السلام تبارکت یا ذی الجلال
والاکرام خوانده برمیخواستند و دو رکعت سنت موکده میگذاردند
بعد از ان چهار رکعت دیگر که سنت زوایدست ادا میکردند بعد از ان
ادعیه که بعد از فرض ماثوره است میخواندند بعد از ان روی بجانب قوم
کرده می نشستند و اصحاب حلقه میکردند و حافظ قران میخواند و ایشان
با یاران متوجه و مراقب می نشستند بعد فراغ یک دو سبق کتب دینی
درس میفرمودند چون وقت عصر میرسید برای تجدید وضو برمیخواستند
بعده نماب مثلین و سایه اصلی در اول وقت عصر بمسجد می آمدند و دو رکعت
تحیة المسجد و چهار رکعت سنت عصر میگذاردند بعد از ان امامت خود
میکردند بجماعت کثیر فرض عصر میگذاردند بعد از ان ادعیه که ماثوره
است می خواندند بعد از ان گاه روی بجانب قوم کرده می نشستند
و یاران حلقه میکردند حافظ قران میخواند و آنحضرت متوجه و مراقب
بنشستند و گاه باحوال پرسی اشتغال مینمودند و در زمان اتفاقی
باطن متوجه احوال ایشان میگشتند و همت بر ترقیات انها میگماشتند
و گاه باعمال صالحه دیگر میپرداختند بعد از ان اول وقت نماز مغرب
گذاردند بعد از ادای فرض دو رکعت سنت موکده میگذاردند بعد از ان

شش رکعت بسه سلام بطول قرات ادا مینمودند و اکثر
قرات در اوابین سوره واقعه و سوره اخلاص مکرر او غیرها
می بود و نماز عشا را بعد از زوال بیاض افق که نزد امام اعظم
شفق عبارت از ان است و وقت متفق علیه است بمسجد می آمدند
اول دو رکعت تحیة المسجد میخواندند و بعد از ان چهار رکعت سنت
یا دو رکعت میگذاردند بعد از ان چهار رکعت فرض بجماعت گذارده
بی انکه اشتغال با دعیه نمایند و را اللهم انت السلام
الی اخره خوانده برمیخواستند و دو رکعت سنت موکده گذارده
چهار رکعت دیگر مستحب میگذاردند بعد از ان وتر را ادا می نمودند
بعد از ان سوره الم سجده میخواندند و گاه در چهار رکعت بعد از فرض
سوره سجده و سوره تبارک و قل یا ایها الکافرون و قل
هو الله احد میخواندند و گاه چهار قل در وتر اکثر سبح اسم
و قل یا ایها الکافرون و قل هو الله احد میخواندند و دعای قنوت
حنفی و شافعی را که حنیفه جمع کرده هر دو را اولی گفته اند با هم
میکردند و بعد از وتر اول دو رکعت نشسته میخواندند و سوره اذا
زلزلت الارض و قل یا ایها الکافرون قرات میکردند اما او خبر که
او داشت این دو رکعت نموده بودند و میفرمودند که در ان اختلاف است
و دو سجده که بعد از وتر متعارف است آنحضرت میکردند که علما کرام است
ان قایل اند و وتر را گاه اول شب میگذاردند و گاه آخر شب
و بعد از نماز تهجد اعاده نمی کردند بقول بعض علما در یک شب
دو وتر نیست بعد از ان وقت خواب سوره و آیات و تسبیحات

و ادعیه ماثوره بروجه ماثور خوانده برفرش دراز میکشیدند جانب
روی بقبله و دست راست زیر رخساره راست می بود که خواب
با صواب آنحضرت بتمامی حضور و مراقبه بود و وصال و مشاهده
جمال بود زهی مراتب خوابی که به ز بیداریست میفرمودند که
بحکم النوم اخ الموت حالتی که در وقت خواب روی مینماید
فوق حالت بیداریست هرچند عقل عقیل پی باین دقیقه نتواند برد
و همچنین حالی که در وقت موت روی نماید فوق حالت خوابست و حالتی
که در قبر روی نماید فوق حالت موتست و حالتی که در برزخ کبری
روی نماید فوق این حالتست و حالتی که در بهشت دست دهد فوق همه
آنهاست و در آخر عشره شهر رمضان المبارک در مسجد معتکف می
شدند و در عشره ذی حجه نیز عزلت میگزیدند و در آن عشره
باتیان طاعات و اذکار و صیام حرص تمام داشتند و درود بسیار
میخواندند و در شبهای جمعه هزار بار با اصحاب حلقه کرده صلوات بر پیغمبر
صلعم میفرستادند و نماز جمعه و عیدین حاضر میشدند و فرض نماز ظهر را
بعد از چهار رکعت سنت بعد از جمعه بنیت آخر ظهر علیحده در کعت وقتها
ولا اوده بعد از وی باحتیاط میگذاردند که شرایط جمعه درین زمان
بقول بعضی یافته نمی شود و روز عید اضحی تکبیرات را بعد ده جهرا میگفتند
و در عشره ذی حجه موی و ناخن نمیگرفتند تشبها بالحاج المحرمین لما الحجه
متعارف شده که در روز عرفه در صحرا برآیند و دو رکعت نماز سر برهنه کرده
بر تشبیه اهل حج گذارند ایشان آنرا نمی گذاردند و در عشره ذی حجه
هر روز در نماز عشا و در رکعت دوم نماز فجر سوره والفجر میخواندند و همچنین

درتمام

در تمام آن ماه صلوة الکسوف والخسوف میگذاردند و نماز تراویح را
بیست رکعت در سفر و حضر بجمعیت تمام ادا می نمودند و کم از سه ختم
قران در ماه رمضان نمیکردند و در میان هر چهار رکعت تراویح
سه بار سبحان ذی الملک والملکوت میخواندند و در ایام دیگر چون
حفظ قرآن داشتند همیشه عن ظهر القلب بتلاوت حلاوت داشتند
و استماع قران در حلقات ذکر همواره جاری بود و در وقت قراءت
در نماز و غیره بطریقی قران میخواندند که گویا ادای معنی در ضمن لفظ
میکنند و از شیوه قراءت ایشان بر سامعان بهدایت
ظاهر میگشت که اسرار قرانی بران مقرب سبحانی فایض میگردد
بسیاری از مردم داخل مریدان هم نبودند میگفتند که حضرت ایشان
بر نهجی قران میخوانند که گویا الفاظ از دل ایشان می برآید و هرگز
رعایت اصوات اغانی نمیکردند و در تراویح کم کسی را از سامعان
میدیدیم که غنودگی دریا نمیگرفت الا حضرت ایشان که قرآن اکثر
استاده می شنودند و هرگز شاید غنودگی گرد ایشان نمی
گشت روزی این حقیر عرض کرد که کرامات ایشانست که هرگز در
تراویح غنودگی نمیدارند فرمودند که شناوری دریای اسرار
قران نمیگذارد که چشم بهم زنند در سفرها تا بمنزل رسیدن تلاوت
قران مینمودند و چون آیت سجده آمدی بالفور از مرکب فرود آمده بر زمین
سجده میکردند و تسبیحات رکوع و سجود در حالت انفراد تا پنج و هفت
بلکه نه و یازده میرسانیدند و گاه بر سه اقتصار میکردند علی حسب
اختلاف الاحوال والاوقات و در حال امامت اکثر بر چهار عدد اقتصار

مینمودند تا مقتدیان سه مرتبه بفراغت بگویند و چند روزی در امامت
پنج مرتبه تسبیح در رکوع و سجود گفته بودند که از حضرت جل وعلا
ممنوع شدند بعد از آن بر چهار اقتصار کردند و چنانکه احتیاط میکردند
که در سنت نبوی علیه الصلوة والسلام نقصان نپذیرد و همچنین در زمان
در زیادتی بر سنت احتیاط میفرمودند که واقع نشود و غیر از تراویح
و صلوة کسوف هیچ نماز نفل را بجماعت نمیگذاردند که آنرا مکروه
میدانستند و آنچه مردم در روز عاشورا و شب قدر و شب برات
و لیلة الرغایب نماز نفل بجماعت میگذارند از آن بشدت منع میکردند
و خلاف سنت میگفتند و جماعه که نماز تهجد را بجماعت گذارند تشنیع
آنها میکردند و در هر کاری شروع بنماز استخاره الکتفا می
فرمودند و در تشهد بانگشت سبابه اشاره نمیکردند که در مذهب
حنفی نکرده اند و حرام گفته اند هرچند که برخی از علما به سنت
انهم رفته اند اذ دار الامر بین السنة والکراهیة فترکه اولی مع
ذلک احیانا بمقتضای حدیث در نوافل اشاره کرده اند تا این امر
متروک مطلق نشود و فاتحه بارواح موتی و برای مهمات که بعد از نماز
مرسوم مشایخ زمانه است میخواندند و عیادت مرضی مینمودند و ادعیه
ماثوره را بر مریض میخواندند و در دفع مرض مریض توجه باطنی می گماشتند
که آثار آن ظاهر میگشت چنانچه در کرامات ایشان مسطور است و زیارت
قبور میرفتند و باستغفار و دعاء ماثوره مدد میکردند و بباطن
توجه برفع عذاب و ترقی درجات اموات می نمودند چنانچه در مکاشفات
ایشان مذکور است تقبیل قبور مستحسن نمی داشتند اما گاه گاه دست بر

برزدالد

۳۴۴

بزرگوارم

خانی ما

والذی اجد و پیر دستگیر خود میرسانند و اجابت دعوت خاص
میفرمودند و بدعوت عام نمیرفتند و در مجلس سرود و سماع
و مولود حاضر نمیشدند و ذکر جهر را ترک اولی میدانستند و خواص
بشر را بر خواص ملک فضل میدادند و نبوت را افضل از ولایت
میگفتند اگرچه ولایت آن نبی بود و غلبه صحو را بر غلبه سکر
ترجیح میدادند و صحو اخص خالص نصیب عوام کالانعام میگفتند
و ولی عشرت را که نافع و هادی خلایق است بهتر از ولی عزلت
که در جبال و جزایر تنها جان خود را سلامت برد میدانستند و جمیع
اصحاب را بر جمیع اولیاء امت هرچند که اقطاب و اوتاد و ابدال باشند
افضل میفرمودند و مشاجرات صحابه را بر جمیع اولیای امت ترجیح
میدادند و بر اجتهاد محمول میداشتند و از هوای نفسانیه مبرا
می بودند و میگفتند که روزی جوانی که آثار صلاح بر ناصیه او پیدا بود
بخدمت آنحضرت درود نمود عرض کرد که از پیرها بنور می ایم و حضرت
شیخ محمد فضل الله بخدمت ایشان دعوات مخلصانه میرسانند
داشته اند و گفته اند که در مردم شهرت یافته است که ایشان
در مکتوبات خود نوشته اند که مرتبه من از مرتبه صدیق اکبر افزون است
حقیقت این ماجرا چون است ایشان فرمودند که هرگاه تجویز نمایم
که حضرت امیر را کرم الله وجهه که بآن کمالات و فضایل متصف بوده اند
بر خلفاء دیگر تفضیل دهم خود را چون فضل توانم داد معرفت
خدای بر آنکس حرام باد که خود را از کافر فرنگ بهتر داند فکیف از اکابر
دین و حضرت ایشان بعضی مریدان صاحب حال را که در صحبت ایشان

ف

و راه فضیلت

بلیغ

از جمله امید بر بزرگیست

رسند و کیفیات بطلاب میرسید پیش از وصول بدرجه کمال و تکمیل
اجازت تعلیم طریقه داده اند تا مردم را از کرداب ضلالت برآورده بکلمه
بجناب حق سبحانه نمایند اما از ناتمامی آنها بتکرار و مبالغه تصریح
میکردند که مبادا حال ناتمامی کار نموده در عجب افتند و راه ترقی ایشان
مسدود کردد و از طرف مشایخ طریقه علیه نقشبندیه افضل
و این طریق اقربیه طریق اصحاب کرام میکفتند و نسبت ایشانرا فوق نسبتها
دیکر میدانستند و بدعتها که درین طریق احداث نموده اند مثل جماعت
تجدید جهر استغفار بحرا کزانی بلسند بدند و شیخ محی الدین بن عربی
را بزرک میدانستند و با وجود در بعضی کشوف وی را الخطیه میکردند
و خطای کشفی وی را در رنگ خطای اجتهادی دور از مواخذه میدانستند
و درس بعضی کتب چون بیضاوی و بخاری و مشکوة و هدایه و
بزدوی و شرح مواقف و حاشیه عضدی و عوارف میفرمودند
و این حقیر شرح مواقف و بیضاوی و عضدی با حاشیه میر در خدمت
آنحضرت خوانده است و بسعادت تلمذ آنحضرت نیز مستسعد کشته
و طالب علم را تحریض و ترغیب بر علم مینمودند و تحصیل علم را بر سلوک
طریقه صوفیه تقدیم میدادند این حقیر را در ایام عنفوان جوانی
اکثر اوقات از استیلای حال ذوق خواندن نمیشد بمهربانی
تمام منع مینمودند که سبق چاره و بخوان که صوفی جاهل مسخره شیطان
بود و اکثر اوقات که بسفر متوجه میشدند روز دوشنبه و پنجشنبه
توجه متبرک مینمودند و دیکر هر روز برای سفر مبارک میدانستند و
بساعات نجومی عمل نمیکردند که ولادت حضرت رسالت پناه

صلعم

صلعم کفته است ایام تمام رفته و عمل ایشان براین حدیث بود که الایام
ایام الله والعباد عباد الله و در وقت عزم سفر استخاره البته میکردند
و ادعیه که وارد است بنای سفر ماثور است میخواندند و همچنین در وقت آمدن
بمنزل و برآمدن از آن دعوات ماثورات میخواندند و همچنین ادعیه
مرویه در وقت پوشیدن جامه نو و نوشیدن آب و خوردن طعام
و دیدن ماه نو و آیینه ادعیه میخواندند و بیان ادعیه و وظایف آن
در رساله جداکانه مفصل و وظایف یومی و لیلی ایشان است
مذکور است اکنون صفت صلوات ایشان بود چنانکه تمام در وقت
تکبیر تحریمه ابهام هر دو دست به نرمه کوش رسانیدند و اصابع
ایدی را الی آنکه مفتوح دارند و یا مضموم بجانب قبله متوجه ساخته
اسعاد اکبر کویان فرود می آوردند در حال ناکرده زیر ناف دست
راست را بر دست چپ بطریق که خنصر و ابهام یمین را حلقه
و سه انکشت دیکر بر بند دست چپ دراز میشدند و قبض مینمودند
فاصله میان دو پای بمقدار چهار انکشت میکردند و بر هر دو پای
برابر قوت مینمودند و بر یکی از دو پای استراحت نمی فرمودند
و نظر در قیام بر موضع سجود میداشتند و بترتیل و تجوید و تعمق
در معانی و اسرار قرآنی و حضوری که آنرا ایشان داشتند
قرائت مینمودند بعد از آن تکبیر کویان برکوع میرفتند و نظر بر قدم
میداشتند و سر را با پشت برابر میکردند و زانو ها بتفریج
اصابع ایدی بقوت میکرفتند الی آنکه انحنائی در زانو ها واقع شود
بعد از آن قومه بمقدار تسبیح مینمودند و در حال انتقال سمع الله لمن حمده

و ربنا لک الحمد را جمیع میفرمودند و در حالت امامت سمع الله لمن حمده
و در وقت اقتدا ربنا لک الحمد میخواندند و میان دو سجده مقدار یک
تسبیح جلسه مینمودند و در سجده نظر بر نرمه بینی میکردند و شکم
را از زانو و زانو را از بازو جدا میداشتند و بر جمیع مواضع
و اعضاء سجده قوت برابر میکردند و حالتی و قوتی که در ادای رکوع
و سجود حاصل وقت میشد بکم معلوم ایشان خواهد بود و در قعده
تشهد انگشتان هر دو پای را متوجه قبله میداشتند و نظر
در کنار خود میکردند و آثار خضوع و خشوع از استیلای باطن
بر ظاهر ایشان پیدا و هویدا بود و جمیع اصحاب ایشان در
صورت نماز ایشان تقلید میکردند این حقیر پیش از انتظام در
زمره خدام آن امام همام گاه گاه در نمازهای جمعه بمسجد ایشان
میرسید و نماز گذاردن ایشان را که میدید بی اختیار از جا میرفت
و بیقین میدانست که ایشان همواره بکسر و رکابیات صحبت
میداشتند و نماز گذاردن آنحضرت علیه السلام و التحیة می‌دیدند
بر وفق آن نماز میگذاردند و اکثر این حقیر علما و مشایخ دیگر را
هم میدید ابعضهم نماز از یکس نمیدید همیشه در اول وقت
نقطه وقت نماز گذاردن و بیک نسق پیوسته ادا کردن از غرائب
روزگار است گاهی ندیدیم که از وقت خود لمحه و لحظه تجاوز و تفاوت
کرده باشند و یا از طریق ادای نماز گاهی در قومه و یا در جلسه یا در
ادبی از آداب نماز گونه تفاوتی ظاهر شود نماز ایشان اعظم
خوارق بود که خرق عادت و عرف عالم مینمود و بر ظاهر است

که همواره

که همواره بر یک طور بی حصول ملالی و کلالی بیجان بتعظیم و توقیر و تمکین
و وقار و خشوع و انکسار نماز گذاردن بکمال رسوخ بر اتباع نبوی
و نهایت قوت باطن میخواهد این حقیر چه بلکه جمیع کثیر را موجب
اعتقاد و ارادت نماز با نیاز ایشان شده است و در ماه مبارک
رمضان مصلا را در مسجد می‌انداختند و شاغل می‌افروختند
و جم غفیر از دور و نزدیک در آن ایام از صلحا و علما و مریدان
و مسترشدان بخدمت ایشان می‌شتافتند و در تراویح
و ختمات قرآن قیام می‌نمودند و در تعجیل افطار و تاخیر سحر بسیار
میکوشیدند و روز حتی الامکان بخلاجا نمیرفتند و استنجا
در روز اتفاق می‌افتاد از روی احتیاط آن روزه را قضا میکردند
و بتلاوت قرآن و استماع آن روز و شب مداومت مینمودند
و در ادای زکوة طریقه آنحضرت چنان بود که هر گاه مبالغ فتوح
و نظر میرسیدی انتظار حولان حول نکردندی که تا سال نمی‌ماند
بمجرد رسیدن آن حساب کرده زکوة آن را ادا مینمودند و با اهل
صلاح و بیوه‌ها و قرابتان و اهل رحم قسمت میفرمودند و برای حج
چندین بار قصد نمودند میسر نشد و همیشه در شوق آن شده
بودند و در همان شوق از جهان عبور نمودند که عزم حج نموده بسند
اما استخاره راه نمیدهد و بحج رفتن بنظر نمی‌درآید و از جمله خوارق
ایشانست که تا آخر دم میسر نشد خلق و تواضع و شفقت
بر خلق الله و رضا و تسلیم بر کمال داشتند و خویشان ایشان را
از حکام ستمکار آزار بسیار رسیده است به تسلیم و رضا رفته آنرا

بر روی بیاورده اند هر گاه عزیزی بدیدی بایدیدن ایشان آمدی بتعظیم
بر پا می خاستند و بصدر مجلس جا میدادند و باندازه وی سخن میکردند
و تعظیم کفار اگرچه از اهل حکومت و جاه بودند میکردند ابتدا بسلام
هر کس که میدیدند از ایشان بود معلوم نیست که کسی در گفتن سلام بر ایشان
سبقت کرده باشد و در رعایت حقوق اهل رحم بغایت الغایت
میکوشیدند و هر گاه که خبر ارتحال کسی میرسید عبرت میگرفتند
و تاسف میخوردند و کلمه ترجیع میخواندند و بنماز جنازه او میرفتند
و بدعا و فاتحه امداد میکردند لباس ایشان قمیص مشقق المنکبین
بودی بالای آن فرجی می پوشیدند مگر در حر غالب به تنها در پیراهن
کفایت میکردند و در حین بستن دستار بر سر میگردانیدند چنانچه
سنت است و فش بین الکتفین همواره مسدول میداشتند
الا در اوان استنجا و بول دیگر می بستند و سراویل فوق الکعبین می
پوشیدند و در ایام جمعه و عیدین لباس فاخر می پوشیدند
و سابق را بدرویشی و یا خویشی و یا خادمی و یا قادمی می بخشیدند
تا پنجاه و شصت درویش بلکه تا صد کس از علما و عرفا و مشایخ
و حفاظ و مردم اشراف و سادات در خدمت ایشان بودند
که هر همه را از مطبخ ایشان طعام میرسید **مکاشفه** شبی حضرت
ایشان رضی الله عنه با اصحاب عالیه درجات و درویشان ارباب
مقامات برای زیارت مزار پر انوار امام رفیع الدین که از اجداد
امجاد آنحضرت اند و از خلفا حضرت سید جلال مخدوم جهانیان
تشریف برده بودند و تا مدت مزید محاذی قبر امام قیام داشتند

[illegible]

و مراقبه

و مراقبه و توجه برداختند بعد از رجوع از مزار بزرگوار با اصحاب اسرار
فرمودند که چون مقابل مزار امام بایستادم بحضرت صمدیت
جلت عظمته توجه نمودم و عرض کردم که خداوندا برا هوا شان
مزارات رحمت فرمای و عذاب از ارباب این قبور رفع نمای
حکم شد که تا یک هفته بنابر التماس تو ازین قبرستان عذاب
برداشتیم گفتم بار خدایا رحمت ترا نهایت نیست در مغفرت بیفزای
فرمان در رسید که تا یکماه بنابر ملتمس تو عذاب ازین مقابر
رفع نمودیم باز الحاح بیش از بیش کردم خطاب آمد که چون مکرر
رفع عذاب اینجماعه از درگاه ما درخواستی ایشانرا بخشیدیم
مکاشفه روزی بزیارت تربت والد ماجد خویش تشریف
برده بودند بخاطر عاطر آنحضرت خطور نموده که در حدیث نبوی
علی مصدرها الصلوة والسلام آمده که چون عالمی بر مقبره گذر نماید
تا چهل روز عذاب از اهل آن مقبره بردارند مقارن این خطور
ملهم شدند که از قدوم تو تا روز قیامت از اهل آن مقبره
عذاب برداشتیم **مکاشفه** روزی حضرت ایشان برای
زیارت امام رفیع الدین رفته بودند و در مقبره ایشان قبر
عورتی عفیفه از اهل قربت بلکه از اهل حقوق آنحضرت نیز
بوده از زیارت امام بزیارت قبر آن عفیفه آمدند محاذی آن قبر
تا مدت مزید ایستادند و آثار خشوع و خضوع در آن توقف بر رخساره
آنحضرت پیدا میشد بعد از مدتی بهجتی و مسرتی بر روی مبارک
ایشان ظاهر گشت چون بمنزل شریف تشریف آورده بودند بعضی

عضیغه ص

محرمان اسرار آنقبله ابرار استفسار نمودند که باعث این در نشستن
بران قبر چه بوده و تحسین بر رخساره مبارک ایشان آثار انکسار
و اصفرار ظاهر شده بود و بعد از مدت مزید آثار فرحت و احمرار هویدا
گشت فرمودند که چون بر قبر ان رسیدم او را معذب دیدم متوجه گردیدم
معلوم شد که اندفاع عذاب را صورت نیست متوجه ارواح ابا و اجداد
خود گشتم ارواح ایشان حاضر گشت دفع عذاب حاصل نگشت توجه
بارواح عالیات حضرات خواجها قدس الله تعالی اسرارهم نمودم که
ارواح این عزیزان حاضر شدند رفع آن عذاب بحصول نه پیوست
بصد هزار نیاز متوجه بارگاه محمدی علیه و علی آله الصلوة والسلام گشتم
دیدم که آنحضرت علیه السلام والتحیه بر تخت نبوت سوار تشریف
آوردند و ورود تخت محمدی و دفع عذاب معا واقع شد ان عفیفه
از اهل حقوق مراد عا کرد که حق تعالی ترا براحت رساند چنانچه
تو مرا راحت رسانیدی این زمان آثار بشاشت بر روی من ظاهر
گشت **مکاشفه** روزی حضرت ایشان قدس سره بتقریبی
فرمودند که چون نظر کشفی سر داده میشود بعد از حضرت غوث الثقلین
در مشایخ سلسله علیه قادریه مثل شاه کمال کیتهلی کم کسی نظر در آید
مکاشفه روزی حضرت ایشان قدس سره در حلقه بامداد نشسته
بودند و استغراق و توجه و مراقبه داشتند ناگاه شاه سکندر
آمده خرقه متبرکه حضرت شاه کمال کیتهلی بر دوش حضرت ایشان انداخت
چون آنحضرت چشم بکشادند شاه سکندر را دیدند برخواستند
و بتواضع تمام معانقه کردند شاه گفت که جد من حضرت شاه کمال

نزدیک

نزدیک وصال این جبه متبرکه را بمن سپرده بودند که پیش تو بطریق امانت
باشد هر کس که خواهم بگفت خواهی رساند الحال چند مرتبه می شود
که در معامله از حضرت شاه کمال مامور میشود که این جبه را بشما
برسانم با آنکه بر من بسیار تعذر داشت که خرقه متبرکه جد بزرگوار
و نعمت خانه خود بیرون دهم لیکن چون بتاکید و تهدید مامور گشتم ناچار
بی اختیار آوردم حضرت ایشان ان جبه را در پوشیدند و برخواستند
و بخلوت شدند میفرمودند که در انوقت بخاطر گذشت که عجب رسمی که میان
مشایخ افتاده است که جامه هیکلی می پوشانند و بهمین قدر او را خلیفه
میسازند باید که اول خلعت معنوی بپوشانند و از زلال احوال و کمال
بنوشانند آنگاه خلیفه خود می خوانند که درین اثنا حضرت غوث الثقلین
قدس سره را دیدم که با خلفا خود و با شاه کمال حاضر شدند و
تصرفی در کار من فرمودند و دل مرا در تصرف خود آوردند و انوار و اسرار
بیشمار و نسبتهای خاصه خود عطا فرمودند و من غرق دریای
آن انوار گشتم و در غواصی آن محیط در آمدم چون چند ساعت
برمن ترتیب گذشت در عین ان غلبات ناگاه بر دلم عبور نمود
که تو مربی اکابر نقشبندیه بودی الکنون ایمعنی صورت گرفت بمجرد این
خطور دیدم که مشایخ سلسله علیه نقشبندیه از حضرت خواجه عبد الخالق
تا حضرت خواجه ما خواجه محمد باقی قدس اسرارهم در رسیدند و حضرت
خواجه بهاء الدین قدس سره نشستند که بعد از نشستن اکابران
نقشبندیه فرمودند که فلانی مربی ماست و از تربیت با کمال و اکمال
رسیده شمارا یا او چه کار است اکابر قادریه فرمودند که در طفولیت مارا

در پهلوی حضرت شیخ عبد القادر
جیلانی قدس سره ام

با او نظری بوده و چاشنی از خوان الوان نعمت ما ربوده الحال خرقه ما
پوشیده درین میان چند بوده‌اند که از کبرویه و چشتیه و بسیاری از
مشایخ امت در رسیدند و اجتماع عظیم برپا شد بحدی که دشت
و صحرای شهر از کثرت ایشان پر گشت و در آخر آن روز مصافحه نموده
کو چون بدرجه کمال و تکمیل از نسبت نقشبندیه رسیده‌اند و اعتبار
تمام آن است بیشتر یاران طریقه باشند و اکثر در آن طریقه ارشاد
طلاب فرمایند و در طریقه قادریه بیشتر هدایت و تکمیل نمایند
کشف حاجی حبیب که از خادمان خاص حضرت ایشان بوده
کثیر الخدمه و موضع ریاضت و مجاهدت متصف در سفر و حضر همواره
در ملازمت آنحضرت می‌بود میگفت که در حضرت اجمیر
در خدمت حضرت ایشان قدس سره بودم هفتاد
هزار ختم کلمه طیبه کرده بخدمت حضرت رفتم و هفتاد
هزار بار کلمه طیبه خوانده‌ام ثواب از آنحضرت ایشان
میگذرانم آنحضرت فی الفور دستهای مبارک
خود برداشتند و دعا خواندند و روز دیگر فرمودند وقتی که
من دعا میخواندم ملائکه فوج فوج از آسمان برای ثواب
این کلمه طیبه می‌آمدند چندانکه جای پای ماندن بر زمین نمانده
بود این ختم در معامله من بسیار مدد نمود بعد از آن فرمودند
تا سبحه هزار دانه راست کردند و همیشه در خلوت ذکر کلمه طیبه
بزبان بموافقت دل چنان اشتغال میداشتند و در شبهای
جمعه آن سبحه را در حلقه یاران حاضر می‌ساختند و با جمیع هزار بار

صلوات

صلوات بر سرور کائنات علیه و علی آله الصلوات والسلام
میخواندند و الحال آن سنت سنیه ایشان در اصحاب آنحضرت
جاریست ابتدای سبحه گرفتن ایشان این بود باز خطاب
مستطاب من کرده فرمودند که بدانچه بگفتیم عجبی در تو راه نیابد
سخنی از خود هم بگویم هر شب بعد از تهجد با نقد بار کلمه طیبه خوانده
بارواح محمد عیسی و محمد فرخ و ام کلثوم فرزندان خویش که ارتحال
نموده‌اند می‌بخشیدم از آن باز چنان است که روح محمد عیسی هر
سحر می‌آید و مرا بیدار میکند و باعث میشود که ختم کلمه طیبه بجا آرم
بعد از بیدار کردن من میرود و ارواح برادر خود محمد فرخ و خواهر
خویش ام کلثوم را طلبیده می‌آرد که پدر بزرگوار بیدار شده است
و تا آنکه من وضو بسازم و ساختن وضو و گذاردن نماز تهجد
و ختم کلمه طیبه میکردم پیش من بودند چنانچه مادر نان طیار
میسازد و فرزندان خورد سال گرسنه گرداگرد پیش من
می‌آیند نان بایشان دهد بعد از آن که ثواب کلمه طیبه
بایشان می‌بخشیدم میرفتند الحال از کثرت ثواب امداد
و امتلا دارند و معمورند که هرگز نمی‌آیند **کشف** حضرت ایشان
قدس سره میفرمودند که در قریه فلان که از قرای معظمه بلده
سرهند است و برای خادمان خانقاه آنحضرت در سینه
شیخ بود مشاهده افتاد که بارگاه عظمت و جلال حضرت
صمدیت نزول اجلال بی کیف فرموده و خیمه عالیجاه چون
در بی‌چون برپا گشته و حشم بیقیاس چگونگی ظهور نموده

مکاشفه روزی حضرت ایشان قدس سره بتقریبی بروضهٔ
شاه ابوبخاری که از مزارات متبرکهٔ مشهورهٔ بلدهٔ سرهند است
رفته بودند و راقم این سطور در رکاب سعادت بوده که آنحضرت
بزیارت شاه مشار الیه در آمدند و نزدیک مزار وی بسیار
نشستند و توجه مراقبه داشتند بعد از مدت مزید برخواستند
و وداع خواستند بعد از مراجعت چون بخانقاه خود رسیدند
محرمان اسرار از مکالمات که درمیان شاه ابوبخاری و حضرت
ایشان گذشته بر رسیدند فرمودند که چون بمزار فیض آثار بر انوار
شاه در آمدم شاه حاضر شد تعظیم و تکریم عظیم بجا آورد و کرمها
و محبتها اظهار نمود که ذکر آن طول دارد اینقدر وا مینماید که فرمود
صاحب ولایت درینجا منم چون مثل شما بزرگی مهمان من
بیاید تحفه به ازین ندارم که ولایت خود را بشما بگذارم من بعد
صاحب ولایت درین ملک شما باشید و اینملک در تحت
تصرف شما باشد بعد از ان بمدتی مصداق کشف صریح صحیح حضرت
ایشان قدس سره معمری نزد راقم این سطور نقل کرد که در سرهند
مجذوبی بود بسیار بزرگ شیخ داود نام که مزار پر انوار وی نزدیک

در مقبرهٔ شیخ مجدالدین قصداری واقع است و چون وقت ارتحال او م

رسید یکی را پیش شاه ابوبخاری فرستاد که او را طلبیده بیار
وی گفت که شاه ابوبخاری مردی مجذوب است همواره در حوض
آب کلان سرهند ایستاده می باشد باوی چگونه گویم گفت که تو
بغایری که پیغام من برسان خواهد آمد آن مرد برفت و پیغام
شیخ داود بوی رسانید شاه ابو بمجرد استماع این سخن فی الفور

بخاری

روان

روان شد و بخدمت شیخ داود رسید شیخ داود گفت که تا حال
درین شهر صاحب ولایت من بودم و پاسبانی و نگهبانی اینجا بمن
حواله بود من میروم و این شهر را بتو حواله کرده اند و ترا صاحب ولایت
ساخته اند نیک خبردار خواهی بود این سخن بگفت و برفت و شاه
ابو آمد بجای خود نشست از ان زمان مرجع خلق الله شاه
ابو بخاری شد که مردم فوج فوج بزیارت وی آمدند و خوارق از
وی دیدند و مشهور است که ضیافت سگان کرده بود و آنچنانست
که کسی را گفت که برو سگان شهر را طلبیده پیش وی برفت و بعضی
سگان خبر کرد انها بیکدیگر خبر کردند کلاب قطار قطار متوجه بلاد
آن بزرگوار گشتند و شور افتاد که مردم بتماشا آمدند چون جمله
سگان جمع شدند شاه برخواستند و نظر بر انها انداختند
فرمودند که یک سگ کرگین که این مهمانی بطفیل اوست نیامده
سگی از ان میان بجانب شهر روان شد و او را طلبیده آورد شیر
برنج پخته بودند در پیش هر یک طبق سفالین نهادند همه بی منازعت
و خصومت با یکدیگر بادب تمام خوردند بعد از ان منتظر نشستند
تا شاه فرمود بروید آنگاه برخواستند و برفتند و نیز همان معمر
پیش این احقر روایت کرده که حضرت شاه ابو را گوسفندان
بسیار بود مسکن و ماوای ایشان در سواد قصبهٔ سرهند بطرف
شرق از شهر بوده است و هر طرف زراعت بود گوسفندان زراعت
ها را بخوردند مزارعان شکایت بحضرت شاه آوردند فرمودند
بگذارید که بخورند انچه زراعت قصبه جاهای دیگر پیدا شود وقت خرمن همان

قدری از خرمن تمام حاصل کرده اتفاقا مزارعان دیگر از اعتبار او برین عمل
خرمن کرده‌اند و این مزارع که بهار اکه از خوردن کوسفندان یکان
خوشه مانده بود بر یکجا جمع نموده و خرمن ساخته‌اند کرامت نشان و
بجا نقد غله بیک زیاده زیاده از آن که بهار پیدا شده کرده که
از زراعتهای خود پیدا کرده‌اند مکاشفه روزی دریاچه
فاخره لاهوری که فروشش بحضرت ما آنحضرت قدس سره
رسید ایشان برخاستند و احترام او بجا آوردند حضار
مجلس بعد از رفتن او معروض داشتند که این پیرمرد تره فروش
بود فرمودند که وی از ابدالان است و این پیشه را نقاب
خود ساخته مکاشفه درین عشره اخیر ماه مبارک رمضان
فرمودند که امروز عجب معامله معاینه افتاد که چشم در زیر قدم
فرو بسته بودم ناگاه دیدم که شخصی در پهلوی من نشسته است
چون نیک نگاه کردم سید اولین و آخرین است علیه و علی آله
افضل الصلوات والتسلیمات فرمودند آمده‌ام تا برای تو
اجازت نامه بنویسم که تا حال چنین برای هیچکس ننوشته
ام دیدم که درین نامه الطاف عظیم و اعطاف فخیمه که تعلق
باین جهان داشت نگارش فرموده‌اند و در ظهر آن نیز عنایت کثیره و حرمت
کیر که تعلق بان عالم بود تحریر فرموده‌اند چنانچه در دفتر ثالث مکتوبات
قدسی آیات نوشته‌اند مکاشفه میفرمودند که مراحمت برای نماز
تهجد باذان و اعلام و صدا و ما مانند آن پیدا کرده‌اند و هرگز خودی خود بجهة
نماز تهجد برنخاسته‌ام که یکبار بی آنکه هر جا و اعیان ما اندارسیده بیدار شدم

کفتم

کفتم که من کیم که بخود برخیزم که بندگی او تعالی و طاعت به پردازم باز
سر بخواب ماندم لحظه نگذشته بود که از هر طرف آواز اذان و
اعلام برخاست لا علاج برخاستم و بنماز پرداختم مکاشفه
میفرمودند که شریعت را دیدم که درین جای من فرود آمده است
چنانچه کاروانی در مکانی فرود آید اشارت بمسجد و خانه و خانقاه
خویش کردند مکاشفه میفرمودند که در عشره اخیر ماه مبارک
رمضان بعد از ادای نماز تراویح بر بستر خواب اضطجاع نمودم
و دران وقت خادمی پایم می مالید از روی سهو و نسیان بر پهلوی
چپ دراز گشتم بعد از آن بیادم آمد که سنت اضطجاع که ابتدا
به پهلوی راست خوابیدن است متروک شد نفس از کاهلی چنان
وانمود که هرچه از روی سهو و نسیان بوقوع آید معفو است لیکن
خوف فوت سنت دامن گیر گشت لاجرم برخاستم و قیام
تمام نموده از سر نو اضطجاع کردم و ابتدای به پهلوی راست نمودم
متعاقب این اداء سنت از عنایات ایزدی فیوض و برکات و انوار
و اسرار بیشمار برمن بظهور پیوست و ندا در دادند که بسبب
اینقدر رعایت سنت که از تو بوقوع آمده در آخرت ترا از هیچ وجه
عذاب نکنم و خادم ترا که دران وقت پایت می مالید نیز آمرزیدم اعلم
مکاشفه می فرمودند که امروز در حلقه ظهر حافظ قران میخواند
بعضی وساوس در باب قران بخاطر خطور کردن گرفت اندیشناک
گشتم که نفس مطمئنه گشته و ولایت تحقق شده و فنا و بقا بحصول پیوسته
این خطرات از کجا برخاست متوجه گشتم بعد از توجه بسیار والقا

ونفرع بیشمار دیدم که مرغ عظیم الحلقه از سینه من برآمده بر بین
رفت توجه نمودم که این چه بود ندا در دادند که خناس بود که در سینهای
مردم وسواس میکند وپیغمبر علیه السلام امر باستعاذه از شر این خناس
ست چنانچه فرموده او تعالی ست قل اعوذ برب الناس ملک الناس
اله الناس من شر الوسواس الخناس الذی یوسوس فی صدور الناس
ونیز ملهم گردید که در اصول دین هر خطره بد که بگذرد منشا
آن این خناس ست که در صدور آشیانه دارد وهر وقت نیش میزند
وایضا ندا در دادند که آشیانه او از سینه بیکینه تو دور کردیم الحمد
بعد از خروج این خناس شرح صدوری عجب مرا روی داد **مکاشفه**
میفرمودند که روزی چند بدین دید قصور اعمال بر نهجی استیلا داشت
که چون در نماز در سوره فاتحه لفظ ایاک نعبد بخواند مصداق کریمه
لم تقولون ما لا تفعلون می شنوم ونخوانم ترک واجب کرده باشم
تا آنکه ندا در دادند که شرک را از عبادت تو برداشتیم ومنطوقها الا لله الدین
الخالص بظهور در رسید **مکاشفه** میفرمودند که در حلقه بامداد نشسته
بودم که ناگاه نوعی از فنای خاص الخاص روی داد که تعین مرا در ربود
واین دیر نماند تا کشید که بعد از نماز عصر همان روز امام الائمه سراج
الامم ابوحنیفه کوفی را دیدم با جمیع تلامذه ومجتهدان مذهب
مهذب خود با بعضی اساتذه خویش مثل ابراهیم نخعی وغیره که گرداگرد
من جمع شده بودند ومرا احاطه نموده بودند آنگاه دیدم که نور امام
اعظم وانوار آن ائمه کرام در من در آمد ومن با آن انوار بتحقیق وبقا
یافتم وتمام منجذب بآن انوار گشتم وانوار هر واحدی جدا جدا اجزا

من

اجزا من گشت بعد از دو سه روز این معامله همین قسم
تعین وتحقق بانوار امام شافعی وتلامذه واساتذه ومجتهدان
مذهب او بظهور رسید چنان دیدم که انوار علماء حنفیه
از من بیرون آمدند وبانوار شافعیه بقا یافتم وانوار هر واحدی
علاحده علاحده اجزا من گردید همچنانکه سابقا متحقق شده
بودم بعد از آن دیدم آنچه از من برآمده بود باز در من در آمد
وبانوار هر دو مذهب متحقق شدم ودران وقت چنان مشهود
گشت که حق ازین دو مذهب بیرون نیست اگر از حنفی
جای از حق مانده ست شافعی گرفته ست واز شافعی تجاوز
نموده واین معنی را بمبالغه تمام میفرمودند وایضا میفرمودند
که دو حصه یا سه حصه که حق با امام ابوحنیفه ست وثلث
یا ربع با امام شافعی واز شافعی هرگز در نگذشته پس حضرت
ایشان با این اعتبار الحنفی الشافعی مینوشتند **مکاشفه**
میفرمودند که بی شائبه تکلف وتعصب گفته میشود که نورانیت
مذهب حنفی بنظر کشفی در رنگ دریای عظیم مینماید وسایر
مذاهب در رنگ حیاض وجداول در نظر می درآیند **مکاشفه**
می فرمودند که روزی بروح یکی از فرزندان متوفی خود طعامی برای
نذر او درویشان طیار کرده بودم درین اثنا بر زبان رفت
که این صدقه از ما چگونه قبول شود که حق سبحانه وتعالی میفرماید
انما یتقبل الله من المتقین درین سخن بودم که ندا از حضرت
حق جل وعلا در رسید انه من المتقین **مکاشفه** میفرمودند

که مرا بشارت می ساختند بر سر هر جنازه که تو نماز بگذاری آن میت
را به بخشم مکاشفه میفرمودند که مرا از حضرت پیغمبر صلعم
بشارتست که فردای قیامت چندین کس را بشفاعت تو بخشند
مکاشفه میفرمودند که بر من مکشوف شده که در هندوستان
انبیا گذشته اند اما کمتر کسی بایشان گرویده با بعضی انبیا
دو کس و با بعضی پیغمبران سه و با بعضی رسل یک کس ایمان آورده
اند زیاده بر سه کس در یکی در نیامده اگر خواهم مواضع آن بعثت و قرار
مساکن آن انبیا را بیان کنم که بر ما معلوم ساخته اند و مقابر ایشان
نیز اظهار نمایم که انوار بران مقابر تا حال متلالی در نظر می درآید مکاشفه
میفرمودند که بر ما معلوم ساختند که از عهد ما تا ظهور حضرت مهدی باین
کمالات و معاملات که حق تعالی بر ما افاضه فرموده دیگری دیگری
بظهور نخواهد آمد مکاشفه میفرمودند که یکبار اراده نمودم که بگوشه
از کوهها رفته منزوی باشم و خلوت و انزوا گزینم استخاره کردم و طلب
اجازت از حضرت رب العزت نمودم خطاب مستطاب از درگاه
رب الارباب در رسید که طریق محبوب و مرضی و انسب و الیق
همین است که تو بران هستی نه طریق انزوا و خلوت مکاشفه
میفرمودند که محاذی مرا قبری فرزندی اعظمی خواجه محمد صادق قدس
سره مدفون خواهند ساخت که آنجا روضه از ریاض جنت دیده ام
مکاشفه مخدوم زاده عالیقدر خواجه محمد معصوم نوشته اند که حضرت
ایشان میفرمودند که اگر خشتی از خاک روضه من در قبری بنهند
امیدواریهای عظیمه فکیف کسی که دران مقبره مدفون گردد میفرمودند

ظهور

زمینی

زمینی که بطرف برون از گنبد من متصل دروازه غربی آن واقعست
تخمیناً دو گز کما بیش عرض و سه چهار گز طول روضه ایست از ریاض
جنت و این زمین و زمین درون گنبد زمینی است که بعد زمین
کعبة الله و روضه رسول الله و زمین بیت الله المقدس در شرف و
کرامت عند الله برابران هیچ زمین نیست و ایضاً نیز
این مخدوم زاده بلند پیر روایت کرده اند که حضرت ایشان در حدیث
آمده القبر روضة من ریاض الجنة معنی آن بر ما مکشوف ساختند
که حجابی و منافی که میان آن بقعه قبر و جنت بوده مرتفع
میگردد گویا آن بقعه فنا و بقا الجنت پیدا میکند و بهمین
معنی است قول پیغمبر علیه السلام که ما بین قبری و منبری روضة
من ریاض الجنة باید دانست که این قسم روضه مراخص خواص
راست نه هر مومنی و مومنه را میسر نیست غایة ما فی الباب
چون مقام ایشان صفائی و نورانیتی یافته استعداد
آن می شود که پرتوی از جنت بران مقام منعکس گردد بحکم
آینه که مصفا کنند میگردد مکاشفه میفرمودند که جانب
آفتاب بی تکلف میتوان دید اما بر دل شاه سکندر بر شاه
کمال از غلبه اشعه نور ظهور نظر نتوانکرد مکاشفه روزی می
فرمودند که بر ما چنان ظاهر ساختند که حقایق و معارف
که بر روی رقم آمده بنظر اقدس انور حضرت مهدی موعود
خواهد درآمد و مقبول حضرت او خواهد شد مکاشفه
میفرمودند که بر ما مکشوف شد که حضرت مهدی موعود رضی الله عنه

حق تعالی

بیدا کند

برین نسبت غلبه مخلوق خواهد بود اشارت نسبت خاص خویش
مینمودند چنانچه در بعضی رسایل و مکاتیب خود بآن تصریح نموده اند
مکاشفه میفرمودند که شبی از شبها مارا نمودند که در صورت تاخیر
ناخیر ادا وتر تا وقت تهجد چون مصلی بخواب رود و نیت دارد
که در آخر شب آنرا ادا نماید کتب اعمال او دران شب بنام او حسنات
می نویسند تا زمانیکه وتر را ادا نماید پس هر چند در ادای وتر تاخیر باید
نیز بود مکاشفه میفرمودند که در نظر کشفی میدر آید که عالم را ظلمات
بدعت فرو گرفته است و نور سنت دران چون کرمک شب تاب
در بعضی جاها خال خال مینماید مکاشفه روزی بتقریبی تکرار کلمه طیبه لا اله
الا الله محمد رسول الله مینمودند فرمودند که تمام عالم در جنب آن کلمه
مطهره کاش حکم قطره میداشت نسبت بدریای محیط این کلمه مقدسه
جامع کمالات ولایت و نبوت است مردم تعجب دارند که بیک گفتن
این کلمه چگونه دخول جنت میسر شود و از خلود جهنم چون وارهد
محسوس و مشهود من شده که اگر تمام عالم را بیک گفتن این کلمه طیبه
معظمه بخشند و بهشت برند گنجایش دارد و اگر برکات این کلمه را
قسمت کنند تمام عالم تا ابد الآباد همه معمور و سیراب باشند
مکاشفه میفرمودند که هر که داخل طریقه ما شده است و خواهد شد
تا قیام قیامت بواسطه و بی واسطه از رجال و نسا همه را بنظر کیمیا
اثر من در آورده اند و اسم و نسب و مولد و مسکن ایشانرا بمن عرض نموده اند
اگر خواهم همه را بیان کنم مکاشفه میفرمودند که حق سبحانه و تعالی
بمحض کرم و عنایت و خاص لطف و رحمت خویش مرا مشرف

ساخت

ساخت که دنیای ترا آخرت گردانیدیم مکاشفه روزی حضرت
ایشان قدس سره بجهت قضای حاجت بمستراح در آمدند
دیدند که در آنجا آفتابه تمام از سفالین است که کناس بآن نجاست
بر میداشت و اسم الله بران نقش کرده اند و ملوث بقاذورات
شده آنحضرت کاسه را بدست خود گرفته برآمدند و خادم را فرمودند
که آفتابه آب بیارد آن کاسه را بدست خود از قاذورات پاک
ساختند هر چند که خدام التماس نمودند که مارا پاک کنیم قبول نکردند
بعد از پاک نمودن از ابر طاق بلند بجامه سفید پوشیده تعظیم
تمام نگاه داشتند و هر گاه که میخواستند که آب بیاشامند
در همان کاسه می آشامیدند درین اثنا از درگاه رب الارباب
خطاب مستطاب بآنحضرت در رسید که چنانچه تو نام مرا بزرگ
داشتی ما نام ترا در دنیا و آخرت بزرگ گردانیم و میفرمودند
که اگر صد سال ریاضت و مجاهده میکشیدم فیوض و برکات که
ازین عمل یافتم از آن مجاهدات سنین بحصول نمی پیوست حضرت
مخدوم زاده خواجه محمد معصوم در بعضی رقومات خویش بر نگاشته
اند که حضرت ایشان میفرمودند که یک روزی وضو تنگ داشتم
و جنازه عاجزه من ام کلثوم آوردند خواستم که وضوی تازه بکنم
آنگاه بنماز جنازه بپردازم درین اثنا در سر من ندا در دادند که اگر
بهمین وضو نماز جنازه بگذاری این میته را بخشیم بنابرآن بهمان وضوی
نماز جنازه ادا کردم مکاشفه روزی در حلقه بامداد مراقبه داشتند
و دید قصور اعمال غالب گشته و انکسار و تضرع استیلا یافته بود

ورفعه الله

که بحکم من تواضع لله رفعه الله از حضرت غفار الذنوب وستار العیوب جل شانه وعم احسانه خطاب مستطاب در رسید که غفرت لک ولمن توسل بک الی یوم القیمة یعنی بواسطه او بغیر واسطه الی یوم القیمة یعنی زاد ازان که بواسطه وبی واسطه تا روز قیامت بتو متوسل کردند جامرزیدم وباظهار آن مامور ساختند مکاشفه روزی در اجمیر بزیارت روضه شریفه قطب الاقطاب حضرت خواجه معین الدین چشتی قدس سره رفته بودند تا مدتی محاذی صدر قبر مدر آلا ولیار مراقب نشستند چون برون آمدند بمحرمان اسرار فرمودند که حضرت خواجه اعطاف والطاف بسیار نمودند واز برکات خاصه خود ضیافات بظهور آوردند وسخنان اسرار گفتند ومارا ازسعی خلاصی خود از قید لزوم رفاقت عسکر منع نمودند وتفویض آن برضای او تعالی امر نمودند درین اثنا مجاوران مرقد منور حضرت خواجه قدس سره جادر قبر پوش آنحضرت را که هر سال تازه بر قبر ترتیب انداختند و قدیم را بیکی از کبار مشایخ وقت میفرستند ویا بسلطان عصر تبرکا می آرند وسلاطین آنرا چون لعل وزمرد در صندوق بادب وتعظیم نگاه میدارند بطریق تحفه نزد ایشان آوردند وگفتند که از شما سزاوار این تبرک که باشد حضرت ایشان بادب تمام گرفتند وفرمودند که این جامه تبرک حضرت خواجه را برای کفن ما نگهدارید که لباس ازین نزدیکتر بحضرت خواجه قدس سره نبود لاجرم آنرا بما عنایت فرمودند مکاشفه حضرت ایشان در مرض اخیر فرمودند هر کمال که حصول آن در حق بشر متصور است وممکن الوصول بطفیل آنسرور

علیه وعلی آله الصلوات والتسلیمات بوجه مرا نصیبی از آن ارزانی داشتند وحل این عبارات را حضرات مخدوم زادهای عالیقدر در یکی از مکتوبات خویش نگاشته اند مکاشفه حضرت ایشان قدس سره در بعضی مکاتیب جلد ثالث چنین نگارش فرموده اند ملامت خلق جمال این طایفه است وصیقل زنگار ایشان باعث قبض وکدورت چرا باشد اول که فقیر باین قلعه رسید یعنی در گوالیار محبوس شد گویا انوار ملامت خلق از بلاد و قری در رنگ سحابهای نورانی پی در پی می رسیدند وکار را از حضیض باوج می بردند سالها بترتیب جمال قطع مراحل می نمودند الحال بترتیب جلال قطع مسافت نمایند ودر مقام صبر بلکه در مقام رضا باشند جلال وجمال را مساوی دانند که جفای محبوب از وفای او بیشتر لذت بخش است الی آخره مکاشفه میفرمودند که شیخ ابن عربی با این همه گفت وگو وبا این همه شطح وخلاف از مقبولان نظر می درآید وورا اعدا داولیا مشاهده میکرد مکاشفه حضرت ایشان با کریمان کارها دشوار نیست آری گاهی باشد که تسلیلی برنجند وگاهی بدشنامی خندند گوینده شیخ در خطر است وقبول کننده سخنان او نیز در خطر است شیخ را قبول باید کرد وسخنان خلاف او قبول نباید کرد این است طریق وسط اول در قبول وعدم قبول شیخ که اختیار است طریقه آنحضرت چنین بود که بعد از نماز بامداد متوجه قوم شده می نشستند وبعد از دعا بمراقبه می پرداختند یکبار بامداد عرفه بعد ازین سلام نماز فجر همچنان رو بقبله نشسته می ماندند تا آنکه آفتاب بلند میشد

شطحیات واختلافات

در بیان ... [illegible]

بعد ازان سر از جیب مراقبه بر آورده باصحاب تقریر نمودند که امروز
شوق زیارت کعبه معظمه در سر افتاده بود و اشتیاق حرم محترم
روی داده ناگاه دیدم که کعبه معظمه مکرمه بطواف من آمد و گرد من گشت
عجب که اصحاب کشف ازین معنی غافل ماندند و اگر نه بایستی ایشان نیز
دران وقت گرد من گشتندی و طواف میکردند **مکاشفه** یکباری شب بیست
و هفتم شهر مبارک رمضان فرمودند که امشب شب قدرست و بعد از ادای
تراویح گفتند که دران ساعت شریفه که در لیلة القدر بود ساعت
مراقبت دیر بود آخر آن ساعت را دریافتم چنانچه لشکری پیش
رود و عقب آن واپس ماندگان باهستگی و درماندگی میروند ازا
دیدم **مکاشفه** بامداد شب برات بود که آن حضرت قدس
سره منکشف گردانیدند که نام شیخ طاهر لاهوری را که از مریدان
خاص ایشان بود از دفتر سعدا بیرون کشیدند و در دفتر اشقیا
در آوردند ایشان متوجه بارگاه الهی شدند و توجه نمودند و توجه
برفع آن نمودند بنظر در آمد که بر عرش مجید این قضا مبرم نوشته اند
حیرانی روی داد درین اثنا سخن غوث الثقلین قدس سره
بخاطر رسید که فرموده اند که در قضای مبرم هیچ کس را دست تصرف نیست
جز من بیاد آن حضرت آمد با التجا و تضرع مناجات کردند که الهی چون
یکی از بندگان برگزیده خود را بدین نوازش سرافراز فرموده اگر این
بنده خود را نیز بدین معنی ممتاز نمای از عنایت بیغایت تو
بعید نیست باجابت مقرون گشت دران وقت معلوم نمودند که
قسمی از قضاست که در لوح محفوظ مبرمست پس عندالله معلق است

بشفاعت

بشفاعت یا امری دیگر درین قسم قضای مبرم دست تصرف باخص خواص
میدهند و آنکه عندالله مبرمست از تغیر و تبدیل نیست ما یبدل
القول لدیّ حاکی ازین معنی است حضرت ایشان قدس سره در
احوال اخروی شاهق جبل و مشرکان فترت رسل چنین مینمودند
که بعد از مدت مزید عنایت خداوندی جل و علا ایمعنی نمودند و منکشف
گردانیدند که اینجماعه نه در بهشت مخلد خواهند بود و نه در دوزخ مؤبد
بلکه بعد از بعث انبیا و احیای اخروی ایشانرا در مقام حساب
داشته باندازه جریمه معاتب و معذب خواهند ساخت و استیفاء
حقوق نموده در رنگ حیوانات غیر مکلف ایشانرا نیز معدوم مطلق
و لا شیء محض خواهند گردانید پس خلود کرا بود و مخلد کدام باشد
این معرفت غریبه را چون در محضر انبیای کرام علیهم الصلوات و
السلام عرض نمودم همه تصدیق آن فرمودند و قبول نمودند **مکاشفه**
مینمودند که بر سر قضا و قدر اطلاع دادند و ازانجا مکشوف ساختند
به هیچ وجه با اصول شریعت غرا مخالفت لازم نیاید و آن از نقص
ایجاب و شایبه جبر مبرا و منزه است و در ظهور مشابه قمر لیلة البدر عجبست که
با وجود عدم مخالفت با اصول شریعت چرا پوشیده داشته اند اگر
شایبه مخالفت میداشت اخفا و ستر مناسب میداشت لا یسئل
عما یفعل کرا زهره آنکه از بیم او لب گشاید زبان جز بتسلیم او حرف
مخدوم زاده عالیقدر خواجه محمد معصوم سلمه الله در بیاض خود نوشته
اند که حضرت ایشان قدس سره بدعوتهای عامه تشریف می‌بردند
روزی یکی از ارباب غنا بخدمت ایشان آمده التجا نمود که بروح یکی از

اقربای خود طعامی طیار کرده ام حضرت ایشان باجابت دعوت
مرا سرافراز و ممتاز فرمایند چون دعوت عام بود اجازت نمودند
وی اظهار انکسار و ابرام از نیاز و ابرام تمام نمود درین اثنا حضرت ایشان
ملهم شدند که اگر درین رفتن هتک حرمت خود اختیار کنی آن میت را
روز حشر چندان نور دهیم که تمام اهل محشر بدان نور منور گردند
حضرت ایشان متحیر گشتند که کدام هتک حرمت است که بران
اشارت میشود معلوم ساختند که همین رفتن تو باین مجلس
هتک حرمتست پس اجابت دعوت وی نمودند و بخانه
وی رفتند و تشریف داشتند **مکاشفه** میفرمودند که فوق
مقام رضا قدمی نیست مگر خاتم الرسل را علیه و علیهم السلام
والصلوات بعد از تحریر ایمعنی چند روز فرمودند که سحری بعد از
فراغ نماز تهجد بر کافه انبیا علیهم الصلوات والتسلیمات درود می
فرستادم دیدم که پیغمبران علیهم السلام باجمعهم از مقامات خود
عروج میفرمودند در مقامی که فوق انمقام بود بوسایط چندی
ملحق گشتند بعد ازان سرور کاینات علیه و علی آله الف الف صلوات
والتسلیمات در مقامی که مربوط بمتابعت ملت حضرت ابراهیم
خلیل الله علیهم السلام بود عروج نمودند تا بمقام عزیز ملحق گشتند
مکاشفه میفرمودند که برما منکشف گردانیدند که حقیقتهای
گنجینه رحمت حضرت رحمن است جل سلطانه و هیچ رحمتی ازین
گنجینه برون نیست چه رحمتهای دنیوی و چه رحمتهای اخروی نود
و نه رحمت که برای آخرت ذخیره کرده اند مستوا نها یک چشمه

هات

هات و چشمه دیگرش گنجینه جنت که در دنیا پهن کرده اند **مکاشفه**
یکبار حضرت ایشان قدس سره طعامی بروحانیت فرزندان گرامی خود
که در حضور آنحضرت در انحال فرموده قسمت نموده بودند میفرمودند
که بعد از توجهات کثیره ان طعام بدرجه قبول افتاد چنان مکشوف
گشت که ملایکه کرام خوانهای طعام را میبرند و بقبور ایشان میرسانیدند
و بعد جمعی از حجرهای بهشت آنرا جمع میکنند چون تمام آنجا مجتمع شد
دیدم که بر سر انطعام رفتند و انطعام تمام و ایشان در رفقت بعد
ازان دیدم که ایشانرا باین سبب استعداد فوق پیدا شد و در صدد
عروج گشتند چون عروج بسیار کردند بهشتی ظاهر شد در نهایت
رفعت و منزلت و غایت طراوت و نضارت ایشان دران جنت
در آمدند و چون حضرت ایشان قدس سره در اثنای تصدق اموات
جمیع مومنین و مومنات و ملایکه عالیات را نیز شریک ساخته بودند
میفرمودند که هیچ فرد مومنی و مومنه را نمی یافتم که طعام انجا رسیده
نبود و هیچ بهشتی در نظر نمی در آمد که ازین ضیافت خالی باشد
و نیز میدیدم که در ملا اعلا هم خوانهای گونا گون می برند
و در ثواب ایشان هیچ کم نکردند همچنین هر بار که حضرت ایشان
قدس سره بروحانیان اموات عطیات میگذرانیدند همین
قسم معاینات و مکاشفات میفرمودند **مکاشفه** حضرت
ایشان قدس سره میفرمودند که یکبار بعیادت شخصی رفته بودم
که معامله اش باختصار رسیده بود چون متوجه حال او شدم دیدم
که قلبش ظلمات بسیار دارد هر چند متوجه شدم دفع ان ظلمات

شد هیچ فایده نکرد بعد از توجه بسیار معلوم شد که ان ظلمات ناشی
از صفات کفر است که در وی مکنون است و منشا ان کدورات موالات
با کفره و اهل کفر و توجهات ان کفره نماید تنقیه از ان ظلمات مربوط بعذاب
نار است که جزا کفر است و نیز معلوم شد که ذره از ایمان دارد که برکت
ان اخر او را از دوزخ خواهند بر اورد چون این حال با در وی مشاهده
نمود بخاطر گذشت که ایا نماز جنازه باید کرد یا نه بعد از توجه ظاهر شد
که نماز باید کرد **مکاشفه** میفرمودند که وقتی بعد از نماز دعا میکردم
و دست بر زانو داشتم درین اثنا بخاطر گذشت که دست بر داشته
دعا کنم که این روش از اداب و ورد است دست بر داشتم
و بدعا پرداختم بهمین قدر رعایت اداب از درگاه غفار ستار
ندا در رسید که ترا هرگز هیچ قسم عذاب نکنم نخواهم کرد **مکاشفه**
در اخبار اورده اند که چون شخصی بمیرد و بر ذمه وی فرضی باشد
و بار حقوق عباد چیزی بود روح وی را ترقی نیست و تا زمانی که
از جانب وی ادا کرده نشود محبوس است و او را بالای اسمانها
نمیبرند حضرت ایشان میفرمودند که بر من چنان ظاهر ساختند
که این حکم مخصوص بکسی است که روح او را دران نشا ترقی واقع
نشده اما اگر درین دار باوجود این تعلقات ترقی شد بعد از مردن
نیز وی را ترقی واقع شود بخلاف شخصی که درین دار محبوس بود
بعد از موت نیز محبوس است که ترقی بعد الموت مربوط است بخلاصی
ازین تعلقات **مکاشفه** قال الله سبحانه وتعالی هذا کتابنا
ینطق علیکم بالحق انا کنا نستنسخ ما کنتم تعملون علما

کرام

کرام از این استنساخ ملک مراد میدارند و اسناد او را مجازی میدانند
حضرت ایشان قدس سره میفرمودند که من وقتی این ایت را مکرر میکردم
یکبار یکی بخاطر ریخت که حضرت حق سبحانه و تعالی استنساخ را که بخود
نسبت فرموده از احقیقتی خواهد بود بعد ازان چنان معلوم
و مکشوف گشت که دران مرتبه مقدسه نیز استنساخ ورای
استنساخ ملک ثابت است لیکن مخصوص افراد به بعضی که حق
سبحانه با ایشان رازها است نمیخواهد که ملک را بران اطلاع بود
ذلک فضل الله یؤتیه من یشاء همانا که همین سر است که حق
سبحانه از بعضی خواص را با اختصاص خویش ملایکه کرام کاتبین
اعمال را بر طرف میسازد **بیت** میان عاشق و معشوق رمزیست
کراما کاتبین را هم خبر نیست **ف** قال الله تعالی سبحانه یتوفی
الانفس حین موتها نسبت سبحانه التوفی الی نفسه
ان المتوفی ملک الموت کما یدل علیه الایة
الاخری اذ یحتمل ان یکون لبعض الخواص بلا توسط
الملک وما جاء فی الاخبار من توسط الملک المذکور
لبعض الخواص فیمکن حملها علی هذا المعنی بادنی
تاویل وتوجیه فتامل **مکاشفه** چون دفتر اول مکتوبات
قدسی ایات بر عدد سیصد و سیزده مکتوب موافق عدد اصحاب بدر
تمام گشت بعضی اصحاب بعرض رسانیدند که اگر حکم شود مکاتیب

والله ذو الفضل العظیم
ملک اکر

که بعد از بن صدور باید جمع نموده شود و شروع در دفتر ثانی نموده آید
فرمودند که اینهمه علوم و معارف که تحریر یافته دران مترددیم که آیا
مقبول و مرضی باشد یا در بن اثنا انکسار و افتقار بجناب قدس
قدوسی و توجه خاص درین باب اتفاق افتاد از درگاه اله جل
جلاله و عم نواله در رسید که اینهمه علوم و معارف که نوشته شده
بلکه هرچه در گفت وگو بود دراکثر باشد همه مقبول و مرضی است
بلکه اشارت میکنند که این همه را من گفته ام و کلام من است
و میفرمودند که درانوقت این علوم را تفصیلاً و اجمالاً ملاحظه
نمودم علی الخصوص در بعضی علوم که در آنها تردد داشتم همه را در آن
حکم داخل یافتم بجمع تحریر دفتر ثانی مامور گشتم مکاشفه
در تعیین ذنوب کبایر اختلاف علماست اختلافا کثیرا لجنبت
تعبیر تعیینا و تشخیصا کما لا یخفی علی المتفحص فی کتاب الکلام
والفقه حضرت ایشان میفرمودند که شبی بعد از نماز تهجد بخاطر رسید
که متوجه باید گردید و بتعیین کبایر وا رسید باندک توجه معلوم ساختند
که کبایر همگی هفت است چنانچه درین حدیث نفیس اشاره کرد
اجتنبوا السبع الموبقات واصل همه آنها شرکت و شش دیگر
که ذکر کرد وی گویا شرکت است و آن شش شاخ وی است و باقی
ذنوب داخل دایره صغایره است بعضی صغایر را تعیین میفرمودند
مثل بیطه و کذب و غیبت اما اینها را صغایر میفرمودند مکاشفه

المعرفة السابعة

فی دفع شکوک السالکین المخالفین فی کلامه رضی الله تعالی
عنه و ذکر مدایح کلماته قدس سره بدانکه از حضرت ایشان
قدس سره با وجود صحو و نهایت اتباع سنت سنیت از زبان خامه
عنبر شمامه در بعضی اوقات کلمات سکر آمیز از غلبه وقت سر
زده است چنانچه بعضی مشایخ بخدمت ایشان نوشته اند که با وجود
آنحضرت که سراپا صحو اند کلمات سکریه از ایشان چون سر زند
ایشان در جواب انها نگارش فرموده اند که صحو خالص نصیب
عوام کالانعامست این طایفه را هرچند صحو بود بی فرح سکری
نیست و بی سهو اظهار این طایفه را هرچند صحو بود همه علوم را بر
نتابد و نیز آنحضرت در اظهار آن مامورند چون سابقه
را دانستی لا حفه را بشنو مکاشفه یکی از شبهات بعضی
مخالفان بر زبان رانده انست که حضرت ایشان در عریضه داشت
یازدهم که بر پیر بزرگوار خود حضرت خواجه باقی قدس سره نوشته اند ثانیا
معروض انکه در اثنای ملاحظه انمقام مرة ثانیة مقامات
دیگر بعضها فوق بعض ظاهر شدند بعد از توجه نیاز و عجز
چون بمقام فوق انمقام رسیده شد معلوم گشته که انمقام
حضرت ذی النورین است و خلفای دیگر را هم دران مقام عبوری
واقع شده و انمقام هم مقام تکمیل و ارشاد است و همچنین
مقامات فوق هم که اکنون مذکور میشوند و بالای آن مقام مقامی

شبهه اول

در ملاحظه در

سمع ... یا رسول الله صلی الله ... قالوا وما هن قال
الشرک بالله والسحر
وقتل النفس التی حرم
الله الا بالحق واکل
الربوا واکل مال الیتیم والتولی یوم الزحف وقذف المحصنات المؤمنات الغافلات

دیگره در نظر درآمد چون بآن مقام رسیده شد معلوم گشت که آن مقام
حضرت فاروق است و خلفای دیگر راهم در آنجا عبوری واقع
شده است و فوق آن مقام حضرت صدیق اکبر ظاهر شد رضی الله
تعالی عنهم بآن مقام نیز رسیده شد و از مشایخ خود حضرت
خواجه نقشبند قدس سره در هر مقامی با خود همراه می یافتم
و خلفای دیگر راهم در آن مقام عبوری واقع شده است درین
تفاوت نیست الا در عبور و مقام و مرور و ثبات بالای آن مقام
هیچ مقامی مفهوم نمیشود الا مقام حضرت خاتمیت علیه و علی
آله الصلوات والتسلیمات و محاذی مقام حضرت صدیق اکبر
مقامی دیگر نورانی بس شگرف که هرگز مثل آن در نظر در نیامده بود
ظاهر شد و اندکی از آن مقام ارتفاع داشت چنانچه صفه را از روی زمین
بلند سازند و معلوم شد که آن مقام مقام محبوبیت است و آن مقام
رنگین و منقش بود خود راهم بانعکاس آن مقام رنگین و منقش
یافت بعد از آن همان کیفیت خود را لطیف یافت و در رنگ
هوا یا قطعه ابر در آفاق منتشر شد دیده شد و بعضی اطراف را
در گرفت و حضرت خواجه بزرگ در مقام صدیق اند رضی الله عنه
و خود را در مقامی محاذی آن می یابد بکیفیتی که معروض داشت
تم کلام الشریف این کلمات قدسی آیات آنکه آنانکه در قلوب
ایشان مرضی است بآن معنی پی برده اند که ایشان خود را از صدیق

بیان آنکه مرتبه ما از مرتبه صدیق اکبر افضل است

اکبر بلند تر گفته اند از آنجا که محاذی مقام صدیق اکبر مقام دیگر ظاهر شد
و اندکی از آن مقام ارتفاع داشت و خود را بانعکاس آن مقام
رنگین و منقش یافت **مکاشفه** گوئیم که این اعتراض از عدم تدبر
و تفکر است و عدم اطلاع بر اصطلاح این طایفه چه یافت دیگر است
و وصول دیگر بسیار است که گدا در مستی و سکر خود را بادشاه یابد
و وصول بدرجه بادشاهی او را حاصل نبود با آنکه گفته اند که بعکس
آن مقام خود را رنگین یافت نگفته اند که بآن مقام آفتاب که در
فلک چهارم است عکس وی که بر زمین ساطع است نتوان گفت که زمین
بمقام خورشید رسید و نیز آنچه حضرت ایشان در همچنین عرضه

جواب

داشت در مبادی این سخن نوشته اند که خلفای دیگر راهم در آن مقام
حضرت صدیق اکبر عبوری واقع شده است تفاوت نیست الا در
عبور و مقام و مرور و ثبات جوابیست شافی امراض قلبیه را
یعنی حضرت صدیق اکبر را
آنجا مقام بوده است و خلفای را مرور و عبور زمانی که حضرت
ایشان را باین حرف نزد جهانگیر بادشاه بردند بادشاه
از ایشان پرسید شنیده ایم که شما نوشته اید که مرتبه من از مرتبه
صدیق اکبر افضل است ایشان همین جواب فرمودند و تمثیل بر معنی
آوردند که مثلا شما احدی را برای خدمتی نزد خود بطلبید و نوازش
فرمائید و با وی سرگوشی کنید تا جای وی طی مقامات پنجهزاریان کرده
پیش شما خواهد آمد بعد بجای خود رفته خواهد ایستاد و از این
جا لازم نباید که مرتبه احدی از مرتبه پنجهزاری زیاده شد سلطان بدین
جواب از سر عتاب درگذشت که درین اثنا مردی دور از خداشناسی

بکرانی

کفت و بدید شیخ را بشما که ظل الله و خلیفه او تعالی اید سجده
نکرد بلکه تواضع رسمی که با یکدیگر میکنند هم بجا نیاورد سلطان
ازین سخن بشورید و حکم بقید کوالیار نمود و قبل ازین شاهزاده
دین پناه شاه جهان که با ایشان اخلاص تمام داشت علامی فهامی
افضل خان و خواجه عبدالرحمن مفتی را با کتب فقه پیش ایشان
فرستاده بود که سجده تحیه برای سلطان آمده است اگر شما سجده
کنید هیچ گزندی از بادشاه بشما نخواهد رسید که من ضامن
و متعهد میشوم ایشان فرمودند که این رخصت است عزیمت آنست
که دون حق را سجده نکنند و نیز حضرت ایشان در مبادی همین
عرضداشت نوشته اند که هر که در عالم است حتی که کافر فرنگ
و ملحد زندیق از خود بوجهی بهتر میداند و بدترین همه خود را می انگارد
انتهی هرگاه که دید قصور ایشان بمرتبه رسیده باشد این گمان
بدبردن که ایشان خود را از صدیق اکبر که بعد از انبیا علیه السلام
افضل بنی آدمست افضل دانند از عقل و فراست دور است و نیز
حضرت ایشان قدس سره در مکتوبی که بشیخ حمید بنگالی نوشته
اند نگاشته اند که بعضی از اغلاط صوفیه آنست که گاه سالک فردا
در مقام و مقامات عروج خود را فوق دیگران که فی الحقیقة افضلیت
انها با جماعت ثابت شده و یقین مقام این سالک دون
مقامات آن بزرگان است بلکه این اشتباه گاهست و گاه نیست
گمان با انبیا که بهترین خلایق اند قطعا علیهم الصلوات والتسلیمات
واقع شود عیاذا بالله من شر ذلک منشا غلط بعضی را آنست

که هر یکی از انبیا و اولیا را تا عروج تا با اسماست که مبادی تعینات وجودی
ایشان اند و بآن عروج اسم ولایت متحقق میشود تا نهایت عروج در آن
اسماست و از آن اسما الا ماشاء الله سبحانه اما با وجود این عروج
ماوی و منزل هر کدام ایشان همان اسم است که مبدا
تعین وجودی اوست لهذا در مقامات عروج هر که ایشان را
جوید اکثر در همان اسما یابد چه مکان طبعی این بزرگواران در مراتب
عروج همان اسماست و عروج و هبوط از آن اسما بواسطه
عروض عوارض است پس سالک بلند فطرت چون سیر او از اسما
بلند تر واقع شود لاجرم از آن اسما نیز بالاتر واقع شود و خواهد
رفت و آن توهم پیدا خواهد کرد عیاذا بالله سبحانه از آنکه این توهم
یقین سابق را زایل کرده اند و در افضلیت انبیا علیهم الصلوات
والتسلیمات و اولیت اولیائی که باجماع افضل اند اشتباه
پیدا آرد و این مقام از مزال اقدام سالکانست در آن وقت
سالک نمیداند که آن اکابر از آن اسما عروجات بی نهایت
فرموده اند و بفوق فوق رسیده و نیز نمیداند که آن اسما امکنه
طبعیه ایشانست و او را نیز در آنجا مکان طبعی است که بدون
ادون آن اسماست و از نزول نهاجه افضلیت هر شخصی باعتبار
اقدمیت اسم اوست که مبدا تعین او گشته است ازین قبلست
که اکابر مشایخ گفته اند گاهست که عارف در مقامات عروج برتریت
کبری را حایل نیابد و بواسطه او ترقی نماید حضرت خواجه ما قدس سره
میفرمودند که رابعه نیز ازینجماعه است این جماعه در وقت عروج چون

الیقین

از اسمی که مبدا او است و تعین برزخیت کبری بفوق گذشته اند
توهم شوند که برزخیت کبری در میان حایل نمانده است و از برزخیت
کبری حضرت رسالت خاتمیت علیه و علی آله الصلوات والتسلیمات
مراد داشته اند و حقیقت معامله آنست که بالا گذشته است و
منشا آن غلط جمعی دیگر را چون سیر سالک در اسمی واقع شود که
مبدا تعین او است و آن اسم جامع جمیع اسما است بر سبیل
اجمال چه جامعیت ایشان بواسطه جامعیت همان اسمست
پس لاجرم در ضمن اسمای که مبادی تعینات مشایخ دیگر است
بسوی اجمال نیز بان سیر قطع خواهد کرد و از هر یکی گذشته
بمنتهای آن اسم خواهد رسید و توهم فوقیت خواهد شود میداند
که الحجه او دیده است از مقامات مشایخ و از انها گذشته انموزجی
است از مقامات ایشان نه حقیقت این مقامات و چون درین
مقام خود را جامع می یابد دیگرانرا اجزای خود میداند [illegible]
لاجرم توهم اولیت خود پیدا میکند درین مقام شیخ بسطام میگوید
لوای ارفع من لوای محمد از غلبه سکر نمیداند که ارفعیت لوای او نه از
لوای محمد است علیه الصلوات والتسلیمات بلکه انموزج لوای او است
که در ضمن حقیقت اسم او مشهود گشته است ازین قبیل است که الحجه او گفته
از وسعت قلب خود گفته که اگر عرش و ما فیه در زاویه قلب عارف
نهند هیچ محسوس نشود اینجا نیز اشتباه انموزج بحقیقت است
و الا عرش که حضرت حق سبحانه و تعالی از اعظم میداند قلب عارف
را در جنب آن چه اعتبار و چه مقدار ظهوری که در عرش است عشر

عشر

عشیران در قلب نیست اگر قلب عارف بود رویت آخروی بظهور
عرش متحقق نیز خواهد شد این سخن را بمثالی واضح گردانیم انسان را که جامع
عناصر و افلاکست هرگاه که نظر بر جامعیت خود افکند عناصر و افلاک
را اجزای خود می بیند و چون این دید غالب آید دور نیست که بگوید
من از کوه و زمین بزرگترم و از سموات عظیم تر و درین وقت عاقلان
می فهمند که عظمت و کلانی او از اجزای خود است و کوه و زمین
و سموات فی الحقیقه اجزای او نیستند انموزجات
اینهااند اجزای آن ساخته اند و کلانی او از آن انموزجات است که اجزای او
وی اند از حقیقت کوه و زمین و سماوی و بهمین اشتباه انموزج
شی بحقیقت شی صاحب فتوحات مکیه گفته است که جمع
محمدی اجمع است از جمع الهی چه جمع محمدی مشتمل است بر حقایق
کونی و الهی پس اجمع باشد نمیداند که آن اشتمال بر ظلی از ظلال
مرتبه الوهیت است و انموزجی است از انموزجات آن نه بر حقیقت
است آن مرتبه مقدسه بلکه نسبت بآن مرتبه مقدسه که عظمت و کبریای
از لوازم آنست جمع محمد را هیچ مقداری نیست ما للتراب
و رب الارباب وهم درین مقام که سیر سالک در اسمی که
رب او است واقع شود گاه هست که پندارد که بعضی اکابر که
بتعین از وی افضلند بتوسط او و بعضی از درجات فوق رسیده
اند و بتوسط او ترقی فرموده اند این محل زلال اقدام سالکان است
عیاذا بالله سبحانه که باین کمال خود را افضل داند و بجسارت
ابدی پیوندد چه عجب و کدام افضلیت گدای پادشاه عظیم الشان

وتمام السلطان در تصرف زمین داری که داخل مملکت اوست برود
بتوسط آن زمین دار بعضی از مقامات بر تسلط و بتوسط فتح مواضع آن
نماید غایة ما فی الباب اینجا احتمال فضل جزئیست که خارج مبحث
چه هر حجام و حایک ببعضی از وجوه مخصوصه خود بر عالم ذوفنون
و حکیم بوقلمون فضل دارد اما آن افضلیت از اعتبار
خارجست الحجة معتبر است فضل کلی است که عالم و حکیم را ثابت
این درویش را نیز این قسم اشتباهات بسیار واقع بود
و ازین تخیلات بسیار گشته و تا مدتها این حالت داشت مع
ذلک حفظ خداوندی جل شانه شامل حال او بود که در تعین سال
سر موی تذبذب نرفت و در اعتقاد مجمع علیه فتوری راه
نیافت سبحانه الحمد والمنة علی ذلک و علی جمیع نعمائه
الجمة خلاف مجمع علیه ظاهر شد در حیز اعتبار نمی آورد و بر محامل
نیک صرف میکرد و مجملا اینقدر میدانست بر تقدیر صحت این
کشف این زیادتی را جمیع بعض فضل جزئی خواهد بود هر چند که
این وسوسه معارض میشد که مدار فضل بر قرب الهی است جل
سلطانه و این زیادتی در آن قربست پس جزئی چون باشد
اما در جنب یقین سابق این وسوسها هبا منثور میگشت
و هیچ اعتبار نداشت بلکه بتوبه و استغفار و انابت التجا
می آورد و بتضرع و زاری دعا میکرد که ازین قسم کشوف
ظاهر نشود و خلاف معتقدات و معتقدات اهل سنت
و جماعت سر موی منکشف نگردد روزی این خوف غلبه کرد

آن زیادتی

که مبادا

که مبادا برین کشوف مواخذه نمایند و ازین توهمات مسالمت فرمایند
و غلبه این خوف بیقرار و بی آرام ساخت التجا و تضرع را بجناب
قدس خداوندی جل سلطانه مضاعف گردانید و این حال تا مدتی
کشید اتفاقا در بیتوقت گذر بر مزار عزیزی افتاد درین
معامله آن عزیز را ممد و معاون خود کرد درین اثنا عنایت
خداوندی جل سلطانه در رسید حقیقت معامله را کما ینبغی
وانمود و روحانیت حضرت رسالت خاتمیت علیه و علی آله
الصلوات والسلام که رحمت عالمیان است درین وقت
حضور ارزانی فرموده تسلی خاطر حزین نمود و معلوم گشت
که اگر چه قرب الهی موجب فضل کلی است اما این قرب که مرا حاصل
شده است قرب ظلی است از ظلال مرتبه الوهیت که مخصوص
باسمیست که رب است پس موجب فضل کلی نباشد و صورت
مثال این مقام را بر نهجی منکشف گردانیدند که جای ریب نماند
و محل ریب بالکلیه زایل گشت و این درویش در بعضی از
علوم که محل اشتباه دارند و گنجایش تاویل و توجیه در کتب
و رسایل خود نوشته بود منتشر گشته است خواست که منشا
اغلاط آن علوم را که محل اشتباه بود محض فضل خداوندی
جل سلطانه لایح گشته است بنویسد و انتشار دهد که گناه
شهرت را اشتهار توبه در کار است تا مردم از آن علوم خلاف
شریعت فهم نکنند که درین راه غیب الغیب کلها می شکفد
جمعی را بهدایت میبرد و جمعی دیگر را بضلالت رهنمونی می فرماید

و به تقلید نیفتند و تبعیت و تقلید تضلیل نکنند

در دفع

کلامه و نیز حضرت ایشان قدس سره برای دفع همین قسم
شکوک و شبهات نوشته اند و معامله عروج سالک از اسما که مبادی
تعینات ویست بمثالی واضح کرده اند و آن اینست که ارباب
معقول گفته اند که دخان مرکب از اجزای ارضی و اجزای ناریست
وقتی که دخان صعود نماید اجزای ارضی بمصاحب اجزای ناری
بالا خواهند رفت و بحصول قسر قاسر عروج خواهند نمود و گفته
اند اگر دخان قوی باشد عروج او تا کره نار متحقق میشود درین
صعود اجزا ارضی بمقامات اجزای آبی و اجزای هوای که بالطبع
تفوق دارند خواهند رسید و از انجا عروج نموده بالا خواهند
رفت درینصورت نمیتوان گفت که رتبه اجزای ارضی بلندتر است از
اجزای هوای چه آن تفوق باعتبار قسر قاسر بوده است نه باعتبار
ذات و بعد از وصول بکره نار چون اجزای ارضی هبوط نمایند
و بمرکز طبیعی خود برسند هر اینه مقام اینها فروتر از مقام
آب و هوا خواهد بود پس در ما نحن فیه عروج آن سالک
از مقامات باعتبار قسر است که آن قاسر افراط محبت
است و قوت جذبه عشق و باعتبار ذات مقام او تحت مقامات
این جواب که گفته شد مناسب حال منتهی است اما اگر در ابتدا این
توهم پیدا شود خود را در مقامات اکابر یابد وجهش آنست
که هر مقام مراد را ابتدا و توسط ظل و مثال است و مبتدی و متوسط
چون بظلال آنها برسند خیال میکنند که شرکتی با اکابر در مقامات
پیدا کرده اند نه چنین است بلکه اینجا اشتباه ظل بشیء است

بفی

بنفس شیء اللهم ارنا حقایق الاشیاء کما هی و نجنا عن
الاشتغال بالملاهی بحرمت سید الاولین و الآخرین
علیه و علی آله و صحبه الصلوات و التسلیمات اتمها
و اکملها انتهی و نیز گویم لیس هذا اول قارورة کسرت
فی الاسلام از قدیم الایام کلمات متشابهه واقع شده
آمده است در کلام الله لفظ ید و ساق و استوی که جمعی را مجسم
ساخته و از راه برده و در حدیث آنکه ان الله خلق آدم
علی صورته و رایت ربی علی صورة امرد شاب فی سکک
المدینة و در شطح شیخ بایزید بسطامی گفته که لوائی
ارفع من لواء محمد کما مر تفصیله و شیخ محی الدین
عربی گفته که خاتم النبوة خشت فضه است و خاتم الولایت خشت
ذهب و نیز گفته اند که خاتم النبوة الولایة معارف علوم اخذ
مینماید و نیز حضرت خواجه نقشبند فرموده که در مقامات شیخ منصور
حلاج و شیخ منصور بایزید بسطامی و شیخ جنید بغدادی
سیر کردم بجائی که ایشان رسیده بودند رسیدم تا آنکه
ببارگاه رسیدم که از آن معظم تر بارگاهی نبود ملهم گردیدم که این
بارگاه محمد است علیه الصلوات و التسلیمات گستاخی نکردم
و آنچه ابو یزید کرده بود نکردم و نیز حضرت خواجه بزرگ قدس
سره فرموده اند که ابو یزید گفته که در صفات انبیا سیر کردم

از خاتم

بیارگاه محمد علیه الصلوات والسلام رسیدم خواستم که در صحبت
او علیه السلام سیر کنم دست رد بر پیشانی من کشیدند و من به
عنایت الهی در سیر مقامات باین مقام رسیدم گستاخی
نکردم و من نیاز بر آستان عرش نشان آنحضرت علیه الصلوات
والسلام والتحیة نهادم برین کرم فرمودند و مرا داخل آن مقام
کردانیدند انتهی پس ظاهرست هر کس که مقام محمدی علیه السلام برسد
ناچار از مقامات سایر انبیا و خلفا بالا رفته باشد هر تاویلی
که درینجا کنند اینجا نیز بکار برند شیخ عطار فرموده که همچنانکه
در عالم شهادت انبیا و خلفا را ایشانرا اماکن خاصه هست
که مسافران و زایران بزیارت ایشان می آیند و استفادها می
برند همچنین در عالم غیب نیز ایشانرا مقاماتیست که سالکان
طریقت جهت دریوزه فتح کار وی و برای طلب نعمت احوال باین مقامات
انبیا عظام و اولیاء کرام نیز میرسند و بران آستانها روی نیاز
نهاده مسالت کشایش مینمایند بلکه بسا است که فتح باب نمی
بینند پس عتبه علیه نبویه علیه السلام والسلام میرسند و از آنجا
فیض میبرند سوال آنکه گویند که حضرت ایشان از وحدت وجود
که مسئله منطوق علیه متاخرین صوفیه است منکر اند جواب
آنحضرت قدس سره درین باب آنچه میفرمودند و چیزیکه از کلام
ظاهر میشود آنست که وحدت وجود در اثنای راه بر سالکان این

علی

طریقه

این طریقه منکشف میگردد اما از کمال الکمال نمیدانند که فوق
آن ترقی نباشد چنانچه نوشته اند که این حال یک چندی ما را بشرط
عبور و آنحضرت را نیز در مبادی حال حاصل شده بود چنانچه
و چنانچه حضرت ایشان می نویسند که آنچه از مسئله وحدت وجود
و توابع آن گفته اند در اوایل حال بآن مشرف ساختند و شهود
احدیت در کثرت میسر شد از آن مقام بدرجات بالا بردند
و انواع علوم درین ضمن افاده فرمودند اما مصداق این مقامات
و معارف از کلام قوم صریحا یافته نمیشود و اشارات و رموزات
اجمالیه در کلام شریف بعضی از بزرگان هست لیکن گواه عدل
بر صحت اینها موافقت شریعت و اجماع اهل سنت است
در هیچ جزئی مخالفت بظاهر شریعت غرا انداز ندو نه در هیچ جزو
موافقت بحکما و اصول معقوله اینها بلکه از علماء اسلام
جماعه که مخالفت با اهل [illegible] دارند باصول اینها نیز موافقت
نیست و نیز حضرت ایشان بشیخ صوفی نوشته اند که در
در مجلس شما از فقیر مذکور ساختند که او انکار وحدت وجود
مینماید مخدوما معتقد فقیر از خوردی باز بمشرب اهل توحید
بود و والد فقیر بظاهر بهمین مشرب بوده اند و بر سبیل دوام
بهمین طریق اشتغال داشتند و یا وجود نگرانی تمام بجانب
فوق و مرتبه بیکیفی بحکم ابن الفقیه نصف الفقیه فقیر را الدین

سنت

آن

سر ترتیب از روی حظ وافر بود ولذت عظیم داشت تا انکه حضرت حق سبحانه
بمحض کرم و فضل خویش بخدمت ارشاد پناهی حقایق و معارف اکاهی
مؤید الدین الرضی شیخنا و امامنا و قبلتنا الشیخ محمد الباقی
قدسنا الله سبحانه بسره الاقدس رسانید وایشان
بفقیر طریقه علیه نقشبندیه تعلیم فرمودند و توجه بلیغ بحال
این مسکین نمودند و مرعی داشتند بعد از ممارست این طریقه
علیه در اندک مدت توحید وجودی منکشف گشت و غلوی در این
کشف پیدا شد علوم و معارف این مقام فراوان ظاهر گشت
و کم دقیقه از دقایق این مرتبه مانده باشد که از ا منکشف نکردانیدند
و دقایق و معارف شیخ محی الدین عربی را کما ینبغی لایح کردند
و تجلی ذاتی که صاحب فصوص از ا بیان فرموده است و نهایت عروج
جز ان نمیداند و در شان ان تجلی فرموده و ما بعد هذا الا العدم
المحض بان تجلی ذاتی مشرف گشت و علوم و معارف ان تجلی
را که شیخ مخصوص بخاتم الولایة میداند نیز بتفصیل معلوم شد
و سکر وقت و غلبه حال درین توحید بجدی رسید که در بعضی
عرایض که بحضرت خواجه قدس سره نوشته بود این رباعی را
که سراسر سکر است مرقوم نموده بودند رباعی ای دریغا کاین شریعت
ملت اعمائی است ❁ ملت ما کافری و ملت ترسائی است ❁ کفر و ایمان
زلف و روی ان پری زیبائی است ❁ کفر و ایمان هر دو اندر راه ما تنها بیست

واین حال تا مدت مدید کشید و از شهور بسنین کشید و اخر امید
ناگاه عنایت بیغایت حضرت جل و علا دریچه غیب در عرصه
ظهور امد و پرده روپوش بیچونی و بیچگونگی برانداخت علوم سابق
که مبنی از اتحاد و وحدت وجود بوده اندر و بزوال اورد و احاطه
و سریان و قرب و معیت ذاتیه که در ان مقام منکشف بود مستتر
گشت و بیقین یقین معلوم گشت که صانع را جل سلطانه با عالم
ازین نسبتهای مذکور هیچ ثابت نیست احاطه و قرب او تعالی
علمیست چنانچه مقرر اهل حق است شکر الله تعالی سعیهم او سبحانه
با هیچ چیز متحد نیست او ذات تعالی و تقدس و عالم عالم او سبحانه
بیچون و بیچگونه و عالم سراسر بداغ چونی و چگونگی متسم
بیچون را عین چون نتوانگفت و واجب را عین ممکن نتوان خواند
قدیم هرگز حادث نشود ممتنع العدم جایز العدم نگردد انقلاب
حقایق محالست عقلا و شرعا و صحت حمل یکی بر دیگری ممتنع
است اصلا و راسا عجبست که شیخ محی الدین عربی و توابع او
ذات را واجب تعالی مجهول مطلق میگویند و محکوم بهیچ
حکم نمیدانند ما هو الا الحکم علی الذات انتهی معلوم
نما براولی الابصار بوده باشد که حضرت ایشان قدس سره اثبات
اعلای درجات وحدت وجود مینمایند غایت ما فی الباب اختلاف
که بجمعی از صوفیه وجودیه دارند انست که چون اجماعه اشیا را مظاهر

علم

بلغ

تدمل

۲۵

اسماء الهی پیدا اند و مظهر را عین ظاهر از جهة تعینیت قابل شده اند
و میگویند که ذات حق سبحانه و تعالی وجود مطلق است و اشیا را
وجود مقیده و قید خیز در وهم نه لاجار تعینیت قابلند و حضرت ایشان
جهل ی عقیده مینمایند که حقایق اشیا عدمات است که مرایای کمالات
و مظاهر حضرت وجود و اتحاد عدم با وجود از جمله محالات است
و ظهور غیر وجود در مرات عدم از ممتنعات لاجار تعینیت قایل
نشده اند و کمینه شریعت و حقیقت رسیده اعلای درجات توحید
را ثابت نموده اند پس فرق در میان این دو مشرب بر هوشمندان
مخفی نیست که کدام بحقیقت توحید و متابعت شریعت آن است
والله اعلم قدسیه حضرت ایشان قدس سره نوشته اند
من [illegible] مرید الله ام جل و علا و هم مراد الله عز شانه سلسله
ارادت من بی توسط بالله متصل است تعالی و ید من نایب ید
الله است سبحانه ارادت من بمحمد رسول الله صلعم بوسایط کثیره است
و در طریقه نقشبندیه بیست و یک واسطه و ارادت من بالله
تعالی قبول وساطت نمی نماید چنانچه گذشت پس من هم مرید محمد
رسول الله صلعم و هم بیره پس رو او هم شده [illegible] بر خوان این دولت
هر چند که طفیلی ام اما ناخوانده نیامده ام و هر چند تابعم اما از اصالت
بی بهره نیم و هر چند امتم اما شریک دولتم نه شرکتی که از آن دعوی هم
سری خیزد که آن کفر است بلکه شرکت خادم است با مخدوم ما نطلبیده انه

مناسب

بیست و یک واسطه در میان است و در طریقه قادریه بیست و پنج و در طریقه چشتیه

بر سفره این دولت حاضر شده ام و ناخوانده نیامده ام و دست باین
دولت دراز نکرده ام هر چند در طریقه نقشبندیه مربی من عبد الباقی
است اما متکفل تربیت من الله است با عنایت من بفضل تربیت یافته ام
و براه اجتبا رفته سلسله من سلسله رحمانیت که من عبد الرحمن ام
چه رب من رحمن است و مربی من ارحم الراحمین و طریقه من طریقه
سبحانیت که از راه تنزیه رفته ام و از اسم و صفت جز ذات
اقدس تعالی نخواسته ام این سبحانی نه آن سبحانی است که بایزید
بسطامی بآن قایل گشته است که از آن مسامی نیست آن از دایره
نفس است و این ماورای انفس و آفاق است و آن تشبیه است که بلباس
تنزیه پوشیده است و این تنزیه است که گرد از تشبیه بوی نرسیده و آن
از سر چشمه سکر جوش زده است و این از عین صحو بر آمده ارحم
الراحمین در حق من اسباب تربیت را غیر از معدات نداشته است
و علت فاعلی در تربیت من غیر از فضل خود را نساخته از کمال
کرم اهتمام و غیرتی که در حق من دارد تعالی و تقدس تجویز نمیفرماید
که فعل دیگری را در تربیت من مدخلی باشد و تا من بدیگری در تمیمی
متوجه گردم مربی الهی ام جل شانه و مجتبای فضل و کرم نامتناهی
او تعالی [illegible] با کریمان کارها دشوار نیست تم کلام الشریف بعضی از اهل
زمان باین مکتوب [illegible] اعتراضها داشتند و جوابهای آن از آن
ظاهر میگردد قدسیه مکتوبی را بجنس ایراد مینماید نوشته اند که حضرت

بر آمده

صحو

حضرت ایشان باندازه شکوک آنها مکتوب نوشته اند که اعتراض

خواجه ما قدس سره اوایل حال سیر این فقیر را سیر مرادی مقرر فرموده اند
و این ابیات مثنوی مطابق حال این فقیر دانسته میخوانند نظم
عشق عاشق با دو صد طبل و نفیر ** عشق معشوقان نهانست و ستیر
لیک عشق عاشقان تن زه کند ** عشق معشوقان خوش و فربه کند
و از مرادان هر که واصل گشته براه اجتبا رفته است راه اجتبا
مخصوص با نبیاست علیهم الصلوات والتسلیمات صاحب
عوارف قدس سره در بیان مجذوب سالک و سالک مجذوب
تصریح باین معنی فرموده است و راه مریدان را راه انابت و راه مرادان
را راه اجتبا فرموده اند قال الله تبارک و تعالی اللّه یجتبی
الیه من یشاء و یهدی الیه من ینیب پس راه اجتبا
بالاصالة مخصوص با نبیا علیهم الصلوات والتسلیمات است و امتان را
در رنگ سایر کمالات به تبعیت ایشانست نه آنکه اجتبا مطلقا
مخصوص با نبیاست علیهم الصلوات والسلام و امتان را از آن
اصلا نصیبی نیست که آن غیر واقع است مخدوما وصول فیوض هر سالک
را بتوسط و حیلولهٔ خیر البشر علیه و علی آله الصلوة والسلام
تا زمانیست که حقیقت آن سالک که محمدی المشرب است بحقیقت محمدی
منطبق نگشته است و با آن متحد نشده و چون بکمال متابعت بلکه بمحض
فضل در مقامات عروج این حقیقت را با آن حقیقت اتحادی حاصل
شد و توسط برخاست چه توسط و حیلوله در مغایرتست و در اتحاد

و توسط

و توسط متوسط و حاجب و محجوب بود اینجا که اتحادست معامله
بشرکت است اما چون سالک تابعست والحاقی و طفیلی است
از قبیل شرکت خادم بود با مخدوم و آنکه گفتیم که حقیقت او را بحقیقت
آن سرور علیه و علی آله الصلوات والسلام انطباق و اتحادی
پیدا میشود بیانش آنست که حقیقت آن سرور علیه و علی آله الصلوات
والسلام که جامع جمیع حقایق است و او را حقیقة الحقایق
گویند و حقایق دیگران در رنگ جزئیات اند مر او را جزئیات
زیرا که اگر محمدی المشرب است حقیقت سالک در رنگ جزئیست
مر آن کلی را و محمولست بروی و حقیقت غیر محمدی المشرب در رنگ
جزئی است مر آن کلی را و غیر محمول است بروی و این حقیقت غیر محمدی
المشرب را اگر اتحادی در عروجی پیدا شود با حقیقتی خواهد بود که این
بر قدم اوست و محمول بر آن حقیقت خواهد شد و شرکتی
در کمالات او پیدا خواهد کرد لیکن از قسم شرکت خادم بود
با مخدوم و چون این جزئی را بعلاقهٔ کمال متابعت بلکه بمحض
فضل محبت خاص بکلی خود پیدا خواهد شد و شوق وصل ازدیاد
گیرد و میسر گردد و آن قیدی که کلی را بجزئی آورده بود بفضل و کرم
خداوندی جل شانه رو بزوال می آرد و بتدریج بعد از نزول
و زوال این جزو را بکلی خود انطباقی و الحاقی حاصل میشود و آنکه گفتیم
محبت خاص پیدا میشود در رنگ آنکه بمحض فضل این فقیر را پیدا شده بود

و در غلبات ان محبت میگفت که محبت من بحضرت حق سبحانه از ان
جهت است که او تعالی رب محمد است تا این قسم محبت پیدا نشود و الحاق
و اتحاد چگونه منصور بود ذلک فضل الله یؤتیه من یشاء والله ذو
الفضل العظیم و حقیقت توسط و عدم توسط را بیان مینماید
نیک استماع فرمایند و طریق جذبه را چونکه کشش از جانب مطلوبیت
و عنایت الهی متکفل حال طالبست ناچار قبول وساطت
نمیکنند و در طریق سلوک چونکه انابت از جانب طالبست از وجود
وسایط چاره نبود و در نفس جذبه هر چند وسایط در کار نیست
اما تمامی جذبه منوط بسلوکست که اگر سلوک که عبارت از اتیان شریعت
است از توبه و زهد و غیرهما با جذبه منضم نگردد و جذبه ناتمام و ابتر است
بسیاری از هنود و ملاحده را دیده ایم که جذبه دارند اما چون که بمتابعت
صاحب شریعت متحلی نگشته اند ابتر اند و غیر از صورت جذبه نصیبی ندارند
و در طریق جذبه اگر بتوسط متابعت شریعت که عبارت سلوک است وصول
بمطلوب میسر شود بی واسطه و بی حیلوله امری خواهد بود گفته اند
لو دلیتم بحبل لوقعتم علی الله یعنی اگر کشیده شوید شما
بحضرت حق سبحانه و تعالی در رسانیده شوید باطن بطون هر آینه
در میان شما و در میان حق تعالی جل و علا حیلوله و حجاب امری
نخواهد بود حضرت خواجه ما قدس سره میفرمودند که وصول از راه معیت
که حق را جل سلطانه با بنده است اگر میسر شود ناچار بی توسط

صاحب

امری

امری خواهد بود که مناسب معیت است اگر واسطه است در سلسله تربیت
یافته است که عبارت از سلوکست و راه معیت یکی از طرق جذبه است
و حدیث نبوی علی صاحبها الصلوات والتسلیمات المرء مع من
احب نیز تایید این معنی میفرماید زیرا که مرد را با محبوب خود
چون معیت بر ثبوت پیوست واسطه مرتفع گشت تم کلام الشریف
درین مکتوب در باب توسط و عدم توسط سخن بشرح و بسط
تمام نوشته اند و دیگر در همان مکتوب نوشته اند که اویسی گفتن
انکار از پیر ظاهر نیست زیرا که اویسی کسی است که از روحانیان در تربیت
او مدد گرفته باشد حضرت خواجه احرار قدس سره با وجود پیر ظاهر
چونکه امدادی از روحانیت حضرت خواجه نقشبند قدس سره با وجود
پیر ظاهر چونکه مددها از روحانیت خواجه عبد الخالق قدس سره
یافته بودند اویسی بودند علی الخصوص شخصی که با وجود او بیعت
اقرار به پیر ظاهر هم داشته باشد انکار پیر سر او بستن
عجب انصافست و مراد از ترکیب لفظ عبد الباقی معنی اضافت
بمعنی علی هر چند بالغ وجوه اشعاری بمعنی علمی هم دارد یعنی
پیر من هر چند بنده باقیست اما متکفل تربیت من الله باقیست
اینجا کدام تحریف است و چه سوء ادب الله تعالی الصادق
دیدید دیگر قصوری که در معنی سبحانی که از بسطامی از غلبات سکر
صادر شده است گفته باشد لازم نمی آید ازان قصور در قایل مستقر
و مستمر باشد تا دیگری از وی افضل بود چه بسیار معارفست
که در وقتی بمقتضای حال آن وقت صادر شده است و در وقت

مع

یافته اند اویسی میگفته اند و همچنین
حضرت خواجه نقشبند قدس سره

دیگر بعنایت خداوندی جل شانه چونکه قصور المعرفت را در یافته است
ازان در گذشته و بمقام فوق رسیده و هم معترض گفته بود که ارباب سکر
هر گاه این قسم سخنان شطح آمیز نویسند گنجایش دارد اما از ارباب
صحو اظهار این سخن بسیار مستبعد است ایشان در جواب نوشته
اند که هر گاه این قسم سخنان نوشته است منشاء آن سکر است
لی مع سکر در بیتاب دست بقلم سپرده غایته ما فی الباب
در سکر مراتب کثیره است هر چند سکر بیشتر شطح غالبتر
سکر بسطامی باید که بی تحاشی قول لوائی ارفع من لوای محمد
ازان بوجود آید پس هر که صحو دارد گمان نکنند که سکر همراه او نیست
که آن عین قصور است صحو خالص نصیب عوام کالانعام است
هر گاه صحو را ترجیح داده است مرادش غلبه صحو است نه صحو صرف و همچنین
هر که سکر را ترجیح میدهد غلبه سکر است نه سکر خالص که آن
آفت است جنید که رئیس ارباب صحو است و صحو را ترجیح بر سکر
میدهد چندان عبارت سکر آمیز دارد که چه تعداد آن نماید فرموده
هو العارف والمعروف و گفته لون الماء لون انائه
و فرموده المحدث اذا قورن بالقدیم لم یبق له
اثر و صاحب عوارف که از کمل ارباب صحو است در کتاب او
چندان سکر است که شرح دهد و این فقیر در ورقی بعضی سکریه
او را جمع کرده است از بقایای سکر که تجویز افشای اسرار نموده
می آید از سکر است که مباهات را افتخار کرده میشود و از سکر است
که منزیه خود بر دیگران کرده می آید اگر صحو خالص باشد افشای اسرار

انجا

انجا گو بود و خود را از دیگری بهتر دانستن شرک باشد بقیه سکر
در صحو در رنگ نمک است که مصلح طعام است اگر نمک نباشد طعام
معطل و بیکار ماند بیت گر عشق نبودی غم عشق نبودی // چندین
سخن نغز که گفتی که شنودی // این فقیر که اینهمه دفاتر در بیان علوم
و اسرار این طایفه علیه نوشته است ظاهرا بخاطر شما قرار یافته
که از روی صحو خالص نوشته است لی مع سکر حاشا و کلا که آن
حرام و منکر است و کذاف و سخن بافتن سخن بافان
که بصحو خالص موصوف اند بسیار اند غیر این قسم سخنان نیافته
و دلهای مردم نبرند بیت فریاد حافظ این همه آخر بهرزه نیست
هم قصه غریب و حدیث عجیب هست // مخدوما این قسم سخنها
که منبی از افشای راز باشد و از ظاهر مصروف بود و رهی و رقی
از مشایخ طریقت قدس اسرارهم بظهور آمده است و عادت
مستمره این بزرگواران گشته امری نیست که این فقیر آنرا ابتدا
کرده باشد و اختراع نموده لیس هذا اول قارورة کسرت
فی الاسلام پس این شور و غوغا چیست اگر لفظی صادر شده است
که ظاهرش مناسبت بعلوم شرعیه ندارد اورا باید که توجیه ظاهر
صرف نموده مطابق شریعت باید ساخت مسلمانی را متهم نباید
ساخت اشاعت فاحشه و تفضیح فاسق هر گاه در شریعت
حرام و منکر باشد تفضیح مسلمانی بمجرد اشتباه چه مناسب

ازجای م

بود و شهر تشهیر بان مسادی کردن کدام تدین باشد طریق مسلمانی
و مهربانی انست کلمه که ظاهرش مخالف علوم شریعت باطنش
بحقیقت اراسته باشد اگر از شخصی صادر شود باید که قایل ان
کلیت اگر ملحد و زندیق بود رد آن باید کرد و در اصلاح آن بجاید
کوشید و اگر قایل آن کلمه از مسلمانان بود و ایمان بخدا و رسول
داشته باشد در اصلاح سخن او باید کوشید و محمل صحیح از برای
ان پیدا باید نمود یا ازان قایل حل ان مسایل باید طلبید و اگر در
حل ان عاجز اید نصیحتش باید نمود امر معروف و نهی منکر برفق اولی
باجابت نزدیک است تم المکتوب این مکتوب در اواخر جلد ثانی
ثالث مکتوبات ایشانست چون بسیار بود و این کتاب مختصر
بنابران تمام بیاورد بدانجا رجوع نمایند که فواید بسیار دارد و الحق
در اخر این مکتوب نوشته اند در حل جمیع شبهات و اوهام
مخالفان کافیست بدانند که معارف و اسرار مختصه که از
مبدا فیاض بر باطن شریف انحضرت ورود مینمود چند قسم
بود نوعیست که هرگز از ازل بر زبان نیاوردند الا رمز و ایما
و اشارت هم در معرض ظهور نکشیدند مثل تاویل مقطعات
و متشابهات قرانی که برانحضرت انکشاف یافته بود دوم
ازان قبیل است که اظهار آن بحضرات مخدومزادها مخصوص است و دیگر را
دران شریک و محرم نکنند و هم تعلیم بنا موم است سیوم ازان

در اسرار مختصه

سوم

قبیل

قبیل که با محرمان دیگر هم از اهل صحاب در میان می اوردند فاما در حین
بیان خلوت میکردند بلکه دروازه می بستند و اگر جاگاه ورود نامحرمی
اتفاق می افتاد سکوت می ورزیدند یا بساط سخن بغیر میدادند
و تتمه اسرار را در وقت دیگر بیان میفرمودند و این گرامی معارف را
حتی الامکان بتحریر نکشیدند مگر انکه موجب التماس میشود بنابر اجازت
و اجابت مسئول بطریقی که هر کس نبی باور اکنان نفهمد نگارش
میفرمودند قسم چهارم از معارف انست که بالتماس طالبان
یا به نیت افاده طالبان عموماً و شمولاً بتحریر در آمد این معارف است
که در رسایل و در دفاتر مکاتیب ثلثه واقع الرکه که مشتمل است و هر
حرفی ازان شفاء دل بیماران و دردمندان است و موصل دوران
و مهجوران همگی مکتوبات قدسی ایات و رسایل زیاده از چهل
هزار بیت نخواهد بود دفتر اول مشتمل بر سیصد و سیزده مکتوبست
که بنابر امر عالی انحضرت بر طبق انبیاء مرسل و نیز موافق تعداد
رجال جیش بدر در سنه هزار و بیست و پنج اختتام یافته
چنانچه تاریخ ان از دار المعرفت می براید و دفتر ثانی مختوبست بر نود
نه مکتوب موافق اعداد اسماء حسنی و دفتر ثالث حاوی یکصد و
چهارده مکتوب بر طبق سور قران و رسایل ایشان مثل مبدا
و معاد و معارف لدنی که متضمن احوال و مقامات خاصه
ایشانست و رساله مکاشفات غیبیه و رساله اثبات نبوت

ع

دعای

عدد

و رسالهٔ آداب المریدین و شرح رباعیات حضرت خواجه و تعلیقات
عوارف و رو شیخیه و غیر ذلک نیز ازین قسم است و از زبان وقت
مطالب و غموض عبارات و تحقیق اسرار و تدقیق رموز و اشارات
کرامتی است ساطعه و آیتی است قاطعه بر علو شان و سمو المکان
و مکاتیب ایشان و نازکیها و باریکیها که در کشف حقایق الهی نموده
اند و اعلام علماء اکابر شامخ شیعه ان شرح اند و دقایقی که در بیان
حضرات خمس و توحید وجودی و شهودی و مشاهده و مکاشفات
و ایقان و ایمان غیب و عیان و بیان اطوار سبع و ظهور انوار مختلفه
و تجلیات متکیفه و غیر متکیفه و جمع بین التشبیه و التنزیه و صرف تنزیه
و خفایای اطلاق و کمال تعینات و تجلی باقی و دایمی و معامله و دوام تجلی
سکر و صحو و علم وراثت و غیر وراثت و تحقیق صنوف ولایت
از صغری و کبری و علیا و مقام نبوت و رسالت و صدیقیت و قربت
و دنی و تدلی و محبت و خلت و درجات سبع متابعت و صباحت و
ملاحت و الجمع بینهما و سیر آفاقی و انفسی و ما ورای آفاق و انفس
بر هوشمندان پیدا و هویداست همین علوم و معارف که بقلم در آمده
با وجود علو مقال و فصاحت و بلاغت که بمرتبهٔ اعجاز توان گفت
زیرا که ابنای روزگار از بیان مثل آن معترف بعجز اند و چون در خلوات
بزبان الهام ترجمان بیان میفرمودند صورت دیگر میگرفت گویا
مرقومات قال است و ملفوظات حال و آن بیان معرفت وادی الفنا

نسبت

نسبت و اعطار نعمت یعنی در پرده تقریر معارف تصرف خود است
که سامعان را سکری و حضوری ز ذوق رفت و لذتی و حالی حال سکر دو
که بتحریر نگنجد و تعبیر بیان حال که بر صفحهٔ ظهور میگشتند طالبان را
متحقق و متصف میگردانیدند چون محرمان راز از خلوتکدهٔ
اسرار بیرون میشتافتند خود را مست و سکران مییافتند
و آنانکه ایشان را بحرمت قبول میفرمودند پیوسته تمنا می بودند
که کدام روز باز بر سر بیان معارف خواهند آمد طریقهٔ
آنحضرت در تقریر و تحریر حقایق آن بود که تا بماخذان علوم
رو نمی شدند از آن سخن نمیکردند تا آنکه بر آنحضرت منکشف
نمیشد در بیان نمی آوردند چنانکه بعضی مخلصان از احوال
حضرت خضر و الیاس همواره میپرسیدند ایشان بسکوت
میگذرانیدند بعد از مدتی چون ملاقات با ایشان واقع شد
در جواب یاران ازین مقوله متغیر بودند نگارش فرمودند
چنانچه بعضی دوستان از سر گرفتاری حضرت یعقوب بحضرت
یوسف میپرسیدند و ایشان غیر از خاموشی جواب نمیدادند
و از روی علم تحمل آن نمی [illegible] پرداختند چون حق سبحانه تعالی
حل این معما بر ایشان منکشف شد بیان فرمودند و بقلم
آوردند و بیان عزیز که استفسار کرده بود فرستادند بعضی از
محرمان حضور مرموز داشتند که قصهٔ نقیبهٔ النخل کی از اسرار است

متحقق

دران مکتوب اندراج یافته وازان فاضل که بدو فرستاده‌اند با اهل
دنیا مخنورست جماعه سقیم العقل را باعث شورش شود ولمحه بر زدد
انها خنند بعد ازان این بیت خوانده‌اند مت باریاین غنچه خندان که سبزی
بمنش " میسپارم بتو از چشم حسودی جمنش " به برکت توجه
آنحضرت وحوالت بحضرت حدیث امغا مله سری کشید وهیچکس ازا
نفهمید ولبا بودی که موجب تحریر حقایق حل کلام متعلق که از اکابر
سرزده می بود خصوصا کلامی که بظاهر شریعت موافقت نداشت
وبهانه طلبان خدطینت ازاودست اویز نکاسل ساخته ایشان
آنرا تاویل مستقیم برطبق شریعت غرا مینموده‌اند یا در توجیه ظاهر گشتی
که این مقوله از سکر وغلبه حال سر برزده ویا خطای کشفی
واقع شده همچنان می نوشتند ولیکن خطای کشفی را چون خطای
اجتهادی محل مواخذه نمی ساختند اما قابل تقلید نمیفرمودند
واگر مدعیان ناقص العلم وقاصر الفهم را دریناب ان مدعا شدید
میدیدند ایشان نیز بنابر حمیت اسلام وعزت دین وکمال
متابعت سید المرسلین علیه وعلیهم الصلوات والتسلیمات ردان
رقم میفرمودند ازین قسم انچه منفرپی سیری که وزای انفس وآفاق
مشهود گشته نگارش رفته وازین قبیلست انچه در کلام سید الطایفه
رقم فرموده‌اند چون حادث بقدیم مقرون کردد ویرا اثر نماند الی السوال
مخالفان گویند که ایشان بر کلام اکابر مشایخ سلف کرده‌اند جواب

شبهه پنجم

سخن ۵

گویم

گویم که حضرت ایشان قدس سره سراپا غرق محبت ومحبت کبار
سلف وخلف بوده‌اند لیکن اگر در بعضی کلمات ایشان سخن کرده
اند مبنی بر نیتی وحکمتی والهامی واعلامی بوده بالجمله اگر بر سر
انصاف آیند وعلو حال وسمو مقال وعلوم واعمال اصحاب
تکمیل واشباع اتباع آنحضرت بینکرند بلا توقف وتامل
حکم فرمایند که آنحضرت را میرسد که از روی کشف والهام
مخالفت بمکشوفات ایشان نمایند چه از پیشگاه چنین آمده است
که شریعت نبی لاحق مخالف شرع پیغمبر سابق بوده هرگاه مخالفت
بوحی ثابت کرده اگر بالهام نیز تحقق پذیرد چه مانع وچه
نقص سابق بمخالفت لاحق لازم آید مع ذلک مشاجرات
ومخالفات صحابه کبار از راه اجتهاد بوده است ودر علما این
خلاف شایع وذایع است ودر مشایخ نیز این نوع مخالفات
کشفی بسیار واقع شده خلاف شیخ علاء الدوله سمنانی
با شیخ محی الدین عربی در مسئله وحدت وجود مشهور است
با آنکه علاء الدوله ویرا عارف سبحانی گفته ودر بسیاری از
تصانیف خود ویرا بعلو درجات ستوده همچنین است احوال
مجتهدان میان یکدیگر شاگرد را بعد از وصول بدرجه اجتهاد اتباع
رای خود واجبست هر چند باستاد مخالفت کند امام ابو یوسف
در یک مسئله خلق قرآن شش ماه با امام اعظم بحث وجدل

ولایت ۵

کرده بود و در بسیاری از مسایل برخلاف رای امام برای صاحب
مثنوی داده اند کذلک مرتبه عرفان و ولایت اما بر ناقص المعرفت و دنی الهمه
را این درجه ها شد و با وجود آن اداب بزرگان را کما ینبغی نگاه میداشتند
یکبار اصحاب کبار آنحضرت نزد ایشان کتاب عوارف شروع نمودند و التماس
شرح آن کتاب نمودند حضرت ایشان بکمال تجزوی شرح بران کتاب تصنیف
نمودند بعبارت عربی در غایت فصاحت و بلاغت بعد از آن فرمودند
که خود را از تالیف شرح عوارف کذرانیدیم می ترسیم که مبادا در بعضی
مواضع سخن بجای رسد که حسن ادب شیخ از دست رود در ابتدای
توجه آنحضرت به تحریر معارف و حقایق و مکاشفات و معاینات
خود با مر حضرت خواجه قدس سره بوده که حضرت خواجه از آنحضرت التماس
فرمودند و ایشان در جواب می نوشتند دام بر رساله در احوال
بزرگان علیه این سلسله نقشبندیه از راه کشف خاص تیز کرده بودند
و آن رساله با تمام رسیده بخدمت حضرت خواجه فرستاده اند
ایشان بوصول آن رساله ذوقها کرده اند و تحسینها نموده اند این را
تحسین نموده اند و تصدیق کرده اند و بعضی دقایق دیگر در احوال بعضی
عزیزان استفسار کردند چنانچه آن مکتوب بحضرت خواجه در مکاتیب
واقع است و نیز اسرار ارواح طیبه سلف بلکه امر عالیشان سید
اولین و آخرین علیه من الصلوات و اکملها و من التسلیمات
انتها بوده است چنانچه در مکتوبی که بحضرت خواجه نوشته اند ایمای باین

قرارت م

ایشان م

ایشان م

طبع

رحو

معنی نموده اند در رساله بالتماس بعضی از آن میسر شد که التماس نموده
اند که الفاظ بنویس که در طریق نافع بود و مقتضا کان زنده کانی کرده شود
الحق رساله کثیر البرکه غریب الوقت است بعد از تحریر آنچنان ظاهر و معلوم
شد که حضرت رسالت خاتمیت علیه الصلوات و السلام و التحیه
بجمع کثیر از مشایخ امت خود تشریف ارزانی داشته اند و از کمال کرم
خویش از بوسه میکنند و بمشایخ میفرمایند که این نوع معتقد
می باید حاصل کرد و جماعه که باین علوم مستعد گشته بودند ممتاز شد
و عزیز الوجود بروی آنحضرت علیه السلام والصلوات والتحیات
ایستاده اند و القصه بطولها و در همان مجلس باشاعت این و اتمم
فقیر را امر فرموده اند بار بیان کار را دشوار نیست بلکه چون بمقتضای امر
ایشان ابو الوقت جد معظم فاروق اعظم رضی الله عنه واقع شده و محدث
بفتح دال ساخته بودند لا جرم اینهمه اسرار حقایق و دقایق
از دوست سبحانه چنانکه گذشت ۶ ایشان نه اند این هم الحان رطبت
و نیز حضرت در آخر جلد اول مکتوبات نوشته اند که این معارف
که مسوده یافته امید است که از الهامات رحمانی باشند که اصلا
وساوس شیطانی را در آنجا مجال نبود و دلیل برین معنی آنکه چون
در صدد تحریر این علوم شدم ملتجی بجناب اقدس خداوندی جل
سلطانه گشت دید ملایکه کرام علی نبینا و علیهم الصلوات و السلام
از نواحی آن مقام دفع شیطان میکردند و نمیگذاشتند که در حوالی

کان الحق ینطق علی لسان عمر و تکلم
محدث و محدث بهذه الامة عمر

ان امکان کرد و چون اظهار نعم جلیله از اعاظم محامدست باظهار این نعمت
عظمی جرات نموده اند رجا که از مظنه عجب و ریا مبرا باشد چگونه عجب را
گنجایش بود که بعنایت الله سبحانه نقص و شرارت ذاتی خود هم وقت
نصب عین است و نیز مؤید تحریر علوم کثیره امر عظیم و کرامت
یکی فرمودن مؤید علیه السلام والصلوات والتحیات قدس سره که تو
مجتهد عالم کلامی دوم فرمودن علی مرتضی کرم الله وجهه ایشان را در
واقعه دیدم که آمده ام تا ترا علم سموات تعلیم دهم و باعث دیگر آن
بود تا ساعتی از بار وجود بیاسایند چنانچه آنحضرت نوشته اند
که جمعی برای تسکین از بار وجود بسماع و رقص مشغول گشتند و جمعی
بتصنیف خود را انداختند و از گرانی خویشتن را سبکبار ساختند
و باعث دیگر بر تحریر این اسرار آنست که تا آنحضرت ظاهر ساختند که
مرقومات نو بنظر کیمیا از حضرت مهدی موعود خواهد در آمد و مقبول
خواهد شد و این نکته تحریر از آنست که حضرت ایشان نوشته اند
که علوم و معارف الهامیه از اعظم آیاتست و ارفع خوارق لهذا
معجزه قرآنی از سایر معجزات اقوی و ابقی آمد چشم بگشا که این همه علوم
و معارف که در رنگ ابر نیسان می بارد از کجاست علومی اینهمه
کثرت تمامها موافق علوم شرعیه و سر موی مخالفت سنت را در آنجا
گنجایش ندارد این خصوصیت علامت صحت علومست حضرت خواجه
ما قدس سره نوشته اند که علوم شما همه صحیح است و بعد از اتمام

نام آنحضرت

مکتوب بیان طریقت نگارش فرموده اند است بیان طریقی که حضرت حق سبحانه
این حقیر را بان طریقی ممتاز ساخته است از بدایت تا نهایت و بنیاد آن
سنت نقشبندیه است که متضمن اندراج نهایت در بدایت است
که بر ین بنیاد عمارتها ساخته اند و کوشکها بنا نموده اند اگر این بنیاد
نمی بود معامله تا بانجام نمی رسید و نمی افزود که تخم آن کار را او سمرقند
آورده در زمین هند کما بذر آن از خاک یثرب و بطحا کشتند
و با آب فضل سالها آنرا سیراب داشتند و بتربیت احسان
مربی چون آنگشت و کار بکمال رسید این علوم و معارف ثمرات
بخشید **فقره** در علوم و معارف که ترجمان احوال و مواجید
است اگر تناقض و تدافع مفهوم گردد حمل بر اختلاف اوقات
و تنوع اوضاع باید نمود چه در هر وقتی مثل آن احوال و مواجید
علاحده است و در هر مقامی علوم و معارف جدا پس فی الحقیقت
تناقض و تدافع نباشد مثل آن مثل احکام شرعیه است که بعد از
نسخ و تبدیل احکام متناقضه مینماید و چون اختلاف اوقات
و اوضاع را ملاحظه نموده می آید تناقض و تدافع مرتفع میگردد
والله سبحانه حکیم و مصلح ذلک فلا تکن من الممترین
فقره [۸] مبارک شبی که لیلة القدر قدر و مرتبه از آن استعاره
نماید و لیلة البرات برات علو درجه از آن بر باید وقت و حال
بران صاحب کمال خوش بود دو بیت مولوی را از سر جوش
و خروش چند بار تکرار کردند **مثنوی** عشق معشوقان نهانست و ستیر
عشق عاشق با دو صد طبل و نفیر **ه** لیک عشق عاشقان تن زه کند

بعد ازآن

ساختی

عشق معشوقان خویش ورزیه کند ۵ بعد از آن فرمود که ~~عشق عاشقان را~~
بر عشق معشوقان از علو رتبه هیچ مناسبتی بعشق عاشقان نیست
زیرا که متعلق عشق معشوقان همان ذات عاشق است بی آنکه
صفتی از صفات عاشقان ملحوظ بود و در عشق عاشق ملحوظ
صفات معشوق است مگر آنکه عاشق را بر و رتصرف استیلای
عشق از صفات معشوق بذات معشوق برد تا بخشش بآن وقت
ذاتی کرده بحیثیت معشوق بعاشق نسبتی پدید آید چنانکه در
اواخر احوال از مجنون عامری نقل کنند و الا در ابتدا و توسط
در عشق عاشق منظور صفات معشوق مثلا در مجانی صباحت
خد و رشاقت قد و ملاحت تبسم و فصاحت تکلم و غنج
و دلال گوشه چشم و چین ابروی خشم کین و گیسوی پرشکن
و زلف و خطوط غبغب و چاه ذقن و امثال آن اما در عشق که معشوق را
بعاشق است هیچ یکی از بنها ملحوظ نیست آنگاه فرمود که عشق
صفات را از بی آرامی و تلوین ناگزیر است از آنکه عشق عاشق با دو چیز
طلبی و تغیر است و عشق ذات موجب آرام و تمکین زاری و تضرع
وبزاری ۷ عاشق و بی وقر بهی معشوق از آن است و آنکه گفته است که عشق
معشوقان نهان و مستتر است سر محبت ذاتیه مستتر است
لان الذات اخفی من الصفات و ادق منها و این تعبیری
بود از آن حضرت برمز و اشارت از معنی قول او تعالی یحبهم و یحبونه
قدس سره روزی درویشی صفاکیشی از آنحضرت پرسید که حضرت
غوث ربانی محبوب سبحانی شیخ ابوالحسن خرقانی قدس سره فرموده

لذر

که در هر چیز رحمت الا در محبت که در و هیچ رحمت نیست که کشتند
و از کشته خود دیت خواهند معنی این کلام چیست حضرت ایشان
ساعتی متوجه و اقف گشته روی بحاضران آورده فرمود که این
کلام از زوال عین و اثر خبر میدهد که صاحب حالش بنقال لب
گشوده است با آنکه در حق او همگی از معشوق رحمت در رحمت بروز
مینماید لیکن این بیچاره از فرط تعطش که ببقا محجوب و تحقق بمعشوق
دارد غیر از زحمت ندیده اند زیرا که در این زمان از مقتول محبت از
محبوب بعید بود استماع اسم و رسم وی و خبر موطن و مسکن
وی او را رحمت بود اما وی رحمت رویت محبوب میدانست چون
بلطف محبوب از بعد بقرب رسید تعطش از اعدام رحمت دید
رحمت رهم اغوش وی شناخت و چون بعنایت محبوب هم
آغوش وی گشت از استسقای طلب از ابر عدم رحمت
در خیال است و رحمت در عین معشوق شدن دید چون بر رحمت
معشوق عین وی گشت چندان مراتب بکردرین عینیت مندرج
بود که تعطش او از رحمت ندید ناچار هل من مزید گویان طالب
آن مراتب و مرایا گردید و آنکه گفته اند از کشته خود دیت خواهند
اینست که خود خویشتن را کشته یافته است و مواخذه که بروی
رود از فنای و بقا یا آثار دیت فهمیده بجهت تمام میگوید
بجهت
لکنه میگوید اما فهمیده اند که در آن مراتب قتل وی با تمام رسیده
بود و در مرتبتی که مقدم است بعد از قتل دویم که ازاله آن رمق نموده
رمقی دیگر دقیق تر در نظر قاتل مینمود که بدفع آن میکوشید

کرد و گفت اینجا دو نیت طلبیدن قاتل از مقتول آنست که مقتول خود را هلاک کند تا بقاتل بسپارد تا سر موئی از مقتول باو نیست قاتل بر او خلاف دست

در میان وارد چگونه گوییم که باوی چه میرود و چه می بیند و چه میدهد و چه می ستاند همه بوده اند **قدسیه** روزی فرموده اند که شیخ علاء الدوله میگوید **قدسیه رباعی** این وهم بود که تو دوئی برخیزد

امکان وحدت بر هر دوئی برخیزد ** شاید که دوئی از تو می برخیزد کز لطف خدا در رسد از راه و هست ** این رباعی اشارت بزوال عین می نماید اگر قایل آن است جز بیک لحظه نمیدانند زیرا که ازاله عین جز بتجلی

ذاتی میسر نمیگردد و آن نزد قایل نیست مگر برقی لاجرم از وی جز برقی نباشد و انکه گفتیم زوال عین جز بتجلی ذاتی صورت نه بندد تحصیلش آن

ست که چون اسمی و صفتی ملحوظ بود ناچار عین ثابته در میان حاجز و در میان حایل باشد پس زوال عین محقق نگردد و انجا که فرموده

که صاحب فصوص قدس سره بزوال عین مطلقا قایل نیست و تجلی ذاتی را جز بصورت متجلی له اثبات نمینماید آنجا که در فص ششم

میفرماید التجلی من الذات لا یکون الا بصورة المتجلی له فالمتجلی له لا یری الا صورته فی مرآة الحق و نیز میفرماید که عین

که معلوم ست از معلومات الله اگر زایل گردد انقلاب علم او سبحانه بجهل لازم می آید و این محال ست و اعتقاد آن ضلال

و بزوال اثر نیز آن بزرگوار قایل نیست میگوید که چون عین زایل نگردد اثر کجا رود و از کلام بعضی صوفیه چنان معلوم میشود که عین زایل

گردد اما اثر رود اما نزد ما حق آنست که عین و اثر هر دو زایل پذیر اند

حقانا

چنانچه کلام شیخ بلند پیر ابو سعید ابو الخیر مصرع این مطلبست و انکه بزوال عین رفته و زوال اثر نگفته ظاهر میشود که زوال

عین از وی نیز محقق نشده زیرا که از حکم عرض دارد و عین حکم جوهر چون جوهر رود عرض چگونه ماند که عرض بجوهر

قایم بود و بسر خود وجودی ندارد ** اگر برود درد سری باید بعد از آن رباعی شیخ ابو سعید که در جواب سایل از جو

اثر نوشته فرستاده بودند خوانده و مصراع چهارم ازان تکرار نموده فرمودند که ما بزوال عین و اثر با شیخ همه موافق ایم اما

چون من همه معشوق شدم عاشق کیست **قدسیه** نگوییم بلک چون شیخ علاء الدوله سمنانی گوید توئی برخیزد و دوئی برخیزد ولیکن

سمنانی آزادمی گوید و ما ستم شناسیم که نزد ما تجلی ذاتی دایمی بوده نه برقی و نیز فرمودند که زوال عین و اثر از برخواستن

دوئی لازم نیست بل نشاید زیرا که هستی ظل از اصل و تبعیت بود که از خود میدید و چون باصل رسید توئی برخیزد چه توئی

او همان ماهیت بود عین او بود اما دوئی برجا باشد که ظل اصل نشود فهم من فهم در نیمقام دقایق و حقایق بسی افاضه

میفرمودند که قوت مدرکه را طاقت احاطه نماید درین اثنا فرمودند که شیخ علاء الدوله بران قول صاحب قول

فتوحات مکی که حق را وجود مطلق گفته ایمه عوغا ازان

دارد که قسم کلی را منحصر در تعیّنه مطلق میدانند و غیر خاص و عام
قسم ثالث نمیگوید الحق بحسب قانون منطقی چنین است اما
شیخ ابن عربی که مطلق گفته مطلق از قید اطلاق نیز ورا
گفته و این قسم ثالث است که مصطلح اوست ولا مشاحة
فی الاصطلاح برین تقدیر هیچ نیست نزاع مگر لفظی چنانکه ذات
وراء ادراک و تصور ما فوق زاید صفات نیز چنین است زیراکه
هر چه از صفات مدرک سالک گردد ظلال صفات است الخ
ماست آنست که بحکم اذکرونی اوقات خود را بیاد او
سبحانه مستغرق دارید تا او تعالی بحکم اذکرکم
شما را بکرم خود یاد کند که وعده یاد فرموده است و ذکر بعوض
حصول احوال و مکاشفات نگویند و مطلبی در تخیل جا ندهید
ولی بغرض بل بجان منت داشته بذکر و عبودیت پردازید
ذکر قبول کند هر چه او سبحانه نبود از دور و آنچه وفق معتقد است
اهل سنت و جماعت است را شکر الله سبحانه سعیهم بود بران
اعتقاد نماید و شکر بجا آورده عمل بر منزل گویند والا
اعتبار نشاید بعد از آن فرمودند که سبحان الله بجل
مارا با وجود حصول کمالات ذاتیه از بس خود مراعات تنزیه
او سبحانه در مراقبات صفات و تصورات آن خوف در دل
می آید و بعضی مشایخ را شنودیم که مقید بمراقبه ذات

بحانه

بحانه سیر مینمایند و آنرا بخود برنگ جز که محیط تمام عالمست تعبیر مینمایند و از
میان خود و ندان آن مراقبه چنان مفهوم میگردد که آن نور را بسیط
و عریض در تخیل می درآرند حق سبحانه و تعالی ازین تخیل ایشان
منزه است و بسیطی است حقیقی که اینجا انبساط و طول و عرض
نماندن و این تخیلات را راه نیست قدسیه از همان روز که در
خدمت حضرت خواجه قدس سره طریقه گرفتم مرا یقین حاصل
شده بود که عنقریب حضرت حق سبحانه بمحض کرم مرا بنهایت
این راه خواهد رسانید و هر چند که از راه دید قصور حال و اعمال
نفی این یقین مینمودم صورت نمی بست و اکثر این بیت ورد
زبانم می بود بیت ازین نوری که از نو بر دلم تافت مه یقین دارم
دانم که آخر خواهمت یافت قدسیه حضرت خواجه احرار طاب
ثراه کم نسبتی بود از نسبتهای مخصوصه خود که بحضرت خواجه ما قدس سره
عطا نفرمودند و کم نسبتی باشد از آن نسبت خواصه که حضرت خواجه
قدس سره بما عنایت نفرمودند مگر یک نسبت که از نسبتهای
عالیه عظیمه از عطیات حضرت خواجه احرار قدس سره مانده بود
که از حضرت خواجه قدس سره ملتمس که ابتدا بعد از ارتحال خود
روزی که بزیارت روضه منوره آنحضرت رفته بودیم بما مرحمت
نمودند سر کرد حضرت خواجه ما قدس سره بترتیب طالبان تا زمانی
بود که معامله من بانتها رسیده بود چون از کار من فارغ شدند

محبوب گردید کار ایشان خود را از کار شیخ گسسته و طلبا این حواله
نمودند و در باب من فرمودند که ما این تخم را از بخارا و سمرقند آورده‌ایم
در زمین برکت آئین هند کشتیم قدسیه برکت ظهور عظمت
کلمه طیبه لا اله الا الله محمد رسول الله باعتبار درجات قایل
آنست هر چند کو بینه عظیم‌تر و برکت و عظمتان بیشتر و این
مصراع عربی خواندند شعر یزیدک وجهه حسنا اذا ما زدته
نظرا و همیشه میفرمودند که اگر کسی در دریا معلوم نیست که برابر
آن باشد که کسی در گوشه خزینه تکرار این کلمه طیبه ملتذ بود اما
چه توان کرد که جمیع آرزوها میسر نیست از اموریکه عارف
از ملکیت به بشریت می آرد هیچ چیز چون خوردن نیست گاه
نجد صور مثالیه کدورات طعام بنظر می درآید قدسیه
هر چند ما را عطا فرموده اند محض بفضل و کرم اوست تعالی اما
نهایت کرم آن تواند بود که متابعت سید انبیا علیهم الصلوات
والتسلیمات خواهد بود که مدار کار خود را بران میدانیم که هرچه
بما داده اند از راه اتباع داده اند و هرچه داده اند از آنست که از
ما در اتباع بحکم بشریت نقصانی رفته باشد بدین تقریب
فرمودند که یکروز بسهو در حین درآمدن در خلاجای پای راست
نهادم در آن روز ابواب احوال برین بسته شد بعد از ندامت و استغفار
بسیار کار بدانجه بود رجوع نمود قدسیه روزی از جهة استیلای

تقاضای

تقاضای بول بسرعت تمام بمتوضا درآمدم نظر من بر ناخن افتاده بود
بآن نقطه سیاهی که از اسباب کتابت و حروف فراهم است
آنجا نشسته از ادب دور دیدم بعجلت تمام از آنجا باز گردیدم
و آنرا شستم بعد از آن بستندیم و نزکاد برا بمنزلت زیاده
داشتیم قدسیه یکباری صیام تطوع نگاه میداشتند یکی پرسید
که این روزها را بجهة بنت نگاه میدارند فرمودند که قضای احتیاطی
در بعضی ایام صیام رمضان استنجا در روز اتفاق یافته بود
بنابران بر احتمال وصول بلک در جوف برای احتیاط قضا
نگاه میداریم قدسیه همواره اصحاب خود را بکثرت ذکر و دوام
حضور و لزوم مراقبه تحریض مینمودند و میفرمودند که این دار دار
عملست و مزرعه کشت و کار حضور باطن را با رعایت آداب
و اعمال ظاهر جمع ساخته در کار باشند قدسیه برخی از
مردم از رسایل حضرات خواجگان قدس سرهم قلت عمل فهمیده
اند نه آن چنانست که طریقه این اکابر در اتباع اطوار نبویه اوفق
و اوثق افتاده است و آنحضرت علیه السلام با وجود مرادیت
و محبوبیت از کثرت صلوات اقدام مبارکش ورم میگرفت چون
غایت ما فی الباب چون طریقه نقشبندیه قدس اسرارهم در
در بدایت و توسط بجذبات تعلق دارد ناچار حال ایشان از
کثرت سکر و استغراق تقاضای کثرت نوافل اعمال ندارد
بل دوام حضور را با اتیان فرایض و واجبات و سنن موکده جمع

یا استنجا رفتم با آنکه علت تقاضای
بول داشتم آن محبت [illegible]
بر خود دم

بنموده‌اند بهمان اقتصار نموده اند مع ذلک رعایت عظمت را از آن
اهم مهام فرموده‌اند شمرده اند که آن از ریاضات عظیم است خصوصا
با جذبات و غلبات اما چون بعنایت ربانی احوال از تلوین به تمکین
رسد ناچار بکثرت طاعات گرایند و در این وقت مدار کثرت ترقیات
بر کثرت اعمال بود **قدسیه** مردم ریاضت را منحصر در گرسنگی و روزه
داشتن دانسته اند اما رعایت توسط احوال در اکل زیاده از دوام
صیام است طعام لذیذ در پیش انکس نهاده باشند نیمه اشتها را
بخورد و نیمه دیگر که باقی مانده است که دست از آن بدارد سخت ریاضتی
است و از آن ریاضت بمراتب زیاده تر زیرا که وی طعام را نادیده
از آن امساک ورزید و این باره چشیده و دست از آن کشیده است
قدسیه شرم می آید که در حال انفراد و قوت و استطاعت اقتصار
بر اقل تسبیحات در رکوع و سجود نموده اید **قدسیه** در نماز رعایت
سنن و مندوبات و آداب کار حضور قلب کند چه این رعایتهای
همه ذکر است زیرا که یاد کرده امر است سبحانه و توجه باو تعالی **قدسیه**
مردم هوس ریاضات و مجاهدات مینمایند هیچ ریاضت و مجاهده
برابر رعایت آداب شریعت نیست لاسیما نمازهای فرض و واجب
و سنن ادای نماز بنوعی که فرموده اند بسیار دشوار است و متعذر
حق سبحانه میفرماید و انها لکبیرة الا علی الخاشعین
قدسیه اشارت سبابه در تشهد اگر چه ظاهر بعضی احادیث
دلالت بر فعل آن میکند و نیز بعضی روایات از مجتهدان حنیفه بر

ریاضت

اشارت سبابه

جواز آن آمده است اما چون بنیک تتبع نموده شد احوط و سعتی
بترک اشارت ظاهر گشت که بسیاری از علما حرام و مکروه
گفته اند و چون امری در حل و حرمت دایر گردد ترک او اولی بود
احوال تابع شریعت است نه شریعت تابع احوال که شریعت قطعی
است بوحی ثابت گشته است و احوال ظنی است بکشف الهام
به ثبوت پیوسته **قدسیه** عجب است از درویشان خام ناتمام
که بر کشف خود اعتماد نموده بانکار و مخالفت شریعت بیضا اقدام
مینمایند و حال آنکه اگر کلیم الله در عهد نبوت پناه صلی الله علیه
وسلم بودی غیر از اتباع شریعت غرا او را چاره نبودی تا باین کور
باطنان چه رسد **قدسیه** در باب ما تریدیه میفرمودند که این
بزرگواران از مداخلات علوم فلسفیه دور ترند با قتباس انوار
نبوت نزدیکتر **قدسیه** حضرات خواجگان قدس اسرارهم فرموده
اند که نسبتی که ما فوق همه نسبتهاست از آن است که طریقه ایشان
در متابعت سنت سنیه است و رعایت عزیمت فوته فوق
طریق دیگران است لاجرم نسبت این عزیزان نیز فوق
نسبت سایر طرق باشد **قدسیه** عمل صالح را عجب
چنان ناچیز کرده اند که آتش هیزم را منشأ عجب آنست که عمل
در نظر عامل زیبا می در آید که قبایح و شنایع مخفیه خود را یاد کند
و حسنات را متهم دارد بلکه از ایشان عبادات ستحی کرده **قدسیه**
تا کسی را در علوم ظاهری مهارت تمام نباشد غور فهم کلام این طایفه

بایدم

استفاده نتواند کرد **قدسیه** تمیز نمودن میان موهوم و موجود دیگر است و تمیز گشتن آن دیگر **قدسیه** فرق میان نفی و انتفا فرقی ست بس نیکو که نفی در بدایت و توسط بود و انتفا در نهایت بود **قدسیه** در طریقه حضرات خواجگان قدس اسرارهم تعلیم و تعلم اسم ذات و نفی و اثبات هر دو آمده و آنچه ما را معلوم ساخته اند آنست که اسم ذات را بجذبه مناسبت بیشتر است و نفی و اثبات را بسلوک چون درین طریقه در بدایت تقدیم جذبه مناسب حال مبتدی است مبتدی این طریقه را اولی است که تکرار اسم ذات کند و چون بسلوک قدم نهد لایق حال و نفی و اثبات است

قدسیه یکی از آن حضرت پرسید که سر چیست که ظهور نسبت و حضور در محافل و مجالس و اسواق و صحبت ارباب تفرقه زیاده تری یابیم و در خلوات و حجرات و صحبت اصحاب جمعیت کمتر می بینیم فرمودند که شخصی از حضرت خواجه احرار قدس سره نیز همین معنی استفسار نموده بود ایشان فرموده بودند که نسبت خواجگان با محبوبیت چون محبوب را بخلوت خوانند در حیا رود اما جواب حضرت خواجه بحسن ادا و لطافت واقع شده است لیکن حل این معما آنست که ظاهر را با باطن الفتی و خلقی است که هم جلیس از با یکدیگر می باشند و هر یک از ظاهر و باطن بکار خود اشتغال دارد و چون ظاهر سالک در محافل و کثرت بنا بر اختلاط خلق از مصاحبت باطن ذاهل کرد و ناچار باطن بی مزاحمت اختلاط ظاهر سرگرم کار خود باشد و این غلبه حضور و حلاوت او از آنست و چون سالک بخلوت رود ظاهر نیز از مشاغل محافل پرداخته متوجه مصاحبت

و موانست باطن کرده و باطن نیز بظاهر رسوم مجالست بجا آرد ناچار در حضور فتور رود لیکن بعضی باشند که ایشان را در خلوات و حجرات جمعیت بیشتر از جلوات و کثرت بود سرش آنست که باطن ایشان را قوتی حاصل شده است که بظاهر غالب آمده است از تابع خود ساخته اند و برنگ خود منصبغ کردانیده اند پس باتفاق ظاهر و باطن نسبت را ترایید حاصل است **قدسیه** روزی حضرت ایشان قدس سره فرمودند که اگر چه صوفیه علیه منافع بسیار بدین محمد علیه و علی آله الصلوات والتسلیمات رسیده که بسیاری از فاجران این است ببرکات افاضات ایشان بکمالات پیوسته اند و از انوار صحبت این عزیزان ظلمت بدعت مندفع گشته و بسا اسرار غامضه کتاب و سنت بکشفات ایشان بعرصه ظهور آمده لیکن مضار بسیار از ارباب سکر این طایفه علیه بدین متین لاحق گشته و ناقصان بی باک را آنچه گاه آمده و سکریات و شطحیات ایشان موجب ضلالت جمیع کثیر شده حق را سبحانه در ظهور این کلمات از ایشان حکم و مصالح خواهد بود بلکه زبان این اکابر بحکم تخلقوا باخلاق الله بر سنت الهی جریان یافته چه در کلام مجید نیز متشابهات چون ید و استوی علی العرش و ساق و غیرها واقع شده است که جمعی او تعالی را جسم ثابت کرده اند لهذا بضلالت رفته اند با آنکه خدا تعالی دانا بود بضلالت ایشان از آن الفاظ بلکه اتباع نبوی نیز از ایشان بر گزیدگان سر زده که ضحک الله و ان الله خلق آدم علی صورته

باب ذکر خلوت و حضر جلوت

حضرت م

ومی گفت

ورایت ربی فی سلک المدینة علی صورة امرد شاب ووضع
الله یده علی کتفی فوجدت بردها از آنحضرت علیهم السلام
نزدیک با اکثر انبیا سیما خیر الرسل علیه وعلیهم الصلوات والتسلیمات
در غایت صحو بوده‌اند پس از صوفیه علیه صدور این قسم کلمات وظهور
این نوع شطحیات موجب طعن ولعن نبود لیکن از آن رمود زناکه اهلی
شریعت در داده ایم وبخدمت سنت سنیه مصطفویه علی صاحبها
الصلوات والسلام والتحیة همیشه بر پا استاده ایم لهذا زبان قلم
ناسیز بعضی کلمات سکریات جریان یافته است تا ظاهر بینان
جه دریابند

الحضرة ~~الثالثة~~ التاسعة في بیان شمایله وحلیته

نخستین حلیه مبارک آنحضرت بیان نماید تا سالکان راه طریقت
وسایران سبیل حقیقت ازو واسطه وصول دانسته بتصور صورة
خداونده حلیه جلیه گرایند و برکات وفیوض بدان رابطه حاصل نمایند ع
سایه رهبر به از ذکر خفی ست ٭ هرچند که ذکر وشغلی موجب ترقیات است
لیکن رابطه اقرب طرق است ورادنقشبندیه وخشیه لفشبندیه
عجب قافله سالار انند ٭ که برند از ره پنهان بحرم قافله را ٭ بدانکه
آنحضرت گندم گون مایل به بیاض گشاده پیشانی بوده‌اند وازناصیه
ورخساره آن قدوه کبار نوری می درخشید که چشم در مشاهده
آن خیره میگردید گشاده ابرو بوده‌اند وابروهای ایشان چون
قوس منحنی دراز وسیاه وباریک بود وچشمان ایشان کشاده

ودراز وسیاه بوده‌اند سواد آن اسود وبیاض آن ابیض وبینی
مبارک آنحضرت صلعم بلند وباریک بود ولبهای آنحضرت سرخ و
باریک بود وفم مبارک آنحضرت نه دراز بود ونه کوتاه ودندان مبارک
ایشان بایکدیگر متصل بود ودرخشان چون لعل بدخشان ولحیه
شریف ایشان انبوه با شکوه ودراز ومربع بود وبر رخسارهای
ایشان موی ریش مبارک سر موی تجاوز نموده وآن حضرت
تمام قد بوده‌اند ونازک اندام وهرگز بر بدن مبارک ایشان مگس
وجرک ننشسته بود وپای ایشان چون رخساره خوبان
چین وچگل صفا ودرخشان بود واز عرق ایشان هرگز بوی
ناخوش پیدا نمی بود چنانکه در هنگام گرما وتابستان متعارفست
وبول وغایت ایشان مثل مشک خوشبو بود ودر زمین که
میرفت غایب میشد وحسن ایشان از حسن حضرت یوسف زیاده
بود ووجاهت ایشان از وجاهت خلیل الرحمن نشان میداد
وهرکه ایشان را میدید بی اختیار ما هذا بشران هذا الا
ملک کریم بر زبان او جاری میشد وبی اهمال
کلمه سبحان وهذا ولی الله بر لسان راندی اذا رؤا
واذکر الله گویا در شان ایشان وارد شده بود
وبا وجود ضعف اسلام غلبه کفر وکافری بسیاری از کفار بر دست
القبله ایرار مسلمان شده بودند وجمعی کثیر از فساق وفجار
بمطالعه اطوار آن بزرگوار تایب میگشتند وبصلاح وتقوی
وخداترسی وحق پرستی می آمدند وجم غفیر از اطراف واکناف

عالم در واقعات و منامات صورت ایشان را دیده و رابطه حاصل نموده
بخدمت شریف ایشان میرسیدند و بعینه همچنانکه در واقعه میدیدند
از ملازمت می یافتند بسیاری از علما و صلحا و درویشان و توانگران
حلیه ایشان را در معامله معاینه نموده اند و شغل از انحضرت میگرفتند
و دل ایشان بجان ذکر ذاکر قلبیه میکنند و بشوق تمام بصحبت آن
کعبه انام میرسیدند و طریقه اخذ میکردند همان شغل بودی که از ان
در واقعه گرفته بودند از خوارق ایشان بود که مریدان بان کثرت
در خدمت ایشان می بودند میسر بودند توجه نموده اعطاء احوال
مینمودند و از ان احوال که زائده احوال دیگر بجای آن عنایت میفرمودند
کذا و کذا ثم کذا و کذا الی ما شاء الله سبحانه بهر واحدی
ایشان را معامله دیگر و جدا بود و با هر سری سری علاحده و هر کس
که از مریدان و ملازمان میدانست که شفقت و مرحمت که با من دارند با
دیگری ندارند از روز طریقه گفتن تا آنکه بولایت رسانیدن معامله
ایشان با مریدان حاضر هر روز بلکه هر ساعت همچنین بود این
حقیر از خود میداند که هر روز تا ده بار کما ینبغی استفسار احوال
باطنی میفرمودند حالی که بخدمت ایشان معروض میداشت همان لحظه
بر طرف میگشت و حال دیگر عالیه از ان بجای آن می نشست و گاه
در میان حالتین قبض کونی روی میداد بعد از ان حال دیگر بتوجه آن
حضرت عوض میگشت یعنی تجربه همین حال تو اینچنین بعد ازین فلان
حال بر تو وارد خواهد شد چنانچه فرموده بودندی و همان طور واقع
میشدی بلکه بعد از وصول بولایت و خلافت و رخصت بعضی

اصحاب غائبانه نیز متوجه احوال ایشان میگشتند و احوال خلفا را
نیز از حضیض مراتب باوج کمالات وراثت نبوت میبردند و اکثری را
بنحو استعداد از ولایت موسوی مثلا بولایت محمدی بردند بکمال تصرف
جبر تفضیل نموده میبردند و سالک صاحب علم سر در خود می یافت که
از کجا بکجا آمدم چنانچه در احوال حضرت مخدوم زاده کلان علیه الرضوان
و حضرت میر محمد نعمان و غیر ایشان معلوم خواهد شد و اشراف بر احوال
خیر مآل طالبان و اخبار از احوال آینده ایشان و وقوع بر طبق آن
لا یعد و لا یحصی است چه شمار مریدان ایشان از لکها زاید است
اگر نسبت بهر یکی از طالبان یک کشف و کرامت اعتبار کنیم خوارق
ایشان چندین لک بشمار آید و این حقیر هفده سال در خدمت ایشان
بوده اگر از همان ایام داعیه تحریر کشوف و کرامات و تسوید مقامات
و درجات ایشان مصمم میکرد و واقعات روزمره را بتحریر میکشید
هر چند که هر ساعت و هر لمحه از انحضرت قدس سره ظهور خوارق
نموده اگر تنزل نموده هر روزی یک کرامت فرض کنیم شش هزار
کرامت درین مدت ملازمت احقر بتحریر می پیوست الحال بعد وصال
آن غوث ابدال این عزیمت تصمیم یافت خلفای حضرت ایشان
بجهت ارشاد ببلاد متفرق گشتند و اکثر یاران نیز بنا بر اتفاق
بسیاحت افتادند در زمان این تحریر متوجه بیاد این حقیر ماند و آنچه
از باقی ماندها شنیده بتحریر کشیده چه توان کرد ما لا یدرک کله لا
یترک کله القلیل یدل علی الکثیر و القطره
تنبی عن البحر الغدیر هر چند این حقیر قبل ازین در حین حیات بابرکات

کشتی م

حقیر شده بود که بر تخلف نحو ده دست
دیگاه گاه از خود میفرمودند کرم

ولایت م

چندین سال م

آن کعبهٔ حاجات یکباری مقامات ایشان را مسوده کرده بود و آنرا سیر
احمدی نام نهاده و در نظر کیمیا اثر ایشان در آورده چون برین قصه
رسیدند که حضرت خواجه در استخاره که حضرت مولانا خواجگی یا این را
امر کرده بودند طوطی را دیده بودند که از سر شاخ درختی پریده بر دست
مبارک آنحضرت نشسته الی آخر القصة المذکورة غالباً فقیر در این خاطر
هندی نوشته بود و بر سبیل طیبت فرموده بودند که باری تخمین
تصنیف شما در ذکر احوال ما واقع شد گویا از راه کشف دانسته
بودند که ازین حقیر تصانیف بوقوع خواهد آمد الحق همچنان بوقوع پیوست
بعد ارتحال آن کعبهٔ آمال کتاب کرامات الاولیا در اثبات خوارق
بعد موت تالیف نمودم و فتوح الغیب غوث الاعظم شیخ محی الدین
عبد القادر جیلانی قدس سره را ترجمه فارسی کردم و روایح در
بیان اصطلاحات صوفیه و اشتغال قادریه و نقشبندیه جمع نمودم
و سلوات انبیا در بیان تواریخ وصال و احوال ارباب کمال از خلقت
آدم تا زمان خود تالیف کردم و یا از آنجا که هر چیز بر وقت موقوفست آن
مسودات سیر احمدی در حال حیات آن قبلهٔ حاجات همراه کالاها روانه
بسرقه رفت و در فراق آن تشویش تلخ شد و طبیعت برودت گرفت
تا آنکه در سنه هزار و سی و نه باندرلی تالیف مناقب آنحضرت گشت
برخی از آن صورت جمع یافته بود که توقف روی نمود و در سنه هزار
چهل و سه در عین توقف آن مسودات را بر بیاض آوردم که سیدی
از دوستانی که تا ده سال حاکم سرهند بود ازین مسکین استدعا نمود
که کتابی در بیان احوال اولیا جمع نماید تا آخر سال چهل و چهار فراغ

و حضرت این آنرا خط زده
و لفظ طوطی نوشته اند

سانح عجیب

جمع نمودم و درجات الابرار تاریخ
آن یافت و منجوست کارمسودات

از

از تالیف آن واقع شد و مجموع الاولیا نام نهاده شد در ذکر احوال یکهزار
و پانصد بزرگوار و دران کتاب اتفاق افتاد بعد از آن خاطر را
بر تبییض مقامات ایشان آوردم پاره از آن جمع نموده بودم و تاریخ
آنرا منازل شیوخ یافته که آن حاکم بآن تکلیف تصحیح و مقابله
آن کتاب مجمع الاولیا نمود الحق آن کتاب جامع کتب و رسایل
این طایفه است بعضی مداهنان طلب علم مشاجرات صحابه را داخل
کتاب نموده اند و داخل ساخته از اعتبار ساقط کردند و در سنه
یکهزار و چهل و هفت بعد خلاص و فراغ از مقابله توفیق رفیق گشت.
استغراق زمان نموده شب و روز در تحریر مقامات آن حضرت
کوشید و از آن میسر شد که باز مانع از چیزی راست پیدا نمود
و کار را در تعویق نینداز شعر تجری الریاح بما لا تشتهی الانفس
بر حکم عرفت ربی بفسخ العزائم بندگان شاهزاده عالیقدر والا
گوهر ولی عهد و وصی عصر دانش پژوه سلطان محمد داراشکوه کتاب
بهجة الاسرار که عمده ایست در مناقب غوث اعظم شیخ محی الدین عبد القادر
جیلانی و امعت برای ترجمه باین حقیر حواله نمودند بامر واجب الامتثال
آن شاهزاده آن کتاب را ترجمه نموده و مقامات حضرت غوث الثقلین
نامش نهاده از نظر کیمیا اثر آن عالی گهر گذرانید که بدرجه قبول افتاد
من بعد از روضة الناظرین که هم در مناقب و مآثر غوث الصمدانی
قدس سره و صفت داده اند که آنرا نیز ترجمه نموده از نظر کیمیا اثر گذرانم

ازان سبز ترجمه نموده بعد ازان تفسیر عرایس که تصنیف شیخ روزبهان
بقلی است مرحمت فرمودند که آنرا ترجمه نماید ربع آنرا بترجمه رسانیدم
انشاء الله العزیز بعد اتمام این کتاب حضرات القدس بترجمه بقیه آن
آن خواهد پرداخت سبحان الله و بحمده سخن بتقریب بی تقریب از
کجا تا بکجا رفت و مقصود آن بود که بنا بر موانع دوران تبییض
مسودات حضرات القدس در تعویق افتاد للاهل مطلب آن بود
که تمهید بیان خوارق و مقدمه شرح کرامات حضرت ایشان کرده
شروع در آن نماید اوهم قلم شخصانی کرده از شاهراه مقصود
بر بوادی اسکه غیر نافذه گرد لی نی خامه عنبرین شمامه نظر بمطلوب خود دو منتهی
وجز سکه نافذه جبین نمیند و ختنه سر رشته اهل را از دست
نداده و بر اهل مطلب بر روی افتاده چه مقصود آن بود که حضرت
ایشان بعد مطالعه مسودات سیر احدی فرموده بودند و طیبت نموده
که باری نخستین تصنیف شما در بیان احوال ما واقع شد در اینجا آثار
و کراماتی است که از ین حقیر و اماآن تصنیف دیگر بوقوع آید و آن تصنیف را
خامه بخته بجهت اثبات مطلب مسند للا مذکور آن ساخت الحمد لله اگر
ازین دراز نفسی برکردم و شروع در بعضی خوارق و کرامات حضرت
ایشان نمایم که علم را بالجمیع آن از حیطه احاطه بردن است چه جای
آنکه صفحات قرطاس آن را بر دارد بهر حال بنا بر سنت جاریه ارباب تصنیف
که احوال و مقامات اکابر و سلف نوشته اند شطری از کرامات ایشان

نگاشته اند ما نیز

نیز بر طریقه سلوک ایشان رویم و جهدی از تصرفات
و کرامات بی نهایات ایشان از زبان قلم بیرون آریم هر چند
نشر هدایت و ارشاد ازان قطب اوتاد در قری و بلاد و سرایت
رشد و صلاح در عالمیان و احاطه تقوی و فلاح در جهانیان
و ظهور دقایق حقایق که قلم سابقین بتحریر شمل آن سبقت نموده
و بروز اعماق اسرار که از زبان متقدمین بتقریر آن متقدم نموده
و قبول خواص و عوام و گرویدن اولیاء کرام و تصرفات در ارباب
ارادت اعظم خوارق ایشانست **کرامات** حضرت ایشان قدس
سره نوشته اند که خوارق بر دو قسم است قسم اول ظهور علوم
و معارف الهی است که بذات و صفات واجبی تعلق دارد و ورای
طور نظر عقل است و خلاف متعارف و معتاد که بندهای خاص
خود را بآن ممتاز ساخته است و مخصوص باهل حق و ارباب معرفت
گردانیده و نوع ثانی که باکوان تعلق گرد و مشترک در محق و مبطل است
چه اهل استدراج را نوع ثانی حاصل است نوع اول نزد خدای
جل و علا شرافت دارد که باولیاء خود مخصوص ساخته اعداد
را در آن شرکت نداده و نوع ثانی در عوام معتبر است و در انظار
ایشان معزز و محترم ایمعنی اگرچه اهل استدراج ظهور نماید نزدیکست
که از نادانی وی را پرستش نمایند بلکه این محجوبان نوع اول را از خوارق
نمی شمرند نهی بخردان علمی که باحوال مخلوقات حاضر یا غایب

تعلق دارد کدام شرافت دروی حاصلست بلکه این علم شایانست
که بجهل مبدل گردد تا نسیان از ملفوظات و حالات ایشان حاصل
آید معرفت واجبیست تعالی و تقدس که بشرافت و کرامت سزاوار
بود و باحترام و اعزاز شایان باشد بیت پری نهفته رخ دیو در کرشمه
بسوخت عقل ز حیرت که این چه بوالعجبست و از ینجاست که از متقدمین مثل
سید الطایفه معلوم نیست که ده خوارق نقل کرده باشند و حضرت
حق سبحانه از حال کلیم خود خبر داده است ولقد اتینا موسی
تسع ایات بینات کثرت خوارق دلیل افضلیت صاحب
آن نباشد و قلت کرامات علامت نقص نه با آنکه ظهور خوارق داخل
ماهیت ولایت نیست بلکه از لوازم آنست بسا است که کرامات
بروی بگذرد و او را از آن اطلاع نباشد کرامات و نیز گفته
اند که علوم و معارف الهامیه از اعظم آیاتست و از ارفع خوارق
لهذا معجزه قرآنی از سایر معجزات قوی و ابقی اند کرامات کرامتی که
از ارباب ارشاد در وجود میآید آنست که مریدان رشید را از خلقی
بخلقی برند و از حالی بحالی کشند و مرشد سعادت نشان نیز
هر زمان از مرشد خویش کرامات و خوارق عادات مشاهده
نمایند و در حقد آثار تصرفات پیدا و هویدا معاینه میفرمایند اولیا
الله را لازم نیست که بر عامه خلق الله اظهار خوارق نمایند بلکه محافظه
ولایت باستتار الیق است اولیائی تحت قبائی لا یعرفهم

خوارق عادات

مستتر

غیری

۸۵

غیری برین مدعا شاهد عدلست گفته اند که عقوبة الانبیا
حبس الوحی و عقوبة الاولیاء اظهار الکرامات و عقوبة المؤمنین
التقصیر فی الطاعات کرامات هر چند که قیامت نزدیکتر ضعف
دین بیشتر لاجرم ظهور کرامات که بجهت رواج دین بوده باشد تقلیل
پذیرد و اولیا معمور مامور بتصدی این امور نکردند لاسیما چون سنه
از هزار سال از انتقال سید کونین علیه الصلوة و السلام گذشته
باشد که بعضی مدت را در تغیر امور دین و ضعف ملت متین مدخلی تام
و اولیا را غربت نیز چون اولیا را عزلت از اظهار خوارق ممنوع
کردند که ظهور خوارق از مقتضیات اسم الهادی است که بارشاد
و هدایت خلق الله متعلق است و آخر زمان مقتضی اسم المضل که ببدعت
و ضلالت وابسته است آن سرور علیه الصلوة و السلام فرموده
ان بین یدی الساعة کقطع اللیل المظلم یصبح الرجل فیها
مؤمنا و یمسی کافرا و یمسی مؤمنا و یصبح کافرا کرامات
و نیز حضرت ایشان قدس سره در بعضی مکاتیب خود چنین
نوشته اند که اولیاء الله را چه متقدم و چه متاخر در هر ساعت ظهور
خوارق است مدعی انرا داند یا نه ع خورشید نجوم از کسی پیدا نیست
اگر خوارق مشایخ را مریدان خاص و هم جلیسان مجلس اختصاص می
بینند و بمرور ایام بتغیر السنه و تحریر اقلام بین الانام شهرت می یابد
کرامات میفرمودند که شمول و عموم این نعمت یعنی گویا شدن دل بذکر
و حصول جذبه در بدایت تعلیم بر طالبان این طریقه از الحاقات لازم

البرکات حضرت خواجه ما است قدس سره الاقدس هرچند که سابقا معمول
این اکابر بود اما باین تعمیم در بدایت ننموده روزی سر اختیار این شغل
و عموم را از حضرت خواجه خود قدس سره پرسیدم فرمودند که از آن روز که
تا حال در طلب همت اهل ارادت نقصان و فتور بسیار راه یافته بود
و حوصلهای طلاب راه تقلیل گرفته و فتور شفقت بر آن داشت که بی مجاهده
و سعی و تردد ایشان شربتی رسانیده شود تا برودت ایشان بحرارت
مبدل گردد جزاه الله عنا خیر الجزاء کرامات میفرمودند که از کمال
عنایت او سبحانه در حق من کمترین اینست که هیچ کوچه ازین راه نمانده
الا این حقیر را که این حقیر را بران عبور دادند و مرید موافق استعداد خود
بهر طریقی که سلوک نمود بر من همان طریق را لازم کردند و او را بهمان
طریق بکمال و تکمیل رسانیدم کرامات حضرت سبحانه از کمال عنایت
بی غایت خود این درویش را آنقدر قدرت بخشیده است که اگر باین
چوب خشک همت برگمارم جهانی از وی منور گردد اما درین آخر
زمان مرضی دادار جهان در اظهار آن نمی یابم کرامات مولانا محمد
یوسف که از علما هم وقت بود حضرت خواجه تربیت وی را بحضرت ایشان
حواله نموده بودند در اثنای سلوک اجلش در رسید نزدیک باحتضار
بود که حضرت بر سر بالین رسیدند و متوجه اتمام سلوک وی گردیدند
و برا از توجه خود درین باب اطلاع بخشیدند و هر ساعتی از حال وی می
پرسیدند وی از ترقیات و تلقیات خود که از متوجهان حضرت
حاصل روز کار وی میگشت معروض میداشت تا آنکه کار او را بتصرف

میفرمودند

ایشان

باتمام

باتمام پرسانیدند و او نیز از حصول کمال و اتمام سلوک خود خبر دادی
و همان زمان جان بجانان سپرد ناظم بر قوت تصرف حضرت ایشان
که کار سنین را بیک آن واحد بر آوردند ع باکریمان کارها دشوار نیست
یک لحظه عنایت نوای بینوا از ع بهتر هزار سال تسبیح و نماز یکی از درویشان
صاحب وجد و حال نقل کرده که چون مناقب و مآثر حضرت ایشان
در جهان و جهانیان منتشر و مشتهر گشت بقصد دیدار پر انوار
فیض البرکات آن بزرگوار بسمرقند آمدم بعضی از لیل گذشته بود که
داخل شهر شدم بیکی از مساجد در آمدم همسایه مسجد مرا بخانه خود
برد و مهربانی نمود که درین اثنا از احوال حضرت ایشان از وی استفسار
نمودم وی در طعن و تعرض در آمد گشتم و بباطن خود متوجه ایشان
نشستم ناگاه دیدم که حضرت ایشان پیدا شدند و شمشیر برهنه در
دست دارند آن مسکر طاعن را بآن شمشیر پاره پاره کردند و بیرون
برآمدند من از مشاهده این حال وحشتی عظیم یافتم و باضطراب تمام
در عقبای ایشان بیرون شتافتم و ایشان را نیافتم چون بامداد
بملازمت حضرت ایشان مشرف گشتم و همچنان رعشه و خوف
با خود داشتم که ایشان مرا در آغوش مبارک خود کشیدند
و تبسم نمودند و در گوش من فرمودند ما مضی باللیل لم
یذکر بالنهار و بعد از آن بآن محله رسیدم دیدم که شیونی برپا
شده است که فلانی را کشته رفت بتصرف و کرامات درویشی که اثنا جذبه

منکر گشتم

کسی

در بیان

و نشانی تعینی و علامات ازادگی و سمات وارستگی در روی پیدا و هویدا
بود نقل نمود که از بنگاله باکبرآباد آمده بودم و حضرت ایشان قدس
سره دران بلده تشریف داشتند شبی بملازمت شریف آن
حضرت رسیدم و ملتمس تعلیم ذکر نمودم اجابت فرمودند و تلقین نمودند
و درین ضمن توجهی و تصرفی در حق من کردند که حالتی بر من مستولی گشت
که همان شب دیوانه وار ازانجا بیرون آمدم و بدشت و صحرا افتادم و مدتها
در کوه و بیابان میگشتم و از خواب و خور و سکون و ارام خبر نداشتم
چه گویم که مابین این احوال چها دیدم و بچه چیزها رسیدم کرامات
سیدی بصورت تاجری و بمعنی حاضری نقل کرد که من بخدمت اکثر
مشایخ وقت رسیده بودم و از هر یک ذکر و مراقبه گرفته چون عبور
من بسرهند اتفاق افتاد بآستان عرش نشان حضرت ایشان
وقت نماز عشا رسیدم و بصورد رحمت ان حضرت گردیدم اظهار
طلب کردم فرمودند که ذکر شما داده خواهد شد از غایت دلتنگی
معروض داشتم که صورت اذکار از مشایخ بسیار گرفته ام اما معنی و ثمره
ان ازین درگاه بلا اکراه دریوزه دارم زمانی سر بمراقبه فرو انداختند
و مرا بتوجه خاص بنواختند استغراق و فرورفتگی عظیم بر من غلبه نمود
چنانچه تا دم صبح از خود خبر نداشتم علی الصباح با فاقت آمدم و
التماس ترک و تجرید نمودم فرمودند که در تجارت حصول لقمه حلال و نفقه
عیال است ازان انکار دارد و انچه بتو رسیده است مستحکم بگیر و این آیه کریمه

برخواند رجال لا تلهیهم تجارة و لا بیع عن ذکر الله
و مرا رخصت کردند کرامات سیدی شیخ صحیح النسبی سعادتمندی
که در خدمت ایشان حال و بدین منوال رسیده بود که روزی
بخاطر من عبور کرد که درین ایام از حضرت ایشان کراماتی بظهور نیامده
بمجرد خطور این خاطر در احوال خود بستگی یافتم دانستم که این قبض
نتیجه ان خطره مذموم است عذر التقصیر خواستم و دستار در گردن
انداختم و خود را بر اقدام ایشان انداختم و بتضرع و زاری پرداختم
اما این خواطر را نهفتم و بر زبان ازان مقوله هیچ نیاوردم حضرت
ایشان بعد از لمحه سر را از خاک مذلت برداشتند و فرمودند
که بر کرامات طالب شده اند و این خطر از اثر صحبت فلانی پیدا شده
که نام ان آشنا بردند که مرا از مجالست وی این خطره بر خاطر روی
داده بود کرامات وقتی آنحضرت را ضعفی قوی روی نموده بود و
دران بیماری ده یازده دانه مویز طلب داشتند تا تناول کنند
خادم ان دانها را حاضر کرد ایند حضرت ایشان متوجه شدند و سر بمراقبه
فرو بردند که آیا تناول اینها نافع آید یا نه بعد از ساعتی سر بر آورده
فرمودند عجب چیزی ظاهر شد این دانهای مویز نتیجه مناجات در آمدند
که خداوند چون دوست تو مارا بجهت تناول خود فرموده و طلبیده است
اثر نفع و صحت در ما عطا فرمای تا هر که یک دانه ازما بخورد هر قسم
مرض که داشته باشد بصحت مبدل گردد حضرت حق سبحانه و تعالی
دعا و مناجات آنها را باجابت مقرون گردانیده یعنی محروس
و مرعی گشته است و از مظان رسید شک مبرا است و چند دانه

از برکات تصرف ایشان

سوز خود تناول فرمودند و بالفور مرض ایشان بصحت مبدل گشت بعد
از ان هر بیماری که از ان دانها یکدانه خورد کار از حقیقت بیماری باز
عافیت برد میفرمودند که کاشکی این دانها مشکله بیشتر بودی تا موجب
صحت جمع کثیر گشتی کرامات سید صحیح النبی که از اصحاب
قدیمی ایشان بود نقل مینمود که برادر حقیقی حضرت ایشان قدس سره
در بلده سیرونج بود دو کلمه برای طلب وی نوشتند و مرا فرمودند
که تو خود ببر و او را بیار بنا بر امتثال امر عالی عزم کردم که بروم فاتحه
رخصت من خواندند فرمودند که در راه سوره لایلاف قریش
بسیار خوانی که در مهالک بسلامت مانی و بحاجتی در مانی هرگاه
که ترا حاجتی پیش آید مارا یاد کنی دست بر پای مبارک بنهادم و قدم
در راه دادم اتفاقا جمعی بمرافقت من درین راه قرار دادند چون
در سرونج دو سه منزل مانده بود در آنجا دشتی پر وحشتی پیش آمد که کاه
تا برابر دو قد آدم بود اتفاقا من بمقتضای حاجت رفتم و رفقا نیز
ایستادند بعد از فراغ طهارت دو رکعت نماز تحیة الوضو بگذاردم
که درین اثنا کاهها در جنبش آمدند نگاه کردم ناگاه دیدم که شیر ببر
غرنده در رسید و بروی من بایستاد بی اختیار حضرت ایشان را
یاد کردم و گفتم که شما خود گفته بودید که هرگاه که ترا مشکلی پیش آید
مارا یاد کنی الحال وقت مددست مرا از چنگ این شیر غرنده خلاص
کنید هنوز این کلمات تمام نشده بود که حضرت ایشان پیدا شدند
و بآن شیر بدست اشارت کردند که دور شو شیر روی بگردانید و بگریخت
چون نگاه کردم دیدم حضرت ایشان از نظر من غایب شدند و رفقای من نیز

این معامله معاینه کردند و گفتند که این کدام بزرگوار بود که درین وقت
ترا مدد نمود نام مبارک حضرت ایشان بردم همه بجان معتقد گشتند
کرامات سید شفقه رحمة الله علیه نقل کرده که از حضرت ایشان
شنیده بودم که توهین اصنام و عبده طاغوت هر قدر که از دست
مسلمان بیاید خود را معاف ندارد که اجر غازیان فی سبیل الله می یابد
ما دو سه درویش در اقصای ملک دکن بصحرای میرفتیم که بتخانه بنظر
درآمد و در حوالی آن هیچکس نبود بخاطر عبور نمود که بحکم فحوای آنحضرت این بتخانه
را براندازیم چون بران بتخانه رسیدیم و بت را بشکستیم و همت بر هدم
آن بتخانه بستیم بعضی جدران آن منهدم ساخته بودیم که قریب هزار کس از
عابدان آن صنم چوب و سنگ و تیر و تفنگ گرفته پیدا شدند مرا و یاران
مرا هیبت و دهشت عظیم دست داد امکان فرار شدن نه فیروز گشته
شدن علاج ندیدیم درین اثنا دل بیاد حضرت ایشان کشیدم و انواع
تضرع و زاری و نیاز آنحضرت را حاضر تصور نموده عرض کردم که ای بزرگ
تضرع و زاری آواز حضرت ایشان بگوش من رسید که خاطر جمع
دارید که اینک برای حمایت شما عسکری از اهل اسلام میفرستیم
من بیاران خود ازین معامله خبر کردم کفار نگونسار نزدیک بیک تیر
پرتاب رسیده بودند که ناگاه از فراز بلندی چهل تن سوار پیدا شدند
و بسرعت تمام اسپها را تازیانه زده رسیدند بر آن جماعه کفار برآشفتند
و مارا حمایت کرده همراه خود گرفتند چون کفار از انظار غایب شدند
مارا رخصت کردند وقتی حضرت ایشان بقصد سیر و گشت بیابان و دشت
توجه فرمودند در اثنای راه حرارت هوا و گرد و غبار بی اندازه بود و تشنگی

و گرمی و ماندگی بر اصحاب که همه پیاده بر رکاب سعادت بودند میرفتند غلبه نموده
اما از غایت عظمت و جلال آنحضرت که بر دلها متمکن بود بعرض احوال دلیری
نمیتوانستند نمود درین میان که این خطرات بر دلهای ایشان تراکم
داشت حضرت ایشان قدس سره خطاب بمولانای یوسف سمرقندی
که ذکر ارتحال وی عنقریب گذشت روکرده فرمودند که گرمی آفتاب و وفور
گرد و غبار یاران را در آزار میدارد مولانا عرض کرد چون مکشوف حضرت
ایشانست چه حاجت بعرض درویشانست آنحضرت تبسم نمودند
و گوشه چشم حق بین را جانب آسمان بر داشته چیزی زیر لب خواندند
قدمی چند نرفته بودند که قطعه ابری پیدا و هوا گشت و بالای حضرت
ایشان و اصحاب ایشان سایه افکند و همان مقدار باران فرو ریخت
که گرد و غبار را فرو نشاند و شمال بغایت اعتدال وزید که همه را
از کوفت راه و حرارت هوا و آزار گرد و غبار رهانید و حال آنکه موسم
ابر و باران نبود **کرامات** یکی از سادات نقل کرد که مرا با محاربان
حضرت امیر المؤمنین علی کرم الله وجهه خصوصا حضرت معاویه بسیار نفار
بود شبی مطالعه مکتوبات قدسی آیات حضرت ایشان میکردم
در آنجا نوشته دیدم که امام مالک شتم حضرت معاویه را چون شتم
حضرت ابوبکر صدیق اکبر و حضرت عمر رضی الله عنهما گفته از این نقل برآشفتم
و مکتوب را بر زمین انداختم و بخواب رفتم در خواب دیدم که حضرت ایشان
بغضب تمام در رسیدند و هر دو گوش مرا بر دو دست مبارک خود تافتند
و فرمودند که ای طفل نادان بر نوشته ما اعتراض میکنی و کلام ما را بر زمین
میافکنی اگر تو این حرف را از من باور نداری بیا تا ترا پیش حضرت امیر

در باب [illegible] معاویه

بلغ

کرم الله

کرم الله وجهه همچنان کشان کشان مرا بباغی بردند در آنجا ایوانی عالی
بود دیدم که بزرگی در آن ایوان نشسته بود ایشان بآن بزرگ تواضع
نمودند و تعظیم بجا آوردند و آن عزیز بر نشست تمام نموده ایشان
سخن از من بآن بزرگ گفتند بعد از آن مرا فرمودند که اینک حضرت
امیر نشسته اند بشنو که چه میفرمایند من سلام کردم حضرت امیر فرمودند
که زنهار الف زنهار با اصحاب سید ابرار علیه الصلوة والسلام نفار در دل مدار
عیب این بزرگواران بر زبان میار ما میدانیم و برادران ما بنیات حقانی
صفات منازعات در میان آمده بود و اشارت بحضرت ایشان کرده فرمودند که
از سخن ایشان سر بر نپیچی راوی رای گوید که با وجود این نصیحت دل من
از نفار آنجماعه باز نیامد حضرت امیر کرم الله وجهه بحضرت ایشان خطاب
کرده فرمودند که دل این هنوز صاف نشده است سیلی بر گردنش بزنید
حضرت ایشان بقوت تمام سیلی بر قفای من زدند از آن زمان دل
خود را از نفار خالی یافتم و بحضرت ایشان و بکلام ایشان اعتقاد
تمام بهم رسانیدم از غفران پناه حاجی عبد الحق دهلوی که اعلم علمای
هندوستان و صاحب تصانیف شریف فراوان بودند مرویست
که روزی در مجلس یکی از علمای وقت حاضر شدم بتقریبی سخن از حضرت
ایشان در میان آمد آن عالم در طعن و تعرض ایشان افتاد گفتم من با
ایشان بسیار صحبت داشته ام و مشایخ دیگر را هم بسیار دیده ام
آن صفای وقت و اتباع نبوی که از ایشان دیده ام بسیار دیده ام

از د بکری ندیده ام و نشنیده ام ان عالم مقدمات بدور و دراز آورد
گفتم باید تجدید وضو کرده مصحف مجید بکشایم هر آیه کریمه که برآید فال
حال ایشان باشد آن عالم پسندید و وضو جدید ساختیم و دوگانه
شکرانه یگانه ادا نمودیم و آن عالم مصحف را بر دست گرفته توجه
تمام و بخضوع تمام بکشاد که این آیه کریمه غایه برآمد رجال لا تلهیهم
تجاره و لا بیع عن ذکر الله ان عالم را حیرت در گرفت و از
مقالات خود نادم گشت و من سپاس جان آفرین بجا آوردم

کرامات یکی از امرایان که از مریدان حضرت ایشان بود روزی
شنید که حضرت ایشان بخانه وزیر سلطان تشریف برده اند دلتنگ
شد و گفت که ایشان را چه لایق که بمنزل اهل دنیا روند و درویشی
از مخلصان آنحضرت نشسته بود گفت که ایشان البته برای روای
حاجت مسلمانی و با رواج دین رفته باشند و اعتراض بر اولیا
نتیجه خوب نمیدهد آن امیر همان شب بخواب دید که جمعی از رجال الغیب
رسیده و ویرا چون مجرمان کشیدند و کارد برآورده که زبانش ببرند
که چرا بر حضرت ایشان اعتراض کردی وی توبه و استغفار
بشمار پیش آورد این زمان دست از وی برداشتند بعد از ان
هرگز بر آنحضرت اعتراض نکردم اعتقاد و انقیاد او بکمال رسید
در مبادی احوال که هنوز شهرت ایشان چندان نبود در جوار ان
حضرت دزدی بار تیل واقع شد عسس کسان خود فرستاد که همسایها را

ادو

گرفته بیارند آن ناخدا ترسان امدند و حضرت ایشان را گفتند که شما را
عسس می طلبد آنحضرت همان زمان از خانه برون آمدند کار از اصحاب احدی
حاضر نبود همراه کسان عسس پای پیاده رفتند آن عسس چون ایشان را
دید بر خود بلرزید با لعذر وداع کرد اما تیر از هدف گذشته بود همان روز
یا روز دیگر آن عسس آن باکوری جنگ تیر و تفنگ واقع شد
آتشی از غیب بر داروی تفنگ در انجا بود افتاد و آن عسس با
برادران و فرزندان خود که با ان کوتوال هم خانه بود یکبار بسوختند
و از ایشان نامی و نشانی بر روی کار نماند **کرامات** یکی از امرازادها را
سلطان وقت بغضب تمام از لاهور طلبیده بود که بجرم رسیدن
ویرا زیر پای فیل بیندازند که از وی صعب تقصیری واقع شده بود
و گناهی تباه سر زده چون بسرهند رسید بخدمت ایشان
آمده بعجز و نیاز سر خود را باستان آن قبله راستان حضرت
ایشان سوده التماس جان بخشی خود نمود حضرت ایشان
اندکی سر بمراقبه فرو برده فرمودند که خاطر جمعدار که هیچ گزندی
از سلطان بتو نخواهد رسید بلکه بانواع الطاف پادشاهی
سربلند خواهی گردید وی از غایت اضطراب عرض داشت که
حضرت نوشته بدهند تا خاطر فاتر من تسلی یابد آن حضرت
بجهت اطمینان خاطر او نوشتند که چون فلانی از خوف
غضب سلطانی بفتوای بالله رجوع آورد فقرا او را در ضمن خود

گرفته از این مهلکه رهانیدند بعد از چند روز بعضی مردم خبر آوردند که
سلطان بروی غضب کرد چنین و چنان واقع شد حضرت ایشان
فرمودند که در نظر ما چون فلق صبح در آمده وی از بادشاه
همگی لطف و مرحمت بیند این خبر صدق ندارد بعد از دو سه روز
بر طبق منطوق گرامی حضرت ایشان اخبار متواتره رسید که چون
سلطان وی را دید تبسم کرد و از روی نصیحت کلمه چند بر زبان راند
و بلطف تمام خلعت خاص پوشانید و رخصتش بخدمت مامور داد
کرامات درویشی از مخلصان ایشان از بلده ملتان بخدمت
آنحضرت رسید و معروض بارگاه ولایت گردانید که اهلیه من که از مخلصان
حضرت ایشانست چند سال است که بانواع امراض مبتلاست
اطبا از علاج آن معترف بعجز گشته اند امید از توجه حضرت ایشان
دارد فرمودند که فاتحه شفا بخوانیم فاتحه خواندند وی الحاح و تضرع بسیار
کرد که حضرت ایشان او را در ضمن خود بگیرند فرمودند که این چه تکلیف است
وی عرض کرد که **مصراع** از کریمان کارها دشوار نیست بعد از آنکه تضرع و
زاری و الحاح او بکمال رسید فرمودند که خوش همچنین باشد که او را
در ضمن خود گرفتیم آن درویش رخصت شده بوطن خود رفت و از آنجا
عرضداشت نوشته فرستاد که اهلیه من همان روزی که حضرت
ایشان فرموده بودند که او را در ضمن خود گرفتیم صحت شده بود حضرت
ایشان بعد از خواندن عریضه فرمودند الحمد لله علی ذلک **کرامات**

دولتمندی

دولتمندی را که از بزرگزادهای این خاندان عالیشان بوده است
و از جانب والده از احفاد ملوک مرض قولنج عارض گردیده و تا
مدتی کشیده و از تداوات اطبای حاذق نتیجه بظهور نرسیده از
یاس حیات بر خود پیچیده بتوسط یکی از مخلصان حضرت ایشان بعرض
آنحضرت رسانیدند ایشان وقت سحر توجه بحال او نمودند و بامداد
بان مخلص خود فرمودند که برو پیدا آن عزیز را بشارت دهید که حبیب
الحکم رفته دید که بر عریش افتاده است گفت که شما را خود صحت
شده است برای چه افتاده اید او گفت نفس حبیب گفت که دوش
حضرت ایشان نوید صحت شما شنیده اند و فرموده اند برخواست
و هیچ اثری از آثار بیماری با خود نیافت **کرامات** مولانا
محمد امین که اول از مریدان خواجه دیوانه سورتی بود بیماری سخت ورا
روی نمود چنانچه دعا و دوا را اثری نبود کس خود بخدمت ایشان
فرستاده و عرضداشت عجز و نیاز و انکسار ارسال نمود و التماس
توجه کرد و جامه تبرکا طلبید حضرت ایشان از بروی رحم آمد در جواب
عریضه او نگارش فرمودند که از ممر ضعف اندیشه نکنند ان شاء
الله تعالی بصحت و عافیت تبدیل خواهد یافت خواطر اینجانب
ازین رهگذر جمعیت و جامه فوراً که طلبیده بودند پیراهن فرستاده
شد بپوشند و مترصد نتایج و ثمرات آن باشند که کثیر البرکت است
بیت هر کس افسانه بخواند افسانه است ٭ و آنکه دیدش نقد خود مردانه است

چون وی آن براهین را بشنید از مرض چند ساله بکلی برهید و بشرف ملازمت
آنحضرت مشرف گشته از مریدان صادق العقیده بگردید تا آخر عمر
بجمعیت و استقامت بخدمت ایشان بگذرانید از فیوض و برکات
ایشان بهرها برده یکی از اصحاب مخصوص ایشان گشت انکارم که
اجازت طریقه نیز از آنحضرت یافته باشد **کرامات** دولتمندی از مخلصان
حضرت ایشان نقل کرد که بجهت امر ضروری از لاهور بقصد اکبرآباد
روانه شده بودم در سرهند بملازمت رسیدم اتفاقا در آنجا
بیماری صعب عارض گردید بخاطر رسید که چند روز موقوف داشته
اقامت باید کرد حضرت ایشان فرمودند برو بخیر است که کاری ضروری
در پیش داری همان لحظه بیماری مندفع شد رو براه نهادم تا سه روز
صحت داشتم چهارم روز باز عود نمود با خود گفتم که حضرت ایشان
فرموده بودند که بخیر است و مرا در راه تب استیلا نماید بسیار عجب
مینماید درین میان حضرت ایشان حاضر شدند و فرمودند که خواطر جمع
دار که مرض ترا بر داشتیم برخیز و در راه در آی همان لحظه آثار ضعف
منتفی گشت بتمام و کمال صحت یافتم و راهی شدم **کرامات** مرحومی
خانخانان که صاحب صوبه دکن نامور بانکه ممالک دکن را در نسق و تملک
در آورد و مدتی مدید بر نمیعی گذشت معتمدان سلطنت بسلطان عالیشان
رسانیدند که خانخانان با غنیم نهفته آشتی دارد و بظاهر جنگ بادشاه
بغضب تمام او را معزول ساخت و بیم آن شد که بقتلش رساند خان

مشار الیه متوسل بحضرت میر محمد نعمان خلیفه حضرت ایشان که در برهانپور
بود گشت میر موصی الیه بملازمت آنحضرت نیاز مند نواب و التجا نموده
درین باب عرض داشت کرد حضرت ایشان بعد مطالعه عریضه میر مذکور
قلمدان طلبیدند و در جواب نامه میر مشار الیه نوشتند که در وقت
مطالعه کتابت شما خانخانان رفیع القدر در آمد خواطر شریف از
معامله او جمع باشد چندمدت میر مکتوب حضرت ایشان را بخانخانان
فرستاد و گفت آن توجه بزرگان عالیشان من عجیب و غریب
نباشد اما عجب ظاهر شکل مینماید که سلطان بغایت بد
گمان شده و حاسدان در کمین اند ده دوازده روز از وصول
مکتوب نگذشته بود که خواطر سلطان از وی صفا پذیرفت و باز
صوبه داری ملک دکن بروی مسلم داشت و خلعت خاصه فرستاد
کرامات درویشی متوطن بخدمت ایشان رسیده بود عرض
داشت نمود که صحابه پیغمبر علیه السلام که بیک صحبت از اکمل اولیا
افضل باشند سرش چه خواهد بود و مکرر در اول صحبت ایشان را
آن میدادند که بر جمیع مقامات اولیا عالی تر بود حضرت ایشان
در جواب آن نوشتند که حل این عقده بصحبت وابسته است
آن درویش صفا کیش بخدمت آنحضرت رسید در اول صحبت حالتی
غریب بروی مستولی گشت و همان روز او را در خلوت طلبیده فرمودند
که امروز ورق ترا گردانیدیم و احوال تو صورت دیگر گرفت تو فهمیده باشی

سر در قدم ایشان نهاد و احوال واردات خود را معروض داشت
و بتفصیل صحبت معترف گردید کرامت درویشی بخدمت آنحضرت
رسید دل او چنان ذاکر شده بود که همنشین او استماع مینمود لا
سیما چون بخواب رفتی تا راه دور مسموع گشتی و از مشایخ
عصر او برادر عجب و پندار داشته راه ترقی مسدود ساخته و معالجه
او سلب این حال است و روزی نگذشته بود که آنحال را ازوی سلب
کردند حیران شد و مینالید و اشک حسرت از چشم متاسف میبارید
چند روز توجه بحال ان کردند تا عجب و پندار از سر وی رفت بعد ازان
در خلوت طلبیده بمعاملات و بمقامات دیگر نواختند که آن ذکر نسبت
بان زینه اول میتواند بود و وی بنقص حالت سابق معترف گردید کرامت
دران ایام که حضرت ایشان در اجمیر تشریف داشتند ماه مبارک
رمضان در عین برسات رسید و باران در غایت استیلا بود
و شب و روز فرصت نمیداد و حضرت ایشان درون مسجد در تراویح قرآن
میخواندند که از تعفن هوا و غلبه باران و حرارت با ایشان و بدرویشان
صفاکیشان ایشان آزار بسیار رسید شبی بعد از فراغ تراویح
چون از مسجد بیرون آمدند سر باسمان برداشتند و گفتند که اگر تا دو سه روز
که ختم قران که سنت دایمی ماست باران در شبها فرصت دهد و تراویح در صحن
مسجد گذارده شود چه نعمتی است همچنان واقع شد که تا شب بیست هفتم
که ختم قران تمام گشت باران شبها نبارید شب بیست هشتم باران

جنان

جنان و چندان بارید و یکبارگی برریخت که گویا دهانه مشک بسته بودند
بگشادند کرامت گویند که بنیاد یکی از دیوارهای جنوبی آن مسجد اجمیر
که عنقریب مذکور شد سست شده بود و چون راکع و منحنی گشته بود و چنان
می نمود که امروز و فردا خواهد افتاد هر که از پیش آن دیوار عبور میکرد جست تر
میگذشت و حرف خوف آن دیوار که می افتد در اصحاب حضرت ایشان
همواره دایر می بود روزی حضرت ایشان بر سبیل طیبت فرمودند که مانا
تا زمانیکه این فقرا درینجا هستند رعایت کرده نخواهد افتاد همچنان
واقع شد تا زمانیکه حضرت ایشان در انجا بودند دیوار برقرار مانده
بود و روزی که حضرت ایشان از انجا کوچ کردند تا جای وزان ایشان و اصحاب
ایشان از محاذات آن بود و افتادن آن جدار سحا واقع شد و حال
آنکه ایشان برابر آن بودند و با وجود اینکه موسم باران هم بود گویا کسی
عمودی در زیر دیوار گذاشته بود که یکبار آن را از زیر آن برگرفتند خواجه
جمال الدین حسین پسر حقایق پناه خواجه حسام الدین احمد
رحمه الله علیه که بارادت و استرشاد بحکم پدر بزرگوار خود از دهلی
بسرهند در خدمت حضرت ایشان و استرشاد رسیده بود می
گفت که چون بخدمت علیه آدم و مرا ذکر فرمودند و توجه بحال من کردند
بعد از ساعتی فرمودند که می بینم که بر دل تو پای زنی سخت نشسته است
چنانکه سنگ در گل راست بگو که حال تو چیست تا آن پای از تو برآید
مستفید نخواهی شد که دل من بکنیزک عمه من متعلق است و شیفته اویم

کرامت

بعد از آن توجه فرمودند بعد از آن توجه فرمودند و آن تعلق را از دلش بیرون
کشیدند و دلش بکلی از محبت او سرد شد که گویا هرگز مرا با وی میلی
نبوده است **کرامات** یکی از مخلصان قدیمی حضرت ایشان در ایام
غلبهٔ وبا در خدمت آنحضرت آمده عرض کرد که وبا در محلهٔ ما و اطراف و نواحی
ما و در خانهٔ ما شدت تمام دارد التماس توجه و دریوزهٔ تصرف دارم
که از این تصرفات ایشان جان بخشی من و مریدان و مخلصان ایشان
گردد و طریقهٔ وبا چنان بود که در هر محله که می‌درآمد اگر یک کس را از مرد
خانه طاعون می‌برآمد از اهل آنخانه کم کسی از آن بلیه نجات می‌یافت
و همه را بیم هلاک می‌بود حضرت ایشان سر در پیش انداختند و بتوجه
پرداختند بعد از ساعتی چون سر برآوردند فرمودند که خاطر جمع دار که
اهل خانهٔ شما غیر از آنکه کنیزکی است همه بسلامت باشند همچنان بوقوع پیوست
یکی از خانهٔ ما بعلت وبا برفت و باقی همه از آن بلیه خلاص گشتند
کرامات یکی از خدمتگاران آستان عالیشان حضرت ایشان بخدمت
آنحضرت آمده عرض کرد که پسر من بیمار است و مبلغی نذر آورده و التماس
فاتحهٔ صحت او نموده حضرت ایشان مبلغ نذر او را قبول نفرمودند
هر چند که الحاح نمود بدرجهٔ قبول نیفتاد و با وجود آنکه طریقهٔ ایشان رد فتوح
نبود همه اصحاب را یقین تمام حاصل گشت که رد فتوح آن از آن جهت است
که پسر او خواهد مرد همچنان بوقوع پیوست و در شام همان روز فرزند او متوفی
گشت **کرامات** عالمی از مخلصان حضرت ایشان قدس سره نقل کرد

کرد

که مرا خویشی بود بغایت محبوب ناگاه بمرض سخت مبتلا گشت ادویهٔ
اطباء و ادعیهٔ احبا سودمند نیامد بخدمت حضرت ایشان رسیدم
و دریوزهٔ توجه نمودم فاتحه خواندند و پای مبارک خود در حجره ماندند
بعد از یک لحظه مرا یاد کردند حاضر شدم فرمودند فاتحهٔ مغفرت بخوانیم
چون فاتحه خواندند و من بر سبیل عجلت بمسکن او که چند فرسخ راه
از شهر که از بلدهٔ سرهند دور بود روان شدم تا خبری از آن بیمار زار
بگیرم چون بدان منزل رسیدم از دفن او فارغ شده بودند **کرامات**
درویشی صفاکیشی نقل کرده که وقتی مرا مرض سنبات در نهایت
صعوبت و صولت پیش آمده بود چنانکه طاقت حرکت رخت بسته و
رشتهٔ امید گسسته بود در این اثنا متوجه بروح پرفتوح حضرت ایشان
شدم چنانچه در این توجه از خود بیخود شده غایب گشتم حضرت ایشان
حاضر شدند دستم را گرفتند و فرمودند که برخیز بمجرد شنیدن این نفس
نفیس از آن عیسی دم عنان از غیبت تافتم و با فاقت شتافتم
بدیده سر بعین شاهد جمال جهان آرای آن قدوهٔ گرامی
نمودم و در خود قدرت قوت یافتم و بسرعت برخاستم فرمودند
که چه آوردی گفتم اخلاص فرمودند بس هر جا آوردی و از نظر غایب
گشتند در خود نگاه کردم که اثری از آثار مرض باقی نمانده بود
کرامات یکی از صوفیان نقل کرده که وقتی مرا داعیهٔ حج مصمم شده بود
بخدمت حضرت ایشان عرض نمودم و اذن رخصت خواستم یک لحظه

کفن بر دوش بسته

سکوت کردند و سر مراقبه فرو بردند بس بعد فرمودند که زاد در عرفات حج بوده
راوی گوید که امروز از آن روز و زمان عمر سی سال گذشته است هرگاه
که عزم سفر حج کرده ام عزیمت منسخ گشته است و بانا و رواحله بهم رسیده
کرامات شیخ مسعود برادر حضرت ایشان بسفر قندهار رفته بود
درین اثنا از اسحاران قبیله روزگار با محرمان اسرار فرمودند که شیخ
مسعود را در قافله قندهار تفحص کردیم بروی پی نبردیم و در قندهار جستیم
بنظر نور نیامد بلکه از سرهند تا قندهار منزل بمنزل دیدیم که آن برادر ما
بجا برما ندیدیم بلکه بر تمام روی زمین کاویدیم او را نیافتیم مگر از عالم
ظاهر رفته است زمانی توجه کرده فرمودند که قبر او را در سواد بلده قندهار
که امروز وفات یافته است کاوفته اند مستمعان تاریخ را ثبت نمودند
بعد از مدتی چون قافله در رسید خبر شیخ مسعود رسیده شد گفتند که
فلان روز در فلان تاریخ در فلان ماه وفات یافته است و در سواد
بلده قندهار مدفون گشته همان روز و همان تاریخ و همان ماه بوده است
که آنحضرت قبل از آن فرموده بودند **کرامات** شیخ محمد عمر ابن جعفر
حقیر نقل نموده که در زمان رجوع از سفر اصفهان خرجین من از بالای
اسب جایی فرو افتاد من جهت تفحص و تجسس از راحله خود فرود آمدم
و درین جست و جو و تگ و دو وقت بسیار گذشت که قافله از نظر من غایب
گشت چنانچه من از قافله جدا افتادم غیر از دشت و جبال هیچ چیز
بنظر نمی‌آمد حیران و پریشان و گریان و بریان هر طرف دیدم از ای

از

بر شیخ مسعود برادر ایشان

93

از آثار قافله نیافتم و ندیدم از حیات خود دست بشستم و وضو ساختم
و بتضرع و زاری و نیاز بجناب پیران قطب اقطاب و امام ببرد و جتم و طلب
امداد از آنحضرت خواستم ناگاه دیدم که حضرت ایشان قبله صفا
کیشان بر اسپ عراقی سوار پیدا شدند و هویدا گشتند و بر سر من آمده
استاده فرمودند که دست خود بمن ده دست مرا گرفته ردیف خود بر اسپ
سوار کردند و اسپ را تازیانه زدند و تیز راندند تا آنکه در یک ساعت مرا بقافله
رسانیدند چون قافله در نظر در آمد مرا از اسپ فرود آوردند و فرمودند
برو در قافله در آی من بجانب قافله روان شدم چون عقب خود دیدم
ایشان را از نظر خود غایب دیدم **کرامات** یکی از قاضی زادهای سرهند
که بخدمت حضرت ایشان ارادت داشت سخت بیمار شده بود چنانکه
تمام حکما از مرض او لا علاج متفکر کرده بودند حال بیاس رسیده بود که
بخدمت آنحضرت نیازنامه فرستاد و بصد عجز و نیاز و انکسار التماس نمود
که توجه و امداد فرمایند که این مخلص صحت یابد حضرت ایشان در جواب او
نوشتند که ترا در ضمن خود گرفتیم که از بیماری صحت خواهی یافت خاطر خود
جمع دار حضرت حق سبحانه و تعالی بطفیل توجه و بشارت آنحضرت از آن
مرض مهلکه الجزا زا بالفور عافیت نصیب گردانید و او را تا حال آن بیماری
عود نکرده و هرگاه که در مجلس ذکر حضرت ایشان در میان می‌آمد وی این نقل
را بصد آب و تاب و ذوق و شوق و اعتقاد و وداد در معرض بیان
می‌آورد و آن نوشته آنحضرت پیش وی تا حال تبرک است مرحومی مغفوری

کرامت

مرتضی خان که اعتماد سلطنت سلطان و حاتم وقت خود بود بجهت مهم
قلعه کانگره که از قلاع مستحکمه مشهوره هندوستان است تعین شده بود
آن نجابت دستگاه از مخلصان خاص حضرت ایشان بود از انجا باز
نامه نوشت که وقت امداد و توجه فرمایند که این حصن حصین بر دست بنده
و مرید من مفتوح گردد حضرت ایشان فرمودند که امشب وقت سحر توجه
کردیم معلوم گشت که آن قلعه از دست مرتضی خان مفتوح نخواهد شد و باو
جواب نوشتند چند روز نگذشته بود که خبر وفات آن سید مرحوم رسید
وان قلعه نامفتوح ماند **کرامات** سلطان وقت بکرماجیت را که از
معتمدان دولت بود بعد از استماع خبر ارتحال مرحومی نواب مرتضی
خان بجهت مهم قلعه کانگره فرستاد و چون به سرهند رسید بخدمت
حضرت ایشان بعد نیاز و شکستگی آمد و کمال تواضع بجا آورده باد[ب]
تمام بنشست و بعضی مقدمات را از اسلام باطنی خود در میان آورد
و حضرت ایشان فرمودند که اگر در باطن مسلمان باشد و بظاهر
علامات کفر و انکار نماید کافر است بعد از ان عرض کرد که بندگان
سلطان مرا بمهم قلعه کانگره تعین فرموده اند و این مهمی است بس صعب
که مثل نواب مرتضی خان بان مهم رفته و هیچ صورت نگرفته حیران کار
خودم چه به سر کفار نگونسار دار الحرب میروم حضرت ایشان
دستگیری فرمایند و مرا بشارت دهند که ان قلعه بدست من مفتوح
گردد انحضرت فرمودند که جنگ با کفار دار الحرب بر جمیع اهل اسلام لازم

دوجهت

دو جهت هرگاه که شما واجبی را از ذمه ما ساقط کنید ما از دعا چون فارغ
خواهیم بود وی چون حضرت ایشان را در معامله مهربان دید عجز و انکسار را
بیش از بیش پیش آورد عرض کرد تا مادامیکه حضرت ایشان بشارت
فتح نمیدهند بر نمیخیزم انحضرت کلمه سابق را اعاده نمودند وی الحاح و تضرع
را بیش از بیش ادا نمود چون دیدند که بهیچ وجه تسلی نمیشود ساعتی
سر در پیش انداختند و متوجه پرداختند من بعد سر برآورده فرمودند
که فتح از شماست خاطر جمع داشته برود او برخاست و بندار انکسار
تواضع نمود و برفت در اندک مدت قلعه مذکوره که از سلاطین متقدمین
کسی آنرا فتح ننموده بود با وجود انکه ترددها کرده بودند بتوجه انحضرت
بر دست وی مفتوح گشت **کرامات** سیدی صحیح النسبی که از
مخلصان حضرت ایشان بود نقل نمود که من در شهر اجین که از بلاد
دکن است همراه لشکر بودم روزی قبض بر من استیلا نمود بجهت
تفریح خاطر از خیمه بر امدم و در بازار بر سر دکانی نشستم درین
اثنا درویشی صفاکیشی که از آثار ریاضت و سمات جذبه بروی
هویدا بود بجانب من میل نمود و سلام گفت جوابش دادم نزدیک
من بنشست و گفت که در زاویه از جبال این محال منزوی می باشم
و با نقطاع و تبتل و خلوت و عزلت میگذرانم امکان بر امدن نداشتم
و من مرید حضرت ایشانم نام مبارک انحضرت را بر زبان راند مرا
بوی از ایشان بمشام من رسید و جویای آن بو شدم اکنون آن بوی

از تو می شنوم گفتم بلی من هم مرید ایشانم جاذبهٔ نفسهای شما را
کشیده آورده و باهم تا دیر نشستیم و از هر باب سخن در پیوستیم
درین ضمن گفت که من مدتها در خدمت حضرت ایشان
بسر برده ام شبی بعد از نماز عشاء آنحضرت متوجه خلوت
خاص خود شدند که یکی از خویشان حاضر بود بمن گفت که با حضرتی
دارم که اگر مرا رفقت نمائی با هم خورده شود اجابت نمودم آن
جوان نازنین در راه بنیاد شکوه و شکایت از آنحضرت کرد از رفاقت
او بیزار گشتم جبر کردم تا بخانه او رسیدیم طبق طعام پیش من نهاد و خود
پهلوی من نشست درین اثنای تمام اعضای او بسیف غیرت
مقطوع شدن آغاز کرد جدا گشت و برجه برجه گردید من بر خود بلرزیدم مقطوع
شدن آغاز کرد جدا شدن و از آن خانه بهول و دهشت تمام خود را کشیدم
چون بدروازه حضرت ایشان رسیدم دیدم که آنحضرت بر سر
دروازه خود بر خلاف معتاد ایستاده اند توجه بمن کرده دست
دست مرا گرفته روان شدند تا آنکه بخانه جوان مرد رسیدند ایشان
اندرون آنخانه تشریف بردند و من بر در خانه او ایستادم بعد از
ساعتی آنحضرت بر آمدند و آنمرد همراه ایشان تندرست بر آمد و سلام
ماند و ایشان را متابعت نمود و ویرا وداع نموده بمنزل خود رسیدند
در حیرت گم گشتم که همین ساعت ویرا بآن حال دیده بودم و این
زمان زخمی بی جراحت می بینم فرمودند آنچه دیدی بجا بحرمی اظهار

بدستی لعبه

نماز

نمای **کرامات** یکی از صوفیان صاف نقل کرده بود که در مبادی طلب
روزی از کمال عطش بر خود میپیچیدم و از نایافت خود بر خود بیخود و شیدم
و جوش و خروش دل مرا بیقرار و بی آرام و بیخواب و بیخور ساخته بود
دیوانه وار میگشتم و ماتم حرمان خود میداشتم بهیچ وجه سکون
ازین اضطراب در خودی نیافتم اگر بصحرا میرفتم جنونم افزون میگشت و اگر
بحجره خود می نشستم آرام صورت نمی بست روی بخانقاه ملایک پناه
حضرت ایشان علیه الرضوان آوردم اتفاقاً آنحضرت درون دروازه
خویش ایستاده بودند و اصحاب بیرون در حلقه کرده دست بسته با ادب
تمام سر در پیش انداخته گویا جان در بدن ایشان نبود ایستاده اند
و من هنوز پس دروازه آنحضرت نرسیده بودم که حضرت ایشان
علیه الرضوان شرف بورود من گشته سر مبارک خود را از دروازه برون
کردند و بمن اشارت فرمودند که فلانی پیا رو در من بسرعت
دویدم و نزدیکتر گردیدم از کمال بنده نوازی و سرافرازی دست
مبارک خود را در گردن من حمایل نمودند و سر را در کنار گرفتند و بعزیز دند
و فرمودند که فلانی تشنگی که بتو رسیده است بهیچکس از اقران تو
نرسیده باشد این کلام حضرت ایشان آب زلال بود که نایره
عطش مرا اطفا نمود و آن بیقراری و آن بی آرامی و جوش و خروش
بسکون و آرام تبدیل یافت **کرامت** حافظی که همیشه در تراویح
و حلقه ایشان قرآن میخواند و اصحاب قدیمی آنحضرت بود نقل نمود

فلک مقدار خود

که آنحضرت در مبادی مشیخت بطریق سیر برآمده بودند اول بقصبهٔ مسنکان
وازانجا بقصبهٔ کهنهل بجهت زیارت حضرت شاه کمال متوجه گشتند
بعدازان مراجعت نموده باجبرادر آمدند وبجهت زیارت شیخ احمد
اجراوری در گنبد وی درآمدند وچون من تمام منزل در رکاب ایشان
دویده آمده بودم تمام اعضای من گرم شده بود وغرق عرق گشته بودم
وهوا نیز بغایت خشکی بود وتشنگی برمن غلبه نموده بود آب سرد
طلبیدم و بیاشامیدم وبمجرد آشامیدن آب حال من متغیر گشت
ورنگ وروی من زرد شد ودل ضعف آورد وکار من بجان رسید
ومرا جان محسوس میکرد که گویا بعضی من ازجانب قدم برآمده وتا بسینهٔ
من رسیده که مردم برمن جمع شدند وحال به بیحالی یأس رسید درین
اثنا حضرت ایشان از گنبد برآمدند وفرمودند که چه حال داری عرض
کردم که چون گرم آمده بودم وتشنگی برمن غلبه نموده بود درعین حرارت
آب بیاشامیدم دلم ضعیف شده است وجانم گویا می برآید فرمودند
ویرا در پالکی بنشانند وبیارند وخود را سوار شدند و باصحاب
فرمودند که نزدیک بود که جانش برآید من او را در ضمن خود گرفتم
بالفور صحت می باید پاره راه رفته بودند که در خود قوت و صحت
یافتم چنانچه از پالکی فرود آمدم و پای پیاده برکاب سعادت ایشان
تا منزل رسیدم **کرامات** ونیز حافظ مذکور نقل کرده بود که
در ایام صغر سن حفظ قران کرده بودم چون سن الله ابائی پیش آمده بود

تلاوت

تلاوت متروک گشت ودر حفظ قرآن خلل رفت چون چند سال
برین منوال بران حال گذشت بعد از مدت مزید که بوطن خود بر هند
آمدم درسهان ایام حضرت ایشان از حضرت خواجه رخصت شده
آمده بودند وپیش دروازه خود مسجد نو ساخته بودند که ایام مبارک
رمضان بود وچون بملازمت ایشان رسیدم فرمودند که حافظ در
تراویح برای ما قران بخوان عرض کردم که حفظ قران ازمن رفته است
فرمودند بخوان که میتوانی دوسه مرتبه مکرر عرض کردم همان جواب
فرمودند ناچار بجهت امتثال امر ایشان فرود کیبار شروع کردم ببرکت
نفس نفیس عیسوی دم ایشان در دو رکعت سیت یکجزو قران خواندم
که حضرت ایشان ایستاده شنیدند واز یاران کسی ایستاده نماند
شد و یک ختم نمودم و کم جا خطا واقع شد واین خالص تصرف ایشان
بود داکنون مرا حفظ قران در تصرف وضبط مانده بود **کرامات**
وهم حافظ مذکور نقل کرده بود که یکباری در تراویح درحضور حضرت
ایشان قران میخواندم اتفاقا دران روز که شبش ختم شود مرا تب
محرق درگرفت وجان بجهد ساخت و بی شعور کرد که نماز عصر ازمن قضا شد
وقت شام بهوش آمدم بعد از افطار بکمال انکار بملازمت آن کعبه
اخیار رفتم فرمودند که چه حال داری تب مستولی شده است دست
گرفتند وگفتند که تب صعب داری امامی توانی خواند گفتم حال برین منوال است
اگر توجه ومدد حضرت ایشان رفیق شفیق من باشد بخوانم فرمودند

که بیشتر بیا و بخوان که غیرت چون در تراویح بخواندن قران در آمدم
عرق سر مرا در گرفت و تب من بکلی مندفع گشت و از برکت نفس عیسوی
آنحضرت بعافیت و صحت کلام حضرت علام تمام بانجام رسید کرامات
خواجه قاسم قلیچ خانی ملقب بعقیدت خانی که از مقبولان و منظوران
حضرت خواجه بود در خدمت حضرت ایشان نیز اعتقاد و اخلاص
بمرتبه کمال داشت بملازمت آنحضرت عرض کرد که ایشان توجهی فرمایند
که من بدولتی برسم ایشان لحظه توجه نمودند و فرمودند که منصب
شما تا هزاری بنظر می درآید وی برخواست و تواضع نمود در ان ایام چندان
منصب نداشت در مدت قلیل بمنصب هزاری رسید و تا بود در همین
منصب بود کرامات یکی از یاران طالقانی که از مخلصان ایشان
بود نقل نمود که برادر من سخت بیمار است چنانچه مردم از امید حیات او
نا امید حتی که کفن برای وی آورده بودند از آنجا که بیمار از انقطاع امید
نمی باشد در این اثنا وی نذر حضرت ایشان یکسر گاو و ده عدد زر
بربست سحرگاه حضرت ایشان را بخواب دید که ترا خیر است و صحت
غم مخور چون از خواب بیدار شدم و در خود قوتی یافتم و یکبار برخواستم
و گفتم که من گرسنه ام حاضران گفتند که این هذیان میگوید وی گفت این
هذیان نیست قصه دیدن حضرت ایشان و بشارت صحت بیان نمود
شوربای باو دادند از کرامت و عنایت آنحضرت همان روز صحت کامل
یافت و اثری از آثار بیمار در وی نماند کرامات یکی از مخلصان قدیم

حضرت ایشان نقل کرد که حاکم آنجا که وطن منست زمین مدد معاش مرا
ضبط نمود جزوی زمین بتحکم زیاده کشیده باز یافت کرده بود و بظلم
و تعدی زر آن زمین را از من گرفته روزی بخدمت حضرت ایشان عرض
نمودم حاکم ظالم با من چنین سلوک کرده من میترسم که این مبلغ بر ذمه
نسق هر ساله گردد حضرت ایشان ساعتی مراقبه کرده فرمودند
که نسق نخواهد شد و حاکم هم مقهور خواهد گشت در فصل دیگر باز در تلاش
تحصیل محصول مبلغ زمین مذکور بود که ناگاه حکم تغیری وی
در رسید و در زندان افتاد تا هژده سال محبوس بود و آن مبلغ
حاکم دیگر از وی طلب ننمود کرامات روزی بر زبان الهام ترجمان
حضرت ایشان جریان یافت که دیده میشود که شیخ نزل در جای
هولناک در قعر مغاک افتاده است که دست و پای میزند که از آنجا برآید
بعد از چند روز خبر رسید که شیخ نزل در بعضی از جبال نواحی سرهند
بسیر رفته بود ناگاه بلب غاری رسیده و پایش بلغزیده از آنجا در
غاری افتاده چنانکه برون آمدن متعذر گردیده است و دست و پا میزند
که از آن غار برآید در این اثنا یکی از دهقانان از دور دید و مردم دیه
خبر رسانید انبوه مردم برسن لنگر غار رسیدند و شیخ را از آن غار برسن
برون کشیدند و این شیخ نزل از اصحاب قدیم ایشان بود و از آنجا در
کرامات ملا علامی فهامی پیرکه شیخ استاد شاهزاده ولی عهد که مخاطب
حضرت خانی است نقل کرده که مرا با ایشان نقار خاطر بود از انکار بعضی

مردم سینه بود که پا ایشان نوشته اند که مرتبه من از حضرت صدیق
اکبر زیاده است و دران ایام که ما بهندوستان آمده ایم بسرهند
منزل واقع شد و اتفاقا ملاقات من بیاری از یاران قدیم که قبل
ازین بی باک و چندانی تقید با وضاع و صلاح نداشت افتاده دیدم
که بهمه بحلیه صلاح و تقوی آراسته است لسیمای خدا طلبی
و حق پرستی پیراسته سبب آنرا پرسیدم گفت که من در خدمت
حضرت ایشان ارادت آورده ام و ملازم سعادت حضور ایشان ام
خانسبی نه ببرکت صحبت ایشان باین دولت رسانیده است گفتم
ایشان که چنین و چنان که در کتاب خود نوشته اند صحبت ایشان ترا
چه اثر خواهد بود و ان یار نیکی اطوار گفت که زنهار الف زنهار
نافهمیده انکار مبادا که ایشان قطب روی زمین اند اگر ایشان را
ببینی و بصحبت ایشان نشینی حقیقت کار و بار شناسی از زندقه
انکار که داشتم گفتم که نمی توانم دید آن یار بسیار الحاح نمود
که البته باید دید و ازین اعتقاد فاسد باید رهید در دل خود گفتم
که اگر سه چیز که در خواطر خود کرده ام شرف شوم و بجواب با صواب
هر کدام مرا آگاه سازند معتقد ایشان میشوم یکی انکه همان سخن
صدیق اکبر درمیان آرند و خار انکار از پای دلم بدر آرند دویم
انکه از ابا و اجداد من ذکر کنند و بیان نظری از احوال انها نمایند
سیوم از احوال خواجه خاوند محمود نیز مذکور سازند باری برفاقت

ان

آن یار چون بخدمت شریف ایشان رفتم همین که از دور مرا
دیدند رعشه در اعضای من افتاد و دهشت و هیبت و صلابت
آن بزرگوار مرا فرو گرفت ترسان و لرزان بپای بوس حضرت ایشان
مشرف گشتم اجازت نشستن فرمودند بنشستم بمجرد نشستن
جزوی از زیر تکیه برآوردند و بدست من دادند همان مکتوب بود که از آنجا
مردم توهم و تفوق ایشان بر حضرت صدیق اکبر میکردند و آنرا
چنان بیان نمودند که هیچ خافیه ریب و شک در دل من نماند
بعد ازان فرمودند که مولانا میرکی پدر شما فلان نام چنین
و چنان بود و جد شما چنان و چنین و جد جد شما فلان نام
بودند و مقابل انها بیان نمودند و حال انکه من هرگز بخدمت
ایشان آشنا نبودم بعد ازان برخاستند و خواستند که مرا
وداع کنند بخاطر من رسید که ذکر خواجه محمود نکردند بار گشته
روی بمن آوردند و فرمودند که خواجه محمود برزاده ما اند و جذبه
موروثی دارند راوی گوید که این سه خوارق در یک مجلس از حضرت
ایشان مشاهده کردم **کرامات** دران ایام که حضرت ایشان
بلاهور تشریف برده بودند عالم معنوی یعنی مولانا جمال تلوی
بخدمت حضرت ایشان رسید و در خلوت از ایشان پرسید
که امروز مثل شما جامع علوم ظاهر و باطن در عرصه روزگار بروی
کار پیدا نیست مسئله وحدت وجود که بظاهر شرع مخالفت

دارد و بسیاری از اولیا بران قایلند حل آن مسئله نزد شما
چیست حضرت ایشان توجه و تصرف را در کار داشته آن حال را
بمولانا عطا نمودند و در گوش مولانا کلمه چند فرمودند مولانا را طاقت
نماند اشک خون آمیز چون ابر نیسان از چشم میریخت و
تغیر در بشره او راه یافت مانند تغیر ارباب سکر و اصحاب وجد آخر
بطاقت شده دست بر پای مبارک ایشان نهاد و بتواضع و انکسار
تمام مرخص گشت تا فهم برین تصرف تجریدی مثل مولانا جمال را بعقدمات
معقول ساختن دشوار بود در لمحه حال بخشی نمودند و بدان مقام
که ازان میرسیدند رسانیدند و بی شک مولانا را باعطار
حال متوقع کرده اند **کرامات** درویشی از خادمان حضرت
ایشان نقل کرده که من در قلعه گوالیار بخدمت حضور آنحضرت
قیام داشتم عزیزی ازان راه گذشت بعضه افسوس با ایشان
گفته فرستاد که خلاصی شما ازینجا نمی‌نماید چه باعث اینهمه آزار
شما رفته اند و این قلعه بالفعل با ایشان تعلق دارد اگر گفته فرستند
که دز بالای باناز زند مانع کیست حضرت ایشان در جواب آن دوست
گفته فرستادند که خلاصی من ازین حبس البته واقع شدنی است
زیرا که بعضی مردم که نصیب ایشان پیش منست ایشانرا از من
رسانیدنیست و انبعضی بخلاصی من امکان ندارد بعد از اندکی زمانی
خلاصی آنحضرت ازان قلعه بوقوع پیوست و ارشاد پیش از پیش بظهور آمد

این

کرامات یکی از مخلصان حضرت ایشان نقل میکرد که طریقه
حضرت ایشان بر خورد و بزرگ یگانه و بیگانه این بود که ابتدا بسلام
از ایشان بود روزی بخاطر من گذشت که امروز بخدمت آنحضرت
بروم و ناگاه بر ایشان در آیم و ابتدا بسلام نمایم بهمین نیت
قصد ملازمت آن عالیحضرت نمودم نزدیک بجماعت خانه ایشان
رسیده بودم چنانکه اگر دو سه قدم پیشتر می نهادم رو بروی ایشان
میشدم اما هنوز ایشان مرا ندیده بودند و نه من ایشانرا و از اندرون
جماعت خانه آواز دادند که السلام علیکم یا فلان ناچار قدم
پیش نهادم و خود را بایشان نمودم و علیکم السلام گفتم نیت
خود که ابتدا بسلام بود معروض داشتم تبسم نمودند **کرامات**
روزی یکی از طالبان از حضرت ایشان التماس نسبت کرد قادریه
آنحضرت طریقه آن عالی سلسله را بوی فرمودند و گفتند که اکثر اوقات
در صحبت فیض موهبت حاضر بودم حضرت ایشان بنابر آرزوی
وی دو سه روز خود را بر نسبت قادریه داشتند و برکات آن سلسله
بروی افاضه مینمودند اصحاب حضرت ایشان که اقتباس انوار
نقشبندیه را ازین حضرت میکردند درین ایام خود را معطل و بیکار
یافتند و در کار خود انقباض دیدند و از حقیقت کار اطلاع نداشتند
ناچار بحضرت ایشان معروض داشتند حضرت ایشان تبسم نمودند
فرمودند که آری دو سه روزست که ما از کار شما خود را باز داشته

چون ازانجا بیرون آمدند فرمودند جا مجذ که ستاره قطب را می شناسی
همین است یا دیگر اشارت بقطب کردند و فرمودند که نیک به بین دیدم
که از میان قطب شخصی تن سیاه پوشیده برآمد و بچون تیر
شتابان در لمحه همین جا رسید حضرت ایشان فرمودند که ملازمت
ایشان بکن که حضرت غوث الثقلین اند بنابر امتثال امر ملازمت
کردم بعد ازان حضرت غوث الثقلین رخصت شدند و باز بجانب آن
ستاره قطب متوجه گشتند و دران ستاره غایب گشتند چون
حضرت ایشان بعد از فراغ وضو بمسجد رسیدند آن درویش بمن گفت
که حضرت غوث الثقلین را دیدی گفتم بلی سید راوی گفت که من
بجا مجذ مذکور گفتم که شما با وجود مشاهده این قسم امور بسوداگری
چرا افتاده اید گفت عجب قصه است خویشان من نزد حضرت ایشان
آمدند و التماس نمودند که فلانی را همراه ما بدهید که او را کدخدا سازیم
حضرت ایشان آمدند و فرمودند که برو کدخدا شو من نرفتم باز آمدند
باز هم من نرفتم خویشان من همیشه بخدمت ایشان مزاحمت
میرسانیدند و ایشان میفرمودند من نمیرفتم آخر الامر از مزاحمت
خویشان من تنگ آمدند روزی پان میخوردند از دهن مبارک خود
برآورده بمن دادند خوردن آن پان و تغیر شدن احوال من معا
واقع شد که پاک مست بودم و هوشیار گشتم کار و بار دنیا بنظر
درآمد لاعلاج رفاقت خویشان از ایشان خود نمودم و کدخدا شدم
و به تجارت افتادم اما نسبت محبت من با آنحضرت همانست که اول بود

هرکاه

کرامت

هرگاه که متوجه میشوم ایشان را می بینم علامی فهامی مولانا عبد الحکیم
سیالکوتی گفته که سبب انسلاک من بسلک ارادت حضرت
ایشان مشاهده این خوارق بوده است که یکشبی حضرت ایشان را
بخواب دیدم و این آیه کریمه برمن خواندند که قل الله ثم ذرهم
و در ضمن خواندن این کریمه هم در واقعه تصرفی کردند که دل مرا جذب
نمودند چنانکه دل خود را ذاکر یافتم و علامی فهامی مشار الیه تاحین
پاس همان نسبت میداشت و از باطن ایشان استفاده
و استفاضه مینمود و همواره میفرمودند که من اویسی احمدم
تا آنکه بدولت حضور پیوستم و بظاهر نیز تعلیم ذکر گرفتم
کرامات درویشی از مخلصان حضرت ایشان قدس سره
گفته که روزی مرا فرمودند که تو و فلان شخص ولایت ابراهیمی دارید
مرا بخاطر گذشت که هر چند فرموده ایشان دربیناب کافیست
اما اگر مرا نیز علم باین معنی بودی چه خوش بودی اتفاقا همان شب
حضرت خلیل الرحمن را بان وجاهت و ابهت تمام دیدم و حضرت
ایشان نیز حاضر اند من و آن شخص هر دو استاده بودیم
حضرت ایشان دستهای ما هر دو را گرفته بر قدم محترم حضرت
ابراهیم خلیل الرحمن علیه السلام انداختند تا اقدام خلیل الرحمن را
بوسیده بجای خود ایستادیم راوی گوید که بعد از دیدن این واقعه
چون بملازمت حضرت ایشان رسیدیم پیش ازانکه این واقعه را عرض

برسانیم فرمودند الحمد لله گفته بودیم منفرد را کمی نیست و نمیدانی که همه
سالکان این راه را بتوفیق احوال خود و مشرب و استعداد
خویش میدهند بلکه در قرون کثیره یکی را از کمل خواص خود باین دولت
عظمی و نعمت قصوی می نوازند شیخ نجم الدین کبری که قطب وقت بود
میدانست که بر قدم کدام نبی است برای تحقیق این معنی یکی از
اصحاب بملازمت بندگی دیگر که این علم احوال را بوی ارزانی داشته
بودند فرستادن بزرگ بمجرد دیدن او گفت که آن جهود تو جه
میکند مرید آزرده خاطر بخدمت شیخ بلند باز گردید و ماجری عرض
کرد ایشان شیخ خوشوقت گشت و رقص کرد و گفت که مرا خبر داده که بر
قدم موسی ام علی نبینا و علیه الصلوات والسلام **کرامات**
روزی دیگر یکی از مخلصان حضرت ایشان قدس سره بخاطر گذشت
که حضرت ایشان خود امام میشوند چه این جه خواهد بود بهمان خطره
بملازمت ایشان رسید مالی انکه وی بر زبان آرد فرمودند که شافعیه
و مالکیه بر آنند که بغیر قرات فاتحه نماز جایز نیست لهذا خلف
امام فاتحه میخوانند و احادیث صحیحه نیز دلالت بر همین معنی دارد
و امام قرات امام را گفته که مقتدیرا قرات فاتحه تجویز نمینماید
و جمهور فقهای حنفیه برین اند مگر بعضی روایات در جواز تجویز دارد
شرع و چون مهما امکن سعی در جمع مذاهب داریم درینصورت جمع
مذاهب میسر نمیشود مگر آنکه خود امام باید شد **کرامات** در ایام غلبه

[حاشیه: علی] [حاشیه: امام اعظم] [حاشیه: قرات ماموم]

وبا و طاعون که در بلده عزیزی مردم وافات نا خوش بودند بغرض
حضرت ایشان رسانیدند آنحضرت فرمودند که ختم حصن حصین نماید
وی ختم نمود معروض داشت آنحضرت فاتحه خواندند بعد از فراغ فاتحه چنین
فرمودند که در اثنای فاتحه گرداگرد تو قلعه دیدم بر پا شده اما بعضی اطراف
آن قلعه نادرست ظاهر میشود که در قرات آن نسخه تقصیری رفته باشد
آن عزیز معروض داشت که آری نسخه بغایت رکیک الخط بود لهذا بعضی
جاها خوانده نشد و غلط هم بود آن عزیز رفت و باز ختم نمود و بغرض
رسانید فرمودند که این حصن حصین درست بنظر در آمد و حصن اول بعلاج
شخص که منتقل گشت و بروی درست آمد و آن شخص بمرض صعب مبتلا بود
که اطبا از بیماری او مایوس شده بودند بالعون صحت یافت و آن عزیز
بعافیت ماند **کرامات** حضرت ایشان در سفری بسرای فرود
آمده بودند که شهود شان گردید که درین سرای امروز آتش خواهد رفت که خانها
و متاعها خواهد سوخت یاران یکدیگر خبر کنند که هر کس ازین دعا مکرر
بخواند که اسباب او از آن آتش محفوظ ماند و آن دعا اینست بسم الله
الرحمن الرحیم اعوذ بکلمات الله التامات من شر ما خلق ساعتی
نگذشته بود که در بعضی خانهای آن سرای آتش در افتاد و بشدتی
که در بیان نیاید اشتعال در داد که اطراف آن محلی گشت هر چند مردم
تلاشها کردند سود مند نیفتاد بسا خانها بسوخت و بسیار امتعه
با حتراق رفت هر که از یاران ایشان این دعا خوانده بود همه اسباب
خود بسلامت ماند خانه مولانا عبد المومن لاهوری که فاضلی بود از مخلصان

[حاشیه: فرمودند]

حضرت ایشان اسباب وی بسوخت از انکه ویرا کسی رسانده بود که حضرت
ایشان بجز لندن فلان دعا کرده بودند او خود را بنزار محنت و مشقت
بخدمت ایشان رساند **کرامات** دران ایام که حضرت ایشان
ببلده لاهور تشریف داشتند شبی نماز عشا گذارده بودند که
نزد یکی از دیوارهای المنزل که دران سکونت داشتند استاده شدند
و فرمودند که امشب زنهار کسی نزدیک این جدار نیاید و نخواهد رفت
و حال انکه ابر و باران نبود بعضی مردم ازان سخن تعجب روی نمود که دیوارها
دیگر ازان دیوار فرسوده ترست و این جدار از همه جداران استوارتر
در ثلث آخر شب ان دیوار بحکم ازیدکار بیفتاد کنیزی نزدیک
ان دیوار بود ضرب کلوخی بوی رسید الحضرت بعنایت فرمودند که ما شب
نگفته بودیم که کسی نزدیک این دیوار نباشد **کرامات** مرزا مظفر حسین
فوجدار سرهند در قصبه جهت بود اراده نمود که بر سر کوهیان سرکش
بتازد بدرویشی رجوع نمود و طلب بشارت کرد آن درویش بشارت
فتح داد بعد ازان تردد در دلش افتاد بخدمت حضرت ایشان نامه
فرستاد و از بشارت دادن خود معلوم ساخت حضرت ایشان در
جواب نوشتند که درین تاخت هزیمت عظیم بفوجدار خواهد رسید
در بشارت شتابی کرده تا انکه امری چون فلق صبح ظاهر نشود زبان
نباید اورد سه چهار روز نگذشته بود که فوجدار را با جبل‌نشینان
جنگ افتاد که او را هزیمت رو داد چنانچه توغ و نقاره از وی
کشیده گرفتند که او با زبر پریشانی و حیرانی مراجعت نمود **کرامات**

یکی از

یکی از مریدان حضرت ایشان نقل کرد که من بیمار بودم و تپ محرقی دائم
و مهلکی رزید برین برامده بود و ضعف و ناتوانی بجای رسیده بود که امید
حیات نمانده و اقربا بر من شب بیداری ها کردند تا وقت احتضار
من حاضر شوند توجه بدرگاه حضرت ایشان آوردم دران شدت
مرض دیدم که مردی پیدا شد که چادری بغایت سفید پوشیده است
و بر من در آمد و گفت که این ردا ایست که سرور کاینات علیه و علی
آله الصلوات والتسلیمات بقطب وقت حضرت شیخ احمد فاروقی
نقشبندی فرستاده بودند و ایشان برای تو فرستاده اند تا اینرا بر
تو بپوشانم و ببرکت ان ترا صحت حاصل کرد از سر تا پای من آن
ردا بپوشانید چون دست بان ردا رسانیدم هیچ ازان ردا
بدست نیامد و از جانب پا برودتی در من سرایت نمود تا بسر من رسید
و چون همشیره من دید که دست و پای سرد شده است دانست که وقت من
آخر رسیده و مرا در کنار کشید و بنیاد گریه و ناله و صیحه و نعره نمود که
من از فریاد او بیدار گشتم و گفتم که مرا خیر است و صحت غم مکنید شوربا طلبیدم
و ازان خوردم صحت کامل یافتم چنانچه نماز بامداد را استاده خواندم
کرامات و هم وی گفته که من و یاری دیگر که وی هم از مریدان حضرت
ایشان بود و از وی امساک کرده از افیون بود در خانه خود راست
کرده بودیم غیر از دو کس احدی بران واقف نبود در حلقه نماز پیشین
بملازمت الحضرت رفتیم که بعد از مراجعت از ملازمت الحضرت خواهیم

حوزه حضرت ایشان بعد از فراغ که باندرون محل شریف ارزانی فرمایند
بر سر دروازه استاده شدند و ما هر دو را نزدیک خود طلبیدند و ذکر
بهشت و حور و قصور در میان آوردند و نفی لذات دنیوی نمودند و ترغیب
بر لذات اخروی فرمودند آخر الامر گفتند ان داروی افیون که شما
راست کرده اید از آن نخورید حیران گشتیم ناچار قبول نمودیم همه آن ترکیب را
در حوض آب انداختیم و مشاهده این کرامت موجب مزید گردید **کرامت**
دیگر وی گفته بود که والده من بیمار بود من بخدمت حضرت ایشان مبلغی
نذر حضرت خواجه بهاء الدین نقشبند قدس سره بردم و التماس فاتحه شفای
نمودم فرمودند که این نذر را پیش خود نگاهدار الحسن هو قبول نفرمودند شب
در واقعه دیدم که حضرت ایشان حاضرند و میفرمایند که ای فلانی بیدار
شو بر وقت احتضار والده خود حاضر باش چون از خواب حاضر شدم
بسیار گشته بعد از آن شب متوجه ملازمت آنحضرت شدم دیدم که از
نماز تهجد فارغ شده اند سلام کردم و واقعه که دیده بودم عرض نمودم
سر بمراقبه فرو انداختند و تا دیر متوجه بودند بعد از آن فرمودند که فلانی
برگرد بر والده تو وقت احتضار است گریان و نالان بر سر بالین
والده آمدم چون نبض او را دیدم از جای ساقط شده بود بعد از ساعتی
والده من برحمت حق پیوست **کرامت** یکی از مریدان حضرت ایشان
نقل کرده که در آن ایام که از پادشاه بشامت بعضی اعدای دین
بملازمان حضرت ایشان گزندی رسیده بود شخصی از دانایان افسون

ورقیه ماند گفت که چند اسم بزبان هندی میدانم که از وقت
ظهر تا نماز عصر اگر بخوانی آن تمام دشمن دین همان روز هلاک گردند
و این معنی از مجربات است و آن اسما را بقطعه کاغذ نوشته بمن داد
که در چوب سقف خانه خوابی نهاد چون اسمارا از وی آموختم و آن قطعه
قرطاس در سقف خانه نگاه داشتم بخاطر خود مقرر نمودم که فردا روز سه
شنبه است انرا بخوانم ناگاه شب حضرت ایشان را در واقعه دیدم که گویا
انگشت سبابه در دندان خود میگزند و میفرمایند که از یاران ما این
عمل بسیار تعجب است زنهار الف زنهار این عمل نیاری که بحرارت
ناچار ترک نمودم بعد از آن سلطان از ایذای ایشان نادم و پشیمان
گردید و ایشان را از گوالیار طلبید حضرت ایشان بوطن مالوف خود
تشریف ارزانی داشتند چون من بملازمت ایشان مشرف شدم
و عالم عالم مردم بدیدن ایشان می آمدند و من بخاطر رسانیدم
که اگر ایشان بالمشافهه از آن عمل منع فرمایند لیکن بعد از اظهار آن
بکنم از آن زمان آن عمل را خواهم گذاشت و الا یکباری دیگر بر جسکران تمام
کفار بی دین خواهم زد تا سه روز حضرت ایشان در سرهند ماندند
و هر سه روز بهمین نیت بخدمت ایشان میرفتم روز سیم از جمیع
خلایق رخصت شده باندرون میرفتند که در دروازه درون استاده
شدند و گفتند که فلانی را طلبید من حاضر شدم فرمودند که ای فلانی
کدام اسماء هندیرا الخوانی که بحرکات از روی انفعال ادای کاری

بودم فرمودند که چرا چنین گوئی و حال آنکه آن اسامی از فلان
ساحر آموخته که نام همان شخص را بردند که من از وی آموخته بودم و کاغذی
که بران اسماء مذکوره را نوشته داده بود در خانه خود در فلان
چوب سقف نهاده هر چند که آن عمل که در تاثیر هیچ جا نیست که وی گفته
اما جادو و سحر حرامست برو آنرا پاره کن من سر خجالت در بر خود
گرفتم فرمودند که با من عهد کن که از این شغل گذری و گرد آن عمل نگردی
دست مرا در دست خود زدند و مرا از معاینه این خوارق دهشتی
فرو گرفت و در حیرت گم گشتم که هیچکس را برین سر مطلع نساخته بودم
بالفور در خانه آمده آن کاغذ را پاره کردم کرامت یکی از مریدان ایشان
نقل کرد که معلمی پسر خواجه زاده را تعلیم میداد و آن خواجه
زاده در سفر بود و آن ملا را نزدیک بدروازه درون برای مکتب
جای داده بودند گاه گاه والده آن پسر بجهت تفقد احوال پسر
خود آمده پیش استادی ناگاه و گاه و بیگاه نگاه آن معلم بروی می افتاد
قضا را ملا دل از دست داد و ملای بیچاره از خان و مان آواره حیران
و پریشان گردید که معاینه معشوق همواره میسر نه و این درد بیدرمان را
بی آن تسلی نه مجنون وار در دشت و بیابان سرگشته گشتی و شکیبائی
بوجهی از وجوه صورت نه بستی چون با این راقم آشنا بود روزی با وی
گفتم که از حقیقت حال بگو که ماخذ این سرگردانی چیست و منشا این سر
گشتگی کدام گفت سلطان عشق بحکم ان الملوک اذا دخلوا قریة

افسدوها

افسدوها وجعلوا اعزة اهلها اذلة بر قریه دل این بیدل نزول
اجلال فرموده است آنرا زیر و زبر ساخته جنونرا بجای آن نصب کرده
اگر بتوانی حال مرا بحضرت ایشان بگوی گفتم که نوع رقعه بنویس آنرا
بخدمت ایشان بگذرانم وی حقیقت حال بی اهمال خود نوشت
من آن رقعه را وقت غنا خلوت یافته بملازمت آنحضرت
بگذرانیدم و گفتم که آن زن از اولاد خواجه احرار است توجه حضرت
ایشان در جناب در کار است که وی از محبت او نزار و زار است
فرمودند که او را بگو که فردا بعد از نماز بامداد در خلوت ذکر رو بروی ما نشیند
که توجه کرده خواهد شد و آن ابتلا بمشیة الله تعالی مندفع خواهد شد
چون من با او گفتم وی علی الصباح بگاه بخدمت آنقبله گاه
حاضر شد و نماز بامداد با ایشان ادا نمود من بعد رو بروی ایشان
در حلقه بنشست آنحضرت توجه در باره وی کردند چنانچه خار
محبت مجازی از پای دل آن معلم بر آوردند و محبت حقیقی عوض
آن نشاندند چون از حلقه برخواست آن دردمند را از احوال
ماضی پرسیدم از کیفیت حال خود استفسار نمود گفت والله
که اکنون دل من از عشق آن زن بالکلیه سرد گشت چنانچه همان
لحظه از آنحضرت رخصت گرفتم که بوطن مالوف خود میروم که از آن
بلا و ابتلا بتوجه آنحضرت وارستم بوطن خود مراجعت نمود کرامت
یکی از مخلصان حضرت ایشان بود در حویلی ملک اسد که نزدیک

ایشان در سرهند وقعت سکونت داشت روزی حضرت ایشان
بوی اعلام کردند که شما ازین حویلی برآیید واگرنه بلائی عظیم بر شما
نازل خواهد شد اتفاقا آن امیر توفیق نیافت که بر فرموده
ایشان عمل کند چند روز نگذشته بود که از خدمت خود معزول
خود و بغضب بادشاه و بحوادث دیگر مبتلا گشت کرامت
تاجری که از مخلصان ایشان بود بخدمت آنحضرت عرض نمود که
معاملهٔ من از جوانی به پیری رسیده و از من نتیجهٔ عمر و زندگانی که مراد
از فرزند باشد بر صفحهٔ روزگار صورت نه بست توجهی درین باب بند دل
وا نمایند حضرت ایشان لمحه سر بمراقبه فرو برده فرمودند که ای فلان
ترا ازین زوجه که داری در لوح محفوظ فرزندی نیست الا اهلیه دیگر
تزویج کنی از وی فرزندان آیند که بعد از تو یادگار مانند اتفاقا زوجه او
وفات یافت که زوجه دیگر در نکاح آورد از وی یک پسر و یک دختر
متولد شدند که بعد وی از وی یادگاری بمانند کرامت یکی از اقارب
حضرت ایشان نقل کرد که همیشه مرا داعیه آن میشد که از خدمت
ایشان طریقه بگیرم اما بسبب موانع حصول این سعادت بتعویق
می افتاد شبی عزم مصمم بران آوردم که فردا بخدمت ایشان بروم
والتماس نمایم که مرا در ربقهٔ مریدان داخل سازند و تعلیم ذکر فرمایند
همانشب در واقعه دیدم که دریائیست عمیق و من اینطرف دریا در کنار
استاده ام و حضرت ایشان آنطرف بکنار دیگر من در صدد آنم که

خود را

زوجه دیگر

خود را بآن کنار برسانم ناگاه نگاه حضرت ایشان بر من افتاد
فرمودند که ای فلان زود بیا زود بیا و بر کردی بمجرد فرمودن ایشان
ذکر در دل من در گرفت معا واقع شد چون بیدار شدم دل من ذاکر
شده بود چنانچه طریقه حضرات نقشبندیه است و حال آنکه من از کسی
نشنیده بودم که طریقه شغل ایشان چیست چون بامداد بخدمت
حضرت ایشان رسیدم و از تصرف و کرامت شبینه بعرض
ایشان رسانیدم و طریقه شغل را که شب یافته بودم معروض
داشتم فرمودند که طریقه همین است بران مداومت نمائی کرامت
مولانا مرتضی نایب که از مخلصان حضرت ایشانست نقل نمود
که یکبار بلشکری رفتم و مهم مدد و معاش درمیان آوردم
و در آن ایام مهم بصوبه نی میسر شد که بصعوبت میکشید و مخادیم را
مدتهای مزید در لشکر گذشت که کار اینها صورت نمیگرفت
مرا یاس از حصول مهم خود حاصل شد شبی توجهی بحضرت ایشان
کردم و در باطن خود مدد از ایشان خواستم همانشب دیدم که حضرت
ایشان حاضرند و در دست من کاغذیست آن کاغذ را از دست
من گرفتند و بران چیزی نوشتند و بمن حواله کردند بامداد کار
خود را باهل دفتر رجوع نمودم همان روز کاغذ مرا داخل واقعه نمودند
و مهم مخادیم را تحیر دست داد که کار تو باین سرعت درین دو سه
روز چگونه میسر شد که ما را سالهاست که در لشکریم

مهم ما بایان صورت نمیگردید قصه باز گفتم همه معتقد کرامات ایشان شدند
کرامت و هم وی گفته که والده من مرا وصیت کرده بود که نعش مرا
بخدمت ایشان ببری و عرض نمای که مرا داخل طریقه خود سازند
طریقه ایشان این بود اموات را عطای نسبت خود میفرمودند من بعد از
ارتحال والده خود را بر حسب وصیت او عمل نمودم جنازه پدر را بخدمت
ایشان برای نماز جنازه آوردم والتماس والده را نیز معروض داشتم
فرمودند که فردا در حلقه نشسته معلوم خواهی کرد روز دیگر چون در حلقه
ذکر نشسته بودم که غیبتم در ربود دیدم که حضرت ایشان نشسته اند
و پدر من در حلقه ذکر ایشان بفاصله یک واسطه نشسته است و شغل
مراقبت میکند شکر خدا بجا آوردم کرامت و هم وی گفت که در ان ایام
حضرت ایشان بقلعه گوالیار یوسف وار بودند در سرهند خبر ارتحال
ایشان شایع گشت مغموم و مهموم شدم و فاتحه بارواح ایشان
خواندم همان شب با آن شیون چشم گرم کردم دیدم که حضرت
ایشان قدس سره با چندی از درویشان در حجره نشسته اند
فرمودند که ای فلان خبر ارتحال ما که شهرت گرفته دروغ است
چون بیدار شدم برخواستم و از هر طرف خبر جستم متواتر و بر توالی
درانا بروز خبر عافیت آنحضرت آوردند من بعد سالهای بسیار در قید
حیات بودند کرامت روزی مولانا محمد امین که ذکرش بالا گذشت
بخدمت حضرت ایشان معروض داشت که نواب شیر خواجه که از جانب

سید

سید است و از جانب والده خواجه زاده آبا و اجداد وی در ولایت
بزرگ گذشته اند حضرت ایشان در باب وی توجه فرمایند که او را از
خمر و فجور که دامن گیر اوست و او را ازین ورطه مهلکه بر آرند و توفیق
رفیق بخشند که از امرایان عظیم الشان است اگر وی بصلاح آید جمع کثیر
و جم غفیر از لشکریان وی بصلاح گرایند چون حقوق سابقه مولف
که ذمه منست بنابران معروض میدارم حضرت ایشان بسکوت
گذرانیدند چون التماس مولانا درین باب مکرر گشت عجز و الحاح بسیار نمود
آنحضرت روزی توجه نمودند و فرمودند که ای مولانا با حوال شیر خواجه
متوجه شده بودیم در لای فسق و فجور دور و فرو رفته است توجه بسیار نمودیم
که او را از آنجا بر آریم بالفعل دست من باو نرسیده اما آخر او را
بجانب خود خواهیم کشید و مدت مزید برین حرف شد بد گذشت
چون سلطنت بادشاه دین پناه صاحب قران شاه جهان سلمه
الله الرحمن رسید حضرت حق سبحانه و تعالی شیر خواجه را توفیق
رفیق بخشید که از جمیع مناهی تایب گردید و بطاعت و عبادت
خود را مشغول کرد اینچنین اتفاقا او را صاحب صوبه تهته کرده رخصت
فرمودند چون نزدیک به بهنور رسید بیمار گردید و در سواد سرهند
برحمت حق پیوست فرزندان وی جنازه او را در جوار روضه منوره
حضرت ایشان آوردند و دران جا مدفون ساختند و اثر فرموده ایشان
کرامت که او را جانب خود خواهیم کشید بظهور پیوست میرزا پوری پسر میرزا شاه رخ

فتح

وقت ارتحال قدوة السلاطین اکبر بادشاه و جلوس بندگان جمشید
منزلت جهانگیر بادشاه انار الله برهانه بر تخت سلطنت بی اعتدالی
نموده بود اتفاقا خواجه کلان بعبید الله خان زخمی از بی اعتدالی وی
رسانیده بود خان مشار الیه بروی تاخت و او را مقید ساخت
و بحضور سلطان وقت [illegible] آورد بادشاه وی را حبس فرمود
و مدتی مدید محبوس نمود که وی در حبس بود هر گاه که کسی ذکر وی نزد سلطان
مینمود ضامن طلب میفرمود چون شاهزاده بی اعتدال بود هیچکس
ضامن نمیشد و کارش در تعویق می افتاد تا انکه بنابر اتفاق سیر
و سیاحت آنحضرت باکبرآباد افتاد در کتهره مظفر خان فرود
آمدند میرزا یحیی فتح پوری از ورود ایشان اطلاع یافت وکیل
خود را بعضی نیازمندی بخدمت ایشان فرستاد و التماس خلاص
خود بر سفیر اظهار داد حضرت ایشان فرمودند که برو میرزا فتح
پوری خلاص خواهد شد وی عرض کرد که حضرتم کی خلاص خواهد گشت
فرمودند که فردا چون روز دیگر شد سلطان وی را یاد کرد بی آنکه کسی
یادش دهد و بحضور خود طلبیده خلاص کرد اینده فرمود که من ضامن
توام کرامت خدمت خواجه حسام الدین دهلوی بخدمت
حضرت ایشان رقیمه نوشتند که داعیه زیارت حرمین الشریفین
زادهما الله شرفا و تکریما و تعظیما مصمم گشته است میخواهد که با متعلقان
این سفر مبارک را اختیار نماید و در یکی از حرمین شریفین متوطن

دیده فون

دیده فون کرده درین باب توجه شریف مبذول داشته به بینند
که میسر شود یا نه مرضی هست یا نه حضرت ایشان در جواب
خواجه مشار الیه نوشتند که رفتن متعلقان بنظر نمی در آید بلکه
نزدیک است که منع مفهوم شود و اگر تنها بروند بنظر مستحسن مینماید
و امید است که بسلامت برسند چون شوق خواجه مشار الیه
بر کمال بود و سعیها و تلاشها در شتاب نمود که با اهل و عیال بسفر
حجاز بشتابد تا انکه بفضل الهی درین باب صاحب قران نیز
اظهار نمود اجازت یافت و از صدق نفس آنحضرت ظاهر شد
و هیچ رفتن با متعلقان که تمنای وی بود میسر نگشت تا انکه
در سنه ۱۰۴۳ در رهمند برحمت حق پیوست کرامت مولانا محمد حنیف
کابلی که از اجله خلفای حضرت مخدومزاده عالی قدر حضرت
خواجه محمد معصوم سلمه الله سبحانه است و بارشاد طلاب
در آن دیار مشغول بود نقل نموده که ارشاد مآب شیخ محمد
صدیق فرزند ارجمند حضرت شیخ بادشاه که در اصل از
کولابست الحال در کابل متوطن است میفرموده که بر وضع
تجرید و تفرید متوجه برهانپور بودم چون بسرهند رسیدم
مناقب و مآثر حضرت ایشان زیاده از آنچه قبل ازین شنیده
بودم در اینجا شنیدم گفتند که اگر گرد عالم بگردی شمه از آنچه در اثر
صحبت شریف ایشان حاصل میشود بمشام تو نرسد از استماع

این حرف شگرف خوشوقت گشتم و بلا توقف متوجه آستانه
فلک نشانه ایشان شدم چون بخانقاه ملایک پناه رسیدم
دیدم که نماز پیشین را گذارده با اصحاب سر بمراقبه نشسته اند
من نیز بیک گوشه خزیدم و بعد از فراغ سلام کردم و بپای ایشان
افتادم تفتیش احوال من کردند فرمودند که ای درویش هرچه داری
بما بگوی و براه انکار مپوی من انکار احوال خود کردم و گفتم حضرتم
من هیچ حال ندارم حضرت ایشان از اول حال من تا آخر مقام
که عبور من بان واقع شده بود کما هو هو گفتند و همه را یک بیک بیان
فرمودند از شنیدن این حرف و ظهور این خوارق عظیم در حیرت
افتادم ایشان بخلوت در آمدند و مرا گفتند که فردا بعد از اشراق
خواهی آمد روز دیگر بوقت موعود رسیدم اتفاقا ایشان نماز اشراق
گذارده بخلوت در آمده بودند اندکی بایستادم دیدم که صوفی در مسجد
نشسته است با وی گفتم که حضرت ایشان وقتی که برون آیند که درویشی
بخدمت شما آمده بود چون ایشان برون تشریف نداشتند
دعا گفته عازم برهانپور گشت آن صوفی در جواب گفت که حضرت
ایشان مرا برای شما نشانده اند و فرموده اند که اگر محمد صدیق نام
درویشی بیاید ما را خبر کنی و حال آنکه من نام خود بخدمت ایشان
عرض نکرده بودم آن صوفی درون خلوت آنحضرت رفت و دعای
من رسانید ایشان مرا اندرون طلبیدند و خود برخواستند و وضو

ساختند

ساختند و بتجدید وضو پرداختند و اندکی سر بجیب مراقبه فرو بردند بعد
مرا فرمودند که پیش بیا و بنشین رفتم و نزدیک ایشان نشستم
باز سر بمراقبه فرو بردند بعد از آن ذکر قلبی مرا فرمودند و متوجه گشتند
و احوال من هر ساعت در خدمت ایشان دگرگون میشد و دیگر
ساعت اینقدر احوال من عنایت فرمودند که بطاعات سنین
شمه از آن بدست نیاید و هر حال که بر من وارد میشد ایشان می
فرمودند که این حال بر تو وارد نمود تا آنکه همه احوال وارده مرا بیان
کردند و بعد از آن رخصت برهانپور نمودند کرامت هم مولانای مذکور
نقل کرد که درویشی صفاکیشی میگفت با من که من متوجه حرمین الشریفین
زادهما الله شرفا و کرامة بودم چون بسرهند رسیدم بشرف عتبه بوسی
خادمان حضرت ایشان مشرف گردیدم از نماز فارغ شده بودند میخواستند
که بخلوتگاه روند درین اثنا من سلام کردم و در پیش ایشان بایستادم
بخادمی فرمودند که برو از خانه ما نان بیار آن خادم رفت و پرچه نانی
آورد ایشان آن نان از دست خادم گرفته بدست خود در بغل من انداختند
و فرمودند که درویش وقت نیک است همین پرچه نان ترا بس است
که برای تربیت تو کافیست بعد از آنکه از خدمت ایشان رخصت شدم
هر ساعت احوال من در تزاید بود و در هر لحظه حالی دیگر روی مینمود
و آنچه در یک ساعت یافتم در بیست سال ریاضت که خود بخود کشیده
بودم و بوی از آن نشنیده بودم و رنگی از آن ندیدم کرامت

یکی از مریدان حضرت ایشان نقل کرد که من بخدمت آنحضرت ارادت
آورده بودم اما هنوز ترک سپاه گری نکرده شبی چوکی من بود یکی از
آشنایان شربت مسکر آورده و مرا تکلیف بخوردن آن نمود و من
ابا میکردم وی میخواست که بر من زور آورد و مرا آن شربت باکراه
بخوراند درین اثنا حضرت ایشان حاضر گشتند و انگشت سبابه مبارک
خود در دندان گرفتند و اشارت بمنع آن عمل شنیع کردند مرا جذبه در
گرفت و دیوانگیها پیش آمد تا چهار ماه آن جذبه بجا [illegible] پیوسته بود
و دران جذبات حضرت ایشان را رای العین میدیدم کرامت یکی از
مریدان عقیدت کیش نقل نمود که مرا وقتی از اوقات بیکی از فاحشا
تعشق و شیفتگی حاصل شده بود چنانچه زمام اختیار از دست داده بودم
روزی ویرا در خلوتخانه خود طلبیده نشسته و مجلس بزم آراسته خواستم
ملاعبت با او نمایم ناگاه حضرت ایشان عیانا ظاهر گشتند و طپانچه
بر روی من زدند و از نظر من غایب شدند بمجرد طپانچه زدن لرزه و رعشه
در بدن من افتاد چنانچه استطاعت و قوت آن عمل شنیع از من
مسلوب گشت و از آنچه که خواسته بودم تایب و نادم شدم
کرامت شیخ نور محمد بخاری که از اصحاب قدیم ایشان است
و از مجاز آنحضرت رسالت پناه را در خواب دیده بود نقل کرد که در خانه
من جنی مسکن داشت و همواره با برادر من تخم عداوت میکاشت
تا آنکه برادرم باسیب او بآخرت شتافت و من نیز دران خانه

هشت بار حضرت

بودم

بودم بعد از انتقال برادر حضور صور مهیبه بر من غالب کردید و بوی گل
همیشه بدماغم میرسید و برادر بزرگتر اول همین حال حادث
شده بود خویشان و قرابتان چون از حال من اطلاع یافتند امید از
حیات من برداشتند و بجای من ساختند شبی با اهلیه خود هم بستر
بودم و هنوز نغنوده ام که ناگاه آن جن بر هر دو ظاهر شد بالای
ما نشست و قوتی بر ما راند که ما را طاقت آن نماند که دست
برآریم و لحاف از پای خود برداریم چون حال باضطرار و اضطراب
کشید حضرت ایشان عیانا بر ما ظاهر شدند و آواز در دادند
که ای نور محمد غم نکنی که این جن است بر طرف خواهد شد ان کید الشیطان
کان ضعیفا چون بمجرد استماع آواز حضرت ایشان ما را خلاص
کرد چون برخواستم حضرت ایشان نیز از نظر من غایب گشتند بعد از آن
هرگز بجلس از مردم خانه ما آسیب جن نشد یک چندی ازان خانه
از آن روز جلای وطن شدند و من میدیدم که با احمال و اثقال خود کوچ
میکردند و میگفتند که حضرت ایشان ما را جلاء وطن کردند کاه در
موضع شادیوال بودیم کرامت میر شرف الدین حسین جرحیقی
ملقب بهمت خان که از مریدان حضرت ایشان بود نقل نمود
که روزی بخاطر من رسید که چند پارچه نفیس از جنس سیله که
در خانه دارم و جزوی مصلح طبخ بخدمت حضرت ایشان بفرستم
چون پارچها و مصلح را جدا کردم بمحبوب الله یار نام که برادر رضاعی

من بود فرستادم ناگاه از زبان عورتی که از طرف خسران من
بطریق مهمان در خانه من آمده بود برآمد و گفت که اینقدر پرچه را
درویشان چه میکنند که ایشان خود نخواهند پوشید من با وی
گفتم بالفرض که اگر ایشان نپوشند در خانه ایشان بکار دیگر از اهل
بیت آنحضرت خواهد آمد چون الله یاران پرچها را با مصالح طبخ
بنظر حضرت ایشان بگذرانید بمجرد دیدن فرمودند که مصالح طبخ را
بگیرید و بجانب پرچها نگاه کرده فرمودند که بمیر شرف الدین حسین
بگوئید این پرچها نفیس است و بکار درویشان نمی آید بعضی عورات که در خانه
شماست با آنها بدهند که بپوشند که لایق ایشانست و باز و البس زنانه
از ظهور این کرامت عورتی که این سخن از وی سر زده بود بسیار خجل
شده نادم و پشیمان گشت و توبه کرد که بار دیگر نسبت بایشان
اینقسم مذکور که ترک ادب فقروی باشد نگوید کرامت و نیز
میر مذکور نقل کرده که فرزند شمس الدین احمد وقتی که دو ساله شد وبای
عظیم در نواحی دهلی افتاده بود همان لا وی بیماری سخت پیدا کرد که تا
سه روز شیر نخورد و بی شعور بود و آثار جان کندن ظاهر شد
تا آنکه محسوس میشد که جان از پای او برآمده و تا کمر بجان شده بود
و دم بر سینه وی آمده بود که جماعه که حاضر بودند بجزع و فزع مشغول
شدند من در آن وقت بهمگی همت خود متوجه بارگاه الله سبحانه شدم و نذر
بستم که این فرزند جوان بخ ساله شود با دایه اش بخدمت حضرت ایشان

فرستم

وبا

فرستم که همانجا کلان شود و غلامی آن درگاه خلایق پناه و بعبادة حق لله مشغول
باشد بعد از آنکه این نذر بستم بالفور محسوس گشت که جان باز بجانب بدن
وی رجوع کرده و در حرکت آمد و چشم بکشاد و طلب شیر نمود
و صحت کلی یافت و خوارق عظیم آنکه چون منظور ایشان بود بعد
از آن هر که بدنیاداری وی سعی نمود او را لباس اغنیا در پوشانید
آنکس از آزار مالی و جانی کشید چنانچه جد و جده مادری وی بسیار
درین جد و تلاش بودند که درویش نشود و او را نگذاشتند که بخدمت
ایشان بغلامی فرستم رود برده مادرش نیز چون در همینا
ساعیه بود از دست غلام خود کشته شد کرامت روزی حضرت
ایشان در خلوت نشسته بودند عبدالمومن نومسلم در خدمت
فیض موهبت ایشان بود فرمودند بخواه هر چه میخواهی فرمودند
که بطلب هر چه طلبداری که حاصل شود وی گفت که برادر و مادر من
در کفر و شدت و تعصب اند هر چند که تلاش کردم مسلمان نشدند
توجه فرمایند فرمودند که چیزی دیگر بخواستی گفت که از توجه حضرت
ایشان همه چیز خواهم رسید اما بالفعل همین آرزوست که اینها
مسلمان شوند فرمودند که بسیار خوب رود مسلمان خواهند
شد روز سیوم از فرموده آنحضرت برادر و مادر وی از سامانه رسیدند
آمدند و بشرف اسلام مشرف شدند کرامت گویند که شیخ
حسین جامی نقشبندی در واقعه دید که فتنه عظیم قایم خواهد شد

در عهد سلطنت عالیشان جهانگیر بادشاه فتوری خواهد رفت وی
این مکشوف خود را بخان اعظم اظهار نمود چون این سخن بحضرت
ایشان رسید فرمودند که بلی همچنین بوده است که بر شیخ حسین
ظهور نمود اما آن فتنه را تسکین دادیم چند روز نگذشته بود که سلطان
شاهزاده خسرو خروج نمود که جمعی کثیر از امرا اعلی و ادنی وغیره همراه
وی شدند و بر آمدند که فتنه برپا شد و در ملک فتور افتاد بادشاه
تعاقب فرمود نزدیک گویندوال هزیمت خورده در آب جناب دستگیر
گردید و بر حکم فرموده آنحضرت فتنه تسکین یافت کرامت
گویند در زمانی که سلطان خسرو خروج کرده بود بعضی امرایان بپادشاه
رسانیدند که باتفاق مرتضی خان که یکی از عمدهای دولت سلطانی بود خروج
نموده است سلطان فرمود که مرتضی خان را در تعاقب او باید فرستاد
که یا او را بیارد یا کشته شود چون حضرت ایشان این سخن شنیدند
که چون مرتضی خان محب این خانواده است و مروج این سلسله امداد داعیان
او ناگزیر است متوجه شده فرمودند که ما را معلوم ساختند که آخر درین
جنگ فتح مرتضی خان خواهد شد همچنان بوقوع آمد ۵۰ کرامت
یکی از خویشان حضرت ایشان را پسر شد و زنده نمی ماند که در
صغر سن رحلت می نمود ازین سبب حیران و پریشان بود یکبار در خانه
پسر شد او را بخدمت ایشان آورد و گفت که حضرت سلامت
نذر ستم که اگر این پسر زنده ماند و کلان شد دایم در غلامی ایشان

باشند

باشند حضرت ایشان بعد از توجه فرمودند که این پسر را عبد الحق نام
نهند که زنده خواهد ماند و عمر دراز خواهد یافت فاما در هر ماه پنج
بهلولی نذر حضرت خواجه بهاء الدین نقشبند میداده باشند
از برکت نفس نفیس عیسی دم آنحضرت آن پسر معمر شد کرامت
یکی از مریدان حضرت ایشان نقل میکرد که من پنهان افیون میخوردم
که هیچ احدی بران مطلع نمیبود و روزی در رکاب سعادت آنحضرت
قدس سره میرفتم و درین اثنا نگاه بر من کردند فرمودند که ای فلان
در دل تو ظلمتی می یابم تا وجهش چه باشد ناچار اقرار نمودم
که من خفیه افیون میخوردم اما الحال تایب شدم کرامت چون عمر
گرامی آنحضرت قدس سره به پنجاه سال رسید فرمودند که ما بین
خمسین و ستین از عمر خود فلان وقت حادثه عظیم بر خود می بینم
و در آن وقت بقضای معلق ارتحال من ازین جهان مشهود میگردد
اما بعد ستین که دوازده سال ازین وقت باشد قضای انتقال
من ازین عالم باشد که قضا مبرم و قطعی محسوس میشود همچنانکه
فرموده بودند واقع شد ما بین پنجاه و شصت سال عمر ایشان همان
وقت که فرموده بودند حادثه عظیم از سلطان وقت بسبب نمامت
بعضی اعداء دین و امتناع ایشان از سجده تحیت که متعارف
سلاطین آن وقت بود روی داده چنانچه معروفست و چون سنین
عمر ایشان بستین و ثلث رسید بحکم آنکه قضای مبرم بعد ستین

مشاهده نموده بودند ارتحال فرمودند کرامت ودر سنه ۱۲۳۲ یکبار روزی
دو حضرت ایشان قدس سره در حضرت اجمیر شریف تشریف
داشتند فرمودند که قرب ایام انتقال ماست و از حضرت خاتمیت
علیه و علی آله الصلوات والتسلیمات بشارتها و کرامتها یافتند
چنانچه که بحضرت عالیات مخدوم زادهای گرامی دامت برکاتهم نوشته
بودند که پیغمبر خدا صلی الله تعالی علیه و علی آله وسلم فرمودند که در عوض
اجازت نامه دنیا اجازت نامه آخرت دادند و از مقام شفاعت
نصیبی ارزانی داشتند و نیز نوشته بودند که کلانترا امهات
المومنین رضی الله عنهن در حضور آن سرور علیه الصلوات والسلام
بعضی خدمات را اهتمام میفرمایند و میگویند که ما انتظار تو داشتیم
چنان وچنین باید بحضور آن سرور و اهل بیت آن سرور علیه
وعلیهم الصلوات والتسلیمات برسی غریب نیست بعد از آن که
حضرت ایشان قدس سره تمام و کمال بسر انجام آخرت پرداختند
و هرچند که عشرت ایشان ارشاد و تکمیل بود اما چون وصل محبوب
حقیقی پرتو انداخت عزلت گزیدند و حضرات مخدوم زادها را دامت
برکاتهم بعد از وصول آن مکتوب متوجه ملازمت آنحضرت قدس سره
شدند و باجمیر رسیدند آنحضرت ایشان را بخلوت بردند و فرمودند
که اکنون مرا هیچ گونه وابستگی باین جهان نمانده است و مرا زود
بآنجهان باید رفت و وصایا فرمودند بعد از آن بوطن مالوف خود رسیدند

وبرای

وبرای خود خانه جدا مقرر نمودند و در آن می بودند تا آنکه در مدت قلیله رحلت
آخرت فرمودند کرامت حضرت ایشان قدس سره در ماه شعبان در سنه ۱۲۳۳
خلوت گزیدند و شب برات بود که احیای لیل داشتند بعد از دو پاس شب
بخانه آمدند زهرا زمان والده عفیفه حضرت مخدوم زادها بر مصلی نشسته تسبیح
میخواندند ناگاه از زبان آن عصمت پناه برآمد که امشب شب تقدیر آجال و آمال
است خدا داند که نام که از ورق هستی محو کرده باشند و نام کدام یکی
را ثابت داشته حضرت ایشان قدس سره فرمودند که بنا بر شکست نفس
و تردد ایشان میگوئی چه باشد احوال کسی که می بینند و میدانند که نام او را
از نامه وجود محو کرده اند و اشارت بخود کردند چنانچه فرموده بودند واقع
شد بعد از شش ماه ازین سخن ارتحال فرمودند کرامت روزی
حضرت ایشان قدس سره در خانه خود دراز کشیده بودند فرمودند
که درین سرا ما درین خلوت خانه خواب نخواهیم کرد حاضران گفتند
مگر در خانه که بتخصیص برای خلوت گزین اند و تعیین نموده اند خواهند خوابید
نیز نگفتند پس کجا خواب خواهند کرد فرمودند که ازین جا هیچ جا
نه بینند تا خود بخود چه ظاهر کنند و چه شود بجهت رعایت طریقه ستر
و سبب بیدل شدن دوستان تصریح نکردند در آمد سرما
از ما گفتند روزی فرمودند که سنین عمر خود را زیاده از شصت سه
سال نمی بینیم همچنین واقع شد که عمر گرامی ایشان شصت و سه سال بود
که ارتحال فرمودند کرامت روزی یکی از امرایان صادق العقیده

فرمودند آنجا

بتقریب سفارش حاجتمندی مکتوبی نوشتند و نگاشتند که چون درین
شهر هر سال وبا میشود معلوم نیست که درین سال حیات وفا کند یا نه اگر
که خشنود باشند انتقال خود را از راه نستر باین عبارت
ادا نموده‌اند و همدران سال درگذشتند کرامت یکی از دوستان
نقل کرد در ان ایام که آن امام همام قدس سره بیمار بودند بخاطر من گذشت
که چند روز رخصت گرفته بجانب وطن مالوف رفته باز بخدمت
برسم فرمودند که چند روز باش عرض کردم که خطره غالبست باز فرمودند
که چند روز صبر کن عرض کردم که عنقریب بخدمت ایشان مراجعت
مینمایم رخصت نمودند و این مصراع را خواندند مصراع کجا تو کجا ما کجا و بهار
بعد از چند روز ازین سخن رحلت نمودند کرامت بتاریخ ۱۲ شهر محرم الحرام
۱۰۳۴ سنه در حالت صحت گفتند که مرا نمودند که میان چهل و پنجاه
روز ازین حال تو خواهد شد بجنان بوقوع پیوست بیست هشتم ماه
صفر ختم الله بالخیر والظفر رحلت فرمودند روزی پیش از مرض فرمودند
که دو روپیه را انگشت بجهت سوختن منقل بیارید بعد ازان فرمودند که
یکروپیه را کفایتست که واعظ الهی در دل گفت که فرصت کجاست که انگشت
دو روپیه را بسوزد یکروپیه را کفایت عرض کردند که چون ایام سرماست
بکار بردن اندرون خواهد آمد فرمودند که یاران طول امل دارند فرصت
وقت کجاست اما چنین کنند چون انگشت دو روپیه را آوردند
نصف ازان انگشت برای خود جدا کردند و فرمودند که اینقدر برای ما

کرامت

کفایت

کفایت کند باقی مانده درون محل فرستادند هر قدر انگشت
که بجهت منقل خود جدا کرده بودند در ساعت وصال ایشان باتمام
رسید کرامت پیش از انتقال خود بمدت مدید بوالده حضرت
مخدوم زاده‌های عالیقدر فرموده بودند که برین جهان مکشوف شده
که درین حال من پیش از تو خواهد بود باید که از مبالغ مهر خود که پیش از ان
وجه حلال است کفن من خواهی کرد حسب الامر ایشان بوقوع
پیوست آنحضرت قدس سره پیش عصمت پناه رحلت فرمودند کرامت
حضرت ایشان قدس سره روز سه‌شنبه وقت صبح یکپاس روز
بر آمده ۲۸ ماه صفر سنه یکهزار و سی چهار ازین دار بدار سفر اختیار فرمودند
این حقیر جامع این حضرات القدس در وقت غسل آنحضرت قدس سره
حاضر بود و آب غسل برادر زاده حضرت ایشان شیخ بهاء الدین
که غسل میداد و پای مبارک ایشان را در انوقت بوسیده بود
و بر چشم خود مالید وقتی که خواستند که جامه‌های ایشان را از
برای غسل برارند و بالاپوش از بالای ایشان برداشتند
دیدیم که دستهای بر ناف بسته‌اند و ابهام را با خنصر حلقه نموده‌اند
چنانکه وضع یدین در نماز [illegible] سنتست و حال آنکه وقت ارتحال
دست و پای ایشان را دراز کرده بودند چنانچه متعارفست و حضار
بجهت امتحان آنکه این امر اختیاریست یا اتفاقی مکرر دستهای
مبارک ایشان را کشادند باز بهمان عقد منعقد شد و چون داشتند

وفات ایشان

که همین وضع مختار ایشانست بهمان وضع گذاشته مشغول بجهت
تجهیز گشتند چون جامها برای غسل فرود آوردند و دستار از
فرق مبارک ایشان بر گرفتند و بر سریر غسل ایشان را
خوابانیدند دیدیم که تبسم نمودند چنانچه در حالهٔ حیات طریقه
حیات تبسم ایشان بود تا مادام که بر سریر غسل بودند
تبسم داشتند بتعجب حضوران بیشتر شد من بعد ایشان را
وضو دادند و دستهای مبارک ایشان را بازو دراز کردند و انحضرت را
بر یسار مضطجع کردانیدند و طرف یمین را غسل دادند بعد از ان
بر یمین مضطجع ساختند درین اثنا دست راست بر دست چپ
بستند و دستها را بازو دراز کرده بر نعش آوردند همه حاضران معاینه
مینمودند که دست را از طرف یمین و دست چپ را از جانب یسار
باهستگی حرکت داده بایکدیگر پیوستند و دست چپ را بدست
راست قبض نمودند چنانچه با بهام و خنصر دست راست بربند دست
چپ حلقه دادند ازین خوارق فخیم غوغای عظیم از حضار برخواست
و همه بی اختیار تسبیح بر زبان راندند آخر چون رفقای ایشان
در تعیین دیدند دستهای ایشان مقبوض گذاشتند
و از یکدیگر جدا ساختند و دراز نگردند این قبض یدین و تبسم
از اعظم خوارق و کرامات است که بعد از ارتحال از انحضرت قدس
قدس سره بظهور پیوست ذلک فضل الله یؤتیه من یشاء والله ذو الفضل

العظیم

العظیم بعد از ان حضرت ایشان را در قبه مسوره که انحضرت قدس سره
بالای مزار بزرگوار خود اعنی خواجه محمد صادق تعمیر فرموده بودند نگاه
داشتند کرامت روز ارتحال حضرت قدس سره در اطراف آسمان
بغایت سرخ شده بود گویند که سرخی آسمان گریه اوست بر دوستان
حق است کما ورد فی شرح الصدور بلغنی ان السموات والارض
تبکیان علی المؤمن وفیه ایضا بکاء السماء حمرة اطرافها وفیه
ایضا عن سفیان الثوری قال کان یقال هذه الحمرة التی یکون
فی السماء بکاء علی المؤمنین کرامت بعد از ارتحال حضرت ایشان
قدس سره بعد از دو سه روز یا چهار روز یکی از مخلصان نقل کرد
که امروز وقت ظهر در مسجد ایشان بنماز آمدم موذن اقامت گفت
و مردم بنماز استاده شدند من عقب امام ایستاده بودم بچشم
سر دیدم که حضرت ایشان قدس سره بپهلوی من استاده
اند و دست مرا گرفته با خود متصل ساختند تا مفاصله ما بین نماند
چنانچه در حین حیات طریقه ایشان بود تا آخر نماز ایشان را
میدیدم که فرجین شال سبز پستقی پوشیده بودند و تحتی در پا
داشتند وقتی که سلام نماز دادم از نظر من غایب گشتند
کرامت حضرت مخدومزادگی عارف وحید خواجه محمد سعید سلمه الله
المجید در ایام ماتم انحضرت قدس سره فرمودند که من امشب در
حجره که در صحن روضه منوره بود بر بستر افتاده بودم و از الم فراق

بمسجد

و درد اشتیاق خواب از من رفته بود وی یافتم که آنحضرت قدس سره
در صحن روضه سیر کردند درین اثنا در حالت بیداری معاینه کردم که توجه
بجانب در حجره نموده در آمدند و بر بستر من نشسته مرا تنگ در کنار
کشیدند و تا مدتی در کنار داشتند چنانکه عادت مشایخست که در
وقت عطاء نعمت باطنی معانقه کنند هیبتی بر من مستولی گشت
و لرزه در اعضاء من افتاد بعد از آن از نظر من غایب شدند تا در آن
حجره بودم تنها آنحضرت قدس سره را در صحن روضه میدیدم که سیر
میکردند چون وجود طبیعی من طاقت معانقه ساکنان اقدس
نداشت و هول کشیده بود باز بآن طریق که شاغل دین بودم
یافتم و بحضور روحانی کفایت میشد **کرامت** یکی از مخلصان حضرت
ایشان قدس سره نقل کرد که پسر من بیمار بود و در آن بیماری صور متوحش
و هیئت مهیب او را مینمود و او بترسید و میلرزید گفتم ای فرزند
تو در خورد سالی حضرت ایشان را دیده بودی چیزی از حلیه مبارک
آنحضرت بیاد تو مانده است یا نه گفت لحیه شریف ایشان و نقش
مبارک آنحضرت در نظر منست گفتم بس همین قدر در نظر بیار تا وسوسه
شیطانی گرد تو نگردد بطفیل حفظ صورت حضرت ایشان حق سبحانه
ترا صحت کرامت فرماید او بحفظ حلیه ایشان اشتغال نمود ناگاه غشش
در ربود بعد از افاقت بیان نمود که حضرت ایشان را دیدم فرمودند
که بابا ما بمدد از رسیدیم و به بهشت در آمدیم اول پای راست در بهشت

دراوردیم

در آوردیم بعد از آن سر بعد از آن پای چپ حاصل که در بهشت
در آمدیم و قدم خدا گرفتیم گفتم یا حضرت مرا نیز بخدا تعالی
برسانید تا قدم او تعالی را بگیرم فرمودند که هنوز وقت دو وقت
فرزندان من نرسیده است چون از خواب بیدار شد صحت را
کمال یافته بود و اثری از ضعف نمانده و وسواس بکلی برطرف
شده بعد از ده روز از دیدن این واقعه صادقه در دیار ما خبر رسید
که حضرت ایشان قدس سره از عالم ظاهر بعالم معنی رفته اند
چون کرامات و خوارق عادات ایشان قدس سره از حد و عد برون
بود و ایراد همه آن درین مختصر گنجایش نداشت بالضرورت بهمین
قدر درین باب اقتصار نمود و خوارق کثیره آنحضرت در ذکر خلفا
و اصحاب ایشان که رواة آن کرامات اند نیز مذکور خواهد
گردد
ان شاء الله سبحانه و بعضی احوال و واقعات و کرامات که قبیل از ارتحال
و بعد آن بوقوع آمده در رساله جدا بوصال احمدی نوشته ام
فارجع الیها **تواریخ** بعضی از دوستان تاریخ و مرثیه ها گفته اند
لذا لاجل برخی را اینجا ایراد مینماید خواجه هاشم کشمی بربان نوری
که بخلافت حضرت ایشان در بلده برهانپور بر مسند مشیخت
و ارشاد بوده گفته که این شصت و سه فقره که بر طبق عدد سنین
عمر حضرت ایشان است هر یک تاریخ سال وصال آنقدوه
ارباب کمال الکمالات قدس الله سره و روحه و افاض علینا

مفتوحه باسم فیاض دلها قطب الاقطاب روزگار باشد سراج وجود
طرف بست : ماه محققین رفت : خیر الاولیا ماند : منور رحلت نمود : مرد
سوفت : احمد زین سالخ بود : اوج علمای راسخ بود : ظل محمد بود
او امر خلق احمد بود : همه آنکین صحابه سید الثقلین بود : والی حب
شیخین بود : مهر عثمان و علی بود : همه محبت اهل نبوی : اقتباس نبوی بود
ابر نیسان رحمت بود : شهسوار محبت بود : حذیو عارفان بود :
فر خاصان بود : احمد پناه فضلا بود : سرور اهل تمکین بود : تکیه
که همه اتقیا بود : منور آداب خواجه بهاء الدین بود : رای خواجه علاء
الدین بود : الخواجه محمد پارسا بود : بزرگیهای خواجه عبید الله بود :
ادراک خواجه باقی بالله بود : رواج محمد رسول الله بود : راوی ذو الجلال
بود : همه امثال بود : وی شمس حقیقت : شهباز طریقت : جان
شریعت : حبیب تربیت بود : رفیع المراتب : خیر المناقب : و آنکه
جمال الله الاکبر : آیه من آیه عزوجل : شکرف روزگار : کاشف
برور دگار : باعث نجات ابد : سرچشمه حیات ابد : بحار اسرار
قرآنی : منور دین بالف ثانی : رونق چمن زار عزت : بل گل کون
عروس سعادت : دولجه صباحت و ملاحت : همه محبت : و همه
محبوبیت : هو فخر العجب : غازه وجه ادب : اکمل الافاضل
خیر الاکابر : شرف احدی حیات : منتهی عالی الدرجات : عمر
احدی بجان : عمر بپایمرد : وصل محب الله : سرشته صفر

عطا الله عزوجل مثواه : وجعل بدار الخلد ماواه : رزقنی الله
توفیقه : وبسط الله تعالی دایما طریقه : اکثر الله محبته الی
یوم الدین : بحق نبی الله محبوبه واله واصحابه والتابعین تاریخ
که حروف معجمه از هر مصراع او معلم سال انتقال پادشاه
ملک کمال آنست وحروف اول هر مصراع اسم مکرم اوست
آن شده که بود او فخر کمال : حیرت زده از شهود او چشم هزار :
همر فلک قرب بستان کمال : دریای کرم چراغ بزم ابرار :
تاریخ بر عکس نخستین است و نیز حرف ابتداهای او
بیان ولادت آن شیخ دین : او سرور ملک مهر دریای جود :
خاکره آنسه را بصبار چنود : شاه او رنگ معرفت گوهر سر :
علامه عصر لوح اسرار وجود : مصراع این بیان سال وصال بود
این قطب سراج عالم همت بود : شاه گل درجه وحدت بود :
وین تازه روی چو گل از ابر بهار : وان در عالم ما بین نعمت بود :
مستور نماند که نثرهای که بر سر این هر سه رباعیت مرقوم است
نیز بر وفق قاعده رباعی خود تاریخ وصال میشود
قاعده توشیح مرتب تخلید بیرون آید که سال وصال حضرت
ایشانست رضی الله عنه : تا رفت گل از باغ زار بماند :
بخت من و گلشن چو شب تار بماند : بالش چمن ما چو شکیبا از دل رفت :
لخت دل بلبل بسر خار بماند : هر مصراع این رباعی که مرکب از

حروف غیر معجمه است نیز تاریخ وصال آنحضرت است و حروف ثالث
هر مصراع محصل نام نامی ایشان رضی الله عنه رباعی او اعمل اهل عصر در علم علم
لوح الاسرار للامع ملک کرم ⁂ او مهر کمال سرور عالم حلم ⁂ گر دوره سرمه
ده اهل حرم ⁂ سال وصال بتعمیه حاصل شود و از هر حرف ثانی مصراع
غایب بحصول پیوندد که مبین سنین عمر آنحضرت است رباعی
آنکو بخموشی سخن آموخت مرا ⁂ تا رفت بدامان غم دوخت مرا ⁂ هجرت بکرید
دل ز سال سوزش ⁂ ابر آمده کفتا غم دل سوخت مرا ⁂ تاریخ وصال
درین رباعی واضح است مع ذلک حروف ثانی هر مصراع علی سبیل
الاتفاق ایما بعدد سال عمر ایشان مینماید قطعه بود مهر ماه علم حال و قال
همچو عثمان مرحیا از زین بود ⁂ از خرد چون سال عمرش جست دل
زین معنی گفت ذو النورین بود ⁂ درین قطعه نیز تاریخ وصال ظاهر است
و حرف اول هر مصراع که محصول او لفظ حاضر است تاریخ بدو خلافت
حضرت ایشانست حبیبی که از حسن قطعه

گر دوره او سرمه و پهر اهل حرم

حبیبی که از حسن

حبیبی که از حسن ذاتی خویش ⁂ آتش همی ساخت دریای آن ⁂
ضمیرم ز دل سال وصلش بجست ⁂ رقم زد بهشت برین جای آن ⁂
غزل بهار باغ عرفان ابر رحمت کزین گلشن بتعجیل صبا رفت ⁂
مکر صبح قیامت سر برآورد ⁂ که از مشکوة دین شمع هدی رفت ⁂
درین ملک فنا غرق بقا بود ⁂ هم از عین بقا اندر بقا رفت ⁂
زیادش خانه دل آفتابست ⁂ اگر از دیده چون نور ضیا رفت ⁂
چو شاه اولیای عهد خود بود ⁂ خرد گفتا که شاه اولیا رفت ⁂
آنکه بود از کلید خامه او ⁂ قفل اشکال عارفان حل رفت ⁂ بود چون شمع
جمع اهل کمال ⁂ عقل گفتا سراج کمل رفت قطعه ⁂ رفت آنکه دیده ادراک
این خانه دان ⁂ خفاش آفتاب ظهور کمال او ⁂ او نایب رسول بدار جنت باورت
نایب شمار عمر نبی بین وسال او ⁂ سایه رسول واحد مرسل نهفته بود ⁂
این احمد است سایه او امتثال او ⁂ از بسکه امتثال نبی بود جلگی ⁂ می جوز
نبی انتقال او علی سبیل التعمیه محل که بست سوی بیابان کوهسار ⁂ اسپند وش
بجمر صحرا بسوخته ⁂ خار بس که بود کز شرر نعل توسنش ⁂ از رهروان بادیه پیها بسوخت
خاری خلیده بر جگر اشتران مست ⁂ کز اشک گرمشان دل خارا بسوخته ⁂
شبهای غم چو بخت من آخر سیه چراست ⁂ این شعله کز نه خانه شبها بسوخته ⁂
بنفس که بر گرفت که چون نوک شعله کاه او ⁂ از دو دست باز دست مسیحا بسوخته ⁂
روز وداع دلبر ما پرسد از کسی ⁂ کو داغ دل تمام سراپا بسوخته ⁂
تاریخ که میر احمد یافته و خواجه هاشم منظم آن پرداخته شهی ملک دین مه اوج یقین

بنفس که بر گرفت ز چون شعله کاه او

[illegible]

کرد دین و دل بودی آباد کو ؛ چه شد سرو آزاد بستان قرب ؛
سربندکان دل آزاد کو ؛ اکر سال غرمش بپرسد کسی ؛ بکو سرور اهل ارشاد کو
یا ایها الانام لقد سافر الامام ؛ من کان باب حلقته عروة
القبول ؛ العارف الذی ذهب ربه له ؛ حال التی تحیر فی
شانها العقول ؛ ما الموت کان یده یقین قد انطلق ؛
من مشرق الظهور الی مغرب الافول ؛ لما ثابت ارشد رسول حقیقته
فاکتب لعام رحلته وارث رسول ابن شعث سه فوره که بر طبق عمر حضرت
ایشانست قدس الله سره الاعظم هر یک تاریخ وصال آن قدوه صفاکیشانست
که خدمت میر محمد نعمان که از اکمل خلفا و حضرت ایشان اند از دل و زبان
و از زبان بقلم آورده ؛ مرجع معارفت راهبر اهل حلاوت نماند ؛ عنقای قاف
عزت نماند ؛ دُرّ دریای محبت نماند ؛ آئینه جمال نمای محبت نماند ؛ نور مصباح محبوبیت
نماند ؛ فارس میدان صفوت بود ؛ آفتاب جهان ملاحت بود ؛ سند ارباب قسمت بود
مرکز دایرهٔ سعادت بود ؛ قافله سالار کعبه همت بود ؛ سر و شن محبوبیت بود
مرجع اصحاب تجرد بود ؛ بدر منیر تقوی بود ؛ جان ارباب خانقاه بود ؛ با اهل صلابت
تکیه گاه بود ؛ مواقف اطوار طریقت بود ؛ شمس سیمای الفت بود ؛ بکر معرفت بود
شرف شمس العارفین بود ؛ کنز مخفی دارین بود ؛ مآل مشایخ بود ؛ نور حدقهٔ کرامت بود
و شمس مجید اجابت بود ؛ شجرهٔ طیبهٔ تکمیل ؛ کنج فضل الهیه ؛ هادی حضور ؛ مفتح
ابواب فتوح ؛ ترجمان کلام لاریب ؛ منبع اخبار نبوی ؛ رهسپر وی مسلک ابدی
اکمال آثار مصطفویه ؛ صراط مستقیم وحدانیه ؛ خدیو اجتهاد ؛ مهر سپهر حدیث

سر دمدهٔ اقتدار ؛ محرم رموز الاسرار ؛ آیت برکات ؛ آرایش جمال
ولایت ؛ اعتصام الناصرین ؛ شمس مستفیدین ؛ نور الابصار ؛ تفرد زاد خاشعان
سند ذکر ؛ اساس افضال ؛ خلاصهٔ نور احمد ؛ بال رضا ؛ باب گنجینهٔ فیاض ؛ نور
ستایش ابد ؛ نور جهان طریقت ؛ ریاض احدی ؛ فیض صمدی ؛ نقطهٔ دایرهٔ
احرام جمال تجلیات علوی ؛ گل گلشن تعز ؛ معلم دبیرستان وصال ؛ مرشد
تحقیق بحر عمیق تصدیق ؛ کوثر صباحت ؛ اما ما داعیاً الی الله باذنه ؛ بفردوس
برف بجانب خلیل شد ؛ منظومه که هر مصراع آن تاریخ میشود نظم ؛ او نور جهان
بود او قوت روح
مکرمت بود ؛ او نور سپهر محمدت بود ؛ سرمایهٔ هر فتوح بود او ؛ در ما همه
معدن
او محرم راه کعبه وحدت بود ؛ او منبع نور سند عزت بود ؛ ممدوح جواد ده
نصرت بود ؛ برهان کمال هادی رحمت بود ؛ قبلهٔ عسکر سعادت بود ؛ گوهر
افسر محبت بود ؛ آن گل گلستان اتفاق ؛ کاشف راز رمز ایقانی ؛ تاریخهای فضایل
پناه محمد صادق کشمیری گفته ؛ فریاد ز گردش زمانه ؛ بیداد ز دست جور ایام
قطب ارشاد شیخ احمد ؛ که بود بخلق فیض او عام ؛ در ماه صفر به بیست و هشتم
بگذشت ز دهر با سرانجام ؛ از رفتن او ز بیدلان رفت ؛ یکباره قرار و صبر و آرام
شد روز وصال عاشقان شب ؛ شد صبح امید طالبان شام ؛
خم قلعه دین و برج ایمان ؛ او بود بدهر پر دو و دام ؛ تاریخ وفات او بر آمد
افسوس فتاد برج اسلام ؛ و هم وی گفته اولی لا یموت بل ینتقل المنازل
الابدی ؛ و ایضاً منه الموت هو جسر یوصل الحبیب الی الحبیب
محمد و مزاده که خواجه محمد عبید الله پسر خورد قطب زمان حضرت خواجه محمد باقر قدس سره

مصرع: مات لم یمت

تاریخ ارتحال آنحضرت قدس سره یافته: بل حی ابداً برادر کلان ایشان خواجه عبدالله
تاریخ یافت: ماتم صفاکیشان ملا حیدر تاریخ شان کشاف حقایق و معارف بود:
مولانا عبدالقادر ابنائی تاریخ آنحضرت یافته کجا شد خلیل الله هم وی گفته:
انه فی الحکمة: و مولا کریمی سنامی که از مخلصان حضرت ایشانست تاریخ
ارتحال آنحضرت چنین گفت قطعه: شه ملک ولایت شیخ احمد: که مثلش مادر ایام کم زاد
ازین راه خطرناک پرآشوب: قدم برداشته و راه خلد بنهاد: بپرسیدم ز هاتف
سال تاریخ: بگفتا ساکن خلد برین باد

فی بیان مقامات ابناء رضی الله تعالی عنه

حضرت خواجه محمد صادق قدس سره اعظم و اکبر ابنای حضرت ایشان و اشراف اولیاء زمان بوده
ولادت آن سپهر وجود بار ولایت در سنه هزار اتفاق افتاده از اوان صبا و
صغر سن آثار علو استعداد و سیمای هدایات و ارشاد از جبین مبین آن رهبر
راستین پیدا و هویدا بوده است چنانکه جد امجد آن عالی منقبت علیه الرحمة در ایام
طفولیت ایشان از تعلیم میفرمودند بحضرت ایشان ما قدس سره میگفتند که این فرزند
شما امور عجیبه غریبه از حقیقت اشیا و کیفیت خلقت آنها می پرسد که بدشواری خود را از جواب
وی خلاص میکنیم وقتی که حضرت ایشان قدس سره بعد ارتحال والد ماجد خود یکسال
در سنه هزار هشت بدولت صحبت حضرت خواجه قدس سره مشرف گشته آن
مخدومزاده بر جاده در سن هشت سالگی بهمراه والد بزرگوار خود بوده اند و بنظر
فیض اثر حضرت خواجه رسیده اند و طریقه از آنحضرت گرفته و از برکت توجهات
عالیات حضرت خواجه قدس سره دران هشت سالگی احوال و واردات غریبه
بران مخدومزاده عالی قدر وارد میشد و صنوف و کشوف و اذواق و استغراق دران

یافته مصرع

الحضرة الحادیة عشره

جناب

جناب علو و غلو داشت و با وجود غلبات جذبات بتحصیل علوم نیز اشتغال
مینمودند و چند کتاب را سبق میخواندند و گاه از سلطان جذبه و طغیان
حال سر و پا برهنه بر می آمدند و اوراق و اسباق در طاق میماندند و توارد
و تکاثر جذبات بر ایشان بنوعی غلبه مینمود که اکثر اوقات حضرت خواجه
میفرمودند که محمد صادق را طعام بازار بخورانید تا از و استیلای حال
اندکی فرود آید حضرت خواجه گاهی در ان شفقتها که ایشان را میدیدند
میفرمودند که مجذوبها را به بینند که چه حال دارد و علو حال ایشان بدان مثابه بود
که روزی یکی از مشایخ زمانه در خدمت حضرت خواجه قدس سره رسیده احوال
بلند خود را بعرض آنحضرت رسانید و معروض داشت که اگر در صحبت شریف
نیز همین قسم احوال بحصول می پیوندد و تکلیف شما نکنیم و اگر فوق ان حاصل
میگردد در خدمت شما باشیم و استفاده نمائیم حضرت خواجه قدس سره
فرمودند که محمد صادق را بطلبید ایشان را آوردند حضرت خواجه قدس سره
فرمودند که بابا احوال خود بگوئید که این شیخ مهمان ماست از زبان شما بشنود
آن مخدومزاده عالی منزلت واردات و سوانح خود را بعرض رسانید
اتفاقا این احوال مطابق احوال آن شیخ بوده است که در پنجاه سال حاصل نموده
با فراوان زوائد آن شیخ از استماع خویش از زبان طفل هشت ساله
که دو سه ماهست که داخل این طریق شده از حیرت خود را گم کرد و دید
علو حال از دماغ وی بدر رفت و مرحمت و شفقت حضرت خواجه قدس سره
و محبت آن مخدومزاده با آنحضرت بدان درجه بود که یکباری حضرت خواجه

را تب محرق عارض شد آن مخدومزاده را نیز تب گرفت و این تبها بامتداد کشید
آخر روزی حضرت خواجه قدس سره بحضرت ایشان قدس سره فرمودند که
تبهای ما انعکاسیست تا محمد صادق اینجاست نه تب وی برطرف خواهد شد و نه ما
وی را بسرهند برید تا تبهای ما هر دو برطرف شود حضرت ایشان بنابر امتثال همچنان کردند
همین که وداع شده برای گشتن فرود آمدند تب آن مخدومزاده مندفع شد
و مخبر خبر آورد که تب حضرت خواجه قدس سره نیز زایل شد ازین قسم معامله در سلسله
علیه نقشبندیه بسیار واقع شده چنانکه عزیزی را ازین طریقه یکبار از غلبه سرما لرزه
و رعشه پیدا شد هر چند لحافها میپوشانیدند تسکین نمییافت ناگاه خادمی که
وی را باستاده بود در رسید وی جایی در راه در آب افتاده بود و سخت سرما یافته
لرزه و رعشه بر کمال داشت فرمود که این درویش را بجامه ها و پوستینها درپوشانید
که این سردی من انعکاسی از وست چون او را گرم کردند سرمای آن عزیز و لرزه و رعشه هم
تسکین یافت و اکثر اوقات حضرت خواجه از آن مخدومزاده حقایق اکوان و از احوال
موتی و قبوری و از وقوع و عدم وقوع امور مستقبله در خلوت خاص طلبیده میپرسیدند
و آن والا گهر اندکی توجه نموده جواب بخدمت آن عالیحضرت عرض میکردند و بر طبق
مکشوف ایشان بوقوع می آمد و علی هذا القیاس درویشان و هواکیشان حقایق
غیبیه از آن مخدومزاده میپرسیدند و جواب میشنیدند و بر وفق کشف آن مخدومزاده
بوقوع میپیوست تفصیل قصص کشوف آن عالی منقبت را دفاتر میباید درین مجمل
کفایت کردیم و حضرت خواجه بعد از مفارقت آن مخدومزاده ملاطفه گرامی باینجانب
نوشته اند قرة العین محمد صادق برخوردار ظاهر و باطن گردد احوال او چنانچه

ظاهرست

فرستا

ظاهرست موجب حمد است برهمان حضور خود باشند از غیبت و استغراق اندیشه نیست
انشاء الله العزیز سکر بصحو آید و فنا در شعور اندراج یابد و مرتبه دیگر در جواب عریضه حضرت
ایشان که مشتمل بعرض احوال آن برگزیده آفاق نیز بوده حضرت خواجه قدس سره
نوشته اند احوال محمد صادق اصلیست در ان ایام که حضرت خواجه حضرت ایشان را
خلافت اصحاب خود را حواله ایشان نمودند و تربیت آن مخدومزاده نیز بآن حضرت
سپردند آن نونهال بستان کمال در خدمت والد ماجد خود کسب کمالات کردند و بمرتبه
تکمیل رسیدند حضرت ایشان ما از احوال آن گلدسته اکمال در ان ایام صغر سن
آن مخدومزاده بحضرت خواجه چنین نگارش فرموده اند که محمد صادق در مقام حیرت
غوطه خورده است و در حیرت بفقیر مناسبت تمام دارد تم کلامه در سن بیست و
یکسالگی بخلعت خلافت ایشان مشرف گشتند و روز جمعه ماه جمادی الثانی بود که آنحضرت
فرجی خاصه خود عنایت فرمودند و در ان روز جمع غفیر و جمع کثیر بآن مخدومزاده
برجاده مصافحه و بیعت کردند در انوقت نوری از جبین مبین آن قدوه
اهل تمکین ساطع و لامع میگردید که آفتاب عالمتاب در برابر آن انفعال متسلی
میکشید و آن زبده ارباب عرفان از حیا و انکسار و شکستگی چنان احاطه نموده
که در گفت و شنفت نمیگنجد و تسلیم و سپرد و رضا بقضا بر کمال داشتند
روزی یکی از مخلصان ایشان از ایذاء بعضی مردم بخدمت ایشان عرض کرده
التماس نموده که توعید و تهدید آن جماعه باید فرمود آن مخدوم زاده
فرمودند که ای فلان اگر ما مردم در خصومت و منازعت کوشیم پس در میان
ما فقرا و اغنیا چه فرق باشد آن مخلص میگفت که این سخن را باد اثر فرمودند

بود

کمن

ازگفتهٔ خود پشیمان گشتم و کینهٔ جفا کاران از دل بیرون انداختم و هرکه در صحبت
کثیر البرکت آن مخدوم‌زاده میرسید دل او از حب دنیا سرد میشد و حضرت
مخدوم‌زاده جامع علوم عقلیه و نقلیه بوده اند و تحصیل اکثر علوم در خدمت
حضرت ایشان کرده بودند و هرچه از علوم عربیت نزد مولانا طاهر لاهوری
و شطری از علوم حکمیه پیش مولانا معصوم کابلی خوانده اند در مدت هژده سالگی
تحصیل علوم ظاهره بانجام و اتمام رسانیده بودند و جمیع علوم متداوله را
بدقت و متانت درس میفرمودند این حقیر جامع این کتاب حضرات القدس
مطول با حاشیه میر و شرح عقاید با حاشیه خیالی و تحریر اقلیدس و شرح
مطالع با حاشیه میر بخدمت آن مخدوم‌زاده گذرانده و بعد ارتحال ایشان
شرح مواقف و تفسیر بیضاوی و حاشیهٔ عضدی بخدمت حضرت ایشان
قدس سره خوانده آن مخدوم‌زاده در کنه سخن بغایت در در میرفتند
و سخن را بمراتب کثیره میبردند و وقتهای غیر مکرر زادهٔ طبع جدید سلیم خویش
مینمودند و گاه بر حاشیهٔ کتاب آنرا تعلیق فرمودند روزی بصحبت یکی از فحول
علمای شیراز که بهندوستان آمده و در معقولات نظیر نداشت رسیده مشکلات چند
از دقایق علوم عقلیه که خاصه خود بوده درمیان آوردند آن فاضل شیرازی
تسلیم نمود و زبان بمدح آن مخدوم‌زاده کشوده فرمود که ما را این گمان نبود
که در هند کسی باشد که قوت ادراک علوم عقلیه داشته باشد فکیف که بر آن ایجاد
لا یدفع ایجاد و ایراد نماید اما چون این جا آمدیم یقین حاصل شد که درین ملک هم
این قسم فضلا پیدا میشوند و از حضرت ایشان کلمهٔ چند که در بیان حال

آنصاحب

آنصاحب کمال واقع شده و دلالت بر جلالت قدر ایشان دارد ایراد مینماید
آنحضرت قدس سره در مکتوبی بآن مخدوم‌زاده نوشته اند که از مکتوب شما که
در شرح احوال نوشته اند چنان مفهوم گشته بود که شما را مناسبتی بولایت خاصهٔ
محمدیه علی صاحبها الصلوة والسلام والتحیه پیدا شده است ازین معنی شکر
خداوندی جل سلطانه بجا آورده که از مدتها آرزوی این دولت داشته که در حق شما
بحصول پیوندد و این زمان امیدوار گشته متوجه شد که شما را باین دولت
جذب نماید اتفاقاً درین جست و جو شما را داخل ولایت موسوی یافت
علی نبینا و علیه الصلوة والسلام و از آنجا کشیده داخل دایرهٔ ولایت خاصه
ساخت الله سبحانه الحمد والمنة علی ذالک و نیز نوشته اند فرزندی اعزی
مجموعهٔ معارف فقیرات و نسخهٔ مقامات جذبه و سلوک نیز نوشته اند که فرزندی
را از محرمان اسرار است و از خطا و غلط مصون و نیز نوشته اند که این مقام
بفرزندی ارشدی عنایت فرموده اند و داخل ولایت شان ساخته فقیر این جا
در رنگ مسافران در ولایت ایشان نشسته است و نیز نوشته اند که این فقیر از
ولایت موسوی بوده از راه اجمال آن ولایت است و استفادهٔ فرزندی اعظمی
علیه الرحمة از راه تفصیل آن ولایت این فقیر که از راه ولایت موسوی استفاده است
شبیه ولایت رجل مومنست که از آل فرعون بوده و ولایت فرزندی
مرحومی آیتی بود از آیات حق جل و علا و رحمتی بود از رحمتهای رب العالمین در سن
بیست و چهار سالگی آن یافت که کم کسی یافته پایهٔ مولویت و تدریس علوم
عقلیه و نقلیه را بحد کمال رسانیده بود حتی که تلامذهٔ ایشان بیضاوی و شرح

استفاده

و ولایت فرزندی نسبت بولایت آسیه فرعون که ایمان آورده اند
و نیز نوشته اند که ...

مواقف

وامثال این ها را بقدرت تمام درس داده اند و حکایات معرفت عرفان
وقصص شهود و کشوف ایشان مستغنی است ازانکه در بیان آورده شود درین هشت
برنجی مغلوب حال شده بودند که حضرت خواجه ما قدس سره معالجه تسکین حال ایشان را
بطعامهای بازار که مشکوک مشتبه است میفرمودند و میفرمودند که عجب که مرا بجهة صادق
هیچکس نیست و همجنس مجیبی که ادراجابت هیچکس نیست ازین سخن بزرگی ایشان باید
دریافت ولایت موسوی را بنقطه آخر رسانیده بود عجایب و غرایب آن ولایت را
بیان میفرمودند همواره خاضع و خاشع و ملتجی و متضرع و متذلل و منکسر بودند میفرمودند
که هر یکی که از اولیا از حضرت حق سبحانه و تعالی چیزی خواسته است من التجا و تضرع
خواسته ام تم کلامه الشریف اکنون عرایضی که آن خلاصه دودمان ارشاد بحضرت
ایشان قدس سره نوشته اند بنگارد قدس سره قبله گاها از دل خبر آن نیست که هیچ ساعت و لحظه
بخلاف رضای او تعالی بگذرد و آن میسر نه مگر آنکه توجه خادمان آن درگاه مددی
فرماید و دستگیری نماید معروض باکریمان کارها دشوار نیست الحمد لله والمنة که
بیمن توجه شریف بر طریقی که امر فرموده اند استقامت دارد و در ان کم قصور راه
میباید بل روز بروز امیدوار ترقی و تزاید است بعد از فجر و ظهر و عصر حلقه مینشیند
دار حافظ قرآن میشود بعض اوقات مقبوض است دیگر مبسوط قبض و بسط و ذوق و الم
و غیر آن همه تعلق به بدن دارد و ازان تجاوز نمی نماید و لطایف سته نه متوجه اند نه غافل
اگر متوجه اند آنها مثل علم حضوریست بلکه عین آن و توجه و ذوق و مثل آن همه داخل ظلالات
دار ظل تجاوز نمی نماید لطایف اول به بدن مختلط بوده اند در نظر بصیرت غیر از بدن دیگر
مفهوم نمیشود چنانکه بحضور موفور السرور آن حضرت عرض کرده بود الحال از بدن در نظر

ممتاز

ممتاز میدرانیده و این مقام را مقام بقا میداند و بعد ازین بقا بار دیگر نوعی از فنا
لطایف روی نمود و چنان معلوم شد که بی این فنا که بعد ازان فنا روی داده تمامی
کار ممتنع نیست الحال مقبوض ظاهر میشود فاما تا حال توجه بعالم نیامده است چون عرض
احوال ضروری بود چند کلمه جرأت نمود عریضه ذات کمترین بنده گان محمد صادق قدس سره
بموقف عرض میرساند که این حقیر بسیت مقبوض و مهموم میبود آخر الامر محض توجه اقدس
عنایت خداوندی در رسید و بسطی عظیم روی نمود در ان بسط چنان معلوم گشت
که چنانچه سابقا گاه یاد و توجه مثلا از جانب این کس میبود الحال هر چه هست از جانب او
تعالی و تقدس و در خود پیشتر از قابلیت قبول نمییافت کالمرآة التی تطلع علیه الشمس
فاحترق بذالک الطلوع کل ظلمة و کدورة من البدن و اللطایف و حصل فیهما
کل نور و مبرکة ینبغی فانشرح الصدور واتسع القلب وصار البدن
کله نورا مضیا الطف من السر والروح الذین کانا قبل ذالک
ووجدت التجلی الاجمالی من بین اللطایف علی القلب فلما نظرت الی القلب
ظهر ان فی القلب قلبا آخر وانما التجلی علیه ولما نظرت الی قلب القلب ظهر
ان فی ذالک قلبا اخر والتجلی علیه وهکذا الی غیر النهایه ولم یظهر
قلب بسیط لا و قلب آخر فیه ولکن یتوهم الآن انه انتهی الی القلب البسیط
ولیس بمتیقن وعلم ان الحالات السابقه من هذه الحالة بالنسبة
الیها کانت کلها تکلفات صرفة وکان یخطر اسرار هذا المقام
فما کتبتها لسوء الادب قدس سره حضرت سلامت شبی در نماز تراویح حافظ
قرآن میخواند که مقامی وسیع بس نورانی ظاهر شد که گویا مقام حقیقت قرآنی بود

هر چند باین جرات نمیتوانند نمود چنان معلوم شد که حقیقت محمدی علی صاحبها
الصلوة والسلام مرکز دائره اجمال این مقام است گویا دریای عظیم را در کوزه
در آورده اند و آن مقام تفصیل حقیقت محمدیست انبیا علیهم الصلوة والتسلیمات
و اکثر اولیا را کمل بقدر استعداد خود از بعض آن مقام بهره دارند و از تمام آن مقام
غیر از پیغمبر ما را صلی الله علیه و سلم نصیبی مفهوم نشده و این کمترین نیز بهره یافت حق سبحانه
بتوجه عالی نصیب کامل ارزانی کرده اند درین ماه معظم خیلی برکات مفهوم میشود تم کلامه
الشریف و حضرت ایشان قدس سره العزیز نیز بآن گرامی فرزند مکاتیب
عالیه نگارش فرموده اند که نقل آنها درین کتاب تعسر دارد بدانجا رجوع نمایند
و تفصیل کشوف و کرامات آنمخدوم زاده عالی درجات زیاده از انست که در تقریر
و تحریر گنجایش آید اما چندی از آن ایراد مینماید چون وجد و حال ایشان در اوان
صبا و صغر سن اشتهار یافته بود شیخ بایزید کهردال مرید شاه وجیه الدین گجراتی
قدس سره که از مشایخ مشاهیر این دیار بودند و صیت وجد و حال ایشان را
شنیده بذوق تمام بدیدن ایشان آمد با آنکه طریقه آمد شد را بر خود بسته بود
اتفاقا ایشان بملازمت حضرت ایشان نشسته بودند شیخ مذکور بعد از انعقاد صحبت
از ایشان درخواست نمود که این کلاه که بر سر شماست بمن بدهید که تبرک باشد
آن مخدوم زاده بر جاده سر بمراقبه فرو برده گفت که حضرت خواجه بهاء الدین
نقشبند قدس سره منع میفرمایند حضرت ایشان فرمودند که بابا بدهید ایشان
عرض کردند که حضرت خواجه نقشبند حاضر اند بمبالغه منع مینمایند باز حضرت ایشان
فرمودند ما میگوئیم که بدهید ناچار بنابر امتثال امر والد بزرگوار خود کلاه از سر فرود

آورده

آورده بشیخ مذکور دادند و شیخ رخصت شده برفت کرامت هم در ایام صغر سن
آن و عم ایشان شیخ مسعود بسفر قندهار عازم شده بود و حضرت ایشان بمشایعه آن
برادر حقیقی خویش بیرون شهر بر آمده بودند آنمخدوم زاده نیز همراه بودند بحضرت
ایشان گفتند که حضرت جدی حاضر اند و میفرمایند که شیخ مسعود را ازین سفر منع
کنید و لیکن چون استعداد سفر کرده بر سر راه بود نتوانستند منع نمود آخر
نا تمام امر فرموده آنمخدوم زاده عالیقدر ظاهر گشت که در آن سفر شیخ مسعود از عالم
رحلت نمود چنانکه در کرامات حضرت ایشان گذشت کرامت روزی حضرت
ایشان در ایام وبا بعد از وضو نماز چاشت چون برخواستند غره ربیع الاول بود
فرمودند که بخاطر چنین میرسد که طاعون بعد مضی دوازده روز از ربیع الاول
برطرف خواهد شد حیران گشتند که طاعون با این غلبه چسان یکایک برطرف
خواهد گشت روز دیگر فقیر در حین خواندن سبق حاشیه خیالی نزد آن مخدوم زاده
مقوله حضرت ایشان که درین دوازده روز برطرف خواهد شد همچنان بوقوع پیوست
نهم روز از آن ماه آنمخدوم زاده عالی درجه ارتحال فرمودند پیش از آن بیکروز دو برادر
دیگر فرخ و محمد عیسی و همشیره ایشان ام کلثوم رحلت نمودند خاندان همه حادثات
درین دوازده روز گذشت بعد از آن وبا از خانه ایشان برطرف گشت بعضی از
مبتلایان طاعون در معامله دیدند که حضرت مخدوم زاده حاضر شده اند و آنها را
از دست جماعه که بران بلیه موکل اند خلاص میکنند و میگویند که هرگاه این بلا را
بر خود گرفتیم شما را با این مردم در افتادن و ایذا رسانیدن نشاید بعد از دیدن
این واقعه صحت یافتند کرامت صالحی در خواب دید که هر که نام گرامی آنمخدوم زاده را

و انتقال طاعون و در خود نمودند که
مخفی کلام ایشان آنست که
وبا از خانه ایشان هم

نوشته با خود دارد از بلیهٔ طاعون خلاص باد مردم بر مزار آن بزرگوار چون مور
و ملخ غلو کردند و جماعهٔ کثیر متصدی نوشتن نام ایشان بودند و هنوز از کثرت ورود
نوبت نمیرسید هر که نام ایشان را با خود داشت از آن بلیه خلاص یافت و اگر بیمار بود
صحتش روی نمود حضرت ایشان بعزیزی نوشته اند که درین شهر نزدیک دو ماهست
بلا و وبا نازل شده است و بشومی اعمال سکنهٔ این شهر جمعی هلاک شدند و جمیع دیگر
گریخته برآمدند و جمعی دیگر نیم مرده افتاده اند و از ترس و هول مضطرب و پریشان کریمه
ما اصابکم من مصیبة فبما کسبت ایدیکم و یعفو عن کثیر بیان عذر میفرمایند
تاریخ نهم ماه ربیع الاول روز دوشنبه فرزند مرحوم خواجه محمد صادق بجوار رحمت حق
پیوستند و خود را فدای عموم خلایق ساختند انا لله و انا الیه راجعون فوت
ایشان و تسکین درد و با خوش گشت و مردم شهر در واقعات دیدند که میان محمد صادق
میفرمایند که بلا را من بر خود گرفتم دور درست که در شهر تسکین است مردم آنقدر
بر قبر ایشان غلو دارند که روزانه فاتحه خواندن متعسر میگردد و مریضان شفا مییابند
نیازها می آرند و برادر خورد او محمد فرخ و محمد عیسی نام بیگم و زن پیشتر از وی در گذشتند
از محمد فرخ چه نویسد که در یازده سالگی طالب علم شده و کافیه خوان و شور سبق میخواند
و همواره از عذاب اخروی ترسان و لرزان بوده دعا میکرد که دنیای دنیه را وداع نماید
تا از عذاب اخروی خلاص شود در مرض بیماری که بیمار داری او میکردند عجایب و غرایب از وی
مشاهده کرده اند و کرامات و خوارق عادات که از محمد عیسی تا هشت سالگی مردم معاینه
کرده اند الحمد لله و المنة که امانت را باهل آن رسانیده و اکراه حواله نمودیم اللهم لا تحرمنا
اجرهم و لا تفتنا بعدهم بحرمة سید المرسلین علیه و علیهم الصلوات و التسلیمات تم

کلام

محو

درس طفولیت

چه نویسد با محمد حضرت
مخدوم زاده جواهر نفیسه
بودند که بود بعیت سپرده بودیم
قدس سبحانه

کلام الشریف بالجمله حضرت مخدوم زاده همراه جنازهٔ محمد عیسی پیاده تا مقبره
جد بزرگوار خود رفته بودند در وقت برگشتن اثر طاعون در ران ایشان
ظاهر گشت و بیرون خانه در حجرهٔ خانقاه ایشان را خوابانیدند والدهٔ عفیفه ایشان
شوق دیدار ایشان کرد بمحنت تمام دست در گردن دو کس انداخته اندرون
خانه رفتند و از والده و از اهل حقوق وداع حاصل نموده باز معاودت بحجره
مذکور نمودند که نم کنومة العروس روز دویم بحضور و استغراق تمام رحلت
نمودند حضرت ایشان کفن آن پاکیزه طینت را بسجادهٔ فاخره چنانکه معتاد
اجداد ایشان بود دادند لفافه و قمیص و ازار و در دفن متردد گشتند که آیا نزد
قبر والد بزرگوار خود که بیرون شهر اختیار افتاده مدفون سازند یا جای دیگر
رقعهٔ استخاره نمودند چنانکه مامور گشتند در صحن حویلی که آن مخدوم زاده در وقتی
از اوقات در آن سکونت داشت نگاه دارند و از میان صحن نیز مکانی
معین فرمودند شرف و بزرگی آن مقام از مکتوبات حضرت ایشان عنقریب
نقل کنیم و یک شب قبر ایشان نا تمام مانده بودند و محافظه کرد آن کرده بعد از آن
بخاطر اشرف حضرت ایشان گذشت که چون قبر فرزندی در میان عمارت
واقع شده است بهتر آنست که درین مقام گنبد ساخته شود و متابعت انبیا
علیهم الصلوات و التسلیمات نموده آید بناءً علی ذالک بر آن قبر قرة العین خود
گنبدی بنا فرمودند چنانکه قبر مخدوم زاده حاق وسط آن گنبد باشد بجانب
قبله مایل واقع شده بود وقتی که ارتحال حضرت ایشان اتفاق یافت قرآن
حضرت با جانب قبله از قبر مخدوم زاده کنند و در آنجا آنحضرت را گنج وار بخاک سپردند

و در وقت استراحت بر عرش
خطاب بخود نموده فرموده ام

و قبر راست کردند نگاه کردیم ناگاه قبر مخدومزاده از جای خود بجهت تعظیم والد
بزرگوار و پیر دستگیر خویش عقب تر شده است و بجانب مشرق آمده چنانکه
حاق وسط گنبد بین القبرین گشته و این معنی را هر که دیده است حیران گردیده است
و این کرامت اعظم خوارق مخدومزاده است و این قسم خارق از متقدمین
نیز سر زده است چنانکه گویند که چون قاضی حمید الدین ناگوری را وقت
احتضار شده است از غلبه محبتی که بخواجه قطب الدین بختیار اوشی داشت
وصیت نمود که مرا زیر پای خواجه قطب الدین نگاه دارند چنین قبر قاضی طرف پای
قبر خواجه کردند قبر خواجه برای تعظیم قاضی که استاد ایشان بود کج شده و پای قبر
جانب دیگر گشته چنانکه مشهود زوار و روادست و این حقیر نیز آنرا مشاهده
نموده بود حضرت شیخ یکی از درویشان خویش در واقعه فرمودند که این جگر
گوشه را بالای سر ما نگاه دارند که تاج سر ماست بنا بر امر شیخ او را جانب سر شیخ
نگاه داشتند و قبر که وی را در قبر فرود آوردند و خوابانیدند از جهت تعظیم جد امجد
خویش پاهای خود را در هم کشیدند و زانو بسینه چسپانیدند چنانکه همه حضار
این معنی را مشاهده نمودند و حضرت ایشان ما در یکی مکاتیب خود از شرافت آن
زمین که مدفن حضرت مخدومزاده شده تحریر فرموده اند که بعنایت الله سبحانه
و بصدقه حبیب علیه و علی آله الصلوات والسلام والتحیه والبرکه بلده سرهند
گویا زمین احیا هست که برای من چاه عمیق تاریک را پر کرده صفه بلند ساخته اند
و بر اکثر بلاد و بقاع آنرا ارتفاع داده نوری در این زمین ودیعت کرده است
که مقتبس آن نور برنگی و پیکی است در رنگ نوری که از زمین مقدسه بیت المقدس ساطع

و نیز منقولست که یکی از نبیرهای حضرت شیخ احمد جام ارتحال نمود

ولامع است

ولامع است پیش از ارتحال فرزندی اعظمی مرحومی بچند ماه این نور را بایش درویش
ظاهر ساخته بودند و در زاویه زمین سکنای فقیر از انشا نداده نوری نمودند ساطع
که گردی از صفت و شان بوی راه نیافته بود و از کیفیات منزه و مبرا آرزوی آن
شد که آن زمین مدفن من و آن نور بر سر قبر من لامع بود و این معنی را بفرزند
اعظمی که صاحب سر بود ظاهر ساختم و از آن نور و از آن آرزو مطلع گردانیدم
اتفاقا فرزندی مرحومی باین دولت سبقت کرد و در پرده خاک در دریای آن
نور مستغرق گشت مصرع هنیئا لارباب النعیم نعیمها : از شرافت این بلده
معظم آنست که مثل فرزند مرحومی اعظمی که از اکابر اولیاء الله است در اینجا آسوده
و بعد از ندی ظاهر گشت که نور موعود لمعه ایست از انوار جلیه این فقیر که از اینجا اقتباس
نموده و در آن زمین افسرده ختها اند در رنگ آنکه چراغی را از مشعل بر افرازند
قل کل من عند الله نور السموات والارض تم کلامه الشریف
روز و ماه و سال ارتحال آن صاحب کمال از لفظ روز دوشنبه نهم ربیع الاول
پیدا و هویداست و حضرت ایشان صبح روز جمعه بر سر مزار فرزند بزرگوار
با درویشان حلقه می نشستند چون در این روز مزار از روح خالی یافتند
صبح روز شنبه برای حلقه قرار دادند و توجهات عالیات در باب ترقی
درجات آن قرة العین مینمودند و کار آن جگر گوشه را باوج نهایت النهایات
میبردند و معاملات عجیبه و معاینات غریبه از احوال آن گرامی فرزند بیان
میفرمودند و می نمودند که هر لحظه آن فرزند با انوار و آثار عجیبه ظاهر میشود و اسرار غریبه
متعلقه رحمت الهی بکمال فرخندگی بیان میکند غمده الله برحمته و رزقنا من برکاته

حضرت خواجه محمد سعید قدس سره الاقدس الامجد

فرزند دویم

فرزند ثانی آن قبلهٔ دو جهانی اند ولادت با سعادت آن سعید دارین در ماه
شوال سنه یکهزار و پنج بوده است آثار هدایت و کرامت از خوردی باز بر ناصیهٔ
استعداد آن بلند نهاد و اطوار نجابت و ولایت از زمان صبا بر چهره ارشاد
آن عالی نژاد پیدا و هویدا بوده است چنانکه حضرت ایشان میفرمودند که
محمد سعید چهار پنج ساله بودند که ویرا بیماری روی نموده در غلبات آن مرض
از وی پرسیدیم که چه میخواهی بی اختیار از زبانش برآمد که حضرت خواجه را میخواهم
من این سخن ویرا بخدمت حضرت خواجه عرض نمودم فرمودند محمد سعید شما ندر
و حریفی نمود اغایبانه از مناسبت ربوده   فی المهد ینطق عن سعادة جده
السعید من سعد فی بطن امه   و حضرت خواجه در مکاتبت خویش که
بحضرت ایشان قدس سره می نگاشتند شفقت و مرحمت دعا بآن مخدوم زاده
عالی درجات مینوشتند و نیز حضرت خواجه بیکی از مخلصان خویش نوشته اند که
فرزندان ایشان اطفالند اسرار الهی اند استعدادهای عجب دارند بالجمله شجرهٔ طیبه
انبته الله نباتاً حسناً کامر ذالک المکتوب فی بیان درجاته قدس سره
آن مخدوم زاده بر جاده چون بسن تعلیم رسیدند بتحصیل علوم ظاهره اشتغال نمودند
اکثر علوم در خدمت ایشان خوانده اند و شطری نزد آخوند مولانا طاهر لاهوری
و برخی پیش برادر کلان خود حضرت خواجه محمد صادق قدس سره در هفده سالگی
تحصیل جملهٔ علوم متداوله عقلیه و نقلیه بانجام و اتمام رسانده درس کتب مغلقه
مثل شرح حکمة العین و عضدی و بیضاوی اشتغال فرمودند و تصانیف
لطیف از ایشان سر زده چنانکه حاشیه بر مشکوات نوشته اند و تائید مذهب حنفی

نموده

نموده در غایت لطافت و متانت است و نیز در حاشیهٔ خیالی نگاشته
بغایت متین است و در انجا سخنان خاصهٔ خود نیز مندرج ساخته اند
علماء وقت از مطالعهٔ آن بغایت معتقد مولویت گشته اند در رسالهٔ
در باب منع اشارت سبابه در تشهد بغایت متانت نوشته اند
و قدرت بر مناظره نوعی دارند که اکثر اوقات با فحول علماء هند مباحثه
در میان آمده است ایشان گوی سخن را برده اند و باسکات رسانده
ناچار همه علماء بتحسین و ثنای ایشان در آمده اند و افحام خود را در زیر
مدح مستتر و مختفی گردانیده و آصفجاهی که در علوم عقلیه دست تمام داشت
بعضی اعتراضات قویه علم حکمت را لاینحل مقرر کرده بود از ایشان استفاده
نموده ایشان بعنایت خداوندی بالفور به بداهت بجواب با صواب تشفی
خاطر وی فرمودند چنانکه همان لحظه در خدمت بندگان ظل الهی خاقانی صاحبقرانی
رفته لب بثنای ایشان کشاده و گفته که شیخ محمد سعید پسر حضرت ایشان
در علم برابر ایشانست و هرگاه که ایشان در محفل بهشت آیین سلطانی
بتقریبی حاضر شده اند پادشاه استفسار مسایل از دیگری ننموده با آنکه علما
و فضلا در مجلس عالی بندگان حضرت ظل الهی حاضر می باشند حضرت مخدوم زاده
بر جادهٔ مثل والد ماجد خویش بکمال شرع و تقوی آراسته اند حسن الخلق و تواضع
و متابعت سنت سنیه و عمل بعزیمت مرضیه پیراسته و آئین کلام و تفقد ورد
و باهتمام و نفی وجود و بذل موجود شیوهٔ مرضیهٔ ایشانست قرآن مجید را بسند
عالی تجوید نموده اند و در حدیث نبوی سند جلیله دارند و در فقاهت دستگاه

آصف جاهی

قصوی حضرت ایشان را اگر احتیاج بتحقیق مسئله میشد چون وقت آنحضرت مقتضی
تفحص کتب نبود از ایشان آن میخواستند و کمالات باطنی مثل علوم ظاهری
از صحبت والد بزرگوار خود حاصل نموده اند و بتکمیل بوقت کمال رسیده و در
حضور آنحضرت بخلافت ایشان ارشاد و تربیت طلاب میفرمودند بلکه
آنحضرت در آخر عمر طریقه کثیر میفرمودند و طلاب را باین مخدوم زاده عالیقدر و حضرت
مخدوم زاده خواجه محمد معصوم حواله می نمودند و نیز در حق این هر دو مخدوم زاده میفرمودند
هر قطب را دو امام می باید شما هر دو امامید محمد سعید تواضع نمود و یسار الجمه معصوم
گذاشت و خود صاحب یمین شد و نیز فرموده اند که من هر دوی شما را در ولایت
احمدی می یابم و نیز فرمودند که چون نزول من در مقام حضرت شیخ عبد القادر جیلانی
قدس سره واقع شد دیدم که محمد سعید همراه منست و مخدوم زاده کلان یعنی
خواجه محمد صادق میفرمودند که من از حضرت ایشان بسیار بشارت در باب
ایشان شنیده ام از انجمله آنست که روزی کمالات علمای راسخین بیان میفرمودند
درین ضمن فرمودند که محمد سعید ما از علمای راسخین است و از انجمله آنست که روزی فرمودند
که محمد سعید از سابقانست و آنمخدوم زاده عالی مقام از حصول این نسبت در مکاتبات
عالیه خود تصریح فرموده اند روزی حضرت ایشان قدس سره فرمودند که بر من عرصه
قیامت ظاهر شد و عبور من با اصحاب بر صراط مکشوف و مشهود گردید دیدم که محمد سعید بر صراط
پیش پیش ما میرود و در دست کتاب دارد تا آنکه به بهشت رسیدیم روزی فرمودند
که فردا افاضه رحمت رحمانی با حواله فرمایند بخشش آن از تحویل محمد سعید ما نمایند
این بشارت علیا از آنحضرت در باب آن دال است که از اعظم عنایات است

و همین

و همین این معنی است آنچه محرمان خاص آنمخدوم زاده عالیمقام نقل نمودند که فردا
قیامت کم کسی را بی سند من در بهشت راه دهند روزی فرمودند که محمد سعید دایره
در رنگ نفی حضرت ابراهیم را علیه السلام بتمام قطع نمودی اکنون در اثبات هم یکی
و نیز میفرمودند که بهیچ مقامی نرسیدم از عروج و نزول مگر آنکه محمد سعید تو همراه
من بودی حضرت مخدوم زاده عالی منقبت نقل کردند که روزی آنحضرت پیش از
ارتحال خود بدو ماه پیش فرمودند که اکثر اوقات اسرار غامضه روی میدهد که کسی
که با او مخاطبت نمایم کیست شما بعضی اوقات حاضر نیستید از آن روز ترک درس
نموده دوام ملازمت والتزام خدمت بر خود قرار دادم و همواره در حضور عالی
مترصد انواع عنایات و مترقب صنوف مواهب میبودم و در آن ایام آنقدر
افاضه عطایا و افاده مزایا فرمودند که هرگز بر احدی سابقه مساس نداشت
و در حرم محترم اسرار خاصه خویش بوید محرمیت دادند که تفصیل آن گنجایش بیان ندارد
روزی فرمودند که محمد سعید تو در ضمن منی و ازین که نسبت تو ضمنی است گران خاطر مباش
که صدیق اکبر در ضمن آن سرور بود صلی الله تعالی علیه و سلم و نیز آن قدوه ارباب کمال میفرمودند
که چون در مرض اخیر حضرت ایشان امامت نماز خود بمن تفویض نمودند و در آن ایام
کمالات عظیمه و مقامات جسیمه بحسب نماز بر آن حضرت فایض گشت که از
قسم اسرار واجب الاستتار است فرمودند که محمد سعید چون این همه نتایج نماز هاست
که تو بامامت آن قیام و اقدام داشتی ترا درین مواهب عالیه و اسرار غامضه نصیب
تام و حظ تمام مرحمت شد الحمد لله علی ذلک حمداً کثیراً و آنخلاصه خاندان ارشاد
میفرمودند که چون در ایام وبا حوادث کثیره بحضرت ایشان رضی الله عنه رسید

چنانکه در سه روز برادر کلان خواجه محمد صادق و برادر خورد محمد فرخ و محمد عیسی
با جمعی از توابع و لواحق رحلت نمودند و مرشد نیز بامراض شدید رسیده چنانکه کار
بیاس کشیده و گرانی عظیم ازین راه بخاطر مبارک حضرت ایشان راه یافت
درین اثنا شبی تجلی خاص الخاص و ظهور مخصوص بارگاه الهی بران حضرت وارد
گشت و معلوم شد که این نزول اجلال بر تسلیه و تبشیر حضرت ایشان
میفرمودند که در ضمن عنایات فاخره و الطاف باهره حکم اقدس اعلی صادر شد
که محمد سعید و محمد معصوم را بیارند آوردند هر دو را بزانوی من نشانند معمر و مجلس
سعید و حکم شد که این هر دو فرزند را بتو بخشیدیم معمر خواهد شد حضرت ایشان
ازان عنایات علیا فرخنده دل برخواستند و بشارت رسانند و حال آنکه دران
وقت هر دو مخدومزاده به پنج سالگی رسیده بودند و نیز حضرت ایشان درباب
آن هر دو مخدومزاده والاقدر فرمودند که دنیای شما را آخرت گردانیدند
الغرض که آنحضرت را بآن مخدومزاده برجاده نهایت نظر عنایت و رحمت
و محبت بوده است و در خلوت و جلوت مونس و مصاحب میساختند در حقایق باطنیه
و اسرار خاصه محرم راز بوده اند و در امور ظاهره مؤتمن مشار الیه و وکیل مطلق
و در اعانت طاعات خادم ملازم خدمات شایسته و کارسازیهای خجسته که تعلق
بمعاش و معاد و روایت و درایت داشت ازان آنجهد بوقوع پیوسته و آنحضرت زبان
الهام ترجمان بدعا و ثنای آن مخدومزاده ارجمند میکشودند و بانواع بشارات و عنایات
مبشر میساختند الحق که آن صاحبزاده والانژاد برسند ارشاد باستقامت ظاهر
و باطن نشسته اند اوقات بطاعات تقسیم نموده اند نماز فجر را گذارده و وظایف ماثوره

مخصوصه

مخصوصه آنوقت را خوانده بحلقه ذکر می پردازند بعد ازان اشراق گذارده در ایام
گرما برای رفع ملال بیداری شب دو سه گری استراحت نموده بیدار گشته
وضو ساخته نماز چاشت گذارده بدرس اشتغال مینمایند تا قریب آفتاب بزوال
می نشینند بعد ازان در اول وقت نماز پیشین می گذارند و باز بحلقه می پردازند
و از حافظ قرآن میشنوند بعد ازان خود قرآن میخوانند و در بعضی احیان تلاوت قرآن
پیش از نماز پیشین مینمایند و بعد از آن بدرس اشتغال میفرمایند تا آنکه وقت عصر در آید و تجدید
وضو ساخته بنماز پرداخته وعظ میفرمایند و در بعضی اوقات بعد از نماز عصر
بخلوت می در آیند تا وقت شام در آید و نماز شام در اول وقت گذارده متصل آن
دو رکعت دیگر سنت میگذارند و وظیفه شام خوانده باوابین می پردازند بطول قرائت
ادا میکنند تا آنکه وقت عشا بر مذهب حضرت امام اعظم در آید بعد ازان
در ایام گرما نماز عشا خوانده باندرون محل میدرایند و در ایام سرما قریب بثلث
لیل نماز عشا میخوانند و در اغلب اوقات باندرون محل بر جا عشا اورات وعظ میفرمایند
و در آخر شب بتهجد برمیخیزند و در ان نماز سورتهای دراز بجهر میخوانند و وظایف
و اوراد ماثوره هر وقت را التزام دارند و ادعیه غیر موقت را نیز ملتزم اند و با وجود
آن پنج هزار بار کلمه طیبه هر روز میخوانند غرض که این قسم التزام دوام طاعات
و لزوم اوقات در حیطه بشر نیاید و مع ذالک بارشاد طلاب و افاضه احباب
اشتغال دارند و آثار رشد و ارشاد و وصول فیض برکات بر طالبان از راه
همین توجه آن خدا آگاه ظاهر و باهر است طلبه این طریق برفیق توفیق از راه
دور بخدمت ایشان می آیند و بکمالات مقامات عالیات میرسند و از تصنیفات

اکثر اوقات با وضو اند بلکه نماز فجر بوضوی تهجد میگذارند

آنخلاصه دودمان عرفان مکتوبات ایشانست که بحر در حقایق و دریای جواهر
معارفست چندی از مقالات درینجا ایراد نماید که العطرة تنبی عن البحر الغدیر
قدس سره
حضرت حق سبحانه وتعالی کثرت موهومه را در لجه شهود وحدت حقیقت گردانیده
هر خس و خاشاک اشیاء را مطالعه مطلق ساز تا از پرتو لمعه از لمعات جلال
آن در باصره بصیرت نامی و نشانی داشتی و عینی از غیر و غیریت نماندی و جهت
وجهی للذی فطر السموات والارض حنیفا وما انا من المشرکین گویان
و پویان مطلبی گردد که دامن عزت و کبریائی او از لحت خیال و اوهام لیست متعال
و افهام ما گردد سرادقات کمال آن حیران باشد که از ابطن بطون بی پرده ظلال
اصل الاصول خود بر خود ظهور نماید و ما را بیچاره بی ازان آرزوئی دارد و ما ذلک علی الله
بعزیز
قدس سره
الم تر یا محمد یا مظهر الالوهیت والاسم الجامع للمراتب الوجوب
والامکان الی ربک وهو الله الهادی الی الشئون الذاتیه والاضافیه کیف
مد ظل مد ظلال شئونه علی الحقایق الکونیه التی هی العدمات المتقابله لها
وصورها فی صورة الوجود فتعجب من کمال اقتداره فی اراءته ما هو
عدم بحت وجودا محضا و عطائه له احکاما و آثارا صادقة سبحانه من جمع
بین الثلج والنار ولو شاء لجعله ای الظل ساکنا غیر ممدود فینتفی قول من قال
باقتضاء الشئون الظهور کذلک ثم بعد مد الظل جعلنا الشمس الذات المتعالیه
علیه علی الرب والظل دلیلا لکونه الظاهر دونه وما سواه مکتنف به حجب العدم
بیت
آفتاب آمد دلیل آفتاب گر دلیلی باید از وی رو متاب فسبحانه من اختفی
لکثرة الظهور واستتر فی سرادقات النور ولعل اختیار لفظ الشمس لتصویر کبریائه

واحتجابه

واحتجابه بحجب العزة وکونه دلیلا علیه باحتجاب الشمس الضوءها
وشعشعانها وکونها دلیلا وسبیلا الیها والی کشف الاشیاء ثم بعد
المد وجعل الشمس علیه دلیلا والصباح السبیل قبضناه الظل
الینا قبضا یسیرا بتدریجه وتسلیکه فی معارج الاصول اصلا فاصلا
بسم الله الرحمن الرحیم این کلام طیب که در مفتتح کلام مجید واقع است
متضمن چندین اسرار است از انجمله تعلیم تسلیک است مر طالبان مستعد را
و تنبیه است مر عارفان منتهی را گوئیا حرف با که مشعر بدایت سلوک است که وجود
سالک باشد مبنی است از آنکه تا سالک بالکلیه از خود نبراید و فانی در متعلق طلب خود
نگردد و همچون حرف فی ذاته معنی ندارد کارش جز اظهار معنی امر دیگر نیست نشود و از
حرف که
وجود توابع آن کالعرض قیل فیه بوجوه فی نفسه وجوده فی الجوهر نبراید کاری ساخته
باشد و چون سالک مظهر اسمی است از اسماء واجبی جل و علی جاری شد فناء وجود ظلی سالک
در ان اسم خواهد بود و چون اسم دلیلی بیش نیست بر مسمای خود وجودی ندارد
در جنب آن تامل کارش بمسمی خواهد بود و معامله که سالک را با اسم شده بود اسم را
نسبت بمسمی پیدا خواهد شد درین زمان در وسعت جمع الجمع که الوهیت عبارت
از انست مستغرق خواهد شد بموجب لا بد تجلی ذات که مصطلح قوم است مشرف خواهد
گشت و بموجب من تواضع لله رفعه الله در هر مقامی بوجودی مناسب متحقق و با
متحقق
خواهند ساخت و چون این مرتبه نیز شانیست جامع شئون الهی و تعینی از
انجم مر حضرت اطلاق بغیبش جز شانی نخواهد بود هر چند بعنوان ذات تصور کنند
بجهت ارتفاع کثرت واحدیت در عین حقیقة الحقایق که کریمه الی الله تصیر الامور

رمزیست بآن حرف اطلاق تصور نماید ما ناکه تکرار این اسم مبارک اشعاریست بآنکه
از دایرهٔ اعتبار بیرون برآمده خصوص در ایراد لفظ الرحیم که التصریح است
بآنچه دو اسم مبارک اولین شهرت آن یافته اند که از اسماء ذات
نیز چنانند نه مطلقا بلکه نسبت باسماء دیگر قرب خاص بحضرت ذات دارند
میتوانند که کریمهٔ قل ادعوا الله او ادعوا الرحمن ایاما تدعوا فله الاسماء الحسنی
اشارت است بدانکه هرچند عارف وقت وصول باین اسما حسنی توهم
نماید که مطلوب بی پرده بآغوش آمد چنان نیست بلکه وی از دایرهٔ اسماء
که عبارت از دلایل حضرت ذات است بیرون قدمگاهی ندارد و هو سبحانه
حدیث الا بذکر الله تطمئن القلوب چه در صورت غفلت از مطلب حقیقی
و توجه به ورای آن هرچند بظاهر آرمیده است اما فی الحقیقة در اضطرابست
چه قلب بالذات از والهای آن جمال جمیل علی الاطلاقست و مشغوف حضور
و مشاهدهٔ آن در غیبت از آن غیر از اضطراب نصیب نخواهد داشت و چون بیاد وی
مشغول باشد باطمینان پیوندد لعین رجیم همواره ساعی آنست که بتسویل و تزیین
حدیث نفس و به هوا و حس مشغول دارد و حرمان و طرد نقد وقتش کند خصوص
در وقت ادای صلوات که کمال محل قربست صرف طاقت خود مینماید اما جمعی
که بعنایات الهی جل و علا مشغول اند زود ازین وادی هلاکت می برایند و متبصر میگردند
ان الذین اتقوا اذا مسهم طائف من الشیطان تذکروا فاذا هم مبصرون
و اخوانهم یمدونهم فی الغی ثم لا یقصرون اشارتست بدین والله سبحانه
اعلم بالصواب رباعی افضل دیدی هرانچه دیدی هیچست ٭ و الجمله که گفتی و شنیدی هیچست

سرتاسر آفاق دویدی هیچست ٭ وان نیز که در کنج خزیدی هیچست ٭ یعنی افضل چون
جاذبهٔ جناب الهی جل و علی ترا از رویت اغیار بکشید و بجهت غلبهٔ محبت محبوب حقیقی هر ذره
از ذرات عالم بعنوان ذات تعالی در نظر بصیرت در آید بعد از ان مرآت
مطالعهٔ جمال بی کیف گشت بعد از ان از همه روی تافته جناب اقدس او را مبرا
داشته متعلق علم بی کیف ساختی که شنیدی رمزیست بآن چون لمعهٔ تنزیه
حقیقی بر باطنت بتافت ظاهر شد که هرچه مشهود و معلوم بود همه هیچست و منحوت
و مجعول خیالست و محقق گشت که آنچه در آفاق یعنی بیرون از وجود در کنج یعنی انفس مرئیاتست
و متجلی نیست جناب اقدس کبریا از ان بلند ترست و معبر است بعبارات و مشابه
رباعی ٭ و یک گره از پیچ خمش بگشائی ٭ عالم عالم مشک طراز آید ازو ٭ چون بگذاری بحکم ناز
زلفش بگشی شبی دراز آید ازو ٭ که شیخ ابوسعید ابوالخیر رضی الله عنه این رباعی در بیان
سر قضا و قدر فرموده اند ما ناکه ازین جهت آثار الخلاق بر صفحهٔ آن لایح است
آنچه بخاطر فاطر در حل آن رسیده آنست که زلف عبارت از روپوش بمعالم التقییدات
بر وحدت صرفت اطلاق یعنی چون پردهٔ تعین قیود که ناشی از متجلی شدن ذات
بر خود با احکام و آثار عیانست بر ظاهر هستی مطلق بگشی و مطلق را مستور سازی
شب دراز آید ازو چراکه بعد روپوش شدن آفتاب احدیت در استتار آثار
واحدیت از طلوع کواکب اعیان چاره نباشد چون بگذاری و مطلق را مطلق
داری و قیود را مندمج در صرف اطلاق و ذات حق جل و علا که جمیل مطلق است
متجلی گشت چنگل باز از جهت صید دلها و الهان حضرت محبوب علی الاطلاق
سر بر آید ٭ ذات من نیست جز محبت ذات ٭ ذات برمن زدست راه صفات

آید ازو ٭

هویدا گردد و رجوع جمیع از انفس و اعیان و آثار و افعال را بجز ذات احد
نیابد و بشرب الا الی الله تصیر الامور شاداب گردد و سر قضا و قدر هویدا
گشت که افعال مباشر آن جز هستی حضرت متوحد بالوجود نیست همانست
که حسب اطلاق بسیط حقیقی است و بحسب تجلی ثانی مقتضی و بحسب تجلی ثالث
مقتضی بر خود روپوش شده خلق را از خود باز داشته است که دام فاعل و کو
فعل که بغیریت سراید و بوراثت ترنم نماید ای روی در کشیده بباز آمده
خلقی بدین طلسم گرفتار آمده در یک گره از رخ خوش بگشائی یعنی اگر یک عقد
قید که بر روی اطلاق منعقد گشته بگشائی عالم عالم مشک طراز آید یعنی چون
الوان مختلفه که مقتضای ظهور اعیانست مضمحل گشت مشک طراز که کنایت
از سیاهی است که عبارت از بیرنگی نور ذات است بر منصه ظهور آید بتاریکی
در و آب حیاتست و از عطر آن جمال یکیفی مشتاق دمدم هوش گشته شد
والله یقول الحق و یهدی السبیل حضرت واهب العطایا بکمند جذبات
خویش ما را از ما رهائی بخشیده بحقیقت محبت خویش رهنمائی فرماید تا اختلاف
تعلقات و تحول اطوار حجاب قدس محبوب مطلق نگردد که عین تکثیر و تغایر و فقر و شدت
در خانه غنایت و غنا خزانه و از جمال و جلال او نباشد شاید لمعه از لمعات
آن مطلع انوار بر قلال بشریت جمادی حس و حرکت را بر باد داده بوجودی که عدم
در قفای او نباشد و حیاتی که ممات دنبال او نبود و نوری که ظلمت را در ورای آن
جایگاه نیست مکرم سازد و هو الذی ینزل الغیث من بعد ما قنطوا
و ینشر رحمته و هو الولی الحمید گاه بخاطر میرسد که آنچه محققان صوفیه

نور

بعض
بزوال

آنست

که آنچه محققان صوفیه بزوال عین قایلند از آن جهت است که چون عالم تمامه
مظهر اسماء الهی است جل و علا و ازین جهت فرموده العالم اعراض مجتمعه
فی عین واحده پس چون سالک مستعد در راه حق سبحانه قدم نهد و در آنچه گشته
بروی بگشاید و حل این دقیقه شود که حقیقتش بجز عدم نیست و آنچه او را عین
تصور مینمود جز پندارش نه و کمالات الهی است که در وی جلوه گر شده و از آ
از خود میدانست الحال از اصل خواهد یافت پس درین وقت از عین او نه
و نشانی نخواهد ماند و آثار را صاحب آن خواهد سپرد و نفی کردن از آن معنی نخواهد بود
که نفی کمالات الهی غلطات انتسابی که بخودی موهوم داشت بر طرف
و در فضای وجود جز کمالات و شیونات واجبی جل و علی امری دیگر نخواهد شد
و چون شیون عین ذی الشان اند و تمیز و تعدد جز در وهم نه جز ذات واحد
حرف متغایر نسبت و اعتبار نخواهد یافت و لیس فی الدار غیره دیار گویا ان
در لجه توحید مستهلک و مستغرق خواهد گشت و بشهود وحدت حقیقیه و مرتبه
هر ذره از ذرات مرجال بکیف را استعد خواهد شد بخلاف طریقی که حضرت
ایشان رضی الله تعالی عنه بآن ممتازند که در آنجا زوال عین و اثر نیست زیرا که
بطور ایشان هر چند عالم مظاهر اسماء الهی است جل و علی چون مظهر عین ظاهر نیست
بلکه تجلی است که در مرتبه حس ایجاد فرموده اتفاق داده است و در مرتبه خارج
حقیقی از آن نامی و نشانی نیست کس عارف را بعد کشف این حقیقت در وجود
سلطان وجود مطلق که شیون حقیقه آن از بین ضعیف و آثار ضعیفه آن نامی و نشانی
و عینی و اثری نخواهد گذاشت نار الله الموقدة التی تطلع علی الافئدة همه را خواهد

در کثرت بمعنی اضمحلال تعینات متلونه در بحر اطلاق وحدت

سوخت

متحقق

کان الله و لم یکن معه شیء و الآن کما کان درین وقت عینیت علم
حق را و اتحاد آن با وجل شانه معنی نخواهد داشت و بحقیقت فنا و بقا که
که مراد است از جمیع اعیان و آثار خود و محو ساختن در جنب وجود مطلق متحقق
خواهد شد بخلاف سابق که مجرد فنا و انتساب بخود نه فنای آن شتان
ما بینهما مصراع ببین تفاوت ره از کجاست تا بکجا [illegible] حضرت ایشان
قدس سره در مکتوبی بنام قریشی رقم فرموده اند که مراتب عروج تا زمانی
که باید که متمیز اند و از اصلی باصلی دیگر رفته میشود اصل همه کمالات و اصل در
ولایت است و چون آن تمیز برطرف شود و این تفصیل گم گردد معامله باجمال
و بساطت حرف افتد شروع در مراتب نبوت بود انتهی در ولایت صغری
که بظلال صفات تعلق دارد و در آن مرتبه ظلی از ظلی تمیز دارد و تفصیل ثابت است
اما در ولایت کبری که باصول صفات متعلق است و گفته اند که العلم فی ذلک
الموطن عین القدرة و القدرة عین الارادة تفصیل چه گنجایش دارد و ذرا که
تمیز خود در تغیر نیست و همچنین در ولایت علیا که شیون ذاتیه که عین ذات اند
تعلق دارد تفصیل بر اصل است و اگر وسعت بچونی بیگیرید در حضرت ذات
بمقتضای ان الله واسع علیم نیز اثبات نموده شده است وجه فرق چیست
جواب عدم تمیز صفات بر مذهب شیخ ابن عربی که اثبات زائد نمی
نمایند منکشف متوجه است بخلاف طریق حضرت ایشان قدس سره باید معامله
شیون ذاتیه با آنکه عین ذات اند اما چون اصل صفات اند تعقل تمیز و تفصیل
نسبت باطلاق صرف ممکن است بخلاف حضرت ذات جل و علی که از تعقل تمیز

ولایت

و نقد

تعدد و مبرات فافهم [illegible] بعز نگارش فرموده اند بحمد الله علی نعمائه
و نشکر علی آلائه و نصلی علی انبیائه سیما علی ... و علی آله الاطهار و صحبه الابرار
الی یوم القرار از حضرت حق سبحانه ذات با برکات ایشان را مشمول
الطاف و عنایات خویش داشته بحضوری مسرور داده که غیبت در تفاصی
آن نبود شهود احدیت بنوعی ارزانی فرماید که کثرت موهومه مزاحم آن
آن نباشد این حضور چون بکیفیتی وارد شود که وجود غیر را مزاحم او نشود و در طریقه
حضرات خواجه ها قدس الله تعالی اسرارهم در مبادی جذبه روی دهد
و در آن نحوی استهلاک و اضمحلال نصیب سالک شود که بسبب آن حصول بی
تعلقی اجزاء عالم امر هوا و اجزاء عالم خلق و باشد پیش از آنکه رسوخ پیدا کند و ملکه
گردد درین طریق علیه بوجود عدم معبرات که حضرت خواجه بزرگ قدس سره
در شان آن فرموده اند که وجود عدم بوجود بشریت عود کند اما وجود
بوجود بشریت عود نکند مشایخ دیگر مناسب این مقام تجلی صوری گویند و در
مقام توحید صوری است که مشهود سالک کثرت است تخیل وحدت و وجود کونی
ملکانی هنوز بر جاست هر چند درین موطن با انا الحق و سبحانی تکلم نماید و لیس فی
الدار غیره دیار نقد حالش بود اما چون بفنا مشرف نشده است از حقیقت
وحدت آگاهی ندارد و از دایره نقص نبرآمده است و شربی از معرفت بکام
جان او نچشانده اند اگر عنایت بی غایت مدد نماید بمرشد کامل که نظر او دوا
و توجه او شفا است رساند خسارت نقد وقت اوست که در گرداب صورت گرفتار
مانده بساحل معنی نرسیده جم غفیر را از مبتدیان می بینم که بهمین توحید آسوده اند

سنجیده

واکابر را بران خود سنجیده بکمال الکمال انکاشته اند و این تجلی صوری که مرآة
جمال الایزال است در کسوت صور و اشکال عالم تر است الا آنکه در کسوت صوری هستی باشد
یا غیبی و در پرده الوان ظاهر شود یا با انوار پس تجلی نوری داخل آن بود و از سه مرتبه
یقین که علم الیقین و عین الیقین و حق الیقین است صاحب این حال را
نصیب از اول بود و سیر را داخل سیر آفاقی است که از آن ابعد در ابعد گفته اند و سیر
مستطیل نیز نامیده اند و گفته اند صاحب این مقام یعنی وجود عدم تجلی صورت
تعین آن زیرا که در طریقه حضرت خواجه ها قدس الله اسرارهم چون اندراج
النهایت فی البدایت است در اول کار نظر ایشان بر احدیت ذات است
اول قدم این بزرگان که وجود عدم معتبر است نهایت النهایت دیگران است متضمن است
و چاشنی از تجلی معنوی که تجلی صفات باشد و از تجلیات که آخرین تجلیات است
اول کار در کام جان طلاب مینهند و تربیت میفرمایند مصراع
قیاس کن ز گلستان من بهار مرا: فرموده اند که همان حضور چون رسوخ پیدا
کند و ملکه گردد مشاهده نامند و چون الفاظی که دیگران اطلاق دارند
موهم حلول و اتحاد است و مشعر تنزل و تقیه و حسب ظاهر مخالف شریعت مصطفی
مشاهده را برسوخ نسبت مذکوره تعبیر فرموده اند همچنین در بیان مقامات
دیگر متابعت محبوب رب العزت علیه و علی آله الصلوات والتسلیمات
صورة و معنی رعایت مینمایند فرموده اند که همان حضور چون از صفت
شاهدی و مشهودی مبرا شد فنای حقیقی نام یافت درین وقت بسر کل شیء
هالک الا وجهه مشرف شده و حیرت و جهل و اضمحلال و استهلاک نصیب او آمد

دکو

و کفر حقیقی و مقام جمع حاصل او شده و از علم الیقین بعین الیقین پیوست و از
تمیز میان حسن اسلام و قبح کفر باز ماند میگوید تکفیر هبا اسلام یکسان نگر
که هر یک زده یوان راه او و قربیست و لهذا سیر آفاقی با نفسی آید و از سلوک
بجذبه رسیده و دایره کونی و مکانی قطع نموده باسم الهی جل و علی که مبدا تعین
اوست واصل شده و از مزاحمت تفرقه خلاصی یافته و از خلل کثرت نجاتی حاصل کرده
و کار و بارش بحضرت وجوب است از روی ملحوظ گشت و از رجوع به بشریت
مامون گردید در طریقه علیه خواجه ها قدس الله اسرارهم حصول این نسبت مر طالب را
حکم اخذ الف و بلا دارد و حکم اخذ اذکار از پیر مقتدا تا قدم در سلوک نهند لهذا
نیکاه این اکابر بلند افتاده و ابتدای ایشان متضمن نهایت گشت از این بیان
کسی گمان نبرد که از عدم تمیز میان حسن اسلام و قبح کفر لازم می آید که پای از
دایره شرع بیرون نهاده و مشایخ فرموده اند که کل حقیقة ردته الشریعة فهی زندقه
زیرا که در کفر دو اعتبار است اعتبار خلق که او بخالق تعلق دارد و اعتبار کسب
بنده متعلق است و شک نیست که خلق کفر قبیح نیست و صاحب فنا
که از مزاحمت کثرت خلاصی یافته بجمع حقیقی رسیده است یقین است که مشهود
او دران حال همان اعتبار اول است پس حکم بقبح آن چسان نماید و اعتبار
که ملحوظ نیست چگونه برو حکم قبح کند و تمیز سازد و بعد از آن اگر باز بهوش آید
و حضوری که از وجود زایل نموده بود و حق سبحانه منسوب داشت و یافت که او تعالی
خود حاضر است ببقای حقیقی مستعد و مستعد گردیده و از حیرت و جهل بعلم آمد و از جمع
بفرق بعد الجمع بکرم گشت و فنایش بتمامه گنجینه و از مضیق علم و سکر جهل بفضای

حق الیقین بحضرت نموده و بحقیقت اسلام محلی شده و گفت که مصرع دلم بگرفت اسلام ای دل از دل
بعد از آن جمعی را که شهود واحدیت در کثرت میسر سازند و بتوحید وجودی مطمئن
میدارند اینجماعه میفرمایند که هرچه در عرصه وجود است هستی او عین ذات او
و آن ذات واحدی است جل و علی زیرا که اگر هستی او تعالی زاید بر ذات او ان زاید
البته غیر خواهد بود لان الاثنین متغایران پس ذات الهی جل شانه
محتاج بغیر باشد و احتیاج علامت امکانست و آن محالست و مستلزم
ابطال واجب الوجود پس لاچار هستی او عین ذات او خواهد بود و ممکن چون
وجود او از ذات او نیست البته هستی او زاید باشد بر حقیقت او و آن زاید
یا عارض است ممکن را یا معروض اصحاب ذوق از راه وجدان دریافته اند
که حقایق عوارض است و وجود که هستی باشد معروض است که قایم بذات است
و ماسوای او قایم باو و ازینجاست که فرموده اند که العالم اعراض مجتمعة فی عین واحد
هویدا است که وجود چون مبدا آثار است البته موجود باشد و اگر در ممکن عارض بود
البته موجود خواهد شد بوجودی که عارض وجود است و همچنین وجود الوجود است
یعنی وجود الوجود را وجود دیگر باشد و تسلسل لازم خواهد آمد و آن باطلست پس
عارضیت وجود باطل باشد پس البته معروض باشد و نیز بر تقدیر عروض جعل جاعل
یا در نفس وجود است و یا در اتصاف و هردو باطلست چنانکه در کتب معقول
مشروح است معه ما فیه و علیه و چون وجود معروض شد محقق گشت
که در عرصه کاینات ذات موجوده حضرت حق است سبحانه و ماسوای او را
وجودی نیست جز باعتبار آنکه امورند که منسوب اند بحضرت وجود که موجود حقیقی است

باشد

البطلان

وجود ذات او انه ذات اوست زیرا که اگر موجود حقیقی باشند وجود ایشان عین ذات ایشان
ذات ایشان باشد یا عارض ذاتشان باشد و هر دو شق ممتنع است پس وجود
خارجی ایشان بحضرت وجود نباشد و فی حد ذاتها معدوم باشند و ازینجاست
که گفته اند الاعیان ما شمت رایحة الوجود این عوارض باید که از آن هستی
مطلق ناشی شده باشد چرا که جز او تحقق ندارد پس لاچار کمالات مندرج
او بود که در مرتبه اطلاق تمیز نداشت و در مرتبه تنزل علمی متمیز شده حقایق
ممکنات آمد و این حقایق متمیزه علمیه بحضرت وجود که ذات واجبی است جل و علی
نسبتی مجهول الکیفیه پیدا کرده و در مرات ظاهر وجود منعکس گشته رنگ مرات گرفته
هست نما شده اند و چون آن کمالات حقایق ممکنات است در مرتبه اطلاق
عین مطلق اند و آن مطلق در مرتبه تقیید عین اینها لاچار حکم بعینیت نموده و گفته
بیت در شکل بتان رهزن عشاق حق است لا بلکه عیان در همه آفاق بحقیقت حق است
چیزی که بود ز روی تقیید جهان والله که همان ز وجه اطلاق حق است
و دیگری گوید رباعی غیرتش غیر در جهان نگذاشت لاجرم عین جمله اشیا شد
ازین بیان که کسی توهم نکند که کثرت با وحدت متحد شد و یا وحدت در کثرت
حلول نمود که آن باتفاق کفر است زیرا که حلول و اتحاد بر تقدیری متصور بود
که دو جودات متکثره باشد و در وحدت وجود این اوهام مرفوعست و قدوة
احرار شیخ فرید الدین عطار قدس سره فرموده شعر اینجا حلول کفر بود اتحاد هم
کین وحدتیست لیک بتکرار آمده چنانکه صورت زید در مرایای مختلفه ظهور نماید و باختلاف
اشکال و با الوان مرایا بهیئات متکثره ظاهر شود درینجا موجود خارجی یکیست

که درا اثبت و تجلی در مرایای متعدده و متکثره اسما نموده است و ازین کثرت
و همه صور زید تکثر در ذات او لازم نیامد و شایبهٔ حلول و اتحاد دیده نشده
و لله المثل الاعلی در ما نحن فیه موجود خارجی ذات واحد حقیقی است
تعالی که تکثر را در آن راه نیست و تعدد را در آن گنجایش نه غایة الامر انعکاس
کمالات در مرات ذات و ظهور ذات از مرات صفات شده و کثرت
از بطون بظهور آمده عارف جامی قدس سره السامی گوید شعر

ممکن ز تنگنای عدم ناکشیده رخت ؛ در حیرتم که این همه نقش بدیع چیست
بر لوح مسطر آمده منظور خاص و عام ؛ باده نهان و جام نهان آمده پدید
در جام عکس باده و در باده رنگ جام ؛ جامی معاد و مبدا ما وحدت است و بس
ما در میان کثرت موهوم والسلام ؛

سوال

یعنی ذات احد جل سلطانه آینه دار
ذات ممکنات که حقایق ممکنه مراتب آثار ذات واحد قهار جل شانه نموده چه

جواب

کثرت موهوم بود شریعت که مبنای آن بر تکثر است چگونه باشد کثرت
موهومه نه بآن معنی است که بمجرد اختراع وهم باشد و تحت خیال که بارتفاع وهم
مرتفع میگردد بلکه بآن معنی است که در مرتبهٔ اطلاق از آن نام و نشان نیست مراتب
تقید ذات هر چند در مرتبهٔ اطلاق تحقق ندارد اما چون در مراتب تنزل بصنع خود
متحقق شده و متعلق علم الهی جل و علی گشته اند و ال ارتفاع خیال محفوظ است و مدار
اعتبار موطن تکلیف این نشأه و مناط ثواب و عقاب دار القرار گشته است بالجمله
نزد این بزرگواران اوست سبحانه که در مراتب مختلفه باحکام متفاوته ظاهر شده
اطلاق احکامی دارد که در مرتبه تقید کاذب است و همچنین تقید احکامی دارد که در

حضرت

در حضرت اطلاق صادق نیست ف هر مرتبه از وجود حکمی دارد که حفظ مراتب نکنی
زندیقی ؛ مثلا حقیقت انسانیه را در مرتبهٔ اطلاق و احکام است بلکه فی ذاتها
مبرا از احکام است و در مراتب تقید و تعین بقیود مشخصه احکام مختلفه متضاده
دارد هر چند فی الحقیقه وجود همان حقیقت است و این اختلاف اشخاص جز بعوارض که
جز حقیقت او نیست ؛ اما همان الحقیقة واحده من حیث الاطلاق الحقیقی
والتقییدات الذهنیه والی رجعة آثار و احکام متکثره است که ظاهر بینان از سبب
توهم اختلاف آن اشخاص گردیده است و شک نیست که چنانکه اشخاص حقیقت
انسانیه باهم تمیز عارضی دارند و فی الحقیقه اتحاد دارند همچنین افراد حیوان در حیوانیت
دارند و فی الحقیقه وجود همان حقیقت حیوانیه است و اختلاف انواع مندرجه تحت
آن بعوارض و اعتبارات است زیرا که وجود مطلق است و قید جز باعتبار نیست
کذالک افراد جسم که در اینها وجود حقیقت جسمیه است و اختلاف جز باعتبار نه و مثلا الجوهر
الموجود همان حقیقت بسیطه است در مراتب متنزله که جوهر باشد و جسم و حیوان
و انسان و اختلاف اجناس و انواع و اصناف و اشخاص جز به پندار نیست
و نزاع هم اند و احکام آن باختلاف مراتب همه صادق و هیچ اشکال لازم نه
و شاهد آنکه موجود همان حقیقت مطلقه جنس الاجناس است که در جمیع موجودات
ملک سار است و باسما متعدده ظهور فرموده و تعدد اتش جز اعتبارات نیست نه
آنست که الانسان جسم قضیه صادق است و معنی او آنست که دو صورت مختلفه
ذهنیه که صورت انسان و صورت جسم باشد در وجود خارجی باهم متحد اند و چون جسم
با انسان در وجود متحد شد و محتاج امر زاید نگشت پس موجود فی الحقیقه همان جسم بود

و تقیدات سایر صفات اعتبار پیش نباشد و نیز چون جسم در این قضیه با انسان
اتحاد شده و در قضیهٔ الحجر جسم با حجر البته اتحاد بود پس انسان را با حجر نیز در مرتبهٔ جسم اتحاد است
بالجمله پس جمیع مقیدات با مطلق متحد شدند و همچنین با هم در مرتبهٔ مطلق و وجود
حقیقت همان مطلق را متقرر شد و مقیداتش اعتبارات اوست که در مراتب تنزل
و تعدد و تکثر پیدا کرده در عرصهٔ ظهور آمده است این است بیان مجملهٔ مسئلهٔ
وحدت وجود بنهجی که متاخران صوفیه تقریر نموده اند و متمسک آن فی الحقیقة
کشف و وجدان است اول و براهین که بران ایراد نموده اند از قبیل تنبیهات
بر بدیهیات حضرت قطب المحققین حضرت ایشان مارا درین باب مقالات مفرد است
در ضمن تحقیقات فایقه و تدقیقات رایقه که مؤید است بکتاب و سنت و مزین است
باعتقاد اهل سنت و جماعت میفرمایند که مقصود از سیر سلوک تحصیل لوازم بندگی است
و حصول عبودیت خداوندی و تحقیق موقوف نفس است بذل و افتقار و عرفان مولی
جل و علی بکمال غنا و استغنا کن سر که بجنس ذاتی موصوف و بدناوت طبعی موسوم
او چگونه عین سلطان غنی باشد پس حکم بعینیت چنان موجه بود و قضیهٔ وحدت
اتحاد چگونه پسندیده باشد مگر در حال سکر و غلبهٔ حال که التجاری معذور و ن
دالا صحو و تمیز اتحاد قاذورات و فضلات را با آن فاطر الارضین و السموات که قدوس
وصف ذاتی و سبوحی لمحهٔ صفات اوست هرگز تجویز نمایند و بفرق اعتباری درمیان
مراتب تنزیه و مقامات تشبیه اکتفا نکنند و عبودیت را با ربوبیت درهم نسازند
و بداهت عقل از دست ندهند و آنچه متشبثان وحدت وجود که بعینیت قایلند گفته اند
که حقیقت واجب تعالی و تقدس هستی مطلق و وجود بحت است و ما بر ان [illegible] وحدت

متشبثان

کہ بعیت

که بعینیت داشتن کما مجملا مدخول فیه است زیرا که آن بر تقدیری مسلم باشد که ذات باری
تعالی بوجود موجود و هستی کاین باشد تا گفته شود که باید که هستی او عین ذات او باشد
قطب العرفا شیخ علاء الدین دوله سمنانی گفته که فوق عالم الوجود عالم الملک الودود
یعنی در مقام اطلاق چنانکه سایر اعتبارات را گنجایش نیست وجود را نیز که از جمله کمالات
ذاتیه اعتباریه اوست در آن حضرت علیا بار نبود لا عینه و لا زایده هرگاه نزد این
اکابر حیات و علم و سمع و بصر و قدرت و ارادت و تکوین که صفات حقیقیه اند
وجود شان زاید بر وجود ذات مقدس نیست با وجود آن نمیتوان گفت که حقیقت
واجب تعالی علم است یا قدرت مثلا همچنان وجود او تعالی چون زاید بر ذات
او نباشد چه حقیقت او تعالی وجود است و هستی مطلق منافی آنست با آنکه تعقل موضوع
در حکم در کار است و چون متقرر شد که حقیقت واجبی جل و علی ورای وجود است
پس وجود بر تقدیر وجود صادر می باشد از مصنوعات صانع تعالی پس بر تقدیر
معروضیت او بر فرض عینیت او مقیدات کونیه را با غیریت او بر آن حکم عینیت
درمیان واجب و ممکن نا متصور بود و این قدر هست که آنچه در عرصهٔ ظهور آمده چنین
پرتویست از انوار کمالات او و ظلی است از اظلال شیون و اعتبارات او
و این ممکنات جز مظاهر جمال و کمال او نیست لاچار و الهان جمال لایزال را
نظر جز بدان ظلال نور الانوار نیست و مرایای مظاهر از ساحت مشهود شان
ساقطات و آن ظلال و انوار مقتبس از آن نوریست لا شرقیه و لا غربیه نشان
آنست پس مشهود منظور در پردهٔ کثرت جز واحد علی الاطلاق نیست فرق

واجبی باشد بداهت که کنه ذات
واجبی تعالی مجهول مطلق است قول
با آنکه حقیقت

مرحقایق ممکنات را در عاید مرتبت او

این اختفای مرات و کمال اتحاد ظل با اصل بحکم عینیت دلبر را ساخت و بر وحدت
اتحاد آورد گفته‌اند بیت مجموعهٔ کون را بقانون سبق :: کردیم تصفح ورقا بعد ورق
حقا که ندیدیم و نخواندیم دران :: جز ذات حق و شیون ذاتیهٔ حق :: ما ناکه
این کابر از مزج التشبیه مطلق خلاصی نیافتند و چون بحضرت علی الاطلاق
تجرد نظر نمودند بیت دیگر با گلرخ خویش گفتم ای غنچه دهان :: هر لحظه مپوش چهره چون
عشوه دهان :: زد خنده که من بعکس خوبان جهان :: در پرده عیان باشم و بی
پرده نهان :: و اگر در ریاض قدس تنزیه حقیقی عبور میکردند عنان توجه از هر جه
براغ جوئی و چندی منتسم است تافته به بیچون می شتافتند و تشبیه را به تنزیه مختلط
نمیداشتند و بحقیقت کلمهٔ لا اله را منفی میساختند و بهدایت می یافتند که
مطلق از اوج اطلاق تنزل نفرموده است و مقید را از حضیض تقید عروج محال
هرچه متنزل است و بتعین آمده از اطلاق براحل دور است ما للتراب و رب
الارباب ان الله لغنی عن العالمین غنای ذاتی حضرت کبریا متعال آینه را
بر نتابد و هیچ آینه را تاب مقابلهٔ آن نبود فان الحادث اذا قورن بالقدیم لم
یبق له اثر آری چون وجود از اخص کمالات واجبی است و مبدا خیر و عکس که
عدم حکم ذاتی او دارد که ماوای شرارات اثبات نمودن جز بطریق تجوز و
استعارت اثبات نمود مشکل است پس عالم خود وجود ارادتی و خیالی نصیب بود
چنانکه صورت منعکسه در مرات لیکن فرق میان هر دو ثبوت آنست که ثبوت
عالم هرچند در مرتبهٔ حس و دراست اما چون صنع قادر مختار در همان مرتبه با آن
متعلق شده تقرری پیدا کرده متحقق گردیده است و از زوال بزوال حس و خیال محفوظ

وتشبیه

مانده

مانده و مورد احکام صادقه گشته چون وجود واجبی جل و علی در مرتبه خارج بود و تحقق عالم
در مرتبهٔ حس و دراست از اراست وجود عالم تجدید وجود واجب تعالی لازم نیاید
که تجدید اتحاد مرتبه را نخواهانند بدیهی است که صورت مراتیه مصادم وجود زید
که در خارج ثبوت دارد نمیشود و ازین بیان وحدت وجود بمعنی اثبات قدم رفع
حدث بحصول نپیوست و حقیقت توحید لایح گردید که نفی ماسوای او تعالی بوده باشد نه
فنا که از سالک نام و نشان از ذات و صفت و فعل او نمانده نفی اثبات که بطور شرب
اول بحصول آید که آن صورت فناست سوال اهل وحدت وجود چون قایل بجمع بین
التشبیه والتنزیه اند باید که شهود ایشان اتم بود و ایمان آنها اکمل زیرا که این جماعه
مرتبهٔ تنزیه حقیقی را مسلم داشته التشبیه چون از مراتب تعین اوست با آن نیز ایمان
داشته مرات کمال مطلق میدانند جواب لا نسلم درین شرب که ما در مقام تحقیق آنیم
از التشبیه انکار [illegible] دارند [illegible] کمال لا یزال در ظلال آن اعراض است مع
الاختلاف اطلاق لفظ عینیت و اتحاد است درمیان تنزیه و التشبیه تحقیق
ما عالم مظهر کمالات اوست اما مظهر عین ظاهر نیست و بمشرب اهل وحدت وجود
اتحاد کاین است و این مزج التشبیه با تنزیه دامن همت را با اطلاق حقیقی باز
داشت و کارخانهٔ سلوک را بمراتب تعینات معطل ساخت مانند تحقیق اعیان ممکنات
چون سخن بتطویل انجامید از خوف ملالت سمع مستمعان بوقت دیگر موقوف
داشته اگر مشیت موافقت نمود شمه از ان بتحریر آید والسلام راقم هرچه که ما را
پیش آید الا ما شاء الله تعالی حضرت ایشان قدس سره پیش از وقوع آن از خیر و شر
آن ما را خبر میدادند و بر طبق اخبار ایشان واقع میشد لحصول تعددات کرامات

انتساب

و خوارق عادات آنحضرت که در تمام عمر دیده ام معجزات دران ایام
که نوکدخدا شده بودم بر بالاخانه بسر میبردم شبی تاریک تنها درانجا ماندم کسی
بشدت و صولت تمام بر دروازه صدمه زد و حیرت روی داد هر چند فریاد
کردم که کیست جواب نداد بخاطر رسید که برخیزم و دروازه بکشایم آمدم و زنجیر
دروازه وا کردم من تختهٔ در را بجانب خود میکشیدم و او بجانب خود میکشید
آنحضرت در خانهٔ دیگر بودند درین اثنا تنحنح نمودند و فرمودند که محمد سعید بمجرد
شنیدن آواز آن حضرت در باز شد دیدم هیچکس نیست باز در را بستم
و بخواب رفتم علی الصباح که بخدمت آنحضرت پیوستم پیش از آنکه من ماجرای
شبینه در معرض اظهار آرم فرمودند که محمد سعید آن جن بود که ترا مزاحمت مینمود
بانگ بروی زدم و ترا از چنگال او خلاص کردم [کرامت] و نیز میفرمودند که دران ایام
که نوکدخدا شده بودم حضرت ایشان مرا فرمودند که ترا ازین تزویج فرزندان
خواهند شد اما نخستین پسر شود و تا چهار سال زید همچنان واقع شد از انکه خدای
مرا نه فرزند ارزانی گشت نخستین پسر شد پیش از چهار سال وفات یافت [کرامت] و نیز
فرمودند در ایام وبا در سرهند استیلا داشت برادران ما خواجه محمد صادق
و محمد فرخ و محمد عیسی و همشیره ما ام کلثوم دران وبا رحلت نموده بودند روزی حضرت
ایشان بمن و برادر اخر من محمد معصوم خطاب کرده فرمودند که سحرگاه اجلال حضرت
صمدیت جلت آلاءه نزول ارزانی داشته بود و شما هر دو برادر را کنار من نشاندند محمد سعید را
بر زانوی راست و محمد معصوم را بر زانوی چپ و ملهم ساختند که ایشان را بتو بخشیدم
معمر خواهند شد و به پیری خواهند رسید و با الله تعالی آن دو سرچشمهٔ فیض و فضائل را از بلا

صمد

عافیت

۱۳۱

عافیت بخشیده معمر کردانیده و به پیری رسانیده که جهان و جهانیان از صحبت
ایشان سرشار فیوض و برکات شده و عالم و عالمیان صیت فیض بخشی استماع نموده
از اقصای بلاد متوجه دولت سرای آن مرشدان رهبر طریقت و حقیقت
میکردند [کرامت] و نیز میفرمودند که حضرت ایشان زمانی که بطلب سلطان بآگره
تشریف میبردند والدهٔ فرزندان من حامله بود که از جانب حق سبحانه الهام فرمودند
که محمد سعید را درین حمل ایشان دختری عنایت فرمودیم فاطمه سلطان نام کنند
و فرمودند که دلگیر نباشید که از عنایات الهیست همچنان واقع شد [کرامت] بعضی
ثقات محرم اسرار نقل کردند که یکباری دولت افروز حضرت مخدوم زادگی خواجه
محمد سعید سلمه الله و ابقاه سخت بیمار بودند و مرض ایشان بامتداد کشیده و ضعف
و ناتوانی بغایت رسیده چنانکه اطبا از معالجه آن درمانده شدند روزی حضرت
ایشان قدس سره در راهی کاغذی دیدند آنرا برداشتند بران نام خدای عز و جل
مکتوب بود آنرا ببوسیدند و در جای پاک بنهادند از درگاه رب الارباب ملهم شد
که چون تو نام ما را بزرگ داشتی ما پسر ترا بتو بخشیدیم و مرض او را بعافیت مبدل
گردانیدیم الحمد مخدوم زاده بجاده بالفور صحت یافت [کرامت] این حقیر در واقعه دیده بود که
گویا حضرت خواجه محمد سعید سلمه را بپادشاه [illegible] اند و اولیا و اموات بارواح
و احیا با جساد چون امرا و پادشاه هر صبح و شام بسلام ایشان می آیند و بنده
نیز دو وقت بسلام ایشان میرسید دید که بجای ایشان عزیزی دیگر با جامه های نو تمکین
نشسته است و مجلس بسلام نیامده در پرسش جوشد که معامله چیست درین
اثنا آن عزیز برخاست و بشتافت و از جانب که فرود آمده بود بدانجا

ایا ۵

روزی برای سلام رسید

صمد

کرآن عزیز توجه نمود نگاه کردم دیدم که حضرت خواجه محمد سعید بچشم و پادشاهی
می آیند آن عزیز رفت و برایشان سلام کرد و استقبال نمود آنحضرت
بمجرد که آمده نشستند این زمان همه مردم بسلام آمدند درجات و کمالات
و خوارق عادات حضرت مخدوم زاده زیاده از تعداد است اشراف
قلوب و کشف قبور بر وجه اتم و اکمل داشتند و بشاراتی که میفرمایند بر طبق
فرموده ایشان بوقوع می آید تعداد این جزئیات خارج از تقریر است
بنابران عنان خامه از تعداد آنها برتافته چندی از آنها بیان نموده میشود که
درین ایام راقم این سطور دید در معرض بحر زدگی چند که صاحب ورع و اولیا
و صلحا و سایر مردم جمع از آنحضرت بجلی نشسته اند و این همه خلایق
با ایشان رجوع دارند و امام و مقتدا ازان مجمع ایشان شده درین اثنا این مسکین
رسیده و بسلام مستسعد گردید فرمودند که ای فلان انتظار تو داشتیم حقه
کلان از نقره مرصع و مینا کاری بفقیر عنایت نمودند و فرمودند که این
مفرح یاقوتی است بسیار اعلی است از پادشاه من مرحمت فرموده بود هم
خود ادیم بخورید و بمردم برسانید … و خود بر خاسته شدند و بر اسپ سوار گشتند آن حقه را
بکشادم در درون آن حقه حقه دیگر از نقره بر آمد پر از مفرح یاقوتی اعلی … زاده کی
شیخ لطف الله و محمد قاسم بیگ انگشتر در آن حقه مفرح زدند و گرفتند و خوردند
و آن حضرت طی کنند بعد از آن خلایق حقیقت الحال جسی از آن مفرح
ریختند و من به قسمت کردم و آن حقه همچنان پر بود خواجه محمد زاهد که
از مریدان ایشان است نقل کرد که در عشره اخیره ماه مبارک رمضان در سنه

در آرد

پنجاه

پنجاه و چند از ادای نماز اشراق بجانب رفتم دیدم که باغیست در غایت لطافت
… بنای کل حوض ده در ده دارد در گوشه از آن عرشی مفرد و شراب در بالای
آن عرش حضرت پیر دستگیر اعنی خواجه محمد سعید و حضرت خواجه محمد معصوم
نشسته اند و بمجلات … الله را از خورد و بزرگ در پیش حضرت ایشان ایستاده اند
و جمعی باهتمام نزد ایشان ایستاده اند و انتظار امر ایشان دارند چون نیک ملاحظه
نمودم آن باغ را عین مسجد ایشان یافتم که حضرات در آن معتکف نشسته
بودند و در کنار حوض مسجد جانب شمال زینه از نور از زمین تا آسمان تا هر جا که
دو دسته اند نهاده اند و آن مردم که صاحب اهتمام اند کاغذها را نام نویسی کرده
دستخط حضرات بران کرده هر کرا داخل اهل مغفرت کردند او را بالا میبرند
و بعد که ده بازی آورده در زمره خاصان می در آوردند و هر کرا آنحضرت عالیات
شاید بان مغفرت می بینند موقوف میدارند و دستخط نمیکنند درین اثنا فقیر نیز
رسیده و بعرض حضرات رسانید که بنده را اسم داخل مغفوران کنند حضرات
و اهل اهتمام فرموده که تراو محمد حنیف و شیخ فیض الله محمد داخل گشته بخشیدند بنده عرض
کرد که در باب فرزندان ایشان چه حکم شده است ارباب اهتمام گفتند که فرزندان
ایشان را مع متعلقان بخشیده اند روز دویم و سیوم همین صحبت بازدید واقعه نمودار
لیکن اهل اهتمام این معنی را نیز اظهار کردند که تو بخدمت حضرات عالیات بگو که
این قدر خدمتگاری کرده ام … تبرک با عنایت شد بحضرت پیر دستگیر عرض
داشتم فرمودند آنچه با ایشان نافع بود دعا تحفه … فاتحه خوانند روز دیگر در حلقه
آنحضرت مراقبه نشسته بود که آنجا اصحاب اهتمام حاضر شده گفتند که حق تعالی

هم حسابان بهرانگرهم

کرامت
نذرجه مرحومی وزیرخان که بخدمت ایشان اخلاص و اعتقاد تمام داشت که عریضه
بنگاشت که در باب من توجه فرمایند که خدا تعالی مرا پسر موهبت فرماید
ایشان توجه نمودند و در جواب آن عریضه نوشتند که خاطر جمع دار که تا عنقریب
خدا تعالی پسر زمانی اخواهد داشت چون مدت حمل او بانجام رسید پسر زائید همان زمان
از لاهور قاصد با نیاز و خبر ولادت بخدمت ایشان فرستاد کرامت
روزی خادم بخدمت ایشان یک بیره تنبول آورد که با برگ پلاس آنچه بودند
ایشان آنرا واکردند پان از میان برآوردند و تناول فرمودند و آن برگ
پلاس را باز بصورت بیره پان بسته بجانب فقیر انداختند مرا گمان آن شد
که بیره پان بمن عنایت فرمودند برداشتم دیدم که خالیست برادر خورد ایشان
خواجه محمد یحیی سلمه الله حاضر بود تبسم نمود و من در دل انفعال کشیدم و از جهة
دفع انفعال آنرا بالفور در دستار ماندم و از او پنهان کردم که گویا من برنداشتم
تا بران معنی اهل مجلس مطلع نشوند چون بخانه آمدم و از خرابت مو دستار را از سر
فرود آوردم بخاطر رسید که آن برگ را بیرون اندازم دیدم که پانها و مصالح
آن برست از مشاهده این تصرف حیرت رو داد آن پان کرامت ایشان را خوردم
کرامت وقتی فقیر بیمار بودم و کار بیاس رسیده حضرات اعنی هر سه محمد و ... اده
به پرسیدن فقیر آمدند چون ضعف من بر کمال بود بخاطره ... رسید از ایشان التماس
دعا نمایم که خاتمه بخیر گردد بمجرد خطور این خاطر ایشان فرمودند که فاتحه صحت بخوانیم
فاتحه خواندند خدا تعالی عنقریب زحمت بصحت مبدل گردانید ازین قسم اشراقات
از ایشان زیاده از حد احصر ... دیده است و می بیند کرامت فرزندارجمند انحضرت
شیخ لطف

شیخ لطف الله نقل کرده که روزی آنحضرت سلمه الله قصه شهادت حضرت حمزه
عم نبی الله صلی الله علیه و سلم میفرمودند چون باینجا رسیدند که وحشی نام غلام
جبیر بن مطعم باشارت ابوسفیان و زن او هند در حرب احد او را شهادت
رسانید بخاطر آنحضرت بگذشت لعن و طعن ابوسفیان و زن او بر زبان من نزدیک بود
که جاری گردد که آنحضرت قطع کلام کرده مرا مخاطب ساخته فرمود که با ابوسفیان
و زن او لعن و طعن نباید کرد که آخر با سلام مشرف شده اند و ایمان ایشان
بدرگاه رسالت پناه بسعادت قبول رسیده است ابوسفیان بنوازش من
دخل دار ابی سفیان فهو آمن بعد فتح مکه سربلند گشته واز اصحاب آنحضرت
علیه السلام والتحیه شده کرامت این فقیر بمهمی بلشکر رفته بود و اتفاقا مهم صعوبت
پیدا کرد و دیوان دستخط نمیکرد بر این شدت بود بنده بخدمت آنحضرت
سلمه الله بمهم دنغم و پریشانی چنانکه دانی بخواب رفتم دیدم که قصریست منیع و والا
رفیع که بنده در اینجاست زنجناجس ... اول بلاعت پیش آمد و در
اثنای آن بر من غالب شده و خصمانه بر سینه من نشست نزدیک بود که مرا خفه کند
و بهلاکت رساند که آنحضرت چنانکه برای نماز بمسجد می آیند عصا در دست
با وجاهت و وقاری که دارند پیدا شدند آمدن ایشان و کم کشی آن زن مغلوب شد
و مرا از شر وی خلاص کردند چون صباح شد بخاطر رسید که تعبیر این واقعه این است
که مرا از شر آن دیوان خلاص کردند پیش دیوان رفتم این زمان به بشاشت
تمام پیش آمد و گفت که بخاطر عاطر خواجه محمد سعید سلمه الله مهم سازی تو باید کرد که ایشان
باحوال تو متوجه اند معلوم شد که در واقعه یاد فرموده بودند و بالفور دستخط کرده داد
که آنحضرت

حضرت خواجه محمد معصوم سلّمه الله القیوم

خواجه مجد الدین محمد معصوم سلّمه الله القیوم آنحضرت فرزند ارشد ثالث فرزند سیم
حضرت ایشانند ولادت باسعادت ایشان در سنه هزار و نه بوده حضرت
ایشان میفرمودند که قدوم میمنت لزوم فرزندی محمد معصوم مارا بسیار مبارک آمد
بعد ولادت ایشان بچند ماه ملازمت حضرت خواجه قدس الله سبحانه
سره الاقدس نصیب گشت و این همه علوم و معارف بظهور پیوست و همواره از صغر
سن ایشان بچند مدت ملازمت آنحضرت خواجه قدس سره مدح علو استعداد
آن عالی نژاد میکردند و میفرمودند که محمد معصوم در سن سه سالگی بکلمه توحید که مشعر
بتجلی ذات و وسعت استعداد است تکلم نموده از در و دیوار و گل و گلزار هر چیز که بنظر وی
می درآمد میگفت این منم و آن منم بعد اتمام این کلام فرمودند که درین راه صغیر و
کبیر و برنا و پیر و حُر و اسیر و زن و مرد و بزرگ و خورد و ضعیف و قوی و حی و میت
برابرند در وصول متساوی ذلک فضل الله یؤتیه من یشاء والله ذو الفضل العظیم
و در شان آن برگزیدهٔ خدای جهان میفرمودند که وی از عجوبات یکی از خادمان
حضرت ایشان که در سفر و حضر ملازم آنحضرت میبود پیش این فقیر نقل میکرد که در آن
ایام که حضرت ایشان قدس سره بعد ارتحال حضرت خواجه قدس سره بدار
الخلافه دهلی تشریف برده اند آن مخدوم زاده را بر جاده همراه گرفته بودند روزی حضرت ایشان
بعد فراغ از حلقه بحجره درآمدند که ساعتی استراحت نمایند دیدند که آن مخدوم زاده بر فراش
آنحضرت خوابیده است بسرعت تمام رجع القهقری نمودند خدام بعرض آن امام همام
رسانیدند که حضرت چرا بازگشتند اگر حکم فرمایند مخدوم زاده را بیدار کنیم تا ایشان درآیند
فرمودند که از غیرت خداوندی ترسیدم و بر خود بلرزیدم ناچار باضطراب بگردیدم

که دوست

دوست خدا جل و علی در استراحت است مبادا موجب ملال و کلال وی گردم آمدند
در آفتاب نشستند و هوا بغایت حرارت داشت و فرش مسجد فیروزی که از سنگ است
چون تابه گرم شده بود تا آنکه آن والاگهر بطوع خود بیدار گردید دید که آنحضرت
بر زمین در آفتاب نشسته اند باضطراب تمام برخاست و جای را برای ایشان خالی ساخت
حضرت ایشان بنابر مشاهده بلندی استعداد و سموّ فطرت و شدت مناسبت
آن مخدوم زاده عالیشان بجناب قدس جلت آلاؤه همواره منتظر ظهور کمالات مخفیه که در مکمن
استعداد این مخدوم زاده مودع بوده می بودند و توقع خاص در حصول عجایب و غرایب
امور در حق ایشان داشته میفرمودند که بابا از تحصیل علوم زود فارغ شوید که ما از شما
کارهای عظیم در پیش است تا آنکه در سن شانزده سالگی از تحصیل علوم متداوله فراغ ایشان
حاصل گشت و در اثنای تحصیل در سن یازده سالگی طریقه فرمودند و جمع میان
تحصیل حال و قال نموده بعد حصول ملکه مولعیت هر چند بدرس علوم و افاده طلبه علم
نیز اشتغال داشتند اما کارخانهٔ حال بر قال غالب گشت حضرت مخدوم زاده گرامی هم
بتمامی همت و کلی نهمت در خواستی بجا اسرار واله بزرگوار خود در آمدند و حضرت ایشان
نیز همت بر ترقی ایشان گماشته ملازم صحبت خود داشته مونس و همراز خلوات و جلوات
گردانیده بودند تا آنکه این مخدوم زاده را بکمالات قصوی و خصایص علیای خویش
بنوازند و آنچه در استعداد بلند آن والاگهر مودع است جلوه گر سازند لاجرم توجهات
کثیره بکار میبردند و آن یوماً فیوماً آناً فآناً بر آن عالی نژاد بظهور می پیوست تا آنکه در
حضور آنحضرت باحوال و واردات بلند و مقامات و کمالات ارجمند متجلی شدند و باسرار
خاصه و معاملات مخصوصه متحقق گشتند شاهد عدل است بر آن مدعا آنچه حضرت ایشان

مخدوم زاده

گر سازند

در خلوت نیز بعضی اصحاب خاص فرموده که اقتباس فرزندی محمد معصوم سلّمهم الله تعالی
ما ادریه فیوضاً بصاحب شرح وقایه میمانند چنانکه در خطبهٔ کتاب خود آورده الفیت الذی
جدّی الوقایه سبقاً سبقاً وکتبت اجری فی میدان حفظه طلقاً طلقاً حتی الفق التمام بالفرع
اتمام حفظی انتها برحمت پس سلوک و طی مقامات و وصول این مخدومزاده عالی
مرتبت چنانچه از کلمات حضرت ایشان و از حکایات اصحاب آنحضرت ظاهر
میگردد و همچنین از بعضی ملفوظات و مرقومات ایشان هویداست اگر در معرض
بیان آید نزدیکست که نزدیکان دوری جویند و واصلان راه هجر پویند با جمله
بجهة دستور العمل نویسندگان مجمل از ان بشارتهاست که حضرت ایشان در حق آنمخدومزاده
فرموده اند و برخی از ان مقدمات که حاصل روزگار آن برگزیدهٔ جهان گشته تحریر نموده آمد
و چون آنمخدومزاده عالی منزلت باحوال و واردات عظیمه و مقامات و کمالات قصوی
رسیدند آنحضرت ایشانرا بخلعت فاخره خلافت سرافراز و ممتاز گردانیدند آنمخدومزادهٔ
گرامی رتبت بمقامات ظاهر و باطن بر مسند ارشاد نشسته اند بکمال شرع و تقوی آراسته
بمتابعت سنت سنیه و عمل بعزیمت مرضیه پیراسته اند و در اخلاق و اوضاع و اقوال و اعمال
در رعایت آداب در صورت و معنی بوالد بزرگوار خویش شدت مناسبت و نهایت متابعت
دارند و چنان اهتمام میفرمایند که در ادای آداب سلوک و اعمال صالحه از سنن و مندوب
از اتباع والد ماجد خود سر موی تخلف نزده و عمل ایشان بعینه عمل حضرت ایشانست
طریقه شان همان طریقهٔ آنحضرت در وظایف طاعات و رعایت آداب و عبادات
و اوقات شریف شان از شب و روز برای هر عملی صالح مقسومست و ساعات لیل و نهار شان
بجهة اعمال حسنه مضبوط و وظایف ماثوره هر وقت را التزام دارند و داعیه غیر موقت را

نیز ملتزم اند و پس از صلوات ظهر برای استماع کلام مجید از حافظ نیز بحلقه می پردازند
اکثر اوقات بعد حلقه ظهر بدرس کتب متداوله مثل بیضاوی و عضدی و تلویح و مشکوة
و هدایه اشتغال میدارند و یک دو سبق میفرمایند و بدقت و متانت افاده مینمایند
و در بعضی اوقات بعد حلقه ظهر بصحرا میروند و در گوشه ها و خرابها و نواحی شهر بخلوت
می نشینند و گاهی که بتجهیز بعضی سخن به دوگانه اشتغال مینمایند بیک دو دوگانه نماز عصر
میرسانند و فرقان مجید را بسنه تجویز نموده اند و در سه ماه حفظ کرده بر تلاوت آن
مداومت دارند و در تراویح در ماه مبارک رمضان بختم خود میخوانند و دو از حافظ میشنوند
و مردم از اطراف و اکناف بلاد و قری از راه دور و دراز بجهت نیل سعادت استماع
کلام مجید از ایشان و حضور مجلس بهشت آیین چون مور و ملخ جمع می آیند و در مجلس
شریف حاضر می شوند چنانکه با وجود وسعت مسجد جامع بر مردم تنگ میگردد و لهذا
بعضی مردم پیش از افطار روزه حاضر می شوند و تفقد احوال مسترشدان و همت
در ترقی منازل سلوک ایشان و وصول بمدارج قصوی انها طریقهٔ مرضیه حضرت
مخدومزاده است و تربیت طلاب و تکمیل انها بر وجه کمال سنت سنیه ایشان
توجهات عالیات ایشان بحال طالبان صادق بیشتر مصروف است و همت شان
بترقی نهایت مبذول چنانکه آثار آن بر طلبه ظاهر میشود و واردات سوانح و حالات
و وصول بمقامات حاصل روزگار ایشان میگردد و از احوال ماضیه حاصله و مستقبله
طالبان اطلاع میدهند و مقامات عروج شان بیان میفرمایند و از ولایات
مسترشدان اعلام می بخشند که فلانی در فلان ولایت است و فلانی در فلان ولایت
قدم نهاده است و بسیاری از منتسبان آنمخدومزادهٔ والاقدر باحوال سنیه و اسرار خفیه مشرف

بعد از نماز فجر وظایف اذکار در حلقه ذکر تا نماز اشراق می نشینند و بعد سماع قرآن میدارند

و میفرمایند که تلاوت کلام مجید که در میان نماز کرده می شود بسیار لذت بخش است

طالبکه

شده بشرف خلافت و تعلیم طریقهٔ انیقه از ان مرکز دایرهٔ قطبیت ممتاز گشته اند
و در دیار خود قبول عظیم دارند مردم از صحبت کاملشان بهره های کامل بر میدارند
بلکه منتسبان بواسطهٔ آن مخدومزاده باحوال و کمالات متحلی گشته بخلافت
متمیز شده اند عجایب و غرایب امور بیان مینمایند و صحبت انها بسیار موثر است
چنانکه مخدومزاده اظهار نعم الهی و احسان نامتناهی او سبحانه نموده اند و اشعار
باین معنی نیز رفته آنجا که نوشته اند بکرم خداوندی جل سلطانه و بطفیل رسول قدسیه
صلی الله تعالی علیه و علی آله و سلم و بمیمن توجه پیر دستگیر قدس الله سره
الاقدس معاملهٔ تسلیک و تکمیل بغایت سهولت پذیرفته و راه وصول اقرب
گشته و کار دهور بایام و شهور مقرر شده هرچند عجب کمیت مسترشدان
این معامله قلت دارد چه این وقت کثرت از ابر نتابد لیکن از روی کیفیت
افزونی بیش از بیش است یکی از مسترشدان بتوسط در هفت روز از ابتدای تعلیم الی تحقیق
طریقه از فنای قلبی در خود نشان میداد و چیزها بیان مینمود که گویا بحوالی فنای نفس
رسیده و هذا ذلک علی الله بعزیز و اکثر مجاهدان فقیر که از احوال مسترشدان خود
بیان و قصص سرعت وصول که میگویند عقل عقیل در تحیر میماند حکایت میکنند بیت
اگر پادشه بر در پیره زن ❊ بیاید تو ای خواجه سبلت مکن ❊ باید دانست که مربی حقیقی
اوست سبحانه از ما و شما بهانه ساخته اند با وجود این همه افاضه انوار و افادهٔ مواجید
اسرار کار این دل افگار روز بروز در خرابی است و حاصل روزگار او بعد در حرمان
و غفلت و کسب معاصی در تزاید در لجه حیرت فرو رفته است و از مکر خداوندی جل شانه
ترسان و لرزان است نمیداند که فردا با وی چه معامله کنند و در کدام جرگه داخل کنند

ربنا اغفر لنا ذنوبنا و اسرافنا فی امرنا و ثبت اقدامنا و انصرنا علی
القوم الکافرین پوشیده نماند که این مخدومزادهٔ عالیقدر را کمال اطلاع
و غایت وقوف است بر اسرار خفیه و معارف مکنونهٔ پدر بزرگوار خود چه آن معارف
و اسرار که داخل مکتوبات قدسی آیات آنحضرت گشته و چه غیر آن از اسرار خاصه
که آن مخدومزاده در خلوت از زبان الهام ترجمان حضرت ایشان شنیده
و بعضی از آن معارف در بیاض خاصهٔ خود تحریر فرموده و نیز ذکر بعضی اسرار خفیه
و معارف لدنیه مخصوص بآن نوبادهٔ گلستان ولایت بوده است که دیگری
در آن محرم نبود چنانکه شطری از اسرار متشابهات قرآنی و مقطعات فرقانی
که ذکر آن بآن مخدومزاده خصوصیت یافته و غیر آن بلکه بعضی از آن معاملات
متشابهات متحقق گشته اند و چون اسرار لازم الاستتار نتواند بود که آن مخدومزاده
در بعضی مکاتبات خود رقم فرموده اند که اگر شمه از حقیقت معاملهٔ این اکابر
در میان آرد نزدیکست که نزدیکان دوری جویند و واصلان راه هجر پویند
مستمع از هوش رود و متکلم را تاب نماند بیت فریاد حافظ این همه آخر بهرزه نیست
هم قصهٔ غریب و حدیثی عجیب هست متشابهات قرآنی رمزیست از آن و مقطعات
فرقانی ایمائیست بآن این دولت باصالت نصیب انبیاست علیهم الصلوات
و کمل ورثه را از اتباع این بزرگواران نیز نصیبست و بوراثت و لو علی سبیل القلة
و الندرة فعلیک باتباع خاتم الرسل علیه و علیهم الصلوات و التسلیمات لتتناول
من برکاتهم و ترزق من اذواقهم و تجوس خلال الطاقة الکبری لشفاعتهم المباشرات
عالیه که حضرت ایشان آن مخدومزاده را سربلند و ممتاز ساخته بودند بعضی از آن سبق

الاستتار بودن ما ران ابرار نیست بلکه مخصوص است ببعضی از بزرگان معنی واکابر
در نظر عوام از آن جز ... بآن معاملات و اسرار ...

والانژاد مسطوره و بیان بشارات

ذکر یافتن آثار آن بشارات آنمخدومزاده متحقق گشته چنانکه آن والاگوهر بعد حصول آن بشارات
مذکوره و کمالات دیگر بعضی مخلصان صاحب سیر خود قلمی فرموده‌اند روزی
آنمخدومزاده عالی‌منقبت بخدمت آنحضرت معروض داشته که من خود را نوری
می‌یابم که تمام عالم از آن نور منورست و آن نور در هر ذره از ذرات ساریست
چون نور آفتاب که تمام عالم از آن منورست حضرت ایشان فرمودند ای فرزند
تو قطب وقت خویش خواهی شد این سخن را از من یاد داری آنمخدومزاده
والانژاد در بعضی مکاتیب خویش نوشته‌اند که من در سن چهارده سالگی بودم
که آن عالیحضرت متعالی منقبت بنوید قطبیت مبشر ساخته بودند پیش از اعطای خلعت
قیومیت به یازده سالگی حمد الله سبحانه که موعود متحقق گشت و اثر بشارت بحصول
پیوست و نیز نوشته‌اند که روزی حضرت ایشان قدس سره الاقدس دقایق اسرار
فنا و بقا و زوال عین و اثر بنظر خاص خود بیان میفرمودند سخن از وصول بکنه مقصود در شان
کمل از آن بر زبان مبارک داشتند زیاده از نگاه شده بود که همین قسم معارف در بیان
بود در روز بروز غایت دقایق آن میکشود و این مهجور بتوجه شریف آنحضرت دست و پای
بجولان آن میزد و حضرت ایشان همواره در تفتیش و تبیین حال این بی پر و بال میفرمودند
و ترقیات او داشته و توجه بران میگماشتند تا آنکه در آن وقت که بیان دقایق
مسطوره مینمودند بشارت حصول بعد از استفسار حاصل بود کار این دور از کار
از نوازش‌ها در حق وی می‌نمودند و بشارت حصول معامله مذکوره فرمودند و این بیت
در شان او بر زبان الهام ترجمان خویش آوردند بیت مور مسکین هوسی داشت که در کعبه رود
دست بر پای کبوتر زد و ناگاه رسید حمدا لله سبحانه علی ذلک و علی جمیع نعمائه

منجز

حضرت ایشان قدس سره الاقدس نوشته‌اند که روزی بعد از نماز بامداد در مجلس
سکوت داشتم ظاهر شد خلعتی که داشتم از من جدا شد و خلعتی دیگر بمن متوجه شد که
بجای آن نشیند بخاطر آمد که این خلعت را اگر بکسی خواهند داد یا نه و آرزوی
آن شد که از ابعد فرزندان محمد معصوم بدهند بعد لمحه دید که بفرزندی مرحمت فرمودند
و آن خلعت او را ابتمام پوشانیدند و آن خلعت زایله کنایت از معامله قیومیت
بوده است که بترتیب و تکمیل تعلق داشته باعث ارتباط با این عرصه مجمعه
او بوده و این خلعت جدیده را چون معامله بانجام رسیده متحقق خلع کرده است
که از کمال بنده نوازی آن فرزندی اعزی محمد سعید عطا فرمایند این فقیر بتضرع تمام التماس
مینماید و اثر اجابت می فهمد و فرزندی را مستحق این دولت میابد مصرع
با کریمان کارها دشوار نیست تم کلام شریف معلوم شریف دوستان باد
که این خلعت جدیده کنایت از معامله خلت بوده این وعده اعطاء خلعت بمخدومزاده
حضرت خواجه محمد سعید سلمه الله المجید بعد از اندک مدتی منجز گردیده و آن خلعت را
بایشان عطا فرمودند لله الحمد والمنه چنانچه این معنی در زمان حضرت ایشان قدس سره
مقرر شده بود و حضرت مخدومزاده ثالث صاحب ترجمه در بعضی از مکاتیب
خویش نوشته‌اند که در آن ایام که درویشی را بخلعت قیومیت نواختند آن عالیحضرت
در خلوت وی را خطاب کرده فرمودند که علاقه و ارتباط ما با این مجمع همین معامله
قیومیت بوده که از ابعد از ترجیحات بتو عطا کردیم و مکتوبات بشوق تمام تو آورده‌اند
الحال سبب ماندن خود درین جهان فانی یابم و ادای قرب ارتحال خویش
ازین جهان پرسش فرمودند آن درویش دل ریش با وجود استماع بشارت مسطوره

بالیمن

منجز

جگر کباب و دیده پر آب گشته بکمال الم و اندوه در خود فرو رفت نه زبانش را یارای
گفتن بنده و نه گوش را تاب شنفتن چون آنحضرت این تلوین را در آن مسکین مطالعه
نمودند از روی نهایت بنده نوازی فرمودند که غم مخور که سنة الله بر این جاری
نگشته است که یکی را بخود میخوانند و دیگری را بجای وی می‌نشانند و از کمال تلطف
عبارت آن عزیز را که در نفحات می‌آرد بر زبان مبارک راندند که پیغمبر را صلی الله علیه و سلم
پای درکشیدند ابوبکر بجای او نشست حضرت ابوبکر را پای درکشیدند حضرت عمر بجای او
نشست حضرت عمر را پای درکشیدند حضرت عثمان بجای او نشست حضرت
عثمان را پای درکشیدند حضرت علی بجای او نشست چون آنحضرت اندوه آن درویش را
بیش از پیش دیدند فرمودند که در ارتحال من گویا مصلحتی هست اما نه بینم که چه علاقه در میان
متوجه در قرب گشت بعد از آن فرمودند که تا ایام وصال من قیام تو بمن بود و قیام افراد عالم
تو باین متعلق یک گونه تسلی خاطر حسرت این مسکین کردند بعد از این گفت و شنفت بکمال
ده ماه و چند روز کم حادثه ارتحال حضرت ایشان واقع شد و نیز نوشته اند
که حصول حضرت را نسبت قیومیت بمجلس تا بعضی از اصالت نداشته باشند نیز حضرت
حضرت ایشان درویشی را که بحصول نسبت قیومیت بشارت داده بودند
رنگ اصالت و یرا نیز سربلند گردانیده و نیز فرمودند که هر قدر که بعضی از اصالت
داری موافق آن نسبت محبوبیت در نهاد تو مودع است یعنی محبوبیت ذاتی و کمال انفعال
در حق وی نشان داده است وما ذلک علی الله بعزیز و نیز نوشته اند که حضرت ایشان
قدس سره شبی که صباح آن رحلت خواهند فرمود تا شب پیش آن حضرت مخدومی
استادی میان محمد سعید سلمه ربه نیز در آن وقت حاضر بوده اند در مرض آن حضرت

شدت بوده فرمودند که مرا نشانیدند بنده در کنار خویش آنقدر که بار را نشاندند جا نگه
بار مبارک آنحضرت برین ذره بمقدار بود از آن بار امیدواریم که چه قسم بار
خوشگوار روزگار این خاکسار رو آورده و چه حالی اسرار در استتار برین دلفگار
باورد القصه آن عالیحضرت فرمودند که داعی وصال لایزال در سر من نداد درد
که سلطانت مطلب مرغ همت بلند پرواز من رو بآشیان لامکان نهاد در رسید
جائی از آن بارگاه عالیجاه ندا شنید که سلطان در خانه نیست بعد از آن معلوم شد
که این مقام حقیقت کعبه ربانیست به ماورای آن شتافتم و عروج نمودم تا بمقام
صفات حقیقیه که موجودند بوجود زاید رسیدم این مقام صفات ورای صور علمیه
صفات است که در مرتبه تعین علمی کاین است و ورای صور صفاتست که در مرتبه
تعین وجودی و تعین حبی است چه این دعوت و سیر در ماورای تعین حبی است
کما سیجیء مفصلا از این مقام نیز متوجه فوق گشتم تا باصول این صفات که شیون ذاتیه
و مجرد اعتبارات اند در ذات عزشانه واصل گشته و شما هر دو برادر در هر مقام با من همراه بودید
از آنجا بمافوق بردند و بذات بحت که مجرد است از نسب و اعتبارات رسانیدند حضرت
مخدومی را بوصول این درجه قصوی بسبب امامت نماز خود فرمودند چه درین ایام
مرض امامت آنحضرت ایشان میکردند و این حقیر را از راه دیگر اشارت نمودند
و در همان مجلس یا دیگر در همین مرض موت فرمودند که حصول این درجه کمال و وصول
باین رتبه متعال منوط به تلبس بکلام مجید سبحانی بطفیل قرآن باین منزلت علیا
ممتاز گشته ام حرفی را از حروف قرآنی در می یابم که موصل کعبه مقصود است درین

درین اثنا آن بیت را که حضرت شیخ ابوسعید ابوالخیر قدس سره بمجرد شنیدن آن از
دور بزیارت قایل آن رفته بود که این شعر اندر غزل خویش نهان خواهم
گشتن ۔ تا بر لب تو بوسه زنم چونش بخوانی ۔ بر زبان شریف آوردند و قبح نمودند
بعد از ان فرمودند که مناسب این سخن فیه چنان باید گفت ۔ شعر ۔ در سخن خویش دوست نهان خواهم
گشتن ۔ تا بر لب او بوسه زنم چونش بخواند ۔ سخن محب که به لب محبوب رسد چنانکه سخن
او را باو قرب و منزلت است از سخن او باو توان رسید نه از سخن خود که سخنش کوتاه
دو دار راه است این حقیر که گوید من عرف الله کل لسانه آنرا گواه است ۔ مصرع ۔ کس سخن
کوتاه باید والسلام ۔ و نیز نوشته اند که حضرت ایشان در مرض موت اظهار اسرار
صلوة و حقیقت صلوات انبیا و کمل اولیا و خصوصیتی که انبیا راست علیهم الصلوات
بر کمل دیگر و صفوف اربعه انبیا علیهم السلام که اقتدا نموده اند و کیفیت صف بستن
این بزرگواران و تفاوت درجات ایشان در میان خودها از روی قرب و منزلت
و آنکه در صف اول ازین برگزیدها کیست و آن انبیا که اسامی ایشان در کلام مجید
سبحانه مسطور است در انجمع چه خصوصیت دارند و مقام خاص سرور دین
و دنیا محمد رسول الله صلی الله تعالی علیه و سلم که بر همه مقامات دیگران بزرگی و برتری
دارد و بیان وسعت آن مقام و از سابقان این امت که بوصول آن مقام بطفیل و تبعیت
مشرف و مستعد است و تعین مقام خود بیان خصوصیت آن و آنچه در باب
حضرت محمودی استادی در حصول نصیبی ازین دولت فرمودند و نیز آنچه در باره
این عاصی آواره بشارت دادند و ما یناسب ذلک چیزها فرمودند که فکر عقل و وهم
خیال از درک آن تعقل حیران و سراسیمه بود و چون تفصیل اکثر آن امور مسموع از جمله اسرار لازم

الاستتار

ان ع

الحمد لله سبحانه عاد ذلک

الاستتار است بنا بر آن با جمال در ذکر انتقال اقتصار افتاد و نیز نوشته اند که روزی
حضرت ایشان قدس سره فرمودند که در زمره سابقین که حق سبحانه در شان
ثلة من الاولین و قلیل من الآخرین فرموده نظر میکردم خود را داخل آن جرگه
دیدم و یکی از منتسبان خود نیز در انجا با خود یافتم و مثل آن در اسرار استشهادات
نیز نوشته اند که مشاهدات کنایت از معاملات است و دولت که شخصی را
معامله حاصل بود و علم بآن نباشد اینمعنی را در یک فردی از منتسبان خود مشاهده
نموده است بدیگران تا چه رسد ۔ بیت ۔ سعادتهاست اندر پرده غیب ۔ که گر ناگاه
ریزند در جیب ۔ و نیز نوشته اند که حضرت ایشان میفرمودند که بقیه که از خلقت
سرور دین و دنیا علیه و علی آله الصلوات والبرکات العلی مانده بود و از ارواحش
گویان یک فردی از دولتمندان امت او عطا فرموده اند و تخمیر طینت او از آن نموده
و ازین راه آن فرد را از اصالت بهره ور ساخته اند از ان بقیه بعد تخمیر طینت آن
فرد نیز بقیه قلیلی مانده بود آن بقیه نصیب یکی از منتسبان آن فرد آمده است و تخمیر طینت
او از ان فرموده اند و باندازه آن حظی از اصالت نیز یافته آن ببرکت واسع المغفرت نصیبی
که حضرت مهدی موعود را علیه الرضوان از اصالت است از راه حضرت عیسی است
علی نبینا و علیه الصلوات والسلام تم کلامه و حضرت ایشان قدس سره در باب
آن سعید دارین و معصوم مادر زاد فرمودند که شما را از دایره غضب بیرون کردم
فوق باشند و نیز در باب هر دو مخدومزاده فرمودند که در درگاه مجیب الدعوات در خواستم
که شما را از جانب سلطان اکراه صحبت و رفاقت واقع نشود و شما را بمصاحبت ایشان
نیندازد باجابت مقرون گشت همچنان بوقوع پیوست اکنون سخنی چند از کلمات

قدسیه واردات سنیه اتخذه و فراده ایراد نماید هرچند آن معاملات و مقامات
که در حین حیات آنحضرت بران گزیدهٔ آفاق گذشته و آن اسرار که بخدمت
حضرت ایشان درمیان کرده اند از راه تستر در معرض بیان نمی آید اما بعضی بود
که در وقت دوری از حضور حضرت قبله گاه بآن درگاه عرضه داشت کرده اند
یا در مکتوبات قدسی آیات خویش که غوامض حقایق صوفیه کرام از مبادی آن
و نفایس دقایق علما و عرفا از مقدمات آن هویدا و هر فقره ازان خاتم
اسرار فقر را نگینه است و هر فصلی جواهر اسرار وصل را خزینه نگارش فرموده
برخی ازان بر روی صفحه میگارد عرضه داشت کمترین بندها محمد معصوم ذره وار
بموقف عرض بازیافتگان عتبهٔ علیه میرساند که سرافراز نامهای گرامی با معارف
و اسرار سامی پی در پی میرسد و معامله را از حضیض باوج میبرد و مکتوبی که متضمن
تجلیات ذات است درین اوان رسید بقدر استعداد خود ازان بهره ور گردید
و حظی فراگرفت بعد ازان مکتوبی که مشتمل بر معارف نورانیت شرف ایراد
یافت در حین مطالعهٔ آن شعوری ازان نور حرف یافته بود بلکه فنا و بقای آن
نیز فهمیده و تا مدتی دران استغراق داشت حضرت سلامت از عنایات و عطایای
چه نویسد و احسانهای او را بچه زبان بیان نماید کشان کشان میبرند هرچند
که کجا میبرند و بکجا میرسانند الله اما از ذات و کیفیات که درین میان روی میدهد
بیان آن نتواند کرد ذوقی است نه بیانی سخن نه باختیار خود میبرد و از قفای او
و آن دو کمند عنبرین میبردم کشان کشان حضرت حق سبحانه علم و تمیز کامل
بتوجه عالی عطا فرماید رب زدنی علما بتاریخ شهر سیوم شعبان المعظم سنه یکهزار و چهل و یک

در نماز

شعبان سنه یکهزار و چهل و یک در نماز عصر بسط عظیم روی داده منزلت خاص کیفیت
بس شگرف که هرگز مثل آن رو نداده بلکه محضور و متصور هم نگشته شرف ورود یافت و امور
درمیان آمد که مصداق لا عین رأت و لا اذن سمعت تواند بود نه زبان را یارای گفتن آن
و نه قلم را تاب نوشتن فریاد حافظ اینهمه آخر بهرزه نیست هم قصه غریب حدیث عجیب
الکارم که حصول آن وابسته بمنشأ اصالت و محبوبیت ذاتیه است ما را که آن مقام
خصوصیتی بکتابت بود که دران بارگاه خود را مستغرق دیده نتایج کلمهٔ طیبه و سایر الفاظ ذکر
مثل تسبیح و تحمید و تکبیر دران حرم قدس گنجایش نیافت اگر گنجایش هست قرآت
و نماز را هم بعلاقهٔ قرآن مجید و دو نماز و قرآن نسبت بآن مقام تعطیل و بیکاری می یابد
و می فهمد که هیچ کسب و عمل در حصول این نسبت علیه مدخل نیست و موهبت صرف
سابقه عنایت میباید دیگر هیچ ما را که ریاضات و مجاهدات در مبادی قرب و لایت
دخل دارد تا زمانی که سیر در وصول اصول است اعمال صالحه سود مند و نتایج بخش است
که بوسیلهٔ آن سالک مستعد ترقیات میگردد و تکرار کلمهٔ طیبه نفی و اثبات از ظل باصل
راه می کشاید و از اصول باصول اصول عروج مینماید و آنچه مذکور شد بقرب نبوت
تعلق دارد که درانجا اصل یا در رنگ ظلال در راه باید گذاشت ریاضات شاقه بجوانب
آن بارگاه معلی راهی نمیکشاید وصول آن مقام بموهبت محض است یا محبت صرف
خصوصیت و عدم شرکت احدی که در بالا مذکور شد چون نیک تامل نموده دیده که ازین
رهگذر است که هرکسی که باین منزلت رسیده است مقامی از خود دارد که دیگری را بالاصالة
دران شرکت نیست هرچند واصلان آن مقام اقل قلیل اند از انجمله حضرت ایشان را که درینجا
ملاحظه نموده بغایت عظمت و نهایت ابهت در نظر در آمدند چنانچه وهم و عقل در ادراک آن

حیران و سراسیمه است و زبان قلم و قلم زبان در بیان آن عاجز و قاصر باید دانست
که عالم را ظل حضرت حق سبحانه دانستن بمرات او تعالی تصور نمودن و موهوم دیدن
و کمالات منعکسه ظل را باصل سپردن ظل را خالی بلکه معدوم فهمیدن بعد ازان آن را بجای
اصل متحقق یافتن همه در قرب ولایت که از ظل باصل پیوستن است می فهمد بعد ازانکه
اصل را در رنگ ظل در راه گذارد و بجوالی آن حریم قدس برسد ازین امور هیچ در کار نیست
بلکه متصور نبود آنجا ظل دانستنی نیست و اوصاف را باصل داده خود را فانی و مستهلک
دیدنی نه و بقا و تحقق باصل پیدا کردن مشهود نمیگردد و وصول آن موطن را راه جدا است
ازین راه بانمقام رسیدن دشوار است از بسکه دران موطن ظهور و جمال و رعنائیست
اگر تعبیر ازان بضحک نماید گنجایش دارد و العلم عند الله سبحانه عرضه داشت بحضور ملاذ
عالی محمد معصوم بزوده عاکفان آستان عالیشان میرساند حسن و جمال که متوهم میشد
چون عاریتی و امانتی بود باهل امانت منصرف گشت و غیر از شر و نقص هیچ باقی نماند
حضرت سلامت روزی حالتی رو داد که آن عدم که غیر آن هیچ چیز ظاهر نبود رو در
باستتار نمودن گرفت و این کمالات که باصل خود رجوع کرده بود جلوه گر گشت دید
که عدم را بتمام برآوردند و غیر آن کمالات چیز دیگر ظاهر نیست خود را بغایت نورانی
و لطیف یافت بعد ازان می بیند که آن کمالات که بآن بقا بخشیده اند باصل خود
رجوع کردن گرفت و باصل الاصل ملحق گشتند و ظهور دران حضرت بطریق اصالت
و حقیقت پیدا کرده اتصال پیدا کرده بی کیف حاصل نمودند این زمان آنانکه از عدم
تمام کنده بآن کمالات ملحق شده بود آنجا اطلاق یافت و نسبت ظاهر و باطن همچون
نسبت عالم خلق با عالم امر یافت حقیقت کمالات انفعال آنجا ظاهر میشود و بعضی امور دیگر نیز

اینجا معلوم

اینجا معلوم بود نتوانست نوشت مخدوما امری که ما در پی آنیم ورای جذبه و سلوک و بیرون
از آفاق و انفس و ورای فنا و بقاست و ورای تجلیات و ظهورات و ورای وصول
و خروجست و ورای قرب و بعد و ورای توحید و اتحادیت و ورای شهود
و مشاهدات و ورای لفظ و معنی است و ورای علم و جهل و ورای کثرت و وحدت
و ورای اسم و صفت و ورای قید و اطلاقست و ورای شیون و اعتبارات
و ورای موهومات و متخیلات و مکاشفات است و ورای تجلی افعال و صفات و ذات
تعالی و تقدس اصل و رنگ ظل ازان دولت سرا در راهست فهو سبحانه ورا الوراء ثم
ورا الوراء این ورائیت در جانب قرب است نه در جانب بعد از هر چه تصور کرده شود
نزدیکتر است بلکه از ذات این کس باین کس نزدیکتر است و ورائیت جانب بعد
جولانگاه وهم است و این ورائیت از دیده عقل و ادراک وهم و خیال بیرون است
چه فهم و وهم از خود نزدیکتر را نتواند تصور نمود فهو تعالی اقرب فی الوجود و ابعد من الوجدان
این کمال از کمالات ولایت انبیاست علیهم الصلوات و التسلیمات چه کمالات
ولایت اولیا منحصر در مرتبه قربیت که غایت قرب اتحاد و رفع اثنینیت است
که نهایت این ولایت است و معامله اقربیت از اتحاد و هم از کثرات ما را اتحاد باشد
گذشت تا معامله اقربیت روی نماید مخدوما لذتی می شناسی بجد آنکه چشیدی المخدوم قدس سره
مطلوب حقیقی چونکه ورای اوهام و افهام است و ورای تفکر و تعقل معرفت دران حریم
اقدس نگارنست و علم جهل چون او جلوه فرماید مشتاق بیچاره رو بعدم آرد بیت
گیرم که بغم خانه یار خرامد کو حوصله طاقت دیدار که دارد پس طالب و غیر از آنکه
خود را بهجر قرار دهد و بیسر آرام گیرد چاره ندارد بیت عاشق را نصیب از معشوق جز حرمانی

دعا کند زنی نیست و اگر بعد وجود موهوب بعلم و شعورش بازآرند مطلوب را
باندازهٔ استعداد خود دریافت خود خواهد دریافت و بیرون از حوصله و طاقت
خود نخواهد شناخت که مقید هر چند برغم خود از همه قیود وارهد مطلق حقیقی نگردد پس
نایافت همه وقت دامن گیرش آمده و ناامیدی نقد وقت بیت صبح وصل جویان
من و شام ناامیدی که سیاه بخت تجرم شب من سحر ندارد ۰ عاشق درد مند را
آرام نیست و هیچ گونه قراری ندارد و از آتش دوری همواره سینه سوزانست
و از سوک مهجوری پیوسته جگر دوزان هرگاه سرور جهان علیه الصلوة والسلام
بدوام حزن و تواصل فکر موصوف بود از دیگران چه گوید و آرام بطلان و اعتبار را
نا آرام با دوست محجوب ذات با آن خرسند نشود بیت گر قسم از غم دل راه بوستان گیرم ۰
کدام سرو ببالای دوست مانند است ۰ نام سامی آنحضرت که لفظ مبارک الله است
گویا اشعار بعدم دریافت مسمای خود دارد لام معرفت چون با لام آله رسیده
دران لام مدغم و منجر گشته است و همان همه الله باقی مانده ما نا که درین ضمن ایما
بر آنست که چون معرفت بآنحضرت منتهی گردد فانی و مستهلک شود و بجز معرفت
هیچ نماند یکی و ریا دستی و چون معرفت رفت عارف نیز بعدم پیوست چه علم را
با عالم اتحاد است از بزرگی این اسم مبارک است که فحول علما دران متحیر رفته اند و بکنه
مسمی آن چگونه پی برند مصراع چو نام اینست نام آور چه باشد جمعی گویند که اسم ذات است
و جمعی دیگر برانکه اسم عربی است بر تقدیر عربی بودن بعضی بر آنند که جامد است
و بعضی گویند که مشتق است و اگر مشتق است بتحقیق معلوم نیست که اشتقاق آن
از اله بفتح لام است بمعنی عبد یا از اله بکسر لام بمعنی تحیر یا از الهت الی فلان ای سکنت الیه

بکسر

یا ازاله

یا ازاله اذا فزع من امر نزل علیه یا ازاله الفصیل اذا اولع بامه یا اله و لاه اذا تحیر
و تخبط مشتق است و جمعی گویند که اصل او لاه است مصدر لاه یلیه لیها اذا
احتجب و ارتفع بعضی بر آنند که علم ذات است و بعضی بر آنکه صفت است در اصل
بر ذات تعالی غالب آمده است و حکم علم گرفته است چنانچه اکثر یا بالجمله بزرگی
و عدم یافت آن دلیل بزرگی و عدم یافت مسمای او است بیت الله چه لفظیست اینجا ام
که در زبان خاص و عام است ۰ بیت اما بعد ازین نه کنه ذاتیست ازین خسته دل
رای اجه هوشیار فاعتبروا یا اولی الابصار بدانند که مقصود از آفرینش
انسان تحصیل معرفت حق است جل و علا و در معرفت اقدام متفاوتست باعتبار
تفاوت استعدادات بعضها فوق بعض هر کس در معرفت بقدر عرفان خود
سخن کرده است اما آنچه مجمع علیه این طایفه علیه است و قدر مشترک است و لابد
در مدارج قرب آنست که معرفت بی فنا در معروف صورت نمی بندد و هیچ کس را
تا نگردد او فنا نیست ۰ ره در بارگاه کبریا نیست ۰ از انست حجاب تو نیست ۰
شرط همه ره روان همینست ۰ نی هیچ و مگوی مذهب این است ۰
می باش و مباش مشکل اینست ۰ پس بر یاران هوشمند ناگزیر است
که در حاصل کار و نقد روزگار خود نیک تامل فرمایند هر که را معرفت مسطوره
حاصل است فطوبی له و بشری باید که این حاصل را بحکم فامور غیر حاصل نگاهد
و همت بران گمارد که اصل را در رنگ ظل وا گذارد و هر که را معرفت راهی ننمود
و در طلب نقد این دولت نیز ندارند قالوا بل له کل الویل آنچه مقصود از خلقت
او بود ادا ننمود و امری را که درین نشئه از وی طلب داشتند بجا نیاورد و با مور دیگر

است
افکار
بجای

پرداخت و تعمیر چیزی که تخریب آن خواسته اند نمود و سرمایه عمر گرامی را در لهو
و لایعنی معروف ساخت و زمین استعداد خود را با وجود حصول اسباب معطل
گذاشت کمال انفعالست که مطلوب را درین مهلت قلیله با وجود دعوت آن
در آغوش نا کشیده ازین دعوتگاه رخت بربندد و فردا بکدام رو در حضرت
حمدیتش درآید و بکدام حیلت زبان عذر بگشاید عذاب بعد و حرمان بتر
از عذاب جحیم است چنانچه قرب وصال زیاده از لذات جنات نعیم است
فیا ویلتا علی من عن اعرض الله و یا حسرتا علی من فرط فی جنب الله
دوباره در دنیا آمدنی نیست من کان فی هذه اعمی فهو فی الآخرة اعمی و اضل سبیلا
ترسم که یار با ما نا آشنا بماند • در من قیامت این غم با ما بماند و ما با اینهمه خرابی
و تبه کاری اینقدر رسیده اند که از چنگاه در طینت این خاکراه معنی تعبیه کرده اند
داغی و دیعت نهاده اند یعنی منظور نظر خاص اوست تعالی و عنایت خفی درباره
آن واقعست زیاده ازین نمیتواند تعبیر نمود و تفصیل نمیتواند پرداخت که متکلم و مستمع را
تاب تکلم و هوش استماع آن نیست از آنست که در زمان سابق پیش از ظهور آن
معنی جنون و کشش معنی عشق و محبت بی کیفی در خود می یافت و طبیعت از خلق
گریزان بود و بخلوات و صحرا رغبت و با خود میگفت مثنوی به تنهایی چنان میل دلم هست
درین تنها نشستن حاصلم نیست • و هیچ متعلق آن محبت سر نمیکشید و نمیدانست
که این عشق کدام کوست و آهسته کششی بکدام سوست مثنوی میدید بچشم خود غباری
در دیده و خفته خار خاری • آگه نه که گرد دامن کیست • وان غنچه ز خار گلشن کیست
در جیب گلش که این خسک ریخت • در چشم دلش که این نمک ریخت • آتش که

در شب گفتم
فریبم

بسقف خانه در زد • وین فتنه زده من که سر زد • این تلوسه چیست در کمینش
جادوی که میدهد فریبش • شوریست ز عشق بر سر او • تیغیست نهان
بگو هر او • از جنبش غمزهای خونی • دادند نگرانی درونی • جانی بسر خیال میداد
چشمی بره شمال میداشت • سرمست نظاره سو بسو بود • در رقص و
نشاط مو بمو بود • هم دیده براه آرزو باز • هم گوش تمنیش بر آواز •
کز قافله رسد صدائی • آواز برون دهد درائی • و تا مدتها مغلوب این
حالت بود و آرزو میکرد که این عشق را تعلقی ظهور فرماید و این شورش
و تلوسه را معشوق معین پدید آید و هر چند این عشق را معشوقات سفلی فرود
می آورد فرود نمی آمد سودایی بود چون آتش تیز و شوقی بود آتش انگیز
هیچ معلوم نه که چون انگیز کیست و این آتش افروزی بهر چیست حیران
کار خود بود و باین ابیات زبان حال او گویا مثنوی دارد ز که مو بمویم آزار
در ناخن کیست جنبش تار • تنها نه بدل خلد گیاه سوی • دارد خلله بهر سرمویی
در دیده من که میزند برق • در شعله کیست دشنه بر فرق • از سوز که این شرار برخواست
و زراه که این غبار برخواست • بر هر مژه ام جدا نگاریست • در هر نگهم جدا
بهاریست • آن کیست که در درون سینه • بشکست هزار آبگینه •
این باد ز دامن که برخواست • وین دود ز خرمن که برخواست • این مرغ
که می پرد ازین بام • وین بوسه که میدهد به پیغام • این عشق ندانم از کی خواست
کز هر رگ و ریشه ام بلا خواست • آن روز که خاک من سرشتند • سودای جنون
بسر نوشتند • از طره بتی فکنده دامست • لیکن نشناسم کدام است •

پیکش بکش کمند تقدیر * آن کیست که میکشد بزنجیر * تا عشق که شد مساعد من *
واندر کف کیست ساعد من * از خندهٔ کیست نوبهارم * در نازکی گل
خارم خارم * این عشق ز عاشقان عجب نیست * معشوق شناسی از ادب نیست *
ای عشق خوش آمدی چنین چست * در دل بنشین که منزل تست *
بنشین بنشین نشین از تست * جان و خرد و دل و تن از تست * روز از تو
شب سیه مرا بس * تخت از تو و خاک ره مرا بس * بپذیر تحفهٔ جان و دین بنشین *
بگشا کمر از میان بنشین * بنشین و ز عقل جوش بنشان * و ز خون هوس
فروش بنشان * از آمدنت چو گل شکفتم * دامن دامن بهار رفتم *
گل کرد بهار تختم امروز * بر گل بنهید تختم امروز * بر سر اصل سخن رویم بعد از آنکه آن معنی
مکنون برو در شهود پرتو انداخت پیش از آنکه در معرض ظهور کامل آید معلوم شد
که متعلق آن محبت که بود و آن انجذاب و کشش بکدام طرف وابسته محبوبی پدید آمد
در غایت حسن و خوبی و در نهایت رفعت و مرغوبی که فوق آن غایت در حسن
و جمال متصور نیست بلکه نزاکت منزلتش بشانیست که اطلاق حسن و جمال
بران حریم متعال گرانی دارد و همچنین هر کمال و جمال از آن بارگاه در راه افتاده است
هر جا کمال نمایانست اثر کمال او یافت و هر طرف که حسن و جمال منظور است
آن موج حسن و جمال او دید بیقین دانست که محبوبی را او شایانست و مطلوبی را هم
سزاوار اوست از همه روی بتافت و عنان عنایت بجانب او تافت و کمر
همت را در خدمت او چست بربست دید که عنان ما بی آنجا راهی نمیگشاید و این
خدمت شایان آن حریم مقدس نیست و هیچ کوشش و سعی را بی فضل او بار نیست

سابقهٔ

سابقهٔ عنایت میباید و بس و کشش او در کار است و دیگر هیچ از همه درماند و معامله را
با وگذاشت * خوش گفت بیت مرا اگر توسن دل نیست در راه * کمند زلف او
هم نیست کوتاه * عنایت ازلی او در رسید و بالطاف خود این دور از درگاه را
بنواخت و بسابقهٔ فضل و کرم این خاک افتاده را در حوالی حریم قدس خود جا داد
بدان آن معنی مضمر و آن مستور در ان بارگاه پر نور بنور و ظهور داد و بقیهٔ آفتاب
در صحن کلبهٔ امید رقص و نشاط جاوید است و قدمی با نیاز می نهد و با کمال خرمی
و خنده کی هم آغوش بوی وصال است و با وجود بندگی سرمست بادهٔ لا یزال
و این ترانه مترنم است بیت هم از در بنده کردای بنو روز * که من بوی گل جود دم امروز *
بدیهیش شب از ره یاد دم امروز * که من با بیهوشی خود شاد دم امروز * که آن دل سیر بود از کریم
کنون خوش سیر در باده خواهم * اگر بر خود نیز عاشقی نماید می سزد که نواخته محبوبست
و اگر شیفتهٔ حسن خویشتن بود نیز بر محل است که منظور مطلوبست ای عزیزان آن
معبر را اگر بآن بوی معرفت باین بدرجه کی چه نسبت و آن نغمی علوی را باین پیکر سفلی
و پس مانده آواره بیچاره ژولیده پژمرده غربت زده مسکین که از یار جدا مانده و گرفتار
دیار اهداکند کدام مساوات و این پیکر عنصری است که در بادیهٔ حیرت و حسرت
سراسیمه و سرگشته با دل پریشان و موی آویزان بادهٔ دوری از کشش طرف بروی
طپانچه زنان و گرد حجاب خس از فرو گرفته بیت هم باد زده طپانچه بر روی * هم خاک
فشرده پنجه در موی * از کار رواد کار فرو مانده و از شوق و گرمی دست افشانده مخمول زاویهٔ
بی حلاوتی و افسردگی گشته عنان همتش از دست رفته کمر خدمتش فرو شکسته از غایت
حیرت و بیخبری جمع نمیتواند شد و از بس سراسیمگی از کس دریوزه نمیتواند نمود و هر چند نغمی

دور از لطف را

ازان این بود لیکن آن دلبری برگزید لاجرم بمراحل ازین دوری گزید و بعد المشرقین
میان این و آن افتاد ❊ رباعی ❊ از باد صبا دلم چو بوی تو گرفت ❊ بگذاشت مرا و جست و جوی تو گرفت ❊
اکنون ز من خسته نمی آید یاد ❊ بوی تو گرفته بود خوی تو گرفت ❊ آن بر تخت مرصع
انس نشسته و این پیکر در وحشت خاک تیره فرو هشته آن از بهم آغوشی مراد شاد
و فرخنده و این از حیرت سینه حسرت بر خود کشنده این با چندین زاری و نیاز
و آن با صد استغنا و ناز این بهزار آرزو و ازان راز جویان و آن از کمال بی نیازی
با خود راز گویان این پیکر مصطفی بآن معنی علوی گوید ❊ نظم ❊ من پیش تو بخاک ره فرسایم ❊
تو خواب گزین به بستر ناز ❊ من پیش تو بچون دیده گل باز ❊ تو خنده زنان بصحن گلزار ❊
من پیش تو بچون کشیده دامان ❊ تو رفته بنطع گل خرامان ❊ من پیش تو بخاک غصه پامال ❊
تو رقص کنان بهانگ خلخال ❊ من پیش تو چو رشته تاب در تاب ❊ تو رشته گسل چو در نایاب ❊
من پیش تو بسوز دل گدازی ❊ تو عاشق خود بحسن بازی ❊ من پیش تو گرفته ترک هستی ❊
تو کرده بخویش ناز و مستی ❊ قدسیه ❊ چون عارف مقامات وصول الهی را در معامله بجایی
رساند که منتهای معارج بشر و ملک است هر آینه نصیب او از بعض وجوه ذات خواهد بود
که وصل است از اصل اصول اسمی که مبدا التعین عارف است و باندازه جامعیت اسم در آن
وجه هم جامعیت خواهد بود هرچند اسم اجمع نیز اجمع باشد لیکن نصیب از جمیع وجوه دیگر است
و نصیب از یک وجه که جامع وجوه است دیگر کما لا یخفی علی الفطن هرچند از اصول
واز اصول اصول معامله عارف فوق رود اما باندازه اسم خود که مربی اوست تقید را
همراه خود خواهد برد و از جمیع وجوه تفصیلا نصیب نخواهند یافت هرچند در اول وهله وصول
آن وجه را در سایر وجوه مستهلک یابد و متمیز نیابد اما فی الحقیقه متمیز است چون در مقام استقرار

تام

تام غایه وحدت نظر داشته باشد تمیز را خواهد دریافت چون این معرفت
معلوم گشت معرفت غریب تر و غامض تر بشنوید بعضی کمل ازان قبیل بوند
که آنها را از جمیع وجوه نصیب بود بیاس منه آنست که آن وجه را با وجوه دیگر مابه
الاشتراکی هست از راه مابه الاشتراک از جمیع وجوه حظ خواهد گرفت چه نوع را
بجنس خود شاهراه است سوال هیت مرکب از مابه الاشتراک و مابه الامتیاز است
و هر کدام اخصوصیات علیحده است آیا ممکن هست که از مابه الامتیازات جایز
وجوه هم نصیبی حاصل نماید گوئیم چون صدق مابه الاشتراک بر مابه الامتیاز نسبت
صدق عرضی است چه جنس عرض عام است مر فصول انواع خود را پس این راه
نصیبی تام از مابه الامتیازات نیز حاصل خواهد نمود و از راه عرض عام با فراد او
خواهد رسید و از جمیع وجوه ذات تعالی مفصلا نصیب خواهد یافت و از همه کمالات
که در نوع بشر ممکن الحصول است بطفیل خاتم الانبیا علیه و علیهم افضل الصلوات
واکمل التحیات والتسلیمات حظ خواهد برد و این معرفت از معارف خاصه حضرت
ایشان است قدسنا الله سبحانه بسره الاقدس و از کمالات مخصوصه ایشان
بعد از انبیا علیهم التحیات والبرکات ❊ قدسیه ❊ بعد الحمد والصلوة و تبلیغ الدعوات
میرساند که مجاری امور مشکور است المسئول منه سبحانه عافیتکم و استقامتکم و ترقی
درجاتکم فی مدارج القرب و وصولکم الی مراتب الولایات الثلث ثم منها الی علوم
الوارثة والنصیب من کمالات مرتبة النبوة ثم منها الاطلاع الی مقام خاتم الانبیاء
علیه و علیهم و علی آل کل الصلوات والتسلیمات لیطمئن النفس کمال الاطمینان و ینشرح
الصدر حق الانشراح و یجری العناصر المختلفة مجری الاعتدال فیاخذ نصیبا من الخلة و

المحبة الذاتیه

وخطا من الاسرار الخفية التي اشير اليها بلسان صاحب الوثيقة فكيف يقطع هذا المبلغ و
ان يعلم ان العمدة في حصول كمالات النفي والاثبات وفي حصول الولايتين
الاخرين الذكر اللساني بالنفي والاثبات وفي حصول الكمال المربوط بمرتبة النبوة
تلاوت قرآن والصلوة خصوصا الصلوة المفروضة ثم يجي بعد ذلك مقام ليس
العمل فيه نتيجة ولا للاعتقاد اثر والترقي هناك مربوط بمجرد التفضل والاحسان
وهذا المقام بالاصالة مخصوص بالانبياء المرسل عليهم السلام والبركة وبتبعيتهم ايضا نصيب
المقام ثم ياتي كمال فوقه يرتقي فيه من التفضيل الى المحبة فالترقي في حصول هذا الكمال
منوط بالمحبة الصرفة في المحبة ايضا كمالات المحبة والمحبوبية وظهور كمالات المحبة الذاتية
بالاصالة مخصوص بالكليم عليه السلام وكمالات المحبوبية الذاتية او لا مخصوصة بالحبيب عليه
وعلى افضل الصلوات واكمل التسليمات وبطفيلهما نيا يفرحها ايضا جار من هذين
الكاملين والسلام قدس سره عارفی بعد فنای اتم که مربوط است بذهاب حقیقت عدمیه
که مورد انانیت اوست چون بقا باسم الهی جل سلطانه پیدا کند وحقیقت ثبوتیه بجای
حقیقت عدمیه نشیند مدبر ومتصرف در وی همان اسم خواهد بود وباوصاف آن
اسم هم متصف ومتجلی خواهد گشت وبحیوة وعلم وسمع وبصر وکلام واراده وقدرت
آن اسم حی وعالم وقادر وسمیع وبصیر ومتکلم خواهد شد چه هر اسم الهی جل سلطانه جامع
اسما وصفات است وچون آن اسم ظل اسم دیگر است وجزئی از جزئیات آن اسم عارف
ازراه ظل باصل خواهد پیوست ودر رنگ اسم سابق باوصاف اسم لاحق متصف خواهد گردید
وباز از ان اصل باصل آن خواهد ملحق گشت واز اصل ثانی باصل ثالث واز ثالث برابع
وخامس الی ما شاء الله تعالی متحقق خواهد شد وچون هر اسم را با اسما دیگر مشارکتی هست

ازراه

ازراه مایه الاشتراک بتمامه دیگر که مابین اصول ونیز بقا خواهد یافت واین همه اسما
لا یعد ولا یحصی در رنگ اجزای عارف خواهد شد الی المنتهی الی حضرت الذات تعالی
وتقدس وعادة الله جاریست که بعد قرون از هزاران یکی را بجای ذات مشرف
میسازند وذاتی که نصیبی از بیچونی داشته باشد از ان مرتبه مقدسه آن عارف را عطا
میفرمایند که گنج عارف بوده واین اوصاف بآن ذات قایم باشد بلکه افراد
عالم نیز بآن ذات قایم بوند چه افراد عالم چونکه مظاهر اسما وصفاتند ذاتی در آنها
کاین نیست پس آن عارف بحکم خلافت قیوم عالم میگردد وحکم وزیر بهم میرساند
فانظر الی آثار رحمت الله کیف یحی الارض بعد موتها از زمان آن ذات بجای حقیقت
تجویزیه میگردد ومدبر ومتصرف میشود واز اینجا جامعیت این عارف را باید فهمید که سایر افراد
عالم در جنب او حکم جزء محقر ندارند قطره را با دریا نسبتی هست واینها را با وی
آنهم نه چه اوصاف را با ذات نسبت تلاشی واستهلاک است در وقت ذکر گفتن
گویا با چندین هزار زبان ذکر میگوید همراهی بزبان خود ذاکر است وعارف
بمنزله کل آنهاست ودر وقت تحریمه بستن گویا چندین هزار شخص تحریمه برمی بندند
بعد از ان اینهمه اشخاص قرات میکنند وبرکوع وسجود میروند واکثری از حقایق
این عالم امکان نیز با عارف مذکور در این امور شریک میگردند دیگران بایک زبان
ذاکرند واسم چونکه از انانیه اماره پاک نیست آن ذکر بهمانها عاید است وشایان
جناب قدس نه واین عارف چونکه از انانیه رسته است بهزار زبان ذاکر است
ودر هیچکدام خود درمیان نه خواهم ظاهر بین هردو را ذاکر وعابد میداند واز حقیقت
فرق آگاه نه بلکه عارف تمام حضور گشته است ودر غفلت هم حاضر است چه در علم حضوری

مفقود
مذکور

غفلت در همه وقت مقصود است و غافلان از آن غافل پس عارف در غفلت هم
با حضور است و دیگران در عین حضور هم غافل در نفقه نفور کما مر و ایضاً غایت حضورشان
در حصول است حصول که عین غفلت عوام ایشان را حاضر و ذاکر میدانند و او را غافل
ما هم الله سبحانه سواء الصراط مصرع پری نهفته رخ و دیو در کرشمه و ناز بسوخت عقل
ز حیرت که این چه بوالعجبی است و فقیه است بگوش شوق بشنو که چون عارف
خود را از اطلاق کلمه انا پاک و مبرا سازد و از انانیت اماره بتمام وا رهد بمقتضای
هل جزاء الاحسان الا الاحسان معشوق در رسد و آن گم شده را در انای خود جا دهد
و آن عاشق صادق از کشاکش غیر و غیریت وارسته در خلوتخانه انای معشوق آرام
یابد جماعه از این طایفه هستند که میخواهند معشوق را در انای خود بگنجانند و در خراب آباد
ویرانه انای خود مطلوب را فرود آورند و بآن خرسند کرده اند که بطلی از ظلال
مطلوب آرام گرفته اند و جز آنکه خود را از آن بی پایان حاصل نا نموده بیت تو از خوبی نگنجی
بعالم مرا هر کرگنجی در آغوشم بر سر اصل سخن رویم ذاتی که بعارف موهبت گشته
چونکه نصیبی از بیچونی دارد جامعیت آن در بادی نظر بدرک چون نمی آید اما فی الحقیقة
از همه اسما و صفات که در رنگ اجزای عارف گشته اند جامع ترات بلکه این جامعیت را
قدری نیست و در جنب او حکم متلاشی دارد و سبحان الله بحمده این قسم مملکت و سیعه را
بصورت شخص محقر و انموده اند و این همه خزاین ملک و ملکوت درین طور خرابی
و قیمت ابداع فرموده و این همه حسن و جمال بی رنگ و انوار و اسرار بی کیف را درین
پیکر ظلمانی از ما و هیمین بهم رسیده تعبیه کرده اند و ما ذلک علی الله بعزیز و حکمت درین
تسترا ابتلا و اختبار است حتی یمیز الخبیث من الطیب که نظر او بباطن و حقیقت عارف نفوذ

بیت
نسبت با آن جامعیت

کرده

بصورت
بصور

کرد از برکات وی محروم و بی نصیب گشت و هر که بجوا تیش نظر او مقصور گشت و در رنگ
حقیقت خویش تصور نمود از برکات او محروم ماند و بخسران ابدی متهم گشت بدانست
که این عارف بتمامه لب است که قشر مقتی در میان حایل نیست و قشریتش منقلب
بلب گشته است و دیگران همه قشراند بی لب لیکن آن قشر منقلب را چونکه بر کالبد
قشریتش باقی گذاشته اند بقشر بی لب همه وقت مشارکت صوری دارد و بای
مشارکت صوری که بقیه کالبدی وابسته است که بعد از شکستن کالبد باقی
خاک در چشم محجوبان افکنده دوستان خود را بی خود میدارد اولیائی تحت قبائی
لا یعرفهم غیری قل هذه سبیلی ادعوا الی الله علی بصیرة انا و من اتبعنی و سبحان الله
و ما انا من المشرکین العارف الکامل المشرف بالبقاء الذاتی بشاهد جماله فی
مرایا العوالم و یری نفسه کلا و اجمالا و العالم ظاهره و تفصیله و یجا یح ذاته
سایر افراد العالم محیطا و احاط الکل باجزایه من احاط الذات لصفاته فله الذات
و سواه مظاهر الصفات و هذا النوع الاخیر مخصوص بافراد من الکمل لم حکم العنقا
فی الغرابة لو وجد واحدا بعد الوف من النبیین لاغتنم بیت اگر پادشه بر در پیر زن
بیاید تو ای خواجه سبلت مکن از شمول عنایات که در باره این عاصی واقع است چه نویسد
وا و را قابلیت شرط نیست قبل من قبل بلا علة اگر بتفصیل آن پردازد تحمیل
که قلم طاقت آن نیارد و کاغذ بسوزد و متکلم و مستمع از هوش رود بعد از آن کر
کوید و که شنود خوش گفت بیت سرا پا آتشی اینک قدح کو دیگری پر کن که خواهد
سوخت ساغر تا تو می در جام خواهی کرد و ایضا لطاف و علو آن زبان را میگیرد
بضیق الصدر و لا ینطق اللسان مصرع سخن از لب تو گفتم بلبم سخن گره شد پس باید که

منقلب

مستمعان متکلم را معذور دارند و از راه جنسیه بذات او راه جویند تا یاد ذات
بیچون حقیقی حظی یابند هر چند ذات متکلم را با ذوات مستمعین هیچ جنسیت در میان
چه ذات او بنصیبی از بیچونی یافته و با ذات بیچون حقیقی اتصال و نسبتی خاص
پیدا کرده بلکه دیگران را اصلا ذات نیست بذات عارف چگونه پی برند ذات
خالق عارف خود ورای اوست بهر حال نیست و پای باید زد و همواره بدین
ترانه مترنم بود بیت مفلسانیم آمده در کوی تو ؛ شیئا لله از جمال روی تو ؛
اللهم اجعل حبک احب الاشیاء الی و اجعل خشیتک اخوف الاشیاء
عندی و اقطع عنی حاجات الدنیا بالشوق الی لقائک و اذا قررت اعین
اهل الدنیا بدنیاهم فاقرر عینی بعبادتک حجر این حقیر در واقعه دیده که آن معصوم
مادرزاد بر تخت سلطنت نشسته اند و چتر عظیم بر سر مبارک ایشان بر پاست
بهزاد نام خادم ایشان بدین خدمت قیام دارد و از وسعت آن چتر چه گوید
که آسمان دیگر بر پا شده است و تمام عالم را محیط و مشتمل گشته و آن چتر را مروارید
مرصع است و گرداگرد آن جواهر غالیه آویزان کرده اند حسن و جمال آن چتر
در بیان نتوان آورد از خوارق کرامات و تصرفات ایشان چه نویسد که خانزاد
ایشانست قصص غریب و اخبار عجیب ازین مقوله دارد که شرح آن کتابی جدا
میخواهد مریدان و مسترشدان و خلفای ایشان غرایب امور نقل میکنند که کثرت
ایشان بر کثرت کرامات آن عالیحضرت دلالت دارد و درین کتاب از آن
باب چندی ایراد نمود روایت فضایل دستگاه حقایق آگاه خواجه محمد صدیق خلیفه
ایشان که در پیشور بر مسند ارشاد و مشیخت نشسته اند نقل میکرد که فقیر باراده ملازمت

آنحضرت

آنحضرت از پیشور راهی شده بود و بر استری سوار بوده است که ناگاه در راه استر
برمید و بنده از خانه زین جدا گردیده پایمن در رکاب بند بماند و استر میدوید و مرا
میکشید هر چند مردم بگرفتن آن تعاقب کردند دست کسی بوی نرسید درین
حالت اضطرار یاد آن بزرگوار بخاطر من خطور نمود بمجرد عبور آن عالیحضرت را
بچشم سر دیدم که جلو استر را گرفته و ایستاده گردید چنانکه پایمن از رکاب جدا شد
خواستم که در پای ایشان بیفتم از نظر غایب شدند و هم وی (روایت) نقل میکرد که یکباری
از خدمت آنحضرت رخصت شده بوطن میرفتم در راه زیر پل سلطان پر جامه
پاک میکردم که پایم بلغزید و آب از سرم متصاعد گردید شناوری نمیدانستم آب
مرا بالا می آورد و گاه بته میبرد و رشته امید حیات میگسست ناگاه درین وقت
آن عالیحضرت حاضر شده دست انداخته بنده را از آب کشیدند و از نظر غایب گشتند
روایت و هم وی گفته که یکباری سلطان ذکر بر من غلبه داشت تمام روز در صحرا بسر
میبردم بجائی که احدی را در آنجا عبور نبود و در آنوقت هر طرف که نگاه میکردم صورت
ایشان در هزار و لک جا برای العین میدیدم تا مدتی در نظر می بودند بعد از آن از نظر
مستور میگشتند روایت و هم وی گفته که روزی از راه شورش و جنون و بیخبری افتادم ناگاه
بجائی افتادم که از آبادانی بسی بعید بود و عطش بر من غلبه نمود چنانکه قریب بهلاکت گشتم
درین اثنا آنحضرت از دور نمودار گشتند من بشوق تمام بسوی ایشان بدویدم چون بنزد
رسیدم ایشان را آنجا ندیدم اما آنجا حوض آب یافتم از آن آب بیاشامیدم
و هم وی نقل کرده که نوروز بیک نام از مخلصانم که بدیدار فیض آثار آن بزرگوار
مشرف شده است میگفت که من گاو را هیزم بار کرده می آوردم که ایستاده هیزم

در زمین افتاد و در آنجا کسی نبود که بمدد او بار توان کرد حیران و پریشان ماندم و دو کاه جو
درمانده درین اثنا پیری را دیدم که آمده کاه مرا بار کرده دادند بعد از نظر مستور گشته

کرامت

یکی از خادمان ایشان نقل کرده که کنیزکی از اندرون محل ایشان بیامد و گفت که
ایشان عقب روضه منوره حضرت ایشان نشسته اند طلبیده بیار چون بحرم عظیم
روضه منوره مطهره درآمدم کفش ایشان بر باب دیدم ایشان را آنجا ندیدم نظر بر
اطراف و نواحی دیگر گماشتم نیافتم باز همانجا دیدم که مراقب نشسته اند در حیرت گشتم

کرامت

یکی از اصحاب ایشان روایت میکرد که آنحضرت در حجره درون مسجد نشسته بودند و من
بخدمت ایستاده چون باز آمدم که حجره خالیست و ایشان در حجره نیستند از حجره
برآمدم آنحضرت از درون حجره آواز دادند که فلانی بیا و از آن کار استغفار نمودند
حیرت و حیرانی روی نمود کرامت یکی از اهل عبا که بشرف ارادت آنحضرت مستسعد گشته
میگفت که چند روزی از اهل خانه جدا بودم دران ایام در همان مقام که من بودم یکی
از مغنیات و فاحشات که در غایت حسن و زیبائی و نهایت جوانی بود و از بابی نیز در کمال
مستی و بیهوشی آمده مرا گرفت و آنقدر بر من غلبه کرد که هرچند بحیله دفع مینمودم سود
مند نبود و هرگز فایده نداشت چون تکلیف وی از حد بگذشت نفس من نیز
غلبه نمود و زمام اختیار از دست رفت چون قصد نمودم و بر مباشرت رسیدم
عالیحضرت را بچشم سر بفتح مبین دیدم که در میان من و آن زن حایل گشته و بر آن خواب
ربوده و هیبت سخت بر گرفت و مصعوب الشهوت گشتم فی الحال الفور برخاستم و راه
استغفار گرفتم کرامت مولانا محمد محسن کابلی که از خالص اصحاب آن والا قدر است میگفت
در عشره اخیره ماه مبارک رمضان آن عالیحضرت معتکف بودند روزی وقت چاشت

در ملازمت

در ملازمت گرامی رسیدم آنحضرت را در خواب دیدم بخاطر رسید که امروز حضرت
زیاده از معتاد بخواب رفته اند و محظور گشت که نوم غفلت است درین حالت
حضرت از خواب نوشین سر برداشتند و فرمودند بیت سحر کرشمه وصلش بخواب میدیدم
زهی مراتب خوابی که به ز بیداریست ش این بنده بغایت منفعل گشت و راه استغفار گرفت

کرامت

وهم وی گفته در خلوتی که این بنده را ذکر نفی و اثبات فرمودند کلمه طیبه لا اله
الا الله را بخاطر بگذرانم و طریق معهود از آن دلالت نمودند و فرمودند که معنی تحت
اللفظ را نیز بخاطر بگذرانم که نیست هیچ مقصود جز ذات پاک او سبحانه بنده را
بخاطر بگذشت که معنی اینست مقصود جز ذات پاک او و لفظ هیچ زیادتی است
چند مرتبه این خطره مزاحم گشت اما عرض کردن گستاخی دانستم آنحضرت بر ما فی
الضمیر من مشرف شده فرمودند نفهمیده که وقوع نکرده در حیز نفی معنیه عمیم است

کرامت

ازین فرموده ایشان آن خطره زایل شد و اعتقادم از یکی ده چندان گشت
حاجی نورالدین که از مخلصان آنحضرت و صاحب ریاضت و مجاهدات است او
میگفت در آن ایام سفر بیت الله و روضه رسول الله پیش آمده بود و بر جهاز نشسته بودم
بسبب کثرت امواج و شدت آن جهاز غرق شدن گرفت و مردم بغایت مضطرب
گشته و تهلکه عظیم روی داد چنانکه اکثر مردم متاعهای خود را در آب می انداختند
تا جهاز سبک شود و از غرق شدن محفوظ ماند درین اثنا من متوجه بجناب حضرات
مخدومزادهای گرامی گشتم و بتضرع تمام بایشان التجا آوردم که یا حضرات وقت مدد
بمجرد توجه من هر دو نوباوه گلستان ولایت حضور ارزانی نمودند و فرمودند
که خاطر جمع دارید که ما برای امداد شما رسیده ایم و این جهاز غرق نخواهد شد چون

حضرت خواجه محمد یحیی سلمه ربه

این نوید فرحت ثمر بباطنم رسید بمردم فریاد کردم که هیچکس متاع خود را در دریا
نه اندازند که ان شاء الله جهاز غرق نشود که بزرگان دین مرا چنین بشارت
داده اند چون صعوبت استقرار جهاز در خاطر مردم متمکن شده بود این را باور
نمیداشتند تا آنکه در اندک وقت آن استیلای امواج برطرف شده جهاز
بر قرار خود باز ماند و مردم جهاز معتقد حضرات کرامی و مخلص این کمترین گشتند
و بخیریت و عافیت از آنجا در گذشتند و بحج پیوستند شاه ولایت پناه محمد یحیی فرزند
ارجمند حضرت ایشانند و آخرین اولاد امجاد آن اکمل افراد قدس سره در صغر سن
ایشان آنحضرت رضی الله عنه رحلت بعالم آخرت زدند آنمخدوم زاده در آن
زمان حفظ قرآن مجید مینمودند حضرت ایشان بسیار رحمت و شفقت بحال آن
نوباوه خاندان عظمت بجای آوردند بعد فراغ از حفظ قرآن بتحصیل کتب عربیه
پرداختند اکثر علوم عقلیه و نقلیه نزد برادران کلان خود خواجه محمد سعید و خواجه محمد معصوم
سلمهما الله خواندند و درس بیست سالگی آنرا بانجام رسانیدند و در علم حدیث سندی جید
حاصل نمودند و در فصاحت دستگاه کامل الحال بدرس کتب عالیه اشتغال دارند
و بقدرت و متانت بطلب علم افاده مینمایند و طریقه علیه نقشبندیه را از خدمت
مخدوم زادگی خواجه محمد سعید سلمه الله گرفته بودند و بعد فراغ از تحصیل علوم ظاهر سلوک
در خدمت مخدوم زادگی خواجه محمد معصوم سلمه الله نمودند از باطن ایشان استفاضات
مینمایند و بطفیل توجه گرامی این مخدوم زاده بواردات و مقامات عالیه و درجات و کمالات
متعالیه رسیده و خلافت از جانب هر دو مخدوم زاده گرامی منزلت یافته اند طریقه صلاح
و تقوی و عبادات و وظایف طاعات بکمال دارند حضرت ایشان پیش از ولادت آن

مخدوم زاده

مخدوم زاده از الهام غیب بشارت یافته بود که ترا فرزندی آید یحیی اسمک بنا بر علیه
پیش از تولد آنمخدوم زاده نام گرامی ایشان را برعایت این مناسبت محمد یحیی مقرر کردند
و ایام صغر سن آنمخدوم زاده برجاده عرفان پناه شاه سکندر نواسه زبده عرفا
حضرت شاه کمال کیتهلی بمنزل حضرت ایشان وارد شدند و فرمودند که میان
شیخ احمد یک پسر خود را بما بدهید که شغل ما او دیوانه باشد حضرت ایشان بالفور
محمد یحیی را طلبیدند شاه آن نونهال بوستان کمال را در کنار خود نشاندند و بحضرت
ایشان خطاب کرده فرمودند که او از ماست و بسیار مهربانی کردند و توجه بلیغ در باب
آنمخدوم زاده مبذول داشتند چنانکه در حین توجه چشم پر آب کردند آثار تغیرات
از ایشان مشهود گشت و تجلی ظاهر شد که در اعطای نسبت خاصه خود تمام التفات و عنایات
بجا آوردند و فرمودند که این مخدوم زاده را شاه شگفته باشند از آن روز ایشان را
شاه محمد یحیی میگویند و حضرت ایشان بعد انقضای مجلس مقدس فرمودند که
سبحان الله و بحمده که فرزندی در صغر سن بشرف قبول اولیا مستعد شد و حضرت
ایشان همواره از علوم فطرت و حسن استعداد آنمخدوم زاده خبر میدادند و به بشارات
که حضرت ایشان در باب آنمخدوم زاده فرموده بودند بر منصه ظهور رسید و آن
مخدوم زاده بکمالات مبشره آنحضرت متحقق گشته چنانکه روزی حضرت مخدوم زادگی
خواجه محمد معصوم سلمه ربه بحصول بعضی آن کمالات مبشره حضرت ایشان در حق
این مخدوم زاده برمز و ایما میفرمودند بحصول بعضی بشارات و کمالات دیگر توقع
داشته حضرت ایشان را دو خارق عظیم بر صفحه روزگار باقی مانده یکی کلام حضرت
ایشان که از ایشان شغل مشایخ و عرفاء عصر معترف بعجز اند دوم فرزند گرامی آنحضرت

محمد فرخ و محمد عیسی و ام کلثوم

که بتصرف خود ایشانرا از روی علم و عمل و کمالات باطنه مثل خود ساخته که بر روی
زمین بهیچ شیخی فرزندان خود را بتصرف و توجه مثل خود نساخته و این دو کرامت
ایشان در جهان از آفتاب عالم تاب مشهورترست و موجب تعجب خلایق ذلک
فضل الله یؤتیه من یشاء والله ذو الفضل العظیم محمد و مراد کی محمد فرخ و محمد عیسی و ام کلثوم
علیهما الرحمة فرزندان ارجمند حضرت ایشان بودند که در حال حیات آنحضرت
در صغر سن از عالم رفته گویند در ایام وبا محمد فرخ و محمد عیسی هر دو بیمار شدند
مردمان گفتند که ایشانرا از یکدیگر جدا باید نگاه داشته محمد عیسی را اندرون بردند چون
محمد عیسی رحلت کردند گفتند که محمد فرخ را خبر نکنید درین اثنا محمد فرخ گفت ای برادر
بی وفائی کردی از من پیشتر رفتی مولانا عبد الحی [؟] حاضر بود گفت که بابا که را میگوئی
گفت محمد عیسی را که در رحلت سبقت کرده مولانا گفت محمد عیسی اندرون خانه است
شما چسان دانستید که وی رحلت کرده گفت من می بینم که ملایکه وی را غسل
میدهند و در همان روز وقت شام محمد فرخ ارتحال نمود هشتم ربیع الاول سنه یکهزار و
بیست و چهار بوده است روزی حضرت ایشان از حافظ در حلقه سوره طه استماع شنیدند
فرمودند که حضرت عیسی علی نبینا و علیه الصلوة والسلام را دیدم که در مجلس حاضر اند
چون نیک تامل کردم یافتم که از نسل منست در آن وقت القا شد که از تو فرزندی آید
که بر قدم حضرت عیسی خواهد بود بعد از چند روز محمد عیسی در رحم آمد و بعد از مضی مدت
متولد گشت و محمد عیسی نام کردند چون چهار ساله شد از وی خوارق عادات
سر میزد عورات حاملات بخدمت وی می آمدند و می پرسیدند که درین حمل پسر
خواهد شد یا دختر هرچه میگفت همچنان میشد روزی یکی از عورات حاملات در جماعه

نازل شد

نازل شده بود بعضی زنان گفتند که این مرتبه همچنان ظاهر میشود که پسر می آید محمد عیسی
چهار ساله بودند گفتند این حامله دختر می زاید گفتند بابا عورات بقیاس میگویند
شما چون میدانید گفت من می بینم که در شکم او دختر است گفتند چگونه می بینید
گفت چنانکه شما را می بینم بعد انقضای مدت حمل دختر زائید بعضی عورات به محمد عیسی
از راه طیبت گفتند که ما [؟] چو شما دختر میگفتید او زائید پسر گفت من در شکم او دختر
دیده ام هرگز پسر نمیشود دیگر آنکه مولانا امان الله فقیه برای کدخدائی خود بقریه رفته بود
که از سرهند چند منزل باشد خبر آوردند که جماعه دختر نسبت میکنند که وی نامردست
حضرت ایشان متردد گشته محمد علی را طلبیدند و ازین ماجرا پرسیدند گفت که نکاح
مولانا امان الله انعقاد یافت جای تردد نیست همچنان بوده است که وی فرموده
در چند روز با منکوحه بسرهند رسید خواجه محمد هاشم خادم نقل کرده که روزی
حضرت ایشان در میان عورات اهل خانه نشسته بودند که عاجزه ایشان بی بی
ام کلثوم که هفت ساله بود از پیش آخوند آمده و تاسف بسیار کرد که های های من همه
شما را از حق سبحانه غافل می یابم حضرت ایشان فرمودند که بی بی این حال از کجا بر شما
پرتو انداخت گفت شما فلان زن را شغل تلقین میفرمودید من حاضر بودم از آن روز
دل مرا مشغولی گرفته است هیچگاه بر من غفلت طاری نمیشود و حال هیچ دل بر من
پوشیده نیست هشتم ربیع الاول سنه مذکور یکروز عقب ایشان دو برادر خورد خود وفات یافت
میر محمد نعمان ذو الکرامات از اکمل خلفای حضرت ایشانند والد ماجد آنجناب امیر نجم الدین
بدخشانی معروف بمیر بزرگ اند که در علو نسبت و فضل و علم و تقوی و حضور
و صفا از مشاهیر بدخشان و ما وراء النهر بوده و در بعضی علوم عربیه چون جفر

میر نعمان
احوال خلفای عظام حضرت ایشان قدس سره
دیگر

امروز الآن بی نظیر عصر خود مولد و مسکن وی بلده کشم است از بلاد بدخشان و مرقد وی
در کابل والد وی در کابل والد میر بزرگ امیر جلال الدین و جد امجد او میر سید
حمید الدین نیز از علما و اتقیا بوده و از مشاهیر عرفا و یکی از قدما را با وی شان نسبت عزیز
متبرک گذشته که وی را شیخ بلبل میگفتند از آنکه چون تلاوت قران مجید آواز
قرآن حمید کردی برای استماع حسن صوت او بلبلان پیرامون وی جمع شدندی
و عندلیبان گرد وی گشتندی و در اثنای خواندنش صیحه و نوحه میکردند و در بعضی
اوقات شیخ و کشش تن قالب تهی مینمودند و فریاد کنان جان خود تسلیم
میکردند نسبت ارادت امیر بزرگ در طریقت به درویش موزه فروش است
که در سلسله عشقیه صاحب جذبات و خداوند کرامات بوده است و منزل وی
زوایای سمرقند و خود را لحقیق مستور میداشت و موزه فروشی را نقاب خود ساخته بود
خدمت میر بزرگ از آن پیر خورشید ضمیر حکایت میکردند که وقتی در جامع
سمرقند وی را وجد عظیم در رسید با وجود کبر سن برجست و ازین سوی منبر که ارتفاع
آن برابر دو قامت آدمی بوده باشد و عرض آن یک قامت بدان طرف دیگر
همچنان برجست و هیچ دردی و گزندی بجسم سامی و جثه نامی آن درویش
نرسید و برخی از کرامات شیخ موزه فروش در احوال میر بزرگ در سنوات اتقیا
نوشته‌ام بنابران درینجا ایراد نیافتاد و نیز خدمت میر بزرگ بصحبت قاسم شیخ
کرمینی قدس سره رسیده اند و رساله بنام آن عزیز تصنیف فرموده و نام قاسم شیخ
را بآب زر تحریر نموده چون شیخ آن را دیده خوشوقت گردیده و فرموده که چنانکه شما نام
فقرا را معظم و مکرم گردانیده خدای جل شانه شما را محترم و محتشم گرداند در همان ایام

خجسته

خجسته
فرجام شاهزاده محمد حکیم میرزا مکتوب محبت اسلوب بجناب میر بزرگ فرستاده
و ایشان را بکابل طلب فرمود اجابت نمودند بعد از رسیدن باحترام و اکرام
تمام ملاقات نمود و چون سلطان مشار الیه بعالم آخرت شتافت و یکی
از کفار نکونسار بحکومت آن دیار قرار یافت میر بزرگ ارتحال خود ازین دار
الغرور بدعا خواستند باجابت مقرون گشت در سنه نهصد و نود و چهار
بدار القرار رحلت فرمودند حضرت میر میفرمودند که من به والد خود اعتقاد علم
داشتم و تقوی می شناختم اما از اولیا نمی پنداشتم روزی همشیره کلان
من که عارفات بود با من گفت که والد شما را در واقعه دیدم فرمودند که بفرزند
میر محمد نعمان بگو که چرا با ما اعتقاد درست داری اما از روز معتقد ولایت ایشان
برگشتم آمدیم بر سر اصل سخن حضرت میر باین فقیر میفرمودند که والد ماجد من
قرار داده بودند که هر پسری که از من آید نام وی را ببرکت اسم محمد علیه السلام نگاه
داریم چنانکه جلال الدین محمد و سعد الدین محمد و ضیاء الدین محمد که از برادران من
بودند و والده من مرا در حمل چهار ماه داشت که والد من حضرت امام اعظم ابو حنیفه
بن نعمان ثابت را رضی الله تعالی عنه در واقعه دیدند که گویا میفرمایند که ازین حمل
پسری می آید او را امتی باسم من نعمان خواهی کرد بعد از آن من متولد شدم والد من
محمد نعمان نام نهادند تا قرار سابق هم مقرر باشد و امتثال امر حضرت امام نیز بوقوع
آید و نیز میفرمودند که ولادت من در سنه نهصد و هفتاد و هفت در سمرقند
واقع شده و نیز میفرمودند که در ایام صغر سن بعضی لعبتهای غریب استیلا
مینمودند و مرا از من می ربودند و غیبتها و استغراقها دست میداد چون بجد

نقواد آمدم دار مراقبات و واردات این طایفه مطلع گشتم یقین پیوست که اینهمه
شعب این طریق بوده است تم کلام و چون آنحضرت به بلوغ رسیدند
در بلخ بخدمت میر عبد الله بلخی عشقی رحمه الله باشارت و بشارت وی انابت
نمودند بعد ازان بنا بر اتفاقات بهند افتادند از استیلاء طلب طالبان عزیزان
روزگار میرفتند و از هر کدام اذکار گرفته روی بکار می آوردند و بمصاحب شیخ
سعید چشتی نیز مستعد گشته اند غالبا هر جا نام درویشی میشنیدند بصحبت وی میرسیدند
و بوی میگرویدند تا آنکه جاذبه الهی ایشان را بخدمت قطب المحققین حضرت خواجه ما
قدس سره رسانید آنحضرت الطاف بی اندازه در باب ایشان مبذول نمودند و ایشان را
در کنف شرف عنایت خود گرفته و بذکر و مراقبه طریقه انیقه نقشبندیه مشرف ساختند
خدمت میر ترک نوکری و علایق دنیوی نموده با جمعی کثیر از فرزندان و خویشان بر قدم صدق
و توکل با فقر و فاقه در خدمت حضرت خواجه میگذرانیدند و بدان سرخوش و مسرور خاطر
می بودند گویند که یکی از امرا التماس قبول یومیه بجهت فقرا خانقاه از حضرت خواجه قدس
سره نمود آنحضرت چند کس را قبول یومیه تجویز فرمودند درین اثنا شخصی بخدمت خواجه قدس سره
عرض نمود که پسر محمد نعمان با عیال کثیر در غایت فقر و غایت فاقات حضرت خواجه
فرمودند که ایشان اجزای بدن مانند ما خود را باین امور ملوث نگردانیم حضرت میر میفرمودند
که درین ایام با وجود آنکه فاقه بفاقه میگذرانیدیم اما از استماع این لطف خواص حضرت
خواجه قدس سره شادیها و خوشدلیها کردیم و رقص نمودیم و از خود امیدوار گشتیم و برخی
از تصرفات حضرت خواجه محتوی بر احوال و کمال حضرت میر هم بوده و در ذکر کرامات
حضرت خواجه قدس سره گذشت و حضرت خواجه قدس سره تربیت حضرت میر را

درحال

سره کرده اند خصایل خجسته ... عرفا
الیس عطا کرده شعر ... بنی آدم ...
قدر است و مرده ... او و فقر کامل ...
چون بعید ... فنای ...
گفت بعضی ازین فوت و موت جبرات
فاتنه که ... فوت و موت اضطراری
که آن محصل مرگ اضطراری اکابر
واجل سیاست ... نقشبندیه ...
طریقه ... فنای ... در حال
اسرار ... فنای ... اونشید ...
حیات ... ازین ...
که ... ورده در بر
شنیده مطلوب ... از وصل
میکنند لهذا این وصل و این موت
... میگویند و ... قبل ان
بحکم حدیث ... میراث
شو تو الطریق ... از حضرت
... این طریق ... از حضرت
... خاتمیت

در حال وداع حضرت ایشان ما را خلوت خلافت بخشیدند حواله کرده بودند غالبا چون
حضرت خواجه قدس سره رحلت فرمودند حضرت ایشان قدس سرها بجهت عزا
تشریف بردند حضرت میر رقعه مشتمل بر شکسته دلی و غربت و مسکنت و بی نصیبی و بی
استعدادی خود و تذکره و صیت جمالت حضرت خواجه قدس سرها بحضرت ایشان
نوشتند و معروض داشتند که مرا وسیله بحضرت ایشان غیر آن نیست که نسبتی بخاندان
حضرت سید المرسلین صلی الله علیه و آله و سلم دارم بتصدق سید انبیا علیه و علی آله
الصلوة العلی برحمن ترحم نمایند حضرت ایشان را از مطالعه آن عریضه رقت تمام حاصل شد
فرمودند که میر سید انکه ندان ان شاء الله العزیز خوب تر خواهد شد و نیز فرمودند که دامان
اصحاب حضرت خواجه قدس سره میر با ما مناسبت خاص دارد چون حضرت ایشان مراجعت
بوطن مالوف فرمودند میر را در کنف شرف عنایت و تربیت خود گرفته بسرهند آورده بودند
میر سالهای سال در همان خانقاه شان حضرت ایشان گذرانیده اند تا آنکه بیماری حضرت
ایشان از ضعف قوی روی داده ما را که درین بیماری موت و حیات را باختیار گذاشته
بودند بخاطر آوردند که شاید ارتحال اختیار افتد مرا آن آمد که امانت حضرت خواجه
قدس سره باهل آن باید سپرد دران وقت شایان تحمل آن بار حضرت مخدوم زاده کلان
اعنی خواجه محمد صادق و حضرت میر دیگری را نیافتند آن امانت را بایشان سپردند
و بعض مقامات بر حسب استعدادات این دو عزیز بهر یک اضافه فرمودند بعد ازان
بالتماس اکثر فرزندان و مخلصان جانب حیوة برحمات گذیدند حضرت حق سبحانه

بر ذوق خود از صحبت عاجل کراهت نمود بعد ازان فرمودند که سر عطای این نسبتها در حق ضعیف
آن بود که حصول بعض معاملات و مقامات در حق من مربوط با عطای این نسبتها انتساب بود
بعد ازان عنایت و تربیت آن عالی حضرت در حق میرزا رابعه روز بروز افزون بود و همواره
بالطاف و عنایات مخصوص ساختند و معاملات ایشان را از حضیض باوج می بردند تا آنکه در
نوهجری یکهزار و دو و هژده میرزا خلعت خلافت و ارشاد عطا فرمودند و به برهانپور رخصت فرمودند
این خلافت نامه به دستخط خاص خود رقم نمودند هو الله لا اله الا هو نحمده و نصلی علی نبیه
و نسلم علیه و علی آله الکرام و بعد فان الاخ الصالح السالک طریق اهل الله العارف بالله
السید الکامل محمد نعمان وفقه الله سبحانه لما یحبه و یرضاه قد دخل بتوسط هذا الفقیر بسلک
ارادة المشایخ النقشبندیة و سلک طریقتهم العلیة قدس الله تعالی اسرارهم و ظهر منه الانتفاع
للطلبة اجزته لتعلیم طریقة هولاء الاکابر للطلاب و شرط الاجازة الاستقامة علی
الشریعة و الثبات علی الطریقة و الحقیقة و السلام علی من اتبع الهدی و التزم متابعة
المصطفی علیه و علی آله الصلوات و التسلیمات خدمت میرزا بامتثال حضرت به دستگیری
برهانپور رفتند و الحال قبول عظیم بهم رسید اما بنوعی که تصرف جاذبه و صحبت ایشان در گرفت
که تفصیل آن مگر کتابی علیحده تصنیف کرده آید بالجمله هر که بصحبت ایشان میرسید از اثر صحبت و تصرف
ایشان افراد اغنیا و اهل غفلت و ارباب حضور جدید و سکرها و رویها استیلاء خوف که از
غلبه آن مستی جامها پاره کردی و چون مرغ نیم بسمل بر زمین طپیدی و گاه دست و جل
بیکبار به طاقت میکردندی و با اختیار بر زمین می افتادندی بلکه نظاره گیان چون صوفیان

ومنکران

و منکران مانند معتقدان از مد هوشی و بیخودی بر زمین میغلطیدندی و کار بار تصرف آن
بزرگوار بجایی رسید که بسیاری از مریدان مشایخ عظام که دران شهر بودندی بی اختیار گشته
داخل حلقه ارادت ایشان شدندی و بسیار فاسقان بصلاح آمدندی و بسیاری از هو
شیاران باده بیخودی و جذبه چشیدندی **قدسیه** میفرمودند در واقعه دیدم که نا گاه که گویا
بخدمت حضرت ایشان از سفر رسیده ام و گرد آستان قبله آستان کرده ام که ناگاه
از اندرون خانه بیرون آمدند و برابر ایستاده سر در پیش افتاده به نیاز مندی و انکسار
دیدند خوش وقت گردیدند و بسیار توجه فرمودند و مرا در کنار گرفتند و فرمودند میرزا ازین
راه در یافته است شربت نبات بیارید کاسه سفید لبالب از شربت نبات پیش
من آوردند آنحضرت فرمودند میرزا این کاسه را بگیر و بتمام بیاشام و هیچکس را ازین قطره
من آن کاسه طیب از شربت نبات را بتمام بیاشامیدم بعد ازان حضرت ایشان دو دست مبارک را بقدر
و دو دست به دعا بر داشتند و گفتند خداوندا آن نسبت را که خاصه محمد رسول الله است نصیب
میرزا گردان دست بر روی مبارک خود فرود آوردند بعد ازان باز دست بر داشتند و گفتند
خداوندا آن نسبت که خاصه منست آنرا نیز نصیب میرزا گردان بعد افاقت این واقعه را
بعرض مقدس حضرت ایشان رسانیدم و تعبیر آنرا پرسیدم بجواب التفات نفرمودند تا آنکه
مفارقت صوری از مجلس مقدس آنحضرت روی نمود بعد از چندگاه این عنایت نامه
بمن نوشتند که روزی بعد از نماز بامداد در حلقه یاران نشسته بود بخواست یا بخواب
توجهی بجانب شما پیدا شد و در رفع بقایا آنها که بخاطر میرزا آمد گفت و اهتمام در رفع ظلمات

قدسیه

وکدورات که محسوس میگشت نمود تا آنکه هلال کمال شما بدر کامل گشت و آنچه در آفتاب بدایت
ودیعت نهاده بودند همه دران بدر منعکس شد چنانچه در جانب کمال هیچ متوقع و منتظر نماند
الان یتبع الطرف بعد ذلک و یاخذ القدر وسعه شیئا فشیئا و از زمان طول صورت
مثالیه انیمعنی راه نظر داشت تا یقینی که مصداق آنست حاصل آمد الحمد لله و المنه علی ذلک و حصول
این دولت را غزان و اقتو است که شما دیده بودید و تعبیر آنرا بمبالغه و تاکید طلب می نمودید لله
سبحانه الحمد و المنه که وام شما تمام ادا یافت و موعود منجز شد و معهود موفی گشت امید
وار است که تکمیل باندازه این کمال حاصل آید و دشت و صحرای آن حدود بوجود شریف
شما منور گردد تم کلامه الشریف یحیی صاحب خدمت میر از میان اصحاب آنحضرت بعشق
و محبت ایشان ممتاز بودند از روی قبول و اشتهار ایشان در دیار هندوستان بلکه
در ربع مسکون جهان چون اشتهار خورشید است کثرت ارباب ارادت ایشان
تا بدرجه رسیده بود که بعضی اعدای خاندان اسلام بسلطان وقت رسانیدند که
درویشی است در برهانپور که هر چه ملک شماست حضرت میر میگویانند و یک لک او بجز
مریدان وارد سلطان را زرا داد تو هستم و غلغله ایقاظ فتنه و فساد ایشان را از
برهانپور طلب نموده فرمودند چرا حضرت میر میگویانی ایشان در جواب گفتند که من سیدم
سید را میر میگویند و از گفتن حضرت راضی نیستم منع کنید تا نگویند باز فرمودند
که یک لک سوار او بجز داری حضرت میر درین مقام خندیدند سلطان بخشم خطاب کرده
گفت که چه بجنسید من با او سخن میگویم او خنده میکند بکمر این درویش را در پا بید

مرحوم مهابت خان

مرحومی مهابت خان حاضر بود بظاهر موافقت نموده عرض کرد که پیر ایشان ممالک را بخلفا
خود قسمت نموده است ایشان را برهانپور داده است جاه و جلال این مرد در انجا بمرتبه
ایست که مثل ما و شما بر در او بار نمی یابند سلطان دانست که مهابت خان هم دشمن او است
گفت او را بشما حواله کردیم مهابت خان ایشان را در منزل خود برد و وجوه موالات
و مواسات نمود و انواع ضیافات بجا آورد اهل ارادت و غیر آن بهجوم مور و ملخ بزیارت
حضرت میر می آمدند و نیاز و فتوح بسیار بسیار میگذرانیدند سلطان آنرا شنیده بر
مهابت خان اعتراض نمود او عرض کرد که بادشاه سلامت آن درویش بجوف نماز
میگذارد و بکری هیچ ندارد فرمود او را بگذاریم اگر در برهانپور نباشد و در اکبرآباد وطن
ایشان قبول نمودند و در اکبرآباد توطن اختیار نمودند و ارشاد طالبان میفرمودند قدس سره
میفرمودند شبی از صفه مسجد جامع برهانپور که مقدار قامت آدمی ارتفاع داشت
بر زمین افتادم چنانکه دست از آن بسیار یافت اما افتادن همان بود و حصول معانی که تمنا
آن داشتم همان از آن مضرت مسرت حاصل گشت و بشکرانه آن دولت حلوا پختیم و اعتقاد
من چنان بود که هر که از آن حلوا بخورد به بهشت رود قدس سره در منقبت حضرت شاه قدس سره
میفرمودند که چند کس را میدانیم که از برکت صحبت ایشان بقطبیت رسیده اند قدس سره
و نیز میفرمودند که آنحضرت را علیه و علی آله الصلوات والسلام در واقعه دیدم که امیر المومنین ابو
بکر صدیق رضی الله عنه نزد آنحضرت است فرمودند یا ابابکر بفرزندی محمد نعمان بگو که هر
مقبول شیخ احمد است مقبول من و مقبول خداست و هر که مردود شیخ احمد است مردود من

این درویش

قدس سره

تتمت

قدس سره

قدس سره

و مردود خداست مرا از استماع این بشارت مسرت بغایت حاصل گشت الحمد لله والمنة که من
مقبول حضرت ایشانم پس مقبول حضرت پیغمبر علیه السلام و مقبول حضرت حق سبحانه بجز در خطور
این خاطر آنحضرت صدیق اکبر خطاب کرده فرمودند یا ابابکر بفرزندی محمد نعمان بگو که هر که
مقبول است مقبول شیخ احمد و مقبول من و مقبول خداست و هر که مردود است مردود شیخ احمد
و مردود من و مردود خداست جل شانه قدس سره و نیز میفرمودند که در واقعه دیدم که خیمه بس عالی بر
پا کرده اند مانند آن که در نوروز سلاطین بر پا میکنند در زیر آن خیمه عظیمه تخت اقالیم [illegible]
چنانکه در عالم شهادت پادشاهان و حاکمان و متصدیان امور مملکت نشسته اند و قراولان
و اسواق و سلوک و اطراق و موت و حیات و فقر و غنا و مالکیه و مملوکیه همه آنجا نیز هست
گویا متصدیان یک نگاه بجانب مرکز آن خیمه که جای مرجع می باشد میکنند و نگاه دیگر
بسوی عالم و عالمیان می اندازند و هر یکی را از کارگذاران خدمت میفرمایند بخاطر
رسید که بالا نگاه کنم که آنجا چه چیز است که این متصدیان ازان نگاه حکمی فرا میگیرند و در
جهانیان بحسب آن حکم عمل می نمایند سر برداشتم و نظر انداختم دیدم که بجای سر ستون که در
خیمه فخیمه است روزنی است که حضرت ایشان بالای آن خیمه [illegible] نشسته اند و روی مبارک
خود بر آن روزن مانده اند و اشارت میکنند و هر یکی از متصدیان مهمات ممالک جهان موافق
خدمات خویش ازان اشاره معنی فرا میگیرند و برحسب آن بعمل می آرند و همه مطالب
و مقاصد متخالفه ازان یک اشاره ادا می یابند قدس سره و نیز میفرمودند که در حلقه
بامداد در خدمت آن قطب ارشاد اعنی حضرت ایشان روبروی ایشان نشسته بودم
سر از شغل برداشتم دیدم که بجای حضرت ایشان حضرت سید کونین علیه و علی

آله آلاف صلوة

آلاف الف صلوة والتسلیمات نشسته اند هیبت بر من مستولی شد زود سر فرود انداختم
و بشغل باطن پرداختم بعد از ساعتی باز سر برداشتم دیدم که حضرت ایشان نیز بپهلوی آنحضرت نشسته اند
باز سر بمراقبه فرو بردم بعد از لحظه سر برداشتم دیدم که بجای حضرت ایشان پیغمبر خدا علیه السلام نشسته اند
باز سر بمراقبه فرو بردم بعد از زمانیکه سر برداشتم هر دو را پیغمبر علیه السلام یافتم بعد ازان دیدم که حضرت
ایشان نشسته اند فقط این رویت بطریق بود نه بخواب و واقعه قدس سره و نیز میفرمودند که در ان ایام که ما در
خدمت حضرت ایشان خود خواجه محمد باقی قدس سره بودیم حضرت خواجه همه اصحاب خود را فرموده بودند
که در خدمت حضرت ایشان قدس سره بروید و هر قسم شغل که بفرمایند بهمان روش مشغول باشید
و در حضور ایشان تعظیم ما نکنید بلکه توجه خود نیز بجانب ما نکنید و با من نیز ترغیب صحبت ایشان کرده اند
چون از ما بوالهوس شنیدند فرمودند که میان شیخ احمد آفتابی اند که مثل ما هزاران ستارگان در ضمن
ایشان گم اند و از کمل اولیا اند معتقد من حال مثل ایشان گذشته اند حضرت میر میفرمودند
که حضرت ایشان بعد از بیان این شان عالی آنحضرت سالهای بسیار در قید حیات بوده اند حضرت خدا
سبحانه داند که معامله ایشان تا بکجا رسیده باشد تم ملاحظه باید کرد که مکتوبات قدسی آیات حضرت ایشان
قدس سرها که بحضرت میر نوشته اند بسیار است و در مکتوبات ایشان که در آفاق از آفتاب مشهور تر است
مذکور و مراد آنکه در این باب متعسر بنابران عنان ازان بیان بر تافته بر بعض آن مکاتیب اقتصار نموده
مکتوب
از مکثر طالب ترقیات آنها نوشته بودند در تکثیر اخوان بموجب والاخوانکم فی الدین [illegible]
و کریمه سنشد عضدک باخیک نیز موید این معنی است لیکن باید که منظور نظر احوال و اعمال خود
باشد و ملحوظ سکون و حرکت خود بوده مبادا ترقیات مریدان باعث توقفات پیران

اکرم

گردد و حرارت مسترشدان برودت در کارخانه مرشدان اندازد ازین معنی ترسان
و لرزان باید بود و احوال و مقامات مریدان در رنگ شیر و بیر باید دانست چه جای آنکه بآنها
مفاخرت و مباهات باید کرد که مبادا ازین راه در عجب کشاده گردد بلکه باید که بحکم الحیاء
شعبة من الایمان ترقیات مریدان باعث شرمندگی و خجالت باشد و حرارت طلب
طالبان موجب غیرت و عبرت بود باید که قصور اعمال و اتهام نیات ملازم وقت باشد
و لسان حال و قال بکلمه هل من مزید مرطوب بود **مکتوب** ای برادر مکرر شما گفته که مدار استقامت
بر دو اصل است استقامت بر شریعت بحدی که بر ترک ادبی از آداب راضی نباشند و از سوء ادب
و ثبات است بر محبت و اخلاص شیخ طریقت بر نهجی که برون مجال اعتراض نماند بلکه جمیع حرکات
و سکنات او زیبا و محبوب در نظر درآید اگر بعنایت الله سبحانه این دو اصل مستقیم است سعادت
دنیا و آخرت نقد وقت است **مکتوب** از فرق میان حصول و وصول سوال کرده بودند ای
برادر حصول با وجود بعد متصور است و وصول متعذر عقلا که بصورت مخصوصه تصور معلوم
میتوان گفت که عقلا در مدرکه ما حاصل است اما وصول بعقلا متحقق نیست زیرا که ظلیت که عبارت
از ظهور شیئ است در مرتبه ثانیه منافی وصول آن شیئ نیست اما وصول شیئ ظلیت را انتفا باید
فافهم فانه **مکتوب** پرسیده بودند که ذکر نفی و اثبات بهتر است یا تلاوت یا نماز بطول القنوت
بدانند که ذکر نفی و اثبات در رنگ وضو است که شرط نماز است تا طهارت درست نشود
شروع در نماز ممنوع است و همچنین تا معامله نفی باتمام نرسد غیر از فرایض و واجبات و سنن
هر چه کنند از عبادات نافله داخل وبال است اول ازاله مرض قلب باید کرد که مربوط بذکر نفی و اثبات

بیان افضلیت ذکر بر [illegible] تلاوت

است بعد ازان

است بعد ازان بعبادات و حسنات دیگر که در رنگ غذای صالح است مریدان را باید پرداخت
پیش از زوال مرض هر غذا که تناول نماید فاسد و مفسد است **مصرع** هر چه گیرد علتی علت شود
مکتوب عمل آن سرور علیه الصلوة والسلام بر دو نوع است بر سبیل عبادات است یا بر طریق عرف و عادت
عملی که بر سبیل عبادت بود خلاف آن را بدعت منکره میدانیم و در منع آن مبالغه مینمائیم که احداث
در دین است و آن مردود است و عملی که بنابر عرف و عادت است خلاف آن را بدعت منکره
نمیدانیم و در منع آن مبالغه نمی نمائیم که بدین تعلق ندارد و وجود و عدم آن مبنی بر عرف و عادت است
نه بر دین و ملت چه عرف بعضی بلاد خلاف عرف بعضی بلاد دیگر است و همچنین در یک بلده باعتبار
تفاوت ازمنه تفاوت عرف واقع است مع ذلک رعایت سنت عادی نیز مثمر نتایج و منتج
سعادات **مکتوب** شکر این نعمت عظمی بکدام زبان بجا آرد حضرت حق سبحانه و تعالی ما فقرا را
بعد از تصحیح عقاید بموجب آرای اهل سنت و جماعت شکر الله تعالی سعیهم بسلوک طریقه علیه نقشبندیه
مشرف ساخت و از مریدان و منتسبان این خاندان بزرگ گردانید نزد فقیر یک گام درین طریق
زدن بهتر از هفت گام در طریق دیگر است زیرا که کمالات نبوت بر طریق تبعیت و وراثت نصیب
میشود و مخصوص باین طریق عالیه است منتهیان این طریق ازین کمالات بطریق تبعیت نصیب کامل دارند
باید مبتدیان و متوسطان که ملتزم این طریق اند و محبت کامل بمنتهیان این طریق دارند نیز نصیبه وافر دارند
المرء مع من احب بشارتیست و در افتاده [illegible] خاطر این طریق گریست که داخل این طریق شوند
و مراعات این طریق نکنند و امور محدثه درین طریق احداث نمایند با عتاد مقامات و وقایع خود بخلاف
این طریق اقدام کنند درین صورت گناه طریق چیست اکنون بر خوارق و کرامات حضرت میر و معاصرین (?)

و منصب عیان بیارم هرچند خوارق عادات و تصرفات و کرامات ایشان از اعداد تعداد خارج است اما بحکم
وقت و مقتضای حال و نظر با اختصار کتاب چندی ازان در بیان کشیم کرامت روزی با جمعی از درویشان
صفا کیش ایشان بخانه یکی از مخلصان مدعو بودند دعوت را در حضور خود طلبیده اند تاکید در باب افراط احتیاط
فرمودند اهتمام تمام در حق طعام در دفع شبهات وی نیز بقدر امکان احتیاط نمود اما چون همراه ایشان
جماعت کثیر و جمع غفیر بودند بز و گوسفند بسیار ذبح کردند ناگاه از قدرت الله در یکی ازان مذبوحات
گرم نا معدود افتاد بنوعی که یک لحمه از گوشت با استخوان رسید بخدمت حضرت میر آوردند شوربا دران
مرافقان ایشان فرمودند ما بواسطه همین این همه مبالغه میکردیم این بز از وجه حلال نبود حق سبحانه آن
آن که مهار از شر برای ما نمود و با وجود آن تحقیق نمایند چون تفتیش نمودند معلوم شد که آن بز را یکی از
آشنایان که از عاملان بود بستم گرفته بوی فرستاده بود و آن داعی ازان مغز و تفحص نبود کرامت
یکی از مخلصان ایشان که خدا شده بود ده ز خبر و با او خشونت میکرد و بسیار ایذا میرسانید تخلص
واقعه آزار خبر و با حد شکستگی و درد مندی بحضرت میر بیان نمود ایشان از روی رحم آمد فرمود
که غم را بخود راه مده که خبر تو عنقریب ازین جهان میرود بعد از دو سه روز خبر شنید بدار الجزا رفت و مخلص
از شر وی برست ولادت حضرت میر در سنه ۹۲۲ نهصد و هفتاد و هفت اتفاق افتاده و تاریخ تولد
ایشان از لفظ شیخ جنید سر آید الحق که سید الطایفه بوده اند و جنید وقت و شبلی عصر خود بودند در این تاریخ
حضرت میر واقع شده مرادایشان بنده و باعث بر جمع این کتاب بجسم ایشان این فقیر مصاحب شیخ سعید
چشتی که داد از انتساب با کدنت با ایشان کرده و اجازت مصافحه با دیگران نیز ازان جناب معلی
وارد شده **شیخ نور محمد چشتی سلمه ربه** آن بید بسبب ولایت از قدماء اصحاب و اجله خلفا
حضرت ایشان

حضرت ایشان سید تمام در انجام تحصیل بخر از علوم ظاهر بنا بر سابقه عنایت ازلیه توفیق
ورود طلب رفیقی وی گشت که بهمت در جستجوی بر خدا آگاه و واقف راه بر بست بسیج از بلاد
هندوستان بگشت و بملازمت بسیاری از حق پرستان پیوست اما مطالب و مرام بسیج هیچ جای
حاصل نگشت تا آنکه قاید جذب هدایت بعار بخت وی را به آستان عرش نشان حضرت خواجه ما
اعلی حضرت خواجه محمد باقی قدس سره کشید از آنحضرت بتعلیم ذکر قلبی مشرف گردید بعد ازان حضرت
خواجه قدس سره تربیت وی را بحضرت ایشان ما سپردند وی بکمال ذوق و شوق و غایت
مسکنت و اطاعت گرامی ملازمت ایشان رسید از راه سعادت که در نهاد خود داشت
داخل جرگه خدام حضور آنحضرت گردید و بخدمت آب وضو و مسواک و ما یتعلق به بحضور قیام
می نمود و باحوال شایسته و مقامات برآسته رسید ضابطه حضرت ایشان قدس سره از بعض
احوال وی بحضرت خواجه قدس سره چنین نگاشته اند که شیخ نور منقطع با پایان فرو رفته
و کار جذبه را با نجام رسانیده و هر حقیقت آن مقام رسیده و فرق من وجه بنهایت برده
اول صفات ملکیه نوری که صفات با آن قایم است از خود جدا دیده و خود در آن شیخ فانی یافته
بعد ازان صفات از ذات جدا مشاهده نموده و باین دید با حدیث مقام جذبه رسیده حالا خود را
چنان گم ساخته که نه با حاطه قایل است و نه بمعیت و چنان با بطن بطون متوجه است
که غیر از حیرت و نادانی حاصل ندارد تم کلامه العالی بعد ازین زمان طویل مدت هشت ماه و نه
سال شیخ مشار الیه در آستان حضرت ایشان بتجرید و تفرید و خدمات شایسته گذرانیده
تا آنکه بمقامات عالیه و واردات رایقه وصول یافته بمرتبه وصول و ارشاد و هدایت شتافته
و حضرت ایشان آن وارسته کون و مکان را خلافت داده و اجازت تعلیم طریقه فرموده

ظم

به بلده معظمه پتنه که از اعاظم بلاد هندوستانست رخصت داده‌اند حسب الامر العالی بآن شهر رسیده اما از آن
روی که طینت شیخ بر خمول و انزوا افتاده در صحرا و زوایا بسر می‌برد و از مصاحبت خلق انفراد
میکرد چون المکتوب معنی بسمع شریف حضرت ایشان رسید نوازش نامه محتوی بر نصیحت
و ترغیب بر اختیار عشرت که مدار طریقه انیقه نقشبندیه بر آنست و بکارخانه ارشاد
و هدایت خلق الله بدان مربوط نوشته‌اند نسخه الحمد لله و سلام علی عباده الذین اصطفی
برادر ارشادی راهمچنانکه از امتثال اوامر حق جل و علا و اجتناب از نواهی گزیر نیست از مراعات
حقوق خلق و مواسات بایشان نیز چاره نه التعظیم لامر الله والشفقة علی خلق الله
بیان ادای این حق می‌نماید بمراعات دو شطر آن دلالت میفرماید پس اقتصار بر یکی
از آن دو امر از قصور است گفتا بجز از کل از کمالیست در پس تحمل ادای حق ضرور آمد و
حسن معاشرت بایشان واجب گشت دماغی نمی‌زیبد و ناپروای نمی‌سزد بیت هرکه عاشق
شد اگرچه نازنین عالم است ۞ نازکی را رست آید بار هر باید کشید ۞ چون در صحبت بوده‌اید
و مواعظ شنوده از اطالت سخن اعراض نموده بر فقره چند اقتصار افتاد ثبتنا الله
سبحانه و ایاکم علی جادة الشریعة المصطفویة علی صاحبها الصلوة والسلام والتحیة تم المکتوب
بعد از آن شیخ در کنار شهر مذکور بر ساحل دریای گنگ آمده مسکن اختیار فرموده در آنجا مسجد
ساخته بتوکل و قناعت با عیال و اطفال بسر می‌برد و با فادت و افاضت طلاب صادق
مشغول است و مردم آن بلاد و سکنه آن دیار گرویده خاص شیخ دارند طریقه پسندیده
درویش حمیده دارد و نقشبندی نسبت و بی وجودی و بی تعینی موصوف و بکمال استغنا و بی
نیازی متصف دنیا و اهل دنیا نزد همتش بغایت خوار و بی اعتبار و در تحمل مشاق فقر

وفاقه از جوان

وفاقه از جوان مردان روزگار گویند که در مبادی طلب شیخ و جناب میر ملا طاهر لاهوری در حین استماع
قرائت کتاب عوارف که در پیش بعضی یاران در خدمت حضرت ایشان میخواندند در مجلس گذرانده‌اند
که حضرت ایشان حقایق و معارف در اثنای سبق افاده نمی‌فرمایند پس ما را از استماع این کتاب
در خدمت ایشان چه فایده است آنقدر که مذکور میکنند ما نیز میدانیم حضرت ایشان بالنور بر خطرهٔ
آن دو عزیز مشرف گشته جلالیت نموده و فرمودند تا ایشان را از مجلس مقدس بر داشته بلکه از
قلعه فیروزآباد بیرون کردند مشار الیهما تمام روز بعجز البرسی بردند شب در دروازه قلعه مذکور خسپیدند
تا آنکه بعض عزیزان مثل خدمت خواجه حسام الدین احمد بشفاعت در آمدند حضرت ایشان فرمودند
اینها نفوس مرکش دارند معروض داشتند که ته خانهای مسجد فیروزی مدتهاست که از نجاسات
پر است اگر حکم صادر شود مومی الیهما درون قلعه آمده تطهیر انجاس بردا اینها از زیر مسجد نمایند که
نفوس کر اینها زبون شود آنحضرت اجازت داده‌اند آن دو عزیز بدستهای خود آن محل را پاک و مصفا
ساختند بعد از آن حضرت ایشان اینها را بالطاف و اشواق نواختند و همچنین چند بار حضرت ایشان
بر خطرات نا ملایم ایشان مشرف گشته به تراشه کشیده‌اند از نجاست که در دیگی از عرایض بحضرت خواجه
قدس سره نوشته‌اند که شیخ نور در همان مقام جذبه منقطع فوق کرد در مقام جذبه نرسیده
در حرکات و سکنات آزار میدهد و قباحت نمی‌فهمد به حرکات کالو در توقف می‌افتد ما حصل بعد
از تربیتهای جلال و جمال کار شیخ بجای رسیده است که حضرت ایشان در باب وی چنین فرموده‌اند که شیخ نور
از رجال الغیب است راوی در این شأن گفته است که از نقبا فرموده‌اند با نجباء النجباء بیش از اتصال این فقیر
راقم حروف بسعادت ارادت حضرت ایشان بخلافت مستعد گشته رخصت گرفته به بلده پتنه

رفته بود اما بعد ارتحال مخدوم زاده کلان خواجه محمد صادق قدس سره در سهرند آمده بودند این حقیر ملازمت
کرده عجب والا ستکی و بی تعینی و کم نمائی و بی وجودی از ناصیه وی می بارید و چنان محسوس می شد که گویا
الف و با نخوانده است و قدم در راه خدا نهاده و این حقیر سیر احمدی در بیان مناقب حضرت ایشان
تالیف می نمود و گاهی که در صحبتش می نشست مهربانی فرموده ترغیب طاعات و عبادات می نمود و می فرمود
که ذکر مقامات و تحریر واردات بکاری نمی آید اصل کار این است که دو رکعت صلوة به از تحریر مقامات

شیخ حمید بنگاله قدس سره از قدماء خلفای حضرت ایشان بود وطن مالوف وی منگل
کوت است که از بلاد بنگاله است جامع علوم معقول و منقول بوده و در شرع و تقوی و رعایت عزیمت و ترک
رخصت در اعلی مراتب داشت متابعت آداب سلسله علیه نقشبندیه و موافق اداب طریقه انیقه احمدیه در
اقصای مدارج صفات حمیده و سمات پسندیده آن برگزیده از فقر و قناعت و توکل و زهد و استغنا
در گفت و شنفت نگنجد مدت یکسال در خدمت حضرت ایشان بکمال خاکساری و جان سپاری بسر برد
و منازل سلوک را از راه جذب الهی بانجام و اتمام رسانید بمدارج ولایت رسیده و مرتبه کمال و تکمیل
یافته آنحضرت وی را خلافت عنایت فرموده رخصت وطن نمودند در آن دیار بدرس علوم ظاهری
و ارشاد و سلوک باطنی مشغول بوده و در آن ولایت از مقبولانست در عام و خاص به بزرگی شهرت
تمام دارد در ابتدای توبه و انابت و انسلاک وی در ربقه ارباب ارادت حضرت ایشان آن بود که از وطن
خود بجهت تحصیل علم ظاهره به بلده معظمه لاهور آمده بود بعد از فراغ از تحصیل علوم متوجه وطن مالوف
بوده که در اکبرآباد با مولانا عبدالرحمن مفتی عسکر سلطانی بنا بر سابقه حقوق معرفت و اتحاد چند روز
مصاحبت اتفاق افتاد اما با این طایفه انکار بسیار داشت خصوصاً با آنحضرت ایشان ما و امر انکار خاص بود
و هم زیاده بود

و عشرت و صحبت وجود نیز انکار شدید می نمود اتفاقا عبور حضرت ایشان قدس سره بنا
بر سیر و سیاحت باکبرآباد افتاده و در جوار مولانای مذکور که او و قبیله او هر دو دیندار و پاکیزه روزگار
و اهل ارادت با آنحضرت بودند نزول اتفاق افتاد چون شیخ حمید این خبر شنید بی طاقت گردیده
و با اضطراب تمام نزد مولانا در رسیده و گفت که ازین محله بجای دیگر می روم طلب کتب و رسایل خود که
در خانه مولانا نگهداشته بود نمود مولانا گفت که تقریب چیست و این اضطراب چرا است گفت نام
حضرت ایشان برده گفت که ایشان در جوار شما فرود آمده اند من با ایشان آشنا نیستم اگر ببینم
مشکل و اگر نبینم مشکل مولانا گفت ایشان بزرگ اند و عالم چه مشکل که ببینند گفت که من تاب
دیدن ندارم این بگفت و بدر رفت بعد از دو سه روز بجهت گرفتن رساله که از وی بخانه
مولانا به نسیان مانده بود آمده بود که ناگاه ورود حضرت ایشان بخانه مولانا واقع شد
مولانا ادب و نیاز بجای آورد و ایشان را استقبال نموده بتواضع تمام باندرون بردند
رنگ روی شیخ حمید متغیر گردید بعد هزار پریشانی از آمدن خود پشیمان گشت آنگاه خدمت حضرت ایشان
خطاب بمولانا کرده فرمودند که استفتا آمده ایم وی عرض کرد که کدام مسئله خواهد بود که از حضرت
ایشان مخفی مانده باشد فرمودند چون مفتی ایالت شما رسیده عمل کردن احتیاط است
بعد از استفسار مسئله که در غایت ظهور بود روی بجانب شیخ حمید کرده فرمودند شیخ حمید
شما اینجا بوده اید آنگاه یک دو نگاه بجانب شیخ انداختند بعد از آن برخاستند هر چند مولانا التماس
نمودند که بجهت خادمان درگاه سفره در راه است قبول نفرمودند مولانا تا سر دروازه به مشایعت
ایشان بیرون آمدند و رخصت کردند مولانا گفته که درین اثنا متفحص شدم که شیخ حمید کجا رفت

دیدم که شیخ حمید با آن شدت انکار و نقار که بوده است در قفای حضرت ایشان گریان
و بریان و رنگ از چهره جسته چشم ریزان همراه در وثاق ایشان افتان و خیزان میرود و آنحضرت التفات
نمی فرمایند تا آنکه حضرت ایشان بمنزل شریف خود در آمدند شیخ بر سر در راه حضرت ایشان
حیران و پریشان دست بسته و سر فرو هشته ایستاده بماند بعد مدتی آن حضرت او را خود
بخلوت خاص طلبیدند و بمجلس راه دادند و بانابت و تعلیم طریقت و اعطای نسبت نواختند
بنوعی نسبت والا سرایت کرد که مغلوب آن کمال گشت که از آشنایان و دوستان یکبارگی گسست
بعد از چند روز حضرت ایشان متوجه شهر هند که وطن مألوف ایشان گشتند شیخ همچنان
پای پیاده از غیر آزاده و دل از دست داده در رکاب سعادت مآب ایشان میرفت و بنظر
نصرت و توجه حضرت ایشان کشف توحید وجودی که شیخ از آن منکر بوده استیلا نمود که بمرتبه
عشق بارها خاص میشود و از حرکات و سکنات انسان و حیوان میگریخت گویند که در آن
ایام روزی از راهی میرفت حیوانی مرده افتاده بود و دندانهای وی مینمود شیخ را از مشاهده
حال تعجب دست داد رفت و بی اختیار از استیلای آن وارد بر زبان وی رفت که یارب این چه ادا است
با این کسوت در آمدن و خود را باین هیئت وانمودن چرا است از بعضی اصحاب حضرت ایشان
چنین استماع یافته که روزی حضرت ایشان بمنزل مولانا عبد الرحمن مفتی بلکه تشریف بردن
ایشان با کبرآباد محض بجهت صید کردن شیخ حمید بود که حضرت ایشان بدان مامور بوده اند
مولانا عبد الرحمن میگفت که مشاهده تصرف حضرت ایشان در شیخ حمید باعث مزید اخلاص
و اعتقاد من گشته سینه حضرت ایشان گشته و بکرات کسی از کرامات حضرت ایشان از مولانا مرید قصه را

که اینجا بایجاد ذریافته

که اینجا بایجاد ذریافته بشرح و بسط گفتنی بعد از آن شیخ طی مقامات جذبه و سلوک بسر نموده
بدرجه ولایت رسید و بخلافت مشرف گردید چون متعارف مشایخ عظام است که وقت رخصت
ارشاد و خلافت خرقه عنایت میفرمایند وی وقت رخصت از حضرت ایشان یک کفش تبرک طلب نموده بود
آنحضرت عنایت فرمودند شیخ آن کفش متبرک را در دهان گرفته بصد زاری و نالش و ریش جگر رجع القهقری
نموده راهی شد جمعی که بمشایعت وی رفته بودند گفتند که بهمان هیئت میرفت و گویند آخر آنرا به دستار
بست آن کفش بر فرق سر تاج مکلل گشت همچنان تا وطن خود رفت **بیت** اگر خاک زین کو
بر سر آید ۞ مرا بهتر ز چندین افسر آید ۞ چون بوطن خود رسید آن کفش متبرک را حجره جدا
ساخت و باحترام تمام آنرا در آنجا نگاه داشت اهل حوایج آن دیار چون ازین معنی آگاهی یافتند
بجهت کشف مشکلات شتافتند گویند که از اطراف و نواحی آن بلاد برای استشفای بیماران
کوزه های آب پیش وی می آوردند وی آن کفش متبرک را در کوزه می انداخت و میداد مردم شفا می یافتند
و اگر اجل بیمار رسیده بودی بمجرد انداختن کفش متبرک آن کوزه بشکستی این معنی مجرب شده بود
بیت بر زمینی که نشان کف پای تو بود ۞ سالها سجده صاحب نظران خواهد بود ۞ تا شیخ در قید حیات
بود معامله بدین منوال میگذشت بعد از ارتحال شیخ بر سر قبر ایشان طاقچه ساخته بودند و آن کفش را
در آنجا نهاده هم چنان ارباب حاجات و امراض بآن رجوع دارند و حاجات ایشان روا میگردد
راقم این سطور عفی عنه بعد از خلافت شیخ بیک سال در سلک خادمان حضرت ایشان قدس سره منسلک
گشته بکرم صحبت آن عزیز الوجود مشرف نگشته لیکن بخدمت آن خلاصه اهل فضل و کمال در آن ایام

رقیمه ارسال داشته بود که این حقیر در صدد تحریر مقامات حضرت ایشان و احوال خلفای ایشان است
هر چه از مناقب و کمالات و کرامات حضرت ایشان قدس سره یاد دارند بنگارند و از احوال خود
هم بنویسند و نقل خلافت نامه که حضرت ایشان مرا با شما نوشته اند نیز بفرستند شیخ در جواب
نامه فقیر بکمال لطف و مرحمت این مکتوب نوشت نیز که تمام آنرا ایراد می نماید قدس سره
الله در سواد ذات فخر صفات منتخب جامع کمالات اکتساب شیخ بدرالدین را همواره در کنف حمایت
خویش داشته از ما سوا دور دارد بحرمة النبی و آله الامجاد عنایت نامه که مصحوب تاجر ارسال داشته
بودند بمضمون آن مطلع گردید بسیار قصد خوب کردید حق سبحانه و تعالی بالقوام رساند تکلیف این
حقیر کرده بودند که آنچه از احوال و کرامات میان جیو قدس سره در خاطر داشته باشند نوشته فرستند
چنانچه یاران دیگر هم نوشته اند معلوم ملا ذمان این است که هیچ احوال و مقامات نمانده است
که حضرت ایشان در مکتوبات و رسایل خود درج نکرده اند و این قلیل البضاعت هر چه بیان
خواهد نمود همه را خود در حیز تحریر آورده اند آنچه عیان است چه حاجت بیان است باقی ماند از احوال
خود احوالی که این حقیر دارد در خدمت ایشان گذرانیده بود لایق و سزاوار آن نیست که قلمی نموده
شود که در جنب مقامات و احوال حضرت ایشان و لغزه دیگر درج نموده شود ذره هر چند بلند
پرواز کند بجنب آفتاب غیر رسید ارشاد نامه را طلب نموده بودند نقل آنرا فرستاده شد خواهد رسید
والسلام علی من اتبع الهدی و در ظهر مکتوب نوشته بودند مخلص غایبانه صوفی حمید و خلافت نامه
اینست خلافت نامه اما بعد الحمد و صلوة فیقول العبد المفتقر الی رحمة الله الملک الوالی احمد بن
الشیخ عبد الاحد الفاروقی النقشبندی رحمهما الله سبحانه رحمة واسعة ان اخ العالم و الصدیق

الصالح

قدس الله تعالی اسراره

الصالح جامع علوم الشریعة و الطریقة و الحقیقة الشیخ حمید البنگالی وفقه الله سبحانه لما یحبه و یرضاه
لی قطع منازل السلوک و عروج معارج الجذبة و وصل الی الطریقة المشایخ النقشبندیه قدس سره
للطالبین المسترشدین و المریدین المخلصین بعد الاستخاره و حصول الاذن من الله سبحانه و المسئول
من الله سبحانه ان یعصمه عما لا یلیق و یحفظه عما لا ینبغی و الاستقامة علی متابعة سید المرسلین
علیه و علیهم الصلوات و التسلیمات شیخ در حاشیه این نقل خلافت نامه نوشته است که این نقل موافق
اصل است بخط کرخط فقیر گاه است قدس سره مکتوب ملا محمد بعد مدت مدید درین ایام
بحضرت مخدوم زاده ها از ما می زنگار ارسال داشته بسم الله الرحمن الرحیم الحمد لله الذی جعل لکما
صاحب سجادت مولانای و مرشدی و قبلتی و قبلة الانام قطب الارشاد بدر الزهد دلم یات
مثله الا الخلف الراشدون و لم یات بعدهما شبه الامجد المهدی و هو احمد بن احمد بن تاج
و تا لی اثنین فیضه فی العالم الان کما کان باق الی یوم القیام اعنی خواجه محمد سعید و خواجه محمد
معصوم سلمهما الله سبحانه و ابقاکما و اوصلهما الی غایت ما تمنیهما و زاد عمرکما و عمر اولادکما
اما بعد فقد منصت الملاح المدینه و لم یوصل الی احوالکما المصفیة بالخیر و العافیة الان
ارجوان ابتلغنی ابا بابا و السلام علی من اتبع الهدی و شیخ در سنه ۱۰۵ در حدود یکهزار و پنجاه و هفت
یافت بعد از ارتحال شیخ فرزند شیخ حبیب الرحمن که صاحب احوال و مقامات است و خدا
وند استقامت و کرامت بجای وی نشسته و الحال با فاضه طالبان سرگرم است جمعیت موثر
و قبول عظیم دارد شیخ محمد طاهر قدس سره از کبار اصحاب و خلفا حضرت ایشان بود
جامع علوم عقلیه و نقلیه و از مشاهیر مشایخ لاهور هند او ندریافت شاقه و مجاهدات شدیده

وصاحب کشوف و الهامات جلیه و کرامات و جذبات قویه بود و نزد علما و صلحا و عامه
سکنه آنجا قبول تام داشت چون بعنایت غایت حضرت احدیت ذوق این راه
ویرا بدان کشید در عین عمر افضل و اکمل او بیاجر حضرت ایشان کی رانده بناچار خود را
باستان عرش نشان رسانیده و سالها جاگیری و جان سپاری افتقار و انکسار
در عتبه علیه گذرانیده و حضرت ایشان تعلیم حضرات مخدوم زاده های عالی نسب را
تفویض فرموده و باوجود مولویت رعایت آداب حضرت ایشان و هیبت آنحضرت
بر مولانا آنقدر مستولی بود که در شرح نگنجد گویند روزی حضرت ایشان ویرا بامامت
امر کردند رنگ روی ویش زرد گشت و لرزه بر جوارح وی افتاد و باوجود حفظ قرآن
و علوم فراوان از غایت خشیت و هیبت حضرت ایشان زمان قرائت
در گلوی ویش بند شد لاجرم از دولت این تعظیم و تکریم و ادب هیبت یمن نظر
کیمیا اثر حضرت ایشان بمرتبه کمال تکمیل رسید و بعد اتمام کار وی را باجازت
تعلیم طریقت در سلسله علیه نقشبندیه و اعطای خرقه ارادت در طریقه سنیه قا
دریه و خرقه تبرک در سلسله چشتیه نواختند خلافت نامه برای وی نوشتند
و به بلده معظمه لاهور بجهت تربیت طالبان رخصت فرمودند اجازت نامه اینست
بسم الله الرحمن الرحیم بعد الحمد و المنة لولیه و الصلوة و التحیة علی نبیه و علی آله
واصحابه الکرام الداعین للحق الی دار السلام یقول العبد الفقیر الی رحمة الله

الولی

الولی الشیخ احمد بن عبد الاحد الفاروقی النقشبندی غفر الله سبحانه ذنوبه و ستر عیوبه ان الاخ
العالم العامل الفاضل الکامل الشیخ محمد الطاهر لما وفقه الله سبحانه و تعالی لسلوک طریقة الاولیاء و دخل
فی الطریقة العلیة النقشبندیة بجمع الهمة و تمام النهمة حصل له الحضور و الشهود و القربة و الجمعیة تیسر له
البدایة التی اندرجت فیها النهایات فاذا مضت برهة من الزمان و هو علی هذه الاحوال ظهر
انه سیبتلی بابتلاء عظیم حتی یخرج من الصراط المستقیم الی سبل متفرقة و یمیل بمذهب اهل الحق
الی مذهب باطل فهما ذلک والجأ الی التضرع و الخشوع الی الله سبحانه لیذهب عنه هذه الابتلاء و
و یرفع عنه ذلک البلاء ثم ظهر بعد التضرع التام انه سوف یرفع عنه ذلک الابتلاء فحمدت الله
سبحانه علی ذلک و قد ظهر بعد مدة یسیرة منه ما ظهر لی اولا حتی خرج من الاستقامة الی الا
عوجاج و مال من الحق الی الباطل بحیث انقطع رجاءنا من ان یعود الی الحق و یرجع الی الاستقامة
و کلما دخل فی السبیل من السبل المتفرقة و ظهره الله سبحانه علی توجهت بعون الله سبحانه و
بتوفیقه الی اخراجه من ذلک السبیل بالتوجه التام و سعیت بعد ذلک فی ان اشد ذلک السبل
حتی لا یکون له عود الی ذلک ثانیا و مضت الشهور بل السنین علی هذه الحالة ثم ظهر بتایید
الله سبحانه ما ظهر ثانیاً فعاد الی الحق و رجع الی الصراط المستقیم ثم قطع ما بقی من منازل الجذبة
و مقامات السلوک و صار اهلا لان یرخص له بتعلیم هذه الطریقة و تربیة الطلبة فرخصته
بذلک بعد الاستخارة المعهودة المسنونة من الله سبحانه الاستقامة و الثبات علی متابعة سید
الاولین و الآخرین علیه و علی آله الصلوات و التسلیمات و لما کان الشیخ المذکور الیه اخذ من طریقتی
السلسلة القادریة و الچشتیة خطاً و افراداً و نقیاً کاملاً رخصته ایضاً ان یعطی المریدین خرقة

الاراده فی الطریقة القادریة خرقة التبرکیة الطریقة مجتبة والمسئول من الله سبحانه العصمة

والتوفیق والحمد لله رب العالمین اولا و آخرا والصلوة والسلام علی سید المرسلین و دوام خلفائه

العظام واصحابه الکرام آن عزیز دوران بعده بافاده طلبه مشغول گشت لیکن با نیز او اوقات

مرخوش بود و در مجمع خمول می نشست و از بخارا اندرون می رفت و در آمد و رفت خلایق را بر خود

بسته بود خصوصا صحبت اغنیا و امرا نمیکشود و بعض امرای آن معتقد بودن وی آمدندی و [illegible]

وانکردن و این نزاهر [illegible] در راه بغداد و در صحبت شیخ آن بود که کتب تفسیر و حدیث مثل

بیضاوی و مشکوة بخط خوب مرغوب نوشت و [illegible] و معقابد [illegible] نمود و [illegible]

و مبیو دخت و از تجارت کتاب قوت معیشت در اکثر عمر مجرد بود و در آخر کار بجهت

ادای سنت سید ابرار علیه الصلوة والسلام نکاح کرده هر سال یا بعد دو سال و گاه در سالی چند

بار بخدمت حضرت ایشان قدس سره می رسید و برکات و افاضات حاصل روزگار

[illegible] میکرد و باز باذن آنحضرت بوطن مالوف میرسید و در ایام مفارقت احوال صوری

و مقامات و واردات خود بعریضه ملتمس می داشت چنانکه بعض از آن عرایض ایراد فرموده

اخلاق پسندیده داشت لاتعین و مسکنت و [illegible] الوجود غالب بود و [illegible]

سرش با صدق و قرین ذوق داشت گویند روزی حضرت ایشان ابلیس لعین را دیده [illegible]

که هر کدام یکی از یاران ما ترا سلام گفت [illegible] شیخ طاهر لاهوری [illegible]

می رسد ولی بعد از شیخ ریاضات [illegible] و از غایت ریاضات [illegible]

بود و پوست و استخوان مانده و صاحب کشف ظاهره و کرامات باهره بود و [illegible]

از کلمات قدسی آیات

از کلمات قدسی آیات شیخ [illegible] و [illegible] و مریدان [illegible]

[illegible] عرضداشت احقر [illegible] محمد طاهر بعرض قدس

می رساند چون از آن آستانه علیا متوجه بجانب [illegible] در هر قدم [illegible]

[illegible] گذشته [illegible] از [illegible] میگفت [illegible] شهر آورده در گوشه

مسجدی [illegible] نشسته ناگاه روحانیت حضرت خواجه بزرگ قدس سره ظاهر شده و [illegible]

[illegible] کرده [illegible] فرموده اند بایدش امتثال الامر و امر کم چند [illegible] مشغول [illegible]

[illegible] رسیده بمجرد شغل [illegible] تمام [illegible] نسبت [illegible]

آگاه شده دیگر طالبان نیز جمعیت و حضور بدست آورده اند بعضی حاسدان سخنی [illegible]

در بیان مقامات خصوصا در مقام حضرت صدیق اکبر رضی الله عنه رقم نموده اند در میان آورده

بعض [illegible] دیگران [illegible] کرده راه طعن گشوده اند مولانا [illegible] مکتوب [illegible]

الاسلام مولانا شیخ عبدالسلام [illegible] مولانا بعد از مطالعه گفتند [illegible] و [illegible]

[illegible] حاسدان بسته شد قدس سره حضرت سلامت نسبتهای طرق ثلاثه [illegible]

[illegible] و مشایخ آن [illegible] تشریف می آرند و الطاف کثیره می نمایند خصوصا حضرت

خواجه بزرگ و حضرت غوث الثقلین و حضرت شیخ فرید شکر گنج قدس الله تعالی اسرارهم [illegible]

[illegible] حضرت رسالت پناه با چندین هزار صحابه و مشایخ [illegible] علیه و علیهم الصلوة والسلام

آمده [illegible] نشسته [illegible] نموده [illegible] فرموده

فاطمه زهرا [illegible] علیها الصلوة والسلام نیز الطاف بسیار نموده [illegible]

در ضمن این دقایق عروج و نزول بسیار واقع شد بعد از طی مقامات کثیره خود را در خدمت روضه
منوره حضرت رسالت پناه صلی الله علیه و سلم یافتم بعد از آن روضه مبارک را در منزل خود دیدم
بعد از آن بنوری که از آن روضه مقدسه ساطع شد متحقق گشت و بحقیقت آن مشرف ساختند و بکرار
انجامید بعد از آن ظاهر شد که عجب تمام اندرونی کار زایل گشت و حقیقت وصل عریان بنگاه
او دید معامله محادثه نیز وقوع یافت بعد از آن جهل و نکرت صرف روی نمود حالانه وصل فقد
طلب غیر طلب هیچ حکم محکوم علیه نیست اثباتاً و نفیاً قدس سره حضرت سلامت قبل ازین
هر یکی از نسبت ثلاثه یعنی نقشبندیه و قادریه و چشتیه نوبت بنوبت روی میدادند و احیاناً
بهم مختلط نیز میشدند گاهی غالب و مغلوب نیز میبودند یکی نسبت چشتیه غلبه عظیم کرد
بحدی که از نسبتهای دیگر مایوس گشت از بلده فاخره اجمیر تا [illegible] در ملک کابل [illegible] هیچکس
بنظر نمی آمد و اظهار جلالت کردن گرفت و میگفتند نحن الملوک [illegible] شدید بکرد و در جواب
میگفتند الملوک اذا دخلوا قریة افسدوها در ضمن نقشبندیه حمله کردند و نسبت شریفه نقشبندیه
ایشان را زیر کرد اما نسبت چشتیه هنوز بر حال خود است نسبت شریفه نقشبندیه بطریق انعام داد
بحال هر سه نسبت جمع شده اند گاهی یکی و گاهی دیگری غلبه میکنند و سیر در نسبت مشایخ کم شده
مگر احیاناً بتقریبی سیر در نسبت مشایخ میشود درین ایام سیر در نسبت اصحاب واقع میشود سوای
خلفای ثلاثه رضی الله تعالی عنهم اکثر اوقات سیر در نسبت حضرت رسالت پناه صلی الله علیه و سلم
میباشد و بسیار بجد خوش می آید نسبت شریفه ایشان علیه الصلوة والسلام که با نسبت دیگر
بجز نسبت شریفه آنحضرت علیه السلام والتحیه جز نسبت حضرت سلامت مطلب فقیر از این نسبت

که ایمان نسبت شریفه آنحضرت علیه السلام زیاده قوت گیرد در درگاه پیر دستگیر همین در خواست دارم
امید است که این متمنای فقیر در وقوع در آید و از احوال و مقامات چیزها دیگر نباشد چون تربیت
حضرت پیر دستگیر بلطف و عنف بود لاجرم اثار ایشان تربیت میشود تا جائیکه بعضی اوقات
جز تاروئی میدهد که در اظهار آن شرم می آید در غلبه احوال میفرمایند که هر که ترا دید او را از
آتش دوزخ آزاد کردم و وقتی دیگر میفرمایند که هر که بتو بیعت کرد او را بخشیدم و دیگر
چنانچه از حضرت غوث الثقلین قدس سره بلفظ صادر شده بفقیر فرموده اند حضرت صاحب
اگرچه نسبت ثلاثه بتفاوت و بتعاقب ظهور میکنند اما تعلیم طریقه آنیقه همین نسبت علیه نقشبندیه
فقیر در این دیار را نیز بدعا گویان درگاه اشتغال دارند در حضور و جمعیت اند بعضی قابل اجازت
نیز شده اند از انجمله یکی حافظ یعقوب عالم و عامل و قاری بی نظیر قدم راسخ در امور شرعیه
دارند از طرف و نزول گذشته اند یک گونه اجازت نیز داده شده است امیدوار الطاف آن
درگاه است از انجمله یکی حافظ محمود طالب علم و قاری و عامل اند لطایف او طیران نموده اند مدتی
مدید شده است یک نوع اضطراب دارد هر چند زور میکنیم فرود نمی توانیم آورد امیدوار الطاف
عالیست بعضی طلبه دیگر را نیز بعضی لطایف بعد از طیران فرود آورده ام و بعضی خود فرود آمده اند
و لطایف بعضی بعمل فقیر طیران میکنند و بعضی را بنفسه حیرت است شخصی از بنگاله پیر ور آمده بود
بمجرد آنکه تعلیم طریقه کرده شده لطایف او بسوی جای بجای خود ظاهر شده طیران نمود و بعد چندی
قصد مراجعت وطن مخفی نمود بهمین حال رفتن او دشوار آمد فرود آوردم چون طالب علم و حافظ
و قاری و در تقوی کامل بود اجازت نیز داده شد حضور و جمعیت نیز بهم رسانیده بود فضایل

جناب مولانا حامد که فقیر نسبت تلمذ داشت درین روز تا بعد از رفتن میان فرخ حسین از
صحرا آمدند و مشغول شدند ۵ و متاثر نیز گشتند و در اندک مدت از جیب لسنه قرار گرفتند
بفقیر بسیار مناسبت دارند وقتی که پیش فقیر می نشستند از خود مطلق غایب میشود اما با وجود این
در کار مشار الیه بستگی می فهمد کارش پیش نمیرود پیش امیدوار توجه عالیست از خواجه خاوند محمود
سبق داشت اما یک ذره هم متاثر نشده با آنکه مدت مدید همراه او بود امیدوار از توجه بلیغ
حضرت سلامت بصیرة و نظری در فهم استعدادهای مردم و دقایق راه و باریکیهای دیگر معلوم شده اند
و میشوند و سیر دانستنهای بعضی مشایخ نیز واقع میشود مکتوب حضرت سلامت مقام
بسیار عالی ظاهر شده و فرموده اند که باین مقام کم کسی را مشرف ساخته اند از ذوق و موجید آن
مقام خیلی ظاهر شدند و امداد روحانیت خواجه بزرگ قدس سره بسیار بود روزی محبت
حضرت رسالت پناه صلی الله علیه و سلم باین کمینه بسیار استیلا یافت بحدی که بی قراری
آرام روی نمود و بدرگاه حق سبحانه تضرع و زاری بسیار و اتفاقا خود را در خدمت حضرت رسالت پناه صلی الله علیه
و سلم دیدم همان لحظه فرمودند نیک حضرت رسالت را صلی الله علیه و سلم فرستادم الحمد لله
الذی هدانا لهذا و ما کنا لنهتدی لولا ان هدانا الله لقد جاءت رسل ربنا بالحق [illegible]
اسرار مکتبی باینکه گاه گاهی سیر دانستنهای مشایخ واقع میشود درین اخیر دانستن مخدوم سید علی هجویری
واقع شده مدت مدید سیر دانستن شریف ایشان گذشته درین ضمن التفاتها و عنایتها بسیار
کردند تشریفات عظیمه مشرف ساختند نسبت شریف ایشان بسیار بزرگ و لطیف و طرفه دعوت
غالب است از نامه سیر دانستن خواجه بزرگ اتفاق شد و حضرت خواجه بزرگ قدس سره جز شادی [illegible]

امر فقیر (?) [illegible]

بهر فقیر فرستاده اند نمی دانم که معنی این طور و قفات جهت اظهار رقم این حروف گوید که این واقعه
دلالت کند که او قطب دیار خود بوده است چنانکه حضرت مخدوم زاده خواجه محمد سعید سلمه الله تعالی
نقل کردند که شبی قبل نماز تهجد محمد طاهر در مجلس بهشت آیین حضرت ایشان حاضر بود که حضرت
خطاب شیخ نموده فرمودند که شما را قطب آن دیار ساخته اند اشارت بوطن مالوف شیخ نموده اند
عمر عزیز شیخ پنجاه و شش سال بود روز پنجشنبه وقت چاشت بیستم محرم شروع سنه هزار و چهل
که سال عمر است رحلت فرمودند در سواد لاهور طرف میانی بیا سوده اند موقف مرد تاریخ ارتحال وی
روی نمود حقایق آگاه خواجه محمد صدیق بدخشانی از امجد اصحاب و اکابر خلفاء
حضرت ایشانست بفضایل و کمالات صوری و معنوی آراسته و بمقامات طریقت و حقیقت
پیراسته و در عنفوان شباب از ولایت کشم که مولد ویست بهندستان افتاده چند گاه
مصحب الفقرا عبد الرحیم خانخانان بصحبت آن سرخوش بود در ان ایام وی را شعر و شاعری میل تمام
بوده است و هدایت تخلص خود نموده است اشعار دلفریب از راه طینت عشق و مایه محبت که در نهاد
العزیز الوجود سرشته اند از دل ممتلی از درد و چون صراحی مملو از صاف درد بر زبانش جوش میزد
و از آشنا و بیگانه هوش میبرد غزلهای دل خراش و گلو گیر دارد و حکایت شیشه گر با جنی
بصورت مجاز رو در حقیقت بیان راز بوزن مثنوی مولوی روم بغایت دلنشین در نظم کشیده است
و مثنوی دیگر هم دارد بوزن نظم خسرو و شیرین از انجاست این که رقم زده میشود مثنوی
بتنهایی چنین میل دلم چیست ۵ و زین تنها نشستن حاصلم چیست ۵ نگم من در سکی معذور باشم
بدین عذر از خلایق دور باشم ۵ غلط گفتم که گر سنگ اندازند را ۵ که خود را کرده ام [illegible] و باز

زنگ این سخن افغان برارد ٭ که به عهدی زما خود را شمارد ٭ سخان خود حسابی خود را شناسند
بس از ما سناسای برسند ٭ نه خود را میشناسند نی خدا را ٭ چرا بدنام سازد خیل ما را
درین مدت که عمر من بسر شد ٭ نه از کفرم نه از دینم خبر شد ٭ نه دانم بر چه علتم زیستم من
نه سگ نه آدمی پس کیستم من ٭ غزل ما جام شیشه جان ما شراب انداختیم ٭ اعتبار جزو یکی بحیده در آب انداختیم
چون یکی بود بدست ساقی و حریف جام می ٭ ما همین ما و منی را از حساب انداختیم ٭ زین خودی موهوم اسمی بر سر سیم آب انداختیم
الله الله بر عبث نقش بر آب انداختیم ٭ ما نغنودیم لیکن چشم بیداری غنود ٭ شب که غفلت بود بیداری بخواب انداختیم
عقده بگشود یار از زلف عنبر بوی ما ٭ زان نسیم مشک چین در دشت انداختیم ٭ اشک ریزان بود چون سیلاب ابر نو بهار
طرف گلی کردیم تهمت بر سحاب انداختیم ٭ تا ز زهر بر گرفتیم تهی کردیم جام ٭ خانه خالی گشت و روی آفتاب انداختیم
جهل هدایت کشت ساقی ساختن از غم خانمان ٭ دوره ما بود در ره بار شراب انداختیم ٭ راست چون رسته جانی بنده در مرغی
بل بغیرت نفس وحدت نقاب انداختیم غزل طلوع شمس من از وجه جهت عالیست ٭ توجه دلم از رتبه صفت عالیست
چه دست رد بگناهم زنان نه از شما سست ٭ حقیقت کنهی کان ز معرفت عالیست ٭ بعلم خویش چه یار از سوی من جز ناز
کرشان جهل من از طور معرفت عالیست ٭ مراد نظر بکمال است بی حجاب نقاب ٭ فضای آن نظر از دید منقصت عالیست
هدایت از طلب عارف بکنه عیب بست ٭ که درد دوست ز بیمار عافیت عالیست ٭ تحسین انتساب آنجناب با آستان

قطب الاقطاب خواجه محمد باقی قدس سره بوده است و در خدمت آنحضرت انابت نموده و ذکر گرفته
و حضرت خواجه را بروی لطف خاص بود و اکثر اوقات میفرمودند که خواجه محمد صدیق بغایت استعداد
بلند قابلیت ارجمند دارد فقره خدمت خواجه محمد صدیق میفرمودند که وقتی از سفر دکن آمدم را
بحضرت خواجه داشتم و معامله این نسبت بجایی رسیده بود که بهر که نظر میکردم همای همای بود
آن قبله که مال نظر عقیده را مدحتی بر در و دیوار و شجر و حجر که نظر میکردم غیر آن جمال با کمال چیزی نمی دیدم

بطرز داده

بطرز ورد آمد تا آنکه این وجود موهوم را نیز از میان بر داشته بودند و از خود بیخبر ساخته و هم
درین حالت حضرت ایشان از آنجا بسهرند رخصت فرمودند و جمیع یاران را علی العموم حکم شد
که در خدمت حضرت ایشان بروند مگر چندی که در خدمت قیام می نمودند درین اثنا مرا طلبیده
فرمودند که استعداد رفتن سهرند کرده چون حال فقیر بران نمط بود که بیخبر بود از رفتن سهرند مبالغه کرد
ابا نمودند من و جلالیت حضرت خواجه قدس سره معاً واقع شد چنین از آنکه دران جلالیت از حسن عاقبت
شوم همین قدر بیاد مانده که آری تو و امثال تو این سر را چه شناسد تو خود اینقدر هم نفهمید
که از ایشان بتو چه رسیده است یا نه و آنچه تو بآن می نازی قلیل قلیل است از آنچه از ایشان بتو
رسیده است بعد از آن از هوش رفتم و نمیدانم که چقدر مدت بیخود افتاده بودم بالجمله چون
با فاقت آمدم معلوم شد که بر مرحمت آمدند و آنچه بعد از افاقت بیاد مانده آنست که فرمودند با نکتی
بنهفت این کلمات که از راه محبت شکفته است این برادر را اعتقاد درست و مراسخ و درات
گفتاری اینجانب ترا اعطا فرموده اند بیقین بدان که امروز زیر طاس فلک مثل ایشان یک احد
موجود نیست و از خیال گذشته اند تن با چهار تن بکمالات ایشان میشناسیم زیرا
نه خود را حیف ایشان میدانم آنچه گفتم محکم تر گیر بکار تو خواهد آمد اما بشتاب و دریاب اگر شرف
بطوع و رغبت بروند فهو المراد و الا بلا و نعم لب نگشودند در کار سعادت ایشان تا سهرند در
و اکثر از روی مرحمت نگردانند پای ایشان بوسیده برگرد که حکمتی خواهد بود الغرض تا شهر
دیگر به راه مشهود پیش رسیده بودند که بخدمت حضرت ایشان پیوستم چون قدری راه پیموده
مرا نزد خود طلبیده فرمودند برادر بخدمت حضرت خواجه صبور که هنوز وقت آنی قریب سهرند نرسیده اگر

قدس سره هم آن خدا آگاه بفقیر فرمودند که من در وقت ارتحال حضرت خواجه حاضر نبودم در همان شب
وصال در خواب بر من ظاهر شده هر چه مرا بعض آمدنی بود خاطر نشان فرمودند و حقیقت سلوک را
چنانچه باید بیان نموده نصایح و مواعظه در کار من تقدیم رسانیدند و اعظم نصایح ترغیب خدمت
حضرت ایشان و ملازمت طریقه دقیقه ایشان بود با بعض امور دیگر اگر این اجمال را در مقام تفصیل
درآرم دفتری را از برای آن باید پرداخت تم کلامه حضرت خواجه محمد صدیق بعد وصال حضرت خواجه
قدس سره بلطف ایزدی و سابقه عنایت ازل در صحبت حضرت خواجه قدس سره که با شرف آستان بوس
شاه حضرت ایشان دریافت و اقتضاءات شباب و لذت شهود شاعری بکمال از سر انداخت
و رابطه قوی و محبت کامل با ایشان داشت و بخلافت مستعد گردید چنانچه حضرت ایشان روزی
از حلقه بامداد برخواستند و در مجمع احباب فرمودند که امروز خواجه محمد صدیق بولایت خاصه محمدیه
مشرف گشت و راقم این سطور عفی عنه دران حلقه حاضر بوده و این کلمه از زبان گوهر فشان حضرت
ایشان بشنوده و نیز حضرت ایشان بیکی از مخلصان خود نوشته که مولانا محمد صدیق درین
ایام بعنایت الله سبحانه بولایت خاصه محمدیه مشرف گشتند و از اسم جزئی باسم کلی ملحق شدند
مع ذلک نظر بفوق دارند از الحاح نصیب وافر حاصل کرده شاید میل رجوع نمایند والله یحق الحق
من اثار و مکتوبات قدسی آیات حضرت ایشان بنام خواجه محمد صدیق است و جامع رساله
مبدأ و معاد حضرت ایشان آن جناب است قدس سره وی گفته مصراع کو مرگ که زنده کاینش نامم
فی الواقع زنده کاینه ابد وابسته بمرگ است مرگ مشاطه حیات جاویدست نه بلکه آب حیات است
پیرایه آرای دوست است مرگ برهم زن لذات فانیه است مرگ آتش زن خان و مان ماسوا مرگ
پرده سوز عیان است مرگ مونست بخش حقیقت است مرگ جذبه کش جمال غیب است مرگ عیش

اوزنی جمال لاریب

اوزنی جمال لاریب مرگ رساننده محب بمحبوب قال رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم
عدد ما ذکره الذاکرون و عدد ما غفل عن ذکره الغافلون الموت جسر یوصل الحبیب الی الحبیب
ز مرگ خویش شنیدم نام عیش ابد بیت زهی خدای که کند مرگ را بیم من مصراع الله تعالی و تقدس بکمال
کرم بسوی خود کشد و بخود گرفتار کند بجذبه که دیده گرفتاری تیز رخت بر آن کشد و خود بی
سالک را از میان بردارد بیت القصه کجائیم ای عاشق بگذار گرو جانها تا جمله قبای
و تو گوئی بیت او کم کند از میانه رفتار بیت بلکه تا سالک از میان نه برخواسته عابد خود است و خود را
مر پرستنده می پندارد که معبود حقیقی را پرستار است فرد عارف میان آن الک و شب
فرقی نیست قال الله تعالی اذا جاء نصر الله و الفتح الآیه تا نصرت حق عز شانه شامل حال سالک
طریق نشود و کفرستان طبایع بشری مفتوح نگردد هیهات هیهات مصراع تا این دولت نصیب دیده را
بیدار کیست بیت این فتح و فیروزی وقتی روی میدهد که امر تجلیات جلالی ناظر بر ارباب جمال شهرستان
عالم صغیر ترکتاز آرد و قلاع و حصون اوراد هم شکنند و بر نقد و جنس که سکان عقول و نفوس
و طبایع و لطایف بشری و بهائم و خیالات اندوخته بودند بیغما رود و مجال قرار نماند
لا علاج فوج فوج در دین خدا حضرت شان داخل شوند و باسلام حقیقی مشرف گردند و با انابت
و استغفار گرایند چنانکه کریمه اذا جاء نصر الله از آن انبا می‌نماید دریافت این حقایق سوره
الفتح باین کیفیت فی الحقیقت نشان میدهد از بلوغ بمرتبه کیفیت مصراع هنیئا لارباب النعیم نعیمها
زهی خرابه که سبب جهان آبادی گردد فی الحقیقت این آبادی جاودانی است تعلقات که بولایت
دیم تعلق دارد بیت بیش از مردن بمیر و جاوید بزی ورنه بس این مرگ چو مردی میر

صاحب این ولایت و عرفان فی الحقیقت صاحب احوال جمیع اشخاص و ولایات است در هر شخ
او را سفر در وطن کرامت نموده گذرانیده اند و از جمیع قیود آزادی بخشیده و در هر ولا
یتی از ولایات اشخاص دیگر صاحب احوال بر سبیل استقلال مع هذا این مراتب از نظر اعتبار ش
ساقط و مستغنی گشته عارف کامل از راه ولایت خود عارف شد این دستگاه و راه در حجاب پدیده
مقید است هر چند در مرتبه ولایت مرتبه اتم و اکمل با جمال و تفصیل سیر نموده باشند دران مرتبه
شان عظیم او را کرامت کرده باشند مع هذا در قید ولایت خود است و آنچه او را خارج از ولایت
دیگران میدهد آن انموذجات ولایت اشخاص است و از راه جامعیت او در ردائت اصلی
ولایات اگر سالک حدید البصر باشد هم از ولایت خود تشخیص تواند کرد که آنچه بدید او را دهیان ابدان
نمایشی از راه انموذجات است که در نسخه جامعه او از اشیا و اشخاص ودیعت نهاده اند
و حال آنکه این ولایات اصلا بیرون ولایت او نیند الا بمحض فضل و کرم او را از ولایت او بر
ورده در هر جنبی سفر در وطن فرا پیش آرند نیک باید که معامله چیست زیاده چه نویسد کار
پیش از این زبان کشاید و فرماید آنچه فرموده اند تسلیم القلب کرده باور کنند بهر حال خوش حال
آنکه بانکار زبان نگشاید هر چند اقرار نکند تمت کلامه مناقب و مآثر و مقامات و کمالات
او بسیار است بهمین قدر اختصار کرده شد کرامت وهم وی گفته که یکبار اراده طواف حج بیت الله
عزم مصمم کردم و تهیه زاد و راحله نمودم و بخدمت حضرت ایشان این عزم جزم عرض کردم
بالعود فرمودند که درین سال ترا در میان حاجیان نمی بینیم من از فرموده حضرت اغماض
کرده راهی شدم قطاع طریق بر من تاختند و از خمس تاختند و اسباب و متاع مرا غارت
بردند سفر حجاز دران سال در تعویق افتاد سال دیگر باز از سر نو مستعد سفر گردیده متوجه گردیدم حج
سیدم

ادا نمودم الخ

کرامت وهم وی گفته که روزی در اکبرآباد بخدمت شریف آنحضرت رسیدم بمجرد ملاقات فرمودند
که فلانی ترا تغیر باطن است عرض کردم که من در خود هیچ تغیری نمی فهمم باز فرمودند که تغیر فاحش می بینم باز کلمه سابق اعاده
کردم فرمودند که خواجگی چه حال دارد و این خواجگی از یاران جهت مند فقیر بود و از نیازمندان حضرت ایشان
از طبقه امرای دیندار عرض کردم که تغیر فقیر غالبا که ازین راه بوده است که حکیم علی که در حکمت فرید الملک روزگار
زمین است مرض خواجگی را اسهال کبدی تشخیص کرده است و گفته که عنقریب خواهد مرد حضرت ایشان
فرمودند که ما هم از حکیم خود تحقیق نماییم فردا آنروز فرمودند که خاطر جمع دارید که خواجگی ازین مرض صحت
خواهد یافت هم دران ایام مرا سفر دکن اختیار افتاد بموجب اتفاق [illegible] الطریق برفاقت [illegible] الفقرا
خانخانان میرهاشم و مرا با وکیل او قاضی نصرالله اتفاق مصاحبت واقع شد در یک منازل سواد
[illegible] شد هم روزی قاضی نصرالله بحیرت گفت که خواجگی یار خوب مرد حکیم علی مرض او را لا دوا گفته است
من در جواب گفتم که حضرت ایشان در باب او فرموده اند که او را البته صحت است دعا بر فرموده ایشان
اعتقاد است قاضی در جواب گفت که صحت خواجگی امکان ندارد و ازین قسم بشارات دل خوش نمی توان کرد
خواجه مبالغه کردند تا آنکه من و قاضی مذکور با هم بر موت و حیات او شرط بستیم بعد از چند روز خبر رسید
که خواجگی صحت تمام یافت و من شرط بردم ارتحال آنحضرت کمال تاریخ هفدهم شهر شوال سنه ۱۰۵[illegible] بجاه [illegible] و از
روی درد قبر متبرک [illegible] در مقبره حضرت خواجه قدس سره جانب [illegible] حضرت خواجه مرحوم که از
[illegible] صالحات عابدات [illegible] بصدق ارادت بخدمت عالیه حضرت ایشان رسیده و بهره
تمام و حظ وافر از الطاف و عنایات یافته تا آنکه از [illegible] گذشته بهجت جماعه بسیار از طالبات ازوی
دارند و صحبت او مؤثر است شیخ بدیع الدین سهارنپوری قدس سره از کبار اصحاب
و خلفای حضرت ایشان است و از مشاهیر مشایخ دیار خود است عالم متقی و بزرگوار و خوش

صحبت دلنشین گفتار بوده صاحب کشوف و کرامات خداوند معرفت و بشارات در اوان شباب
بیش از انسلاک بسلک ارادت در خدمت حضرت ایشان تلویح و توضیح میخواند و پدر ایشان را
اعتقاد و انقیاد نداشت بلکه اول انکار و نقار با این طایفه بکار بود در آن شیخ بیش ابن حجر میگفت
که در آن ایام که نزد حضرت ایشان سبق علم ظاهری میخواندم و در حجره خانقاه ایشان یکی از
مشایخ مشهور که صاحب ریاضات بود می بودم حضرت ایشان در همان ایام از حضرت خواجه
رخصت شده بشهر نیامده بودند هنوز شهرت ارشاد و هدایت ایشان در میان نشده
گاه گاه بر زبان من کلمه کلمه گونه از حضرت ایشان در حضور آن درویش صفاکیش رفتی و
بر آشفتی و مرا بمبالغه تهدید و توعید نمودی و گفتی آنچه بر من ظاهر شده است آنست که ایشان
قطب الاقطاب زمان خواهند شد تو ایشان را نشناخته و منافع بسیار از ایشان رسیده
زنهار کلام ایشان بر زبان میار در همان ایام جلیل القدر دیده بود و عزیزی که از او انس
محرمیت بوی داشت آن واقعه را مذکور ساخت آن عزیز داستان تعبیر آن واقعه چنین گفت که حضرت
ایشان از اکابر اولیا و قطب وقت خواهند شد بکمال مردم قدر ایشان عز دانند آخر ظهور
خواهند کرد و تو نیز از ایشان فیض خواهی برد شیخ از ابتدای توبه خود نقل میکرد که در آن ایام صبی
نوکر بودم و گاه گاهی بملازمت آنحضرت فایز میشدم بعشق مجازی مبتلا بودم و باعمال
صالحه و ترک مناهی تقید نداشتم حضرت ایشان مرا فرمودند که فلانی چرا نماز نمی خوانی و
از جنایات باز نمی آیی گفتم از مردم بسیار این قسم نصایح شنیده ام که در این باب قبح مبتلا دارند

و از این حالت

و از این حالت بتوجه و تصرف برآرند می توانند بود و اما الحال کار از نیت اندکی نوبه کرده فرمودند
فردا با این نیت و همت نزد ما بیا اتفاقا معشوق من روز دیگر مهمان من شد صحبت او را غنیمت
داشتم و بخدمت حضرت ایشان رسیدن نتوانستم بعد از دو سه روز بملازمت ایشان مستسعد
گشتم فرمودند که خلف وعده کردی اکنون که آمده نیک و مبارک است برو تجدید وضو کن و دوگانه
برای یگانه ادا نمای و پیش ما بیا چنان کردم مرا بخلوت بردند و تعلیم ذکر قلبی نمودند و توجه فرمودند
چنانکه بیخود گشتم و رفت صحو و هشیاری از دستم و بر خاک افتادم و همچنان به بیهوشی مرا برداشته
بمنزل من بردند بعد از یک شبانه روز بشعور آمدم چون بدل رجوع کردم از آن گرفتاری عاری یافتم
بلکه از جمیع تعلقات خاطر فارغ ساختم بعد از آن ملازم صحبت حضرت ایشان گشتم و به برکات
توجهات عالیات آنحضرت بدرجات ترقیات بلانهایات یافتم هر روز از خود دورتر میرفتم
و هر ساعت بغیب الغیب میرفتم الحاصل شیخ سالها و عمرها در خدمت حضرت ایشان گذرانیده
بواردات و مقامات رسیده و بدرجات کمال و تکمیل مشرف گردیده و خلعت خلافت یافته
و بوطن مالوف خود رفته نشسته و بتربیت طلاب مشغول گشت در میان راقم این حروف عفی عنه و شیخ
اخلاص و اختصاص بود اکثر اوقات که صحبت انعقاد می یافت از خوارق و کرامات حضرت ایشان
قدس سرها با دلکش شیرین و عبارات رنگین بیان میفرمود مجموعه صنوف کشوف و بشارات و کرامات
آنحضرت بوده است آنقدر خوارق آنحضرت که از آن عزیز شنیده ام اگر در آن وقت داعیه تحریر مقامات
حضرت ایشان مصمم میگردید دفتری بزرگتر مرقوم میگشت اما الحال که این عزم تصمیم یافت اکثر نقش از یاد
رفته آنچه حافظه وفا کرده نوشته رشحه میفرمود که چون بخدمت حضرت ایشان عرض کردم که نوکری [illegible]

خفت

فرمودند که درین سفر ترک مده هر چند گفتم فرمودند مرضی نیست بنابر حکم وداع شدم از اول روز
از دار الخلافت اکبرآباد تا رفتن به برهانپور هر روز از صبح تا فرود آمدن منزل حضرت ایشان همراه خود
می بردیم که همراه رسیدند و از میان فوج دست مرا گرفته کنار همی بردند و تربیت حسنه میکردند درین مدت
هیچ روز هیچ گاه این معنی تخلف نکرده **کرامت** و نیز میگفت که چون باجین رسیدم بنابر اتفاق دیدن
احمد رو بجو که از رجبانان نکته بود و از مرتاضان صاحب کشف کونی استدراج بود و پادشاه وقت
و امرای زمانه اعتقاد و ارادت بوی داشتند و بدیدن وی میرفتند من هم رفتم و بمجرد دیدن من گفت که فلانی
تو پیر خود را که درین وقت از وی کامل تری نیست عقب گذاشته کجا میروی گفتم تو چگونه دانستی گفت
مرا معلوم و مکشوف گشته است که درین عصر مثل پیر تو کسی نیست گفتم تو چرا بخدمت ایشان نمیروی گفت
من در دین خود کامل احتیاج ایشان ندارم **قدسیه** وهم وی گفته که در حلقه ذکر دیدم که در مجلس
حضرت رسالت پناه صلی الله علیه وسلم حاضر شدم شخصی از آن حضرت پرسید که یا رسول الله نماز سنت
زوال میگذارید یا نه متوقف شدند فقیر عرض کرد که یا رسول الله بنده که مصاحب شیخ احمد این نماز را میگذارند
و حال آنکه ایشان التزام دارند که هیچ عملی از ذات مبارک شما بوجود آمده است همان عمل بجا آرند
حضرت رسالت پناه دانند که مراقب شده سر برآوردند و فرمودند هر عملی که مصاحب شیخ احمد میکنند
حق است و بعینه عمل ماست و این نماز را ما نیز میگذاریم **قدسیه** وهم وی گفته که من غایبانه
از حضرت ایشان بیشتر نسبت بحضور فیض جامع و پیوسته بی از میان ما از حضرت ایشان باطن
مشهود و محسوس میگردد و از آن راه همواره فیض عظیم میرسید و در غیبت ازدیاد شوق و محبت
مشاهده که موجب استفاضه و قربت **قدسیه** وهم وی گفته که هر گاه بخدمت حضرت ایشان مشرف

مرا آمدم از خود

مرا آمدم از خود میفرمودند که حال این است و بعد از آن فلان و فلان حال خواهد شد و همچنانکه میفر
مودند چنان واقع میبودی و نیز بر طبق مقام آن سرکرده ارباب کمال همان احوال بظهور میپیوست
و همیشه با من بهمین طریق سلوک میکردند **قدسیه** وهم وی گفته که روزی بالتماس شخصی بز
یارت قبر شخصی که حضرت ایشان بنابر صدور بعضی کلمات مخالف شرع شریف از آن شخص
در بار بودند رفتم لیکن درین رفتن خوف آزرده که و خشم آلود که درون آن خطیره در آمد
و من بجانب آن شیر دلیر بدهشت و وحشت تمام نگریستم دیدم که چشمهای آن شیر بعینه
چشمهای آنحضرت است و همچنین تمام حلیه زیبای حضرت ایشان از روی شیر ظاهر گشت و بکمال
غضب از غایت هیبت بسرعت تمام برخواستم و بفرار ساختم و بتوبه و انابت شتافتم
قدسیه وهم وی گفت که در آن ایام که در برهانپور بودم روزی چند در خدمت شیخ عیسی سندی
که از مشاهیر مشایخ آن دیار بود و از مقبولان روزگار آمد و شد نمودم مرا داعیه صحبت و
جذبی پیدا شد خواستم که با وی بیعت کنم و طریقه بگیرم و شیخ نیز قرار داد که طریقه خود با من
بگوید درین اثنا که شیخ مرا بخلوت برد تا تلقین سلسله خود نماید ناگاه حضرت ایشان را عیاناً
بچشم سر نزد شیخ معاین دیدم غضبناک لطمه بر روی من زدند چنانکه اثر آن بر رخساره من بجای ماند
پیدا گشت و آنچه من دیدم و چشیدم شیخ نیز دید و از دهشت و وحشت این معامله بر خود بلرزید
و گفت ای فلان با وجود چنین پیر کامل و مکمل صاحب غیرت و کرامت و خداوند تصریف و تصرف
چرا قصد انابت بجای دیگر باید کرد بالفور برخواست و گفت برو بطریق حقه پیر دستگیر خود
مشغول باشید مرا نیز در بلاهای خود شریک مسازید **بعضی عزیزان که بشیخ بخدمت حضرت ایشان**

نوشته اند فلانی بعرضه داشت عرضه داشت احقر العباد قدیم بخدمت بدیع الدین سهارنپوری
بعرض بار یافتگان آستان عرش نشان میرساند که حضرت سلامت از حضرت رسالت پناه صلی الله علیه وسلم
بشارتهای خاص میرسد و عنایتها می نمایند و نصایح می فرمایند روزی فرمودند انت سراج الهند و باز دو بار
طاعت امر فرمودند و نیز از عالم غیب بشارت قطبیت میرسد و اکثر توقعات که حکم الهی جل شانه بوقوع آن
تعلق گرفته است پیش از وقوع اعلام می بخشند با آنکه قصد آن متعلق باشد و از عالم غیب اشارتهای
غریب میآید که عرض آن بحضور تعلق دارد چندی از طالبان صادق جمع شده اند سرگرم کارند و حصول
بلند میگذرانند و حضور نقشبندیه را در اندک مدت ملکه ساخته اند و شمول نسبت زود بهم میرسانند و بعضی
بفنای جسد مشرف گشته اند و حق سبحانه احوال اخروی و برزخ را به بعضی وا می نماید بعضی از طلبه بواسطه
التفات شان گریه و ... میکنند **مکتوب** حضرت سلامت بتوجه شریف آنحضرت بدولت مشاهده
سرفراز ساخته شد و نیز آرزوی که داشت که یکبار نظاره محمدی علیه الصلوة والسلام نماید سر بر آستان نهد و از
انوار کمالات آن پرتوی یابد حق سبحانه محض کرم شبی بعد از نماز تهجد بآن دولت رسانید چنانکه معلوم گشت
که اهتمام خدمت این مقام بحضرت غوث الثقلین قدس الله تعالی سره الاقدس تعلق دارد و بی وسیله ایشان
تا آن درگاه رسیدن دشوار است و از انوار این اقتباس نمایند مگر کمل اولیا که بکمال متابعت سید الانبیا
علیه و علیهم الصلوة والتسلیمات مشرف شده اند حضرت سلامت درویشی که در ملازمت قدوة المحققین حضرت
خواجه محمد باقی قدس سره مشغول بوده میگفت که شش ماه در ملازمت حضرت ایشان بوده ام نسبت
بروحانیان داشت اکثر مشایخ برو ظاهر میشد میگفت حضرت شیخ فرید شکر گنج مرا فرموده اند
که چند گاه همره شیخ بدیع الدین باش استغراق در منسوب خیال داشت احوال عجیب او را حیرت داد **قدس سره**

در معامله از حضرت صدیق

در معامله از حضرت صدیق اکبر نسبت صحابه ایشان که بر ورد کارکنان داشتند التماس نمودم از کمال
بنده نوازی عنایت فرمودند و باز در درگاه رسالت پناه صلی الله علیه وسلم نسبت حبی این که آنحضرت
حق سبحانه ایشان داشتند آرزو کردم آنحضرت علیه التحیة عنایت فرمودند و گفتند که این طریق وصول
خاص است تمام کلاه کرامات و خوارق عادات و صنوف کشوف از شیخ منقولست اما در بیع بجنید خارق
الفقاد نماید یکی از یاران نقل میکرد وقتی که حضرت ایشان شیخ را خلافت داده رخصت وطن
فرمودند من برای مشایعه وی تا بیرون شهر رفتم بخاطر رسید که بعد چندین مدت غایب یافته است
شیخ را از احوال پدر خود بپرسم که مناسبت با معذب شیخ چون برابر جای شد فرود آمد این ضعیف را عرض
کردم شیخ لحظه بر حسب مراقبه فرو کشید بعد از آن فرمودند که شخصی بدین صورت و هیئت پیدا شد
و جامهای سفید دربر داشت احوال او را ازوی پرسیدم گفت نیک است مقام عالی داده اند نمیخواستم که
از اینجا انتقال نمایم اما چون طلب کردید بضرورت آمدم نشانیهای صورت و حلیه پدر من همچنان بود که
شیخ فرمودند و حال آنکه شیخ هرگز پدر مرا ندیده بودند و نمیدانستند **قدس سره** وقتی که حضرت ایشان
قدس سره وی را خلافت داده رخصت وطن مالوف کردند گویند که در اثنای راه بخاطرش رسید که حضرت ایشان
مرا اجازت تعلیم طریقه فرمودند در طالبان تصرف باید کرد باری بیازمایم که مرا قوت و قدرت تصرف هست یا نه
توجه من اثری دارد یا نه ناگاه دو دختر کافری که ویرا کدخدا کرده بودند بنظر افتاد تصرف را برو
سر داد بالفور عروس قطع نظر از حیا بلکه از جای بی اختیار شده از دول خود را انداخته
بجانب شیخ بشتافت و خود را بر قدم وی انداخت شیخ نظر بازگرفت و ... مطلب که بتجربه توجه بود حاصل نموده

خود را از وی باز داشت همان ساعت وی را صحت عود نمود باز گشت و درد وی خود نشست

کرامت

دران ایام که سلطان وقت حضرت ایشان را قدس سره بنا بر تمامت حمو کرده باکراه با کر آمد

طلبیده بود یکی از نزدیکان سلطان بحضرت شیخ نسبت قرابت داشت لیکن بحکم الاقارب کالعقارب

عداوت خاص و برابر شیخ و حضرت ایشان ما بود و هست شیخ را درین ایام ما فرجام بخاطر افتاد

و بخانه او رفت و بتملق التماس بسیار نمود که در اعتراض حضرت ایشان سخن نماید آن بد دولت

بیش از پیش بجانب عداوت رفت و گفت مرا چندین ساله می اکنون بر آمده است نگر که چه

میکنم شیخ را از استماع آن وحشت و غیرت در جنبیده بغایت الغایت در شورید و گفت

تمام گفت که بنگریم که کدام یکی کار را کند و کنیم از آنجا با خاطر خسته برخواسته بزاویه خود در آمد

متوجه گشت آن خویش بدکیش پیش از آنکه فرصت بدگویی یابد درد دست بعزیمت بدگویید که آن

خویش بدکیش شیخ پیش سلطان رفته خواسته بود که حرف بدگویی حضرت ایشان را از زبان

بر آرد که ناگاه در همان ساعت وی را درد شکم گرفت و فرصت سخن نیافت در اندک فرصت

بهمان درد از عالم برفت این بود سزای آن بداندیش

شیخ طاهر جهوری

از خلفای مشهورین حضرت ایشان قدس سره است مردی وارسته و آزاده و بی تکلف و بی

تعینی داشت از مشاهیر مشایخ دیار جونپور است که شهریست از هندوستان در غایت زیبایی و در

اصل از اتراک بدخشان است از دشت قلوکه از مضافات دولستان است از ابتدا در راه خود

درین راه نقل میکرد که چون در عالم سپاهگری همراه یکی از امرایان بر سر ملکوسه میرفتم شبی در خواب دیدم

شخص آمده و گفت

شخصی آمده و گفت که ترا حضرت رسالت پناه صلی الله علیه وسلم میطلبند من همراه او رفتم دیدم که آنحضرت علیه السلام و امیر

المومنین ابو بکر صدیق و صحابه دیگر رضی الله عنهم نشسته اند و آنحضرت علیه السلام و التحیه جوشنی

گرانه و زره هری که هر کسی زیر بار آن اعتراف بعجز نماید در پیش خود دارند بمجرد ملازمت من فرمودند

که بیا با کمر بند طرف جوشن را تو بگیر و جانب دیگر را من بگیرم تا آنرا بشیخ طاهر بپوشانیم آنحضرت

علیه التحیه و حضرت صدیق اکبر رضی الله عنه آن جوشن را برداشتند و بر بالای کتف من بنهادند

من آنرا در پوشیدم بعد از آن فرمودند که درین قوم چه میکنی در راه فقر درآی اما این حصار را فرا گرفته

ترک کنی از خواب در آمدم از جمله کوچ بلکوسه خبر رسید سوار شدم چون همراه فوج خود نزدیک بحصار

ملکوسه رسیدم چون نزد من پیدا شد که سبب آن پیش آن همه دوا بینم تخته دروازه بعجله اول مفتوح

گشت در آمدم و متصرف گشتم بعد از آن از اسپ فرود آمدم و جامهای زیاد در افزود آوردم و بنوکر

خود گفتم که این جامها و اسپ مرا نگاه دارید من بگذرانم انشاء الله العزیز من هم میرسم از آنجا گذشتم تا بخدمت

شیخ عبد الجلیل بیانکی بیوندم پیش شیخ رسیدم پرسید و چون آن نسبت بخود از وی شنیدم بعد

از آن گفت ترا طالب صاحب استعداد سفر بخود لازم گیر شاید که بکسی بر بخوری که کار ترا کفایت کند

اما حضرت خواجه محمد باقر در دهلی ظاهر دیدم چون به دهلی رسیدم از احوال حضرت خواجه قدس سره پرسیدم

گفتند که حضرت خواجه درین ایام سفر آخرت گزیدند حضرت ایشان علیه الرضوان در دهلی تشریف

داشتند شیخ گفته خدمت میر محمد نعمان بر من شفقت بسیار فرمودند و دلالت بحضرت ایشان

نمودند مرا بخدمت حضرت ایشان بردند ملازمت حضرت ایشان نمودم بعد از فراغ نماز شب از

راه استغناها و بیرنگیها طلب التماس فاتحه رخصت کردم حضرت ایشان فرمودند که ماه رمضان

قرآن خواندن شروع نموده بود ار باشید سنت ادا نمائید گفتم من طالبم ارم انکه ده وار بید و مقصدی کار من
شوید هی باشم والا رها کنید که راه خود پیش گیرم فرمودند این را خود چه میگویم وارد شدند باز من التماس
فاتحه رخصت کردم ساعتی سر در پیش انداختند و متوجه بر دا خستند بعد از ان سر بر داشتند و فرمودند برای
ما شما را نگاه داشتیم شیخ خدمت ایشان را لازم گرفت در مدت دو ماه حال بر همنوال گذشت که جمال جهان آرای
سید کاینات خلاصه موجودات محمد رسول الله صلی الله علیه وسلم بوسه معاینه میشد و ساعتی از نظر
جدا نمی گشت این معامله تا دو سه ماه بر سبیل اتصال کشید بعد از ان با حوال نسبت و مقامات علیه جذبه و سلوک
مشرف شده و بولایت استعداد داشت و قبول خاص و عام پیدا کرد و تصرف تام حاصل نمود آنحضرت قدس سره
وفات در سنه هزار و هفده پیش از آمدن راقم این سطور در ربقه ارادت حضرت ایشان بیکسال اجازت
طریقه نقشبندیه عنایت نموده بجو بور رخصت نمودند و در حین رخصت فرمودند که در انجا مردی که از تو
آنجا شیخی بظهور آید که از مقبولان و دوستان حق باشد شیخ بعد از ارتحال حضرت ایشان بمدت ده سال کد
مخدوم زاده های کرام نامه نوشته بودند که آن فرزند که حضرت ایشان در باب جن بشارت داده بودند خبر
گشت فرزندی پیدا شده که بتحصیل علم و حال رسیده بتجرید و تفرید از زن کند او متوجه خاندان بزرگ
بلند دور بین حضرت ایشان خبری که بعد از سی سال بظهور رسید بوجود آن حاکم فرموده اند شیخ بعد از ارتحال
حضرت ایشان بسهرند آمده بود راقم سطور عفا عنه و بر دید بس مردی دراز قدی قوی هیکل بود حاکم لقبا
امتی براعی التکلیف هیچ حیب طاعت زمانه نکرد دل آن یگانه آفاق تکشته است از ابدال هم توان گفت منکا
نسبت حضرت ایشان که به شیخ صدور یافته در مکتوبات قدسی آیات حضرت ایشان مندرج است بدانجا
رجوع نمایند عمر شیخ از هفتاد تجاوز نموده بود یار محمد قدیم قدس سره الحنان از اصحاب قدیم حضرت ایشان بوده

[illegible]

١٨٦

باجازت تعلیم طریقه امتیاز یافته و پیر قدیم اران گویند که بعد او یار محمد دیگر که جامع دفتر اول مکتوبات قدسی
آیات حضرت ایشان است بارادت حضرت ایشان در آمده و پیر یار محمد جدید گفتند و این قدیم بقیام صلوة
و صیام التزام تمام داشت هموار استغراق و فزون فتح و اضمحلال و استهلاک دامن گیر او می بود
هر که وی را میدید خدا را یاد میکرد از ذکر الله که از علامات اولیا الله نشان داده اند در وی پیدا
و هویدا بود و بمسکنت و غربت اتصاف داشت و بفقر و فاقه و احتیاط در لقمه موصوف بود و
بجهان وضع نامرادی بسفر حجاز رفت و طواف بیت الله الحرام و طواف روضه منوره سید انام
علیه الصلوة والسلام نمود قدس سره بعد از مراجعت از سفر کثیر البرکت بیکی از مخلصان خود گفته که
در محل نماز در هودج آنسرور را صلی الله علیه وسلم بار آشنکی و بیراشکلی اینچه تمام تر دیدم از غایت
لذت و حلاوت مدهوش گشتم چون بخود آمدم رقصان و پای کوبان راه میرفتم حاجیان
در تعجب شدند بعضی عربان میگفتند هذا العجمی مجنون در سنه هزار و چهل و شش در ورود ان
طالب مهجور بزیارت روضه منوره حضرت ایشان قدس سرهما شده بود راقم این سطور عفی عنه
را بخدمت آن بزرگوار از قدیم الایام نسبت وداد و اخلاص بوده است در این مرتبه باوی گفتم که من مقا
مات حضرت ایشان و خلفای ایشان مسوده میکنم اگر سخنی چند از مناقب حضرت ایشان
از شما بشنوم داخل کتاب میخواهم وعده کرد که در خلوت با هم بنشینیم و آنچه داریم در عرصه ظهور
آریم قضا امیر شد وی به اکبرآباد برفت و در انجا بدار جهان پیوست نصایح حضرت ایشان
قدس سره که بوی نوشته اند که جمیع مشایخ را عنایت است و آن اینست چون طالب
بارادت پیش شما بیاید در تعلیم طریقه تامل بسیار باید کرد و در این امر استدراج نما

[illegible]

خواسته باشند و خرابه منظور باشد علی الخصوص که ارادت مرید فرحی بر وی پیدا شود و ابواب [illegible]

باب راه التجا و تضرع اختیار نموده استخاره های متعدد نمایند تا آنکه یقین شود که طریقه [illegible]

گفت استدراج و خرابه مراد نیست زیرا که در سینه ها تا حق سبحانه تصرف کردن و فتح در [illegible] عقب

ایشان غارت نمودن بی اذن او سبحانه مجوز نیست کریمه لتخرج الناس من الظلمات الی النور

باذن ربهم دلالت برین معنی دارد عزیزی وفات یافت خطاب آمد که تو چه کرده [illegible]

بودی در دین [illegible] بر سینه ها [illegible] گفت بلی فرمود بلا و کلت خلق الی و اقبلت بقلبک علی [illegible]

شیخ عبد الهادی قدس سره از خلفای حضرت ایشان و از مشاهیر مشایخ دیار [illegible]

نخستین انتساب ایشان بخاندان قطب المحققین خواجه ها خواجه محمد باقی قدس سره بهم رسانیده بوده [illegible]

تربیت بر آنحضرت ایشان حواله فرموده بودند [illegible] بعد حضرت ایشان [illegible] فرستادند [illegible]

ملازم خدمت حضرت ایشان گشت و از برکات و نظرات حضرت ایشان بهره ها [illegible]

آنحضرت در مبادی سلوک احوال را بحضرت خواجه قدس سره ها چنین نوشته اند که مولانا عبد [illegible]

حضور استغراق و در نقطه فوق پیدا کرده است و نیز [illegible] مطلق [illegible]

تنزیه [illegible] و انفعال [illegible] بسیار [illegible]

[illegible] حضرت ایشان بوده است کمالات و مقامات اکتساب نموده و بدولت خلافت [illegible]

سرافراز گشته گویند که شیخ عبد الهادی و مولانا یار محمد قدیم در خدمت حضرت ایشان بهم [illegible]

مولانا [illegible] و شیخ [illegible] حضرت [illegible]

و ضبط [illegible] احوال مولانا [illegible] حضرت ایشان

فرمودند که سبحان الله

فرمودند که سبحان الله حضرت [illegible] شیخ عبد الهادی بر عبادت مولانا یار محمد قدیم ترجیح آمده

و کار او را از مولانا [illegible] برده و از حضیض [illegible] بر اوج [illegible] رسانید [illegible] بسیار تحسین [illegible]

خواجه محمد صادق کابلی قدس سره از قدمای اصحاب و خلص احباب و مجازان حضرت ایشان اند

ابتدا اوان توبه او آن بود که او از اغنیای روزگار بوده است و در ملازمان شاهزاده ولی عهد [illegible]

قادر طلب شوق مطلوب دامن گیر او گشت و در بلخ بود از آنجا بر آمده [illegible]

حضرت خواجه [illegible] قدس سره [illegible] حضرت [illegible] رسیده و شنیده که حضرت خواجه [illegible]

رحلت فرموده اند [illegible] خواجه حسام الدین احمد علیه الرحمه که از خلص اصحاب حضرت خواجه ما [illegible]

بود ملازمت نموده و از درد طلب خود اظهار کرد خواجه حسام الدین فرمودند که [illegible]

وادی بملازمت حضرت ایشان [illegible] که دوای درد طلب [illegible] حضرت ایشان [illegible]

از آنجا احرام حریم آنحضرت بسته بشرف ملازمت حضرت ایشان رسید و [illegible] صادق

بود بشرف قبول [illegible] و مورد عنایت و لطف خاص گشته بمقامات سنجیده و با حوال [illegible]

بنوعی مشمول الطاف گشت که او را افضل زمره فرزندان خود [illegible]

عقل زیرک و [illegible] اخلاق حسنه آراسته بود در [illegible] خادم حضور و [illegible]

[illegible] چنانچه منقولست که یکباری در سفر در ملازمت حضرت ایشان بود اتفاقا [illegible]

افتاد که [illegible] دیار بسیار [illegible] بوده است [illegible]

آب [illegible] مسافت بعید [illegible] بار کرده آورده [illegible]

[illegible] دریا [illegible] برای خادمان حضرت [illegible] ام و درین ضمن [illegible]

حضرت ایشان فرمودند که کنک معبد کفارست بر داشته آوردن آن آیات مشعر تعظیم است نشاید
که ما آنرا بخوریم یا وضو کنیم بعد ازان فرمودند که اضاعت آب روا نیست هر بار که محتاج با
ستنجا باشد ازان آب استعمال نمایند و خود بهمان آب گرم به مزهٔ شوربا ختند و رفع
تعویق نمودند حکایت گویند که حضرت خواجه محمد صادق را مرض جذام پیدا شده بود و بعضی
اعضای وی معلول گشت چنانچه یاران از صحبت وی استنکاف نمودند و وی ازین معنی دل آشفته
شده قرار داده که بر سبیل تجارت به جهات هجرت نماید بعضی اصحاب بحضرت ایشان
رسانیدند بنوعی که دل آنحضرت را مهربان گردانیدند آنحضرت ترحم نمودند توجه و همت بر رفع
آن مرض گماشته بودند دیگر فرمودند که هیچ استنکاف یاران از وی و دل تنگی وی ازین معنی دیدم
ما را برون جسم آمد که مرض وی برابر خود گرفتم بعد ازان آثار آن بر پای مبارک حضرت ایشان
ظاهر گردید چنانچه یاران بر نهج آن آگاه گشتند بصد عجز و زاری التماس نمودند که حضرت
توجه نمایند که از ذات ایشان این مرض مندفع شود ملتمس ایشان را باجازت بجوبت از درگاه
مجیب الدعوات درخواست نمودند به برکت دعای حضرت ایشان را از جذام از وجود
هر طرف شکست گویا اصلا بر بدن آن نبوده بعد ازان بار دیگر یاران تمام بالحاح و زاری در
حضرت ایشان در افتادند که حضرت توجه نمایند که از پای شریف ایشان نیز این آثار
جذام بر طرف گردد درین باب نیز توجه و التجا نمودند آن مرض را از خود دفع کردند چنانچه
خلیفه مذکور به مدارج کمال رسید و حظ وافر از مقامات طریق یافت آنحضرت وی را
اجازت تعلیم طریقه فرمودند خواجه صادق را الیه بامر عالی حضرت ایشان باین امر

مشغول گشت

وتا بیر تمام

مشغول گشت و از صحبت او طلاب را سرگرمی و انجذاب پیدا شد در بلدهٔ لاهور اقامت ورزید و قبول
پیدا کرد در سنه هزار و هژده وفات یافت حاجی خضر افغان قدس سره از خلفای اصحاب و قدمای
احباب و از مقبولان و منظوران حضرت ایشان بود و از خلفای مجازان حضرت ایشان است مسکن
و مدفن وی قصبهٔ بهلول پور است که از مضافات سهرند است و شرف ملازمت مصدر هزاران
رافت و کرامت والد ماجد حضرت ایشان نیز مشرف گشته بود بولولهٔ شوق و طنطنهٔ عشق
در عالم تجرید و تفرید سیاحت بسیار کرده مشایخ دهر را بسیار را ملازمت نموده و سفر حجاز
و اکثر دیار عرب و طواف بیت المقدس بجا آورده و در هر جا و در اکثر حکایات بشری و معاملات رنگین
پیش آمده چنانکه تفصیل آن طولی دارد اما هیچ جا دل وی تسکین نیافته چون بخدمت شریف حضرت
ایشان رسیده دل شان جای آرمیده ملازمت ایشان گزیده و بتلقین ذکر مستعد گردیده و بواردات
و مقامات و در القاءات مشرف گشت و کار او بجائی رسیده که در زمان حضرت ایشان ایشان بدیدند
از وی پرسیدند که در یاران ما کیست که ترا دست تصرف بر دل نیست گفت که حاجی خضر هر چند عمر آخر
و خواهش نمودم وی بدام من نیفتاد و راقم حروف گوید ازین معنی تعجب نکنی که حضرت حق سبحانه در
کلام مجید خود فرموده است ان عبادی لیس لک علیهم سلطان و نیز در قران مجید گفته الا
عبادک منهم المخلصین و آنحضرت گاه گاه با وی مطایبه میفرمودند و گاه از وی طیبت و برا
خضر میگفتند و وی عاشق جمال باکمال حضرت ایشان بود که در هر مرحمت که ازان محبوب سبحانی
نسبت آن محب صادق سر میزد فدا میشد چنانکه از آن خوش الحان با صوت جهر تکبیر و نماز وی در خدمت
آنحضرت بودی دیگری را اذن اذان نبودی و اذان او در دلها رغبات عاشر بودی و شبها بر حجره
بر حجرات مسجد حضرت ایشان بر آمده صلوات طیبات بر سید کاینات علیه و علی آله افضل صلوات والسلام

و تا و از خوشنها دیر خواندی و در اوقات سحر بلکه اکثر ابیات و اشعار هندی بر زبان می‌راندی
و کرستی این حقیر یکبار در عشرهٔ آخر ماه رمضان در حال حیات حضرت ایشان با حاجی در یک حجره
معتکف بود این حقیر در دو روز آخر العشره کتاب خلاصه کیدانی و شرح مبسوط و جامع روایات
مسمی بمعراج المومنین تصنیف نموده القصه همینکه نام از ذکر یاد دادن میگویم و باز بیاد
داده باز در مراقبه و استغراق بر بریم و باز درد هندی و سوز و گداز وی بیان کنم و باز خدا
برادران حقیقت و مخلصان طریقت شرح نمایم غرض که یکبارچه و بر اعاظل بیافتم درد باز جو
و بهلول بود و غیر آن مردم بسیار از افغانان و غیرهم بطفیل صحبت شریف ایشان بهدایت رسیدند
و جز بکمال حال پیوستند چنانکه از حاجی تعلیم طریقه یافتند از آنجمله است حقایق آگاه شیخ آدم
بنوری اولا اخذ طریقه از خدمت حاجی نموده سلوک و کسب کمالات کرد بعد از ان بملازمت گرامی
حضرت ایشان رسید چنانکه تفصیل این در ذکر احوال شیخ بیاید ان شاء الله تعالی حاجی دلوی را
بود که خبر ارتحال حضرت ایشان شنید بیهوش گردید چون بهوش باز آمد زنها جامه
افغان دختران در دریای اشک چشم ریزان و صیحه و نوحه زنان و فریاد و فغان کنان
گریان و بریان بمنزل حضرت ایشان رسید و خود را بر اقدام حضرت مخدوم زاده
انداخت و بی طاقتیها از فرط محبت و ناشکیبائیها از فرط عشق که با آنحضرت داشت بسیار نمود
و ماتم آنحضرت را از سر نو تازه ساخت و آنچنان گفت که بیاد حال حیات حضرت ایشان در مجلس
اصحاب و اهل مجلس بر پا کرد همچنانکه بلال رضی الله عنه بعد رسیدن کائنات علیه الصلوة والسلام
از شام بمدینه سکینه حضرت سید الانام رسیده و اذان گفته بر اهل مدینه ماتم نو را

تازه کرده

تازه کرده حاجی از درد مفارقت حضرت ایشان همواره می‌نالید تا آنکه بعد از چند سال از ارتحال حضرت ایشان
بخدمت آنحضرت رسید غفر الله له رحمة واسعة شیخ احمد دیبی قدس سره دیبی دیهی
مشهوریست نزدیک سهارنپور شیخ از انجا بود و اکثر عمر در سیر و سیاحت گذرانیده از مخلصان
قدیم حضرت ایشان بوده اپیش از ورود آنحضرت درین راه بنزدیک حضرت ایشان سبق
میخواندند و سفری بودم همراه در ان ایام همراه ایشان رسیده جهات اخلاص بحضرت ایشان قوی دار
بعد از ان بنابر اتفاقات به سرهانپور افتاد بشیخ فضل الله که از مشاهیر آن دیار بود ارادت آورد
و بخدمت آن عزیز مدت مدید بسر برده و خلافت و ارشاد از ان عزیز یافته کما هو جذبه
این راه او را شاه راه دولت ملازمت حضرت ایشان رسانید و بشرف صحبت آنحضرت مستعد
گردانید و اخذ طریقه از آنحضرت نموده و قدم حقیقی معرفت و اخلاص در موجب مزید لطف
و مرحمت آنحضرت گردید درین اثنا خدمت سید میر محمد نعمان بخلافت مشرف گشته عازم
برهانپور شد آنحضرت تربیت شیخ را حواله میر فرمودند و از صحبت میر بهجا تمام یافت تا آنکه
بسیاری از طالبان حق را رجوع بوی شد و صحبت او اثر بخشی کرد بعد از ان باز بخدمت
حضرت ایشان رسید بعنایات ممتاز گردید و تنها باستان آن قبله راستان به نیاز
مندی تمام گذرانید و فیوض و برکات بسیار برداشت و خلافت و اجازت از آنحضرت یافت
صحبت او را آنقدر اثر پیدا شده که هر که از وی مشغول گشت از غلبه جذبه بی اختیار بر زمین
می‌طپید بلکه بیهوش میگشتند و جمعی دیگر را به وزاری و نعره و صیحه مر افتادند توجه و تصرف
بغایت اثر داشت چندگاه در اکبرآباد در مسند مشیخت نشست و عالمی از صحبت فیض بخش وی رشد
و هدایت یافتند و از دولت بیعت و صحبت شیخ اشاره الیه مرحوم کاسم خان که صاحب صوبه
بنگاله بود از تشیع به تسنن مهتدی شده بود و خود در حضور شیخ حمایت گشته و ارادت آورده

مصدر

وطریقه گرفته و صحبت تمام بشیخ حاصل نموده و صاحب توفیقات و طاعات و مجدد انواع خیرات گشته
و بالتماس خلص میرزا الیه بشیخ سیر ملک بنگاله نموده و برادر آنجا قبول عظیم و تقرب جسیم حاصل گردید چنانکه
طلاب بسیار از علما و صلحا و اکابر و اصاغر در ربقه ارادت وی در آمدند و جمعی کثیر بخلافت و اجازت شیخ ممتاز
گشتند و الحال در مقام ارشاد اند گویند که شیخ در اوایل مشیخت در خدمت آنحضرت قدس سره عرض
داشت نوشته که من در خود هیچ حال و کمال نمی یابم و درین روزها کسی را ذکر گفته بودم چنین و چنان احوال
بر ایشان ظاهر شده آنحضرت در جواب وی چنین نوشته اند که احوال آیینه در حقیقت عکس احوال
شماست که در آیینه استعداد ایشان بظهور آمده است چنانچه آن درویش صاحب علم بوده اند و این احوال
نموده اند و مقصود حصول احوالست علم با حوال دولتی دیگر است جمعی را این علم بدهند و جمعی را آن دهند
هر دو از ارباب ولایت اند تم کلامه الاقدس و چون شیخ از سر ذهول با وجود آگاهی که عبارت از
ظهور باطن است بجناب قدس خداوندی جل سلطانه شبیه بعلم حضوری که دوام لازم اوست هیچ
شنیده اند که شیخ از وقتی از اوقات از نفس خود غافل گردد و ذهول نسبت بخود پیدا
کند غفلت و ذهول در علم حصولی متصور است که مغایرت در میان است و در علم حضوری حضور
در حضور است شیخ در سن هفتاد سالگی بعالم آخرت رحلت نموده در اکبرآباد بیاسود

شیخ احمد برکی قدس سره از خلفای حضرت ایشانست عالم و عامل بوده در اصل از
بلاد مشهوره است که در میان کابل و قندهار واقع است و والد ماجد وی بخدمت [illegible]
انتقال نموده در بلده کان گرنب معروف بسرکی متوطن شده مسکن وی در آنجاست

مکتوبات قدسی آیات حضرت ایشان بجانب ملک سعید شیخ بشرف مطالعه کلام آن فخر الانام
مشرف گردیده سابقه سعادت ابدی او را باعتقاد آنحضرت هدایت نمود بهمان زمان بدا ابهام
متوجه حضرت سرهند گشته بشرف ملازمت کثیر البرکت مستسعد گردید و از یمن توجه
حضرت ایشان و صدق ارادت خود در اندک مدتی کار او با نجام رسید و

حضرت ایشان او را

در بیان احوال

حضرت ایشان او را اجازت داده رخصت فرمودند وی از اقطاب دیار خود شده چنانکه
حضرت ایشان اشعاری با نمعنی فرموده اند در مکتوبی که بوی نوشته اند **مکتوب** روزگاری که خبر
بحال شما نموده آمده دید که مردم آن نواحی روی بجانب شما دارند و التجا بشما می آرند معلوم شد که شما را
قطب مدار آن سرزمین ساخته اند و مردم آن حدود در امر بوط بشما داشته اند فالحمد لله والمنة علی
ذالک ظهور این معامله را از جمله اتفاقات نانگیرند که از مضان آن است و این شناسید ملک از محبوبات
و مشاهدات شمرند و نیز نوشته اند که از عدم اطلاع شما بر احوال خود و احوال یاران خود دلگیر
نباشند و آن را دلیل بی حاصلی خود نسازند احوال یاران را در آیینه دارید کمالات شما که عکس احوال
شماست که بطریق انعکاس در یاران ظاهر گشته و نیز در مکتوبی که بشیخ یوسف برکی نوشته اند نیکان
ارشاد فرموده اند که مولانا احمد برکی که عوام او را از علما ظاهر می دانند و او نیز علم با حوال خود و یاران
خود ندارد در رنگ آنست که باطن او متوجه بمشهود تنزیه است که مواطن جهل است و ایمان در رنگ
ایمان علما بغیب است باطن او از بلند فطرتی التفات بمشهود کثرت آمیز نکرده است و ظاهر او بطراوت
صوفیه مفتون و مغرور نگشته وجود شریف او در آن نواحی مغتنم است این حال که شما از حضور
آن خبر داده اید مولانا را نیز هست کما کان متحقق است علم او لم بعلم نزد فقیر است مدار آن بقصور وجود
مولانا است عجب است که اهل کشف آن نواحی چگونه مخفی مانده است و در علم فقیر نزدیک بود
نادر رنگی وجود اتفاق ظاهر و باطن است تم کلامه القدسی و نیز آنحضرت بعد ارتحال او در حق
فرزندان وی نوشته اند که وجود شریف مولانا در وقت مسلمانی آیتی بود از آیات حق جل
و علا و رحمتی بود از رحمتهای او تعالی اللهم لا تحرمنا اجره و لا تفتنا بعده و نیز حضرت ایشان
بوی نوشته بودند که در مکتوبات اندراج یافته است که صاحب منصب جامع علم است مخدوما

علم با حوال

قطب الاقطاب صاحب علم است و اقطاب بقعات در رنگ اجزای وی‌اند و دست و پای او بعضی را
عالم عبدالرب خود بوده و بعضی دیگر را چنین نوشته بودند که خلاص فی الله و بقای بالله تا اکنون میسر نشده است
بنا علیه چه توان کرد که شما در صحبت کم بوده اید و این قدر مکث نکردید که از حصول بعضی احوال
شما اطلاع داده شود اکنون از هندوستان فنا و بقای شما را چه شاهد گیریم و این دو کمال
را گفته اید در شما احسن می نماییم و شما آنکه از این معنی مرنجانید چه بافت بعید در میان است
تا ملاقات صوری میسر نشود اطلاع بر احوال مکنونه متعسر است مشایخ در رضا و فنا سخنان
گفته‌اند که همه بر حوصلهٔ ایشان است از ظرف کسی چه دریابد و حق سبحانه همه را علم احوال
نمی‌بخشد بخصی را علم با احوال عطا فرموده که متبوع سازد و جمعی را مربوط باو ساخته
بمرتبه بمرتبهٔ کمال و تکمیل میرساند معارج خاص کنند بخصوص مصلحی عام را قدس سره مولانا در خدمت حضرت
ایشان نوشته که یکی از یاران دیده که آنحضرت علیه السلام فرموده اند شیخ احمد بکار او و یاران
او را قبول کردیم و صاحب دیگر دیده که حضرت رسالت پناه صلی الله علیه وسلم میفرمایند که
شیخ احمد در رنگ خربوزه‌ای بزرگ در دوش است یکی سبز مزرعه را دیده دو پخته یکی سبز در میان
هر دو دیگر گفتند که این مزرعه از آن رسول الله صلی الله علیه وسلم است و مزرعه از آن قطب
وقت و آن مزرعهٔ سبز که باقی است از آن شیخ احمد برکات قدس سره وی گفته که در ولایت
اقدام متفاوت‌اند و آن درجات مختلفه است و هر که بولایت قلب رسید مشهود او
صفات فعلیه است و هر که بولایت روح رسید مشهود او صفات ذاتیه است و هر که بولایت
سر رسید مشهود او تجلیات ذاتیه است و هر که بولایت خفی رسید مشهود او تنزیهات
و تقدیسات است و هر که بولایت اخفی رسید در آن مرتبه اتصال بلاکیف است با وصل عریان

کرامت دران ایام که اعدا خروج نموده بود بنابر عداوت قدیمی که با اهل بیت شیخ داشتند و درینجا علی
الخصوص بقوم شیخ همواره تاخت و تاراج آن بلده بود و ازان رهگذر مردم ازان عظیم در دهشت
شیخ از شر ظالم آن ظالم بحضرت ایشان پناه آورده نیاز نامه درین باب نوشته است آنحضرت
در جواب او نوشتند که بتوجه شما از شر او محفوظ خواهد ماند خاطر از همین جمع دارند همچنان واقع شد
اطراف و نواحی قریهٔ شیخ همه از دست آن متغلب تاراج رفت و آن بقعه از آن گزند بسلامت ماند
کرامت حضرت ایشان نوشته اند که اگر شما را سفری پیش آید باید که شیخ حسن را با خود بیارید
بعد چند روز از وصول آن مکتوب شیخ را در نواحی سنه هزار و بیست و شش ۱۰۲۶ سفر آخرت
در پیش آمد بعد ارتحال شیخ عثمان از سفر اکبرآباد مراجعت نموده بخدمت حضرت ایشان
رسید آنحضرت خبر ارتحال شیخ را بوی فرمودند فاتحه بروح شیخ خواندند ازین شیخ عثمان
بی اختیار گریه و زاری ظاهر شد از غلبهٔ درد بیهوش گشت و بر زمین می طپید
مردم از هر طرف بمنع او در آمدند حضرت ایشان فرمودند او را منع نکنید که آسمان و زمین
بر شیخ میگریند اگر برادر خود گریه کند چرا منع باید کرد بعضی یاران ازین سخن تعجب نمودند آنحضرت
فرمودند که شیخ از آن اولیاء الله بود که نه مردم او را شناختند و نه وی خود را شناخت چنانکه ولایت

شیخ یوسف برکی قدس سره از مجازان حضرت ایشان است از ارباب وجد و شوق
و اصحاب ذوق و بیخود بوده نخستین انتساب او بیکی از مشایخ نواحی وطن مألوف وی بوده

و استهلاک در توحید صوری از آن عزیز حاصل نموده درین اثنا واقعه دید که بزرگان عهد
حضرت ایشان زبان گشوده او را دلالت بملازمت حضرت ایشان نمودند وی بخدمت
آنحضرت عریضه محتوی بر احوال خود نوشته ارسال داشت آنحضرت در جواب وی نوشتند که این فقیر

احوال مبتدیان این راه دست میدهد باعتبار نمی‌آیند ملک نظر آن نمایند بعد وصول این ازش بار حضرت ایشان
دیر اخوق دیدار حضرت ایشان پیدا شد بعجز و نیاز و انکسار بشرف عتبه بوسی مشرف گشت و سعادت
قبول یافت و در اندک مدت دیر امرات کمال حاصل کرد بدانکه حضرت ایشان وی را اجازت داده بجلندر
که قصبه ایست نزدیک بکواره صانها الله سبحانه عن الآفات رخصت نمودند وقت رخصت بهنگام وداع
نعره‌ها و صیحه‌ها از وی ظاهر شد گریه‌ها و بیطاقتی‌ها نمود و فرط اخلاص و افراط محبت و عشق آنحضرت از وی
محسوس و مشهود می‌شد بعد مدت قلیله بخدمت حضرت ایشان می‌رسید و مستفیض و مستفید میگردید
و بوطن خود عود می‌نمود و گاه گاه عرائض مشتمل بر احوال خویش بآن حضرت می‌نوشت و مورد جواب میگشت
حضرت ایشان در مکتوباتی که بمخلص نوشته‌اند مرقوم فرموده‌اند که شیخ یوسف با نزدیک فقیر و تا مدتی
اینجا بودند و فواید بسیار اخذ نمودند و بحقیقت فنا اطلاع یافتند و بمعیار بازآمدن بکجانه رفتند مرد مستعد و صادق
الاخلاص است قدس سره وی گفته که در اوایل حال در آن ایام که مغلوب مشرب وحدت وجود بودم در غلبات
آن حال که خود را حق می‌پنداشتم میگفتم که فی الواقع من حقم چنین نبود و جهان گرد همچنین بوقوع می‌آمد چیز
های غریب و عجیب بظهور می‌رسید هر که در آن وقت از ارباب حاجات حاجت می‌طلبید میگفتم که از من حقم
حاجت تو برآید همچنان می‌شد و دفتر کمال فرو می‌آید خود را بنده می‌دیدم در آن وقت از این امور چیزی
بظهور نمی‌رسید شیخ در حدود سنه ۱۰۳۴ اربع و ثلاثین بعد الالف ارتحال نمود مدفن شیخ در قصبه جلندر واقع است
شیخ کریم الدین قدس سره مسکن وی موضع دین عثمان پور است که از اعمال پرگنه ایست نزدیک بابا
حسن ابدال که میان لاهور و کابل است از انجا راه کشمیر جدا می‌گردد شیخ از اصحاب و خلفای مشهور
حضرت ایشان است صاحب تصرف و خوارق بود در آن دیار از تصرف آن بزرگوار شورشیت وی زینهار
آن دیار بوده است بسبب ارادت خود بحضرت ایشان قدس سره چنین نقل کرده که درس کتاب بجهت طلب علم

بلاهور آمده بودم

بلاهور آمده بودم علم ظاهری شروع نموده که بخاطرم افتاد که اگر درینجا بمیرم خدا را
ناشناخته مرده باشم ترک خواندن کردم بوطن بازگشتم و بطاعت و عبادت مشغول
شدم طلب مرشد در نهادم افتاد شبی در واقعه صورت مبارک بزرگی را دیدم که از جمال
یوسف ثانی هند بود و کمال وجاهت و وقار داشت بخاطرم رسید که مرید این عزیز
شوم از واقعه در آمدم در حیرت افتادم که این بزرگ را کجا توان یافت با خود گفتم نه هرچه
در خواب دیده می‌شود در بیداری بظهور می‌آید شب دیگر باز همان حلیه همایون نظر در آمد
مرا عشق آن صورت زلیخا وار بی‌قرار ساخت و بمجلس چند از دیدار آن بزرگوار
بانهایت حسن و جمال نمودار گشت و آرام بخش دل مضطرب گردید بعد از آن آن رویت
در منام نمود بار آخر بیقراری و درد من کیر دل شد با یاری که بطرز من بود قرار دادم که امشب بعد نماز
تهجد مرا اشارت کند که همان وقت بلا اظهار مردم خانه و والده خود در طلب خدا برآیم آن
یار همان وقت آمد و مردم خانه همه در خواب بودند که دیوانه وار از خانه برآمدم و بشتابان افتادم
تا بشهر سرهند رسیدم پیش غفران پناه شیخ جوهر که از مشاهیر علما و اهل تقوی بود رسیدم
و اظهار کردم که مرا به پیری دلالت کنند که متشرع باشد شیخ گفت که شیخ مجدد که خواهی یافت از او
رخصت شدم و بخاطر کردم که بجانب اکبرآباد بروم شاید در آن سرزمین مرشدی پیدا کنم
اتفاقا در اثنای بازار سرهند با صوفی منشی ملاقات افتاد و با وی طلب خود را اظهار کردم
و نشان آن بحضرت ایشان داده مرا بمسجد و خانقاه ایشان نمود آمدم و بیرون دروازه
ایشان ایستادم احوال ظاهر من در غایت افلاس بود درویشی رفت و بخدمت آنحضرت رسانید
که مرد مفلسی آمده است میخواهد که ملازمت نماید حضرت ایشان فرمودند که زود او را بیارید درون

رفتم چون نظر من بدیدار فایض الانوار آنحضرت افتاد دیدم که حضرت ایشان اند که صورت و حلیه
مبارک ایشان قبل ازین بکرات و مرات در واقعه دیده بودم از سر شوق و ضجه و ذوق در من از رفت خواستم
خواستم که در پای ایشان بیفتم حضرت ایشان مرا در کنار کشیدند و ساعتی با خود داشتند من
بزور و غلبه حال خود را کشیده بر پای ایشان افتادم و تا مدتی گریه و زاری بی اختیاری داشتم حضرت
ایشان سر مرا از پای مبارک خود برداشتند و بالفور در حجره بردند و طریقه فرمودند عرض کردم
که مقصود من حاصل شد با آنکه روش آنحضرت چنان بود که طالب مدتها آمد شد بخدمت
ایشان میکرد آن زمان بتعلیم طریقه می نواختند تم کلام الشیخ **درج** یکباری حضرت ایشان را گذر
بوطن شیخ افتاده بود اتفاقا جماعه از مریدان شیخ بخدمت حضرت ایشان آمدند و عرض کردند که حضرت
ایشان از خوان الوان نعمت خود بهایان نصیبی ارزانی دارند حضرت ایشان شیخ را طلبیده پرسیدند که
این مردم را طریقه گفته اید یا نه گفت آنچه از حضرت ایشان بمن رسیده بود باینها رسانیده ام حضرت
ایشان فرمودند که زبان من زبان شیخ کریم الدین است آنچه او گفته است من گفته ام مرید بگذار خود
مشغول باشید بر هر که در بدن مبارک حضرت ایشان بود مراورده شیخ کریم الدین عنایت فرمودند
واقعه روزی شیخ پیش راقم این حروف می گفت که بعد از دو نیم سال از حین اخذ طریقه در مسجد
آنحضرت قبل صبح صادق سر بزانوی مراقبه نشسته بودم غیبتم در ربوده دیدم که چهار کس مثل من پهلوی من
نشسته اند و هر چهار کس مثل منم بافاقت آمدم و لاحول خواندم و باز مشغول شدم باز همان چهار شکل
را نزد خود نشسته دیدم بصحو آمدم لاحول را بر زبان راندم سه مرتبه بهمین واقع شد مرتبه چهارم
غیبت در ربوده دیدم که شیخی نورانی سفید ریش عصا در دست از جانب حوض مسجد پیدا شد و سلام
رد و سلام کردم بعد ازین گفت که خود را چه جنس می بینی بحمد گفتم او حال من دیگرگون گشت بعد افاقت

گفتم که من خود را

گفتم که من خود را چنین می بینم که وطن من از اینجا دو صد کروه است خود را از اینجا فرا کنم
هر جا که آنجاست و در اینجا آرم تمام ملک من متصل و نزدیک شده است گفت عید اصحاب اینوقت را
چه میگویند گفتم نه گفت قطب میگویند **واقعه** و هم شیخ میگفت که بر من وقتی رسیده بود که
در آن وقت خود را می یافتم که تمام عالم بنظر من در آید بیک نگاه مقصود را میدانم **واقعه** و هم شیخ میگفت
که من یکباری بقصبه علاوه مت حضرت ایشان می آمدم در سرای فضل آباد در واقعه دیدم که بر سر تخت
سلطنت نشسته اند و سلطان وقت دست بسته پیش من ایستاده است الحال بخدمت حضرت
ایشان آمدم آنحضرت در آن مرتبه مرا خلافت مطلق عنایت فرمودند **واقعه** و هم شیخ گفته که حضرت ایشان
مرتبه اول مرا اجازت مرید کردن ده کس فرموده بودند مرتبه دوم که بخدمت آنحضرت رسیدم اجازت
تعلیم طریقه هفتاد کس فرمودند و مرتبه سیم که واقعه مذکوره دیده بودم با آنحضرت ایشان آنرا عرض
نکرده بودم آنحضرت مرا خلافت عنایت کردند **واقعه** و هم شیخ گفته که حضرت غوث الاعظم شیخ
عبد القادر جیلانی قدس سره در واقعه دیدم گویا میفرمایند که تو بجانب ما بیا مرا خوف حضرت ایشان در آن
وقت غالب بود بخاطر افتاد که پرورده نعمت حضرت ایشان هستم در جانب حضرت غوث الاعظم بروم
نیک نباشد سکوت کردم و از غلبه خوف از واقعه در آمدم بعد ازان تا یکسال حال بر همین منوال بود که هر گاه را
طریقه علیه نقشبندیه میگفتم در عین ذکر نقشبندیه قادریه از خود حاصل وقت مریدی میشد **تصرف**
روزی کنیزکی پیش شیخ آمد و گفت فلان زن این حزن مبلغ بخدمت شما فرستاده است اتفاقا شیخ
با اصحاب خود سر بمراقبه فرو برده بود چون سر برداشت نظر شیخ بران کنیزک افتاد حال او دیگرگون شد
مست وار با جذبه بسیار پیش طبیبه خود رفت طبیبه عاقله بود دریافت که اثر نظر شیخ بروی افتاده است
که او بدین حال دیوانه مثال گردیده است از مشاهده حال کنیزک و دوانید نیز جذبه در او افتاد خواست که ترک ستر داده

علاوه مت شیخ برود شوهر وی بهزار محنت و بر الکاه داشت که تا باستر میفرستم چون این سخن بسمع
شیخ رسانیدند شیخ خلیفه خود شیخ جوهر را بخانه علا فرستاد و التخلیف بر طریقه فرمود و در وی بغایت
تاثیر نمود کرامت شیخ عبدالنبی که مردی عالم و فاضل بود در قریه شیخ و مرجع خلق است روزی شیخ را د
عوت کرد بعد از فراغ طعام ملتجی شد که مرا طریقه تلقین باید فرمود که در مسجد بیرون خانه بیا آنجا بیعت
کن و طریقه بگیر گفت که در خلوت بگویید شیخ دانست که او عار میکند از آنکه در حضور مردم مرید من شود
فرمود که در خلوت نمیگویم وی گفت که اگر در خلوت نمی طریقه بگویید من مرجع خلقم در مردم شهرت دهم که شما
بستد عید و مرد عامی تمع کنم که بمجلس شیخ بسیار نمود شیخ از غیرت برآشفت و از آنجا برخواست و گفت هرچه
از دست تو بیاید از شکوه و شکایت پیش خلق بکن و درین باب تقصیر منمای وی بشر شکایت شیخ
پیش گفت چند روز نگذشته بود که خان و مان او خراب و وی و پسرش دران قریب هلاک شدند تصرف
شیخ موسی شوبین که در ملک خود نگاه و حشمت و شیخت ممتاز بود به توجه کلی به تقرب شیخ آمده بود اتفا
قا بدیدن شیخ آمد شیخ پرسید که شما در کدام سلسله مرید اید گفت مرید شیخ عیسی بلوچ تام و خلافت از آنجا
دارم شیخ فرمود که خود متوجه شوید که از من چیزی بشما میرسد وی سر فرو انداخته شیخ بتوجه برداخت
و بزبان بیان طریقه نمود و روش شیخ بود که محض بتوجه و تصرف طریقه نقشبندیه در دل طالب القا می نمود
نهال که در مرغزار دل مرید به تصرف باطن می نشاند که در ساعت دل مرید به ذکر متوجه میگشت بعد لمحه
شیخ موسی سر برداشت و گفت که نسبت شیخ عیسی الحال از من زایل گشت و نسبت شما بدل من متمکن
گردید بعد از آن که بخانه خود رفت به پیر خود شیخ اسحق اظهار این معنی نمود و او از غیب تعجب شیخ خود
برسر پا جلال شیخ زاده را بدیدن شیخ آمد و شیخ بدست خود تعمیر حجره خود مشغول بود و گل و لای
بدست و پای شیخ رسیده دران وقت شیخ زاده آمد و سلام کرد شیخ نگاهی کالبد بر او انداخت

فرمود

حضرت

و فرمود که دست و پای شوید تا با شما مصافحه کنم وی فریاد برآورد که حضرتم بمجرد نگاه شما نسبتی که خفت
ما داشت که از خلیفه خواجه محمد باقی قدس سره اعنی شیخ تاج سنبلی گرفته بودم از من زایل گشت و نسبت
شما بجای آن نشست و شیخ زاده را درون حجره برد و بوی متوجه شد در حین توجه القا طریقه
نقشبندیه کرد بمجرد توجه شیخ شیخ اسحق مست گشت و چون شتر کف زد و کمال حرارت
و اضطراب و بی طاقتی از وی ظاهر شد بی اختیار برجست و خود را بسقف حجره میزد
و بر در و دیوار میافتاد دیوانه وار میگشت و شیخ برخواست زنجیر در حجره از بیرون بست از
صبح تا نیم روز گذشت وی همچنان بیهوش و مدهوش افتاده بود بعد از آن شیخ در حجره باز کرد
و نزدیک وی بنشست و متوجه گشت با فاقت آمد و سر بپای شیخ نهاد و گفت دوات و قلم
طلب کنید که حضرت ایشان درینجا حاضر بودند و چنین کلاهی فرموده اند بنویسم فراموش نشود
و فرموده اند عن احمد سرهندی الی اسحق السندی یا اسحق انت ولدی و خلفتی فی جمیع
الموزات الحقیق والدقیق و انا مغفور و انت مغفور و من توسل بک الی الفنا مغفور و
اقرا الحبیب و خلیفه مولانا کریم الدین والسلام شیخ باول گفت که الحال حضرت ایشان ترا افهام
داده اند همین سند است و برا رخصت فرموده او بخانه خود رفت و مردم آنجای وی بسیار
گرویدند اول کسی که مرید وی شد میرک مسعود بیگ بن احمد بیگ خان کابلی است که یکی از
امرا بود علما و فضلا و مشایخ که همراه میرک مذکور بالیه بودند از راه حسد و غیرت بوی
گفتند که شیخ اسحق مرید شیخ عیسی بلوچ است بدروغ خود را نقشبندیه میگرداند از آزار
دل شیخ اسحق پشیمان گشت و دو سه روز گذشت که میرک مذکور مسند شیخ اسحق آمده بود عذر
خواست و بخانه میرک رفت از بس که طعن طاعنان در وی اثر کرده بود تعظیم شیخ
اسحق ننمود شیخ اسحق را غیرت در گرفت و از آنجا برخاست و رجوع القهقری نموده بمنزل خود

آمد شب میرک دیگر را خود دید که گویا حضرت خواجه بهاء الدین نقشبند قدس سره حاضر اند گاه چنان عظیم اند
که تمام زمین و آسمان را در میگیرند و گاه چون سوزن لاغر میشوند و بمیرک خطاب کرده فرمودند که ای
مردک مردان خدا را نمی شناسی از غایت خوف لرزه بر اندام او افتاد و از غلبهٔ خشیت از خواب در آمد
بهمان حال بخدمت شیخ رسید و بعجز و نیاز و انکسار بر پای وی افتاد و طلب عفو تقصیر خود نمود و گفت
این جماعهٔ حاسد را نیز از این حرص فرمایید بکنم که اینها در خطر جان و ایمان هستند کوشیده بودند شیخ التماس وی قبول فرمود
که اینها را از پیش خود دور کن وی همچنان کرد مرتبه دوم که شیخ الحق پیش شیخ کریم الدین آمد و برا
ذکر نفی و اثبات فرمود بعجز دل گفتم در شیخ الحق در رفت و از اجزا او سوزشی پیدا شد که اگر آب
دریا تمام بخورانند کفایت نکند کوزه آب سرد دادند میخورد و سیراب نمیشد و میگفت که سوختم سوختم
و تا چند روز سخن نکرد بعد از آن شیخ از احوال وی پرسید گفت من نمیدانم که کیستم مردم یا زنم در زمینم
یا آسمان **تصرف** شیخ گفت یکبار اهلیهٔ خود را گرفته همراه خود بخدمت شریف حضرت ایشان آمده
بودم چشم خواستم که در راه بسوم اهلیهٔ من گفت بهتر آنست که من هم از حضرت ایشان اخذ طریقه
نمایم و روبروی آنحضرت شده رخصت شوم بخدمت حضرت ایشان عرض کردم فرمودند که بوقت خلوت
جا بیند ببرم و عرض کردم که میخواهد از حضرت ایشان طریقه بگیرد فرمودند خوب سر بمراقبه فرو بردند بعد از
دیری سر برآوردند و فرمودند شیخ کریم الدین او را بتو سپردم از تو ذکر خواهد یافت بعد از آن هر چند توجه کردم
ذکر درو هیچ نگرفت بعد از نماز تهجد بکلمهٔ لا اله الا الله مشغول نشسته بودم و او با هیچ نیز در عقب من تهجد گذارده
نشسته بود که از زبان من کلمهٔ لا اله الا الله بلند بر آمد حال بروی متغیر گشت و جذبش در گرفت و چون مرغ
نیم بسمل بر زمین میطپید و در آن ایام که شیخ با عیال و اصحاب خود بخدمت آنحضرت آمده بودند ایام
عزلت حضرت ایشان بود کم کسی را از محرمان چه جای غیر محرمان آنجا بار نبود اما حاکم بود که شیخ و یاران

شیخ دران حریم

شیخ دران حریم بار داشته باشند **کرامت** یکی از مریدان شیخ بیمار بود چون شیخ برو
بعیادت آمد و بر سر آن مرید بر عرش دیگر خواب کرد تا در واقعه حیات و ممات او را
مشاهده نماید خوابش برد و دید که گویا لشکر سیاه پوشان پیدا شدند و وی نیز بمریدان
خود گفت که تا مسلح شدند هر دو لشکر مقابل گشتند و آن مرید بیمار گویا اسپ را نهیب
پیش دواند و زخمی گردید و از اسپ فرود آمد افتاد و سبب بلوغ ایشان ملحق شد شیخ از
خواب در آمد از حیات آن مریض مایوس گشته با یاران گفت که استعداد گور و کفن او
بکنید هیچکس قبول نمیکرد زیرا که بیماری او باین شدت نمیدیدند که بموت رساند و میگفتند
یا شیخ از زبان خود چنین نفرمایید بعد از لمحه نفس او دراز کشید و طالب علمی که منکر درویشان
بود در آن وقت حاضر شد که بر سر آن مرید بر او این وقت می‌بینم که چه کار آید شیخ گفت خدایا
اگر بالفرض این محتضر بذکر تو مشغول نبود الحال زبان او را بذکر جاری گردان هنوز این
سخن تمام نشده بود که آن مریض محتضر ذکر الله الله شروع کرد و هر کلمه را از اول بلند تر میگفت
تا آنکه دم واپسین بر کلمه الله ختم شد منکران همه معتقد و مخلص شدند **کرامت** شیخ کریم الدین
نقل میکرد که در مرتبه اخیر که با اهلیهٔ خود بخدمت حضرت ایشان آمده بودم زوجه من حامله
بود چون پیاده احرام ملازمت آنحضرت بسته آمده بودم پای های من پر آبله شده بود
زوجه خود را در خانه آشنایی فرود آورده خود حزین بخدمت شریف حضرت ایشان رسیدم
بمجرد آنکه بپابوس آنحضرت مشرف شدم مراد کفار از خستند و فرمودند که شیخ کریم الدین پاهای
تو بسیار مجروح شده الله تعالی ترا بخشید و اهلیهٔ ترا نیز بخشید و آنچه در شکم اهلیه است آنرا
نیز بخشید و حال آنکه دم اول ملازمت بود و ذکر همراه آوردن زوجه و حمل او در میان نیامده بود
رحلت شیخ عالم شیخ سوم ماه محرم در هزار و یکهزار و پنجاه ۱۰۵۰ واقع شد در قریه خود در حجره ملکی دفن شد

شیخ حسن برکی رحمه الله سبحانه از جوانمردان این راه بود و از اصحاب استقامت جامع بود
میان شریعت و حقیقت صاحب مقامات علیه و واردات سنیه و علوم لدنیه بود و از علوم
ظاهر بهره تمام داشت از تلامذه شیخ احمد برکی است که احوال خیر مآل وی سابق ذکر یافت
عشق ایشان بحضرت ایشان رسیده و باخذ طریقه مشرف گردیده و در صحبت کثیر البرکت آنحضرت
حالات و مقامات تحصیل نموده بوطن مالوف خود مراجعت کرده و در صحبت شیخ احمد برکی می‌بود
حضرت ایشان قدس سره در مکتوبی که باستاد وی شیخ احمد مذکور نوشته‌اند رقم فرموده‌اند که
شیخ حسن از ارکان دولت شماست و ممد و معاون معامله شما اگر قضا شما را اعمل سفری
شود نایب مناب شما اوست التفات و توجه در حق او مرعی دارند و کوشش بلیغ فرمایند که از
تحصیل علوم دینیه ضروریه زود فارغ شود این کس هر چند سابق هم در حق او متمم بوده هم در حق شما
رزقنا الله سبحانه و ایاکم الاستقامة علی متابعة سید المرسلین باندک زمان شیخ احمد برکی بسفر آخرت برفت
چون این خبر بسمع شریف آنحضرت رسانیدند ایشان بیاران شیخ احمد مسطور نوشتند که اطوار
و اوضاع مرحوم را مرعی دارند و در طریقه ذکر و حلقه مشغول باشند فتور نورزند و یاران جمع شده
بنشینند و در یکدیگر فانی باشند تا اثر صحبت ظاهر شود این فقیر قبل ازین بر سبیل اتفاق نوشته
بود که اگر مولانا سفری اختیار کنند باید که شیخ حسن را بجای خود نصب کنند قضا را این سفر
مراد بود [illegible] الحال هم مکرر ملاحظه می‌نماییم شیخ حسن را متعین این امر می‌یابیم این معنی بعضی
یاران گران نیاید که باختیار ما و شما نیست انقیاد لازم است طریق شیخ بطریق مولانا مناسبت
بیشتر دارد و در آخر مولانا نسبتی که از ینجا گرفته بود شیخ حسن را در آن نسبت شرکت است و یاران
دیگر ازین نسبت قلیل النصیب اند هر چند کشف و شهود پیدا کنند انتهی کلامه الشریف الحاصل جا
و خلافت حضرت ایشان مسند نشینی و افاده برداری آن نواحی بشیخ حسن قرار گرفت
و بافادت و افاضت بسر برد و بتوجهات غایبانه حضرت ایشان ترقیات وافرات

بعجب العزیز گشت

١٩٤

بعجب العزیز گشت و وی رسایل شریف تصنیف کرده که مخبر از علو حال و منشور از بلندی
مقام اوست و همه معارف مندرجه آن رسایل مکشوفات خاصه او بشهود مشهود و محققه ولی
الا ما شاء الله تعالی در یکی از عرایض بخدمت حضرت ایشان نوشته بود معارفی که این بی
بضاعت را تعلیم فرموده‌اند معارف شرعیه که یا هر حکمی از احکام شرعیه را حکمتیست که مو
صلت بشهود مقصود و نهایت آن شده باز نخ و حلیه بیت بغیب القلیل کتبت
بیت
ما بشوق میرویم عزم تماشا کیست ما برو میرویم کاین همه عالم ورا است تم کلامه حضرت ایشان
در جواب وی املا فرموده‌اند مکتوب این معرفت شما بسیار رسیل است و بس عالی و امید وری
بخشش مطالعه این معرفت محظوظ ساخت حق سبحانه ازین راه بمقصود رسانند تم کلامه القدسی
وی در عریضه دیگر نوشته که مدتیست حیرت در باطن و ظاهر و جهت استیلا یافته بود که هیچ
کلامی از کلمات صوفیه و هیچ عباراتی از ارباب اشارات و هیچ معرفتی از معارف اهل
حقیقت زایل نمی‌شد بلکه ممدان حیرت بوده است پس لاجرم نتیجه خود معترف بوده در این
عجز و حیرت همه عالم را با خود شریک می‌یافته و خود را با عقاید اهل سنت و جماعت
معتقد بیشتر از بیشتر می‌دید فقد نسیه و نیز در عریضه داشته نوشته که نماز تهجد میگذارد
در این اثنا معنی کریمه و نحن اقرب الیه من حبل الورید را ظاهر ساختند و پرده
حیرت بر داشتند تا بعین الیقین مشرف ساختند و از حقیقت آن مقام که بهیچ زبان
قلم را قاصر یافت از مستمعان فهم آن فرو بید و بآن لب نگشاید و در عالم مثال
تعبیر نتوان کرد که حق تعالی در جسم روح است و جسم نسبت بروح لباس است
و روح نسبت بخالق ارواح همین حکم دارد پس لاجرم خالق ارواح از رگ گردن
نزدیک‌تر است و این اقربیت حق جل و علا خلق گشت و این اقربیت بیچون و بیچگون

از این جهت عالم را بحال عالم هیچ نسبتی نه بجز خالقیت و مخلوقیت و صانعیت و مصنوعیت
مصراع چه نسبت خاک را با عالم پاک قدس سره و نیز در عریضه دیگر نوشته اند که نمیدانم با
با وصل حضرت ذات بیچون تعالی و تقدس چه وجه نسبت داده که خود را معطل از کار مییابد و هیچ مناسبتی
با او تعالی مناسب نمی بیند مگر استغنا از جانب قدس و احتیاج از جانب این و با وجود آن هیچ جز از دو
نحو و نیز اندکی ترقی بهم حتی که از لطایف عشره هم لاجرم دوری از او تعالی بهیچ وجه مقصود است و غفلت
نیست و توجه معدوم و این همه از برکت متابعت حبیب او تعالی علیه الصلوة والتسلیمات و تربیت حضرت ایشان
میدانند از بنجا امیدواری داشت و دیگر آن دو واقعه را وقتی که بتعبیر نموده بودند که حضرت ایشان عنایت
کرده فرموده اند که هم توفیق میدهیم و هم ایمان حقیقی واقعهٔ ثانیه آنکه حضرت ایشان از من پرسیدند که از
مایده مطلبی فقیر گفت همه را به بهانه حضرت ایشان فرمودند پس بیا دست فقیر را گرفته و تصرف کردند و
فقیر را حالتی عجیب دست داده حضرت ایشان فرمودند که الله یاران این شخص را حالتی دست داده که همیشه
غالب باشد و مغلوب نشود قدس سره و نیز در مرض موت گفته که بشارت یافتم که هر که مرید است مغفور است
زیاده و نیز در خواستم حکم شد که هر که با تو اعتقاد خواهد کرد تا قیامت مغفور است قدس سره
و نیز در وصایا با اصحاب و احباب گفته که عرصه جهان را تصفح نمودم در تمام عالم مثل حضرات مخدوم
زاده های کرام سامی مراتب حضرت خواجه محمد سعید و حضرت خواجه محمد معصوم نیافتم هر که را از
شما طلب حق جل و علا دامنگیر شود خود را بخدمت ایشان و ملازمت ایشان را سعادت خود
دانند حقایق و معارف که در رسایل و عرایض بحضرت ایشان و حضرات مخدوم زاده ها عالی نقد
نوشته بسیار از بسیار است الحال این فقیر نقل نموده ذره از آنست حضرت ایشان در جواب بعضی
از عرایض شیخ حیفی برکات نوشته اند قدس سره در هنگام ارتحال شیخ پسر رشید او که جوان قابل
مستعد و طالب صادق بود در خدمت حضرت مرشدی و قبلتی خواجه محمد سعید سلمه الله سبحانه

بوده است و شیخ عزالدین

و گفت

بوده است و شیخ عزالدین که حکایت آن پسر را یاد کرده بعد از آن بشارت یافت که خاطر من از آن
فرزند جمع شد که در خدمت حضرت آن مخدوم زاده عالی قدر گشت و بشرف خلافت و اجازت تعلیم طریقه
از آنحضرت رسید الحال او را وداع کرده اند در راه است عنقریب میرسد و کجا می نشیند
همچنان بوقوع آمد بعد از آن ارتحال نمود و در عثمان پور که وطن وی بود بیاسود شیخ عبدالحی سلمه ربه
از اخیار اصحاب و از بهترین احباب حضرت ایشان بوده اند در اصل از حصار شادمان اند در هندوستان
مقیم بلده پتنه گشته و از آنجا که شیخ را توفیق رفیق گشت و سعادت ازلی همعنان گردید
از پتنه احرام ملازمت حضرت ایشان بست و بتجرید و تفرید بجمالت و طهارت بدرگاه ملایک
پناه حضرت ایشان قدس سره رسید و بقبول مستعد گردید در اندک مدت بتوسل خدمت از
مقربان آنحضرت و از محرمان راز گشت و اکثر خدمات حضور فایض النور با و تعلق گرفت و در گاه
و بیگاه و خلوت و جلوت بحضور موفور السرور میگردید و هر چه می خواست می رسید و جواب می یافت
و باسرار مختصه اختصاص یافت و دفتر ثالث مکتوبات عالیات حضرت ایشان را وی جمع نموده است مدتی
در خدمت حضرت ایشان بود بعد از آن خلافت داده بوطن مألوف وی رخصت نموده اند و میفرمو
دند که شیخ قطب آن مقام است چون شیخ در وطن خود رسید مرجع و مآب عوام و خواص گردید
و قبول عظیم یافت مریدان رشید و خلف اهل ارشاد از وی بظهور رسید و آنحضرت
قدس سره الاقدس صوبه پتنه در حق شیخ عبدالحی و شیخ نور محمد که ذکرش بالا گذشت چنین نگارش فر
موده اند و اهل الله شیخ عبدالحی و شیخ نور محمد نگاشته اند که شیخ عبدالحی هم سهل ... و
بکار نمانده است نسخه علوم و معارف غریبه است و جزوهای ضروری این راه با دمیده است
ملاقات او و یاران دور افتاده را مغتنم شمرده است که نوآمده است و جزوهای نوآورده است از فنا و بقا نزد
او نیست از جذبه و سلوک نزد او بیان بکمال وی از فنا و بقا اعتبار و از گذشت جذبه و سلوک

در آن مکتوب [illegible] و آن السعدی [illegible]
و نیز بشیخ نور محمد [illegible]
عبدالحی [illegible]

مقرر نیز او آگاه است بلکه توان گفت که او را درای کذا کاهست بیشتری از معارف غریبه مکتوبات گوی شیخ خود
او شده است و مهما امکن استفسار نموده و دریافته است انتهی طریقه شیخ نزل موجود است و سخاوت
و همت و با اصحاب طعام خوردن روش عزیزان و مشیخت است قدس سره وی گفته که در ابتدای طلب که هنوز در بته
بودم و ملازمت حضرت ایشان مشرف نشده در واقعه دیدم که قبولیت خالی و من درانجا سیر میکنم تا
گاه جماعه درانجا درآمدند و من گویا خواسته ام که خود را از ایشان پنهان کنم که ناگاه مرا گرفتند و بر
بستند گفتم ایشان کیانند گفتند که حضرت رسالت پناه صلی الله علیه و سلم با اصحاب کبار خویش رضی الله
تعالی عنهم اند مرا بسته از قلعه بیرون آوردند در این اثنا حضرت ابابکر صدیق رضی الله عنه در خدمت
آنحضرت علیه التحیه والسلام شفاعت من کرده رهای دهانیدند و من گویا همچنین با یاران دیگر همراه آنحضرت
علیه التحیه میروم بعد از آن آنحضرت علیه السلام مرا به رحمت تمام نزد خود طلبیدند فرمودند که فلان همراه رو که
با تو صحبت نخواهد گرفت من و جماعه که همراه من اند بر شتران سواریم و در هوا میرویم قدس سره
وی گفته که زمانی که مرا حضرت ایشان بجانب بیت الله رخصت می نمودند فرمودند که خاطر ما از جهت ملکان
جمع نیست الحق یکبار نزد او خواهی رفت حیران بودم که بملکوت چطور رفتن میسر خواهد شد اتفاقا
تقریبی ضروری واقع شد که بناچار بدان دیار باید رفت بشهر شیخ رفتم با خود میگفتم که
شیخ عالم است و از مشاهیر مشایخ این دیار و مرجع اصاغر و اکابر آن ملک من چه خواهم
گفت که او را معتقد بود باز بخاطر رسید که فرموده حضرت ایشان بی حکمتی نیست پیش رفتم
مرا احترام بسیار نمود بعد از آن فرمود که حضرت ایشان و بزرگان دیگر نوشته که محبت حضرت
رسالت پناه صلی الله علیه و سلم از ضروریات این راه است و من میگویم که آن ولی که در مقام محبت
حق سبحانه و تعالی باشد محبت دیگری را در آن چه سان گنجایش بود گفتم محبت آنسرور
در عین محبت حق است سبحانه کریمه من یطع الرسول فقد اطاع الله موید این معنی است

شیخ حمید

شیخ حمید از مقوله خود نادم گردید و مرا به یقین معلوم گردید که امر حضرت ایشان مرا
بدیدن شیخ و مضمون که خاطر ما ازوی جمع نیست همین رفع این شبهه بوده است
تم کلام شیخ در سنه هزار و پنجاه و چهار عازم حرمین شریفین بود از بتتنه بزیارت
پر انوار ملایک پناه حضرت ایشان و ملازمت حضرات مخدوم زادهای گرامی قدر
سلمهم الله تعالی بسرهند آمده بودند بعد از آن متوجه حرمین شریفین زادهما الله تعالی شرفا
و تکریما بر قدم توکل قطع این راه نمود و در ان دیار آثار بزرگواری و قبول
بسیار روی داده استماع یافت که شیخ بعد از ادای حج عازم وطن خود
گردیده بر جهازی که با حاجیان که عازم اوطان بوده نشسته اتفاقا جهاز ما
چند روز از جای خود نجنبید همه حیران شدند و غوغا از خلق برخاست آخر شیخ
گفت یاران و دوستان بروند و ما از جهاز فرود می آییم و یک حج دیگر میکنیم
که این توقف جهاز برای ما است که ما را نمیگذارند روای گویند که فرود آمدن
شیخ از جهاز و چون سهم رهی شدن جهاز معا واقع شد گویند که این برگشتن
شیخ بحرمین شریفین باشارت حضرت پیغمبر بوده است صلی الله علیه و سلم و سن
شریف شیخ بنواحی شصت سال بوده که بمکه معظمه رفته سلمه الله و ابقاه
خواجه هاشم کشمی قدس الله سره العزیز از مقبولان و منظوران خاص حضرت ایشان
بوده و سر الله قدیان و مقربان آنحضرت از بزرگ زادهٔ کشم بدخشان است
والد ماجد و خواجه قاسم از اکابران ولایت و از علمای مشهورین و از

اوستادان میرزا شاهرخ بادشاه بدخشان بوده است خواجه میگفت که آبا و اجداد من
از منتسبان سلسله کبرویه بوده است و من نیز در اوان طفولیت بصحبت بعض خلفاء آن خانواده
فقیر که رسیده بودم لیکن بمناسبت فطری و رابطه جبلی در عنفوان شباب باشارات دل بسلسله
حضرات خواجگان نقشبندیه تسلی داده بودند اما نمیدانستم که کدام راه بر از راه نمایان
این شاه راه دست مرا بگیرد و کدام یکی از منتمیان این سلسله علیه شان مرا بکرم بپذیرد و در
آوان کشش این اندیشه مرا بخوبی فرا پیش آمده و در غلبات آن حال بر زبانم میرفت
همان مرکب ذهن میجهید که مرا بهندستان میبرد بعد از شفاء آن رنج و پس از آن خرمها
صعوبت سیخ تفریسی در میان گشت لاجار سر از پای نشناخته بمملکت هندستان بعد از سالها
و در آن کشور شبی در محفلی حدیث حالات عجیبه و تصرفات غریبه گذشتگان مشایخ ذکر یافت
بخاطر فاتر گذشت که آیا این قسم مردم در زمان ماضی بوده اند و درین زمان وجود ندارند و یا
از دریافت ادراک ما مستور اند و درین اثنا شبی در خواب نمودند که صاحب دلی در رسید و گفت بر
خیز که فلان عزیز در فلان موضع در مجمع اهل دل نشسته است و ترا میطلبند مرا فرا ایستاده انگار رفتم
بزرگی را دیدم که بمجلس ارباب صفا بر صفه علیا مراقب نشسته و اصحاب او پایین آن صفه سر در
پیش افگنده نیز مراقب اند مرا نزد آن بزرگ بردند آن عزیز سر از گریبان کشیده و دست خود
بکشود و دست مرا بگرفت و گفت بخوان اذا جاء نصر الله و الفتح و رأيت الناس يدخلون
في دين الله افواجا فسبح بحمد ربك و استغفره انه كان توابا و من میخواندم و اشک از چشم
میراندم و چون بیدار شدم از مضمون فتح مسحون و سبب نزول آن به مقصود خود بردم چو
خاتمه این سوره امر باستغفار بود از آنجا شاه راه توبه گرفتم بعد از آن چند روز در

تا بخدمت

تا بخدمت مرشد الزمان حضرت میر محمد نعمان که در آن بلاد معظم از خلفای
این سلسله علیه مرشد ارشاد و هدایت بودند و از کاسات و جذبات قلوب طلاب
مربی بوده اند شتافتم و ذکر و مراقبه این سلسله شریفه از ایشان بر داشتم و مدت یکجند
ایشان بسر بردم تا آنکه در سنه یکهزار و ... و یک حضرت ایشان قدس سره الاقدس مرا از
سهرند طلبیدند باجازت آن خلاصه دودمان سیادت و نقابت بملازمت امام ربانی
آنحضرت بسهرند رسیدم و قریب دو سال در سفر و حضر ملتزم دامان فتراک آنحضرت
بودم فواید بسیار این غریب درین مدت قلیله از فواید کثیره آنحضرت یافته و انوار
که ازان آفتاب عالمتاب هر روز بر این دل شکسته خاطر تافته شرح و بیان آن
نتابد و بر منطوق آن بوقوع آمده انتهى الحق خواجه درین مدت یسیر بهمین قصه وقت
تصرف حضرت ایشان باحوال باطن و مقامات معنوی و حالات عجیبه و کمالات غریبه
رسیده و مورد الطاف کثیره و اعطاف عظیمه آنحضرت گشته و از محرمان اسرار
و از خلوتیان حضرت ایشان شده و بخلافت تعلیم طریقه از آنجا حضرت مشرف
و مستسعد گشته و بامر آنحضرت به برهانپور رفته جامع جلد ثالث مکتوبات
قدسی آیات حضرت ایشان آن جناب است صحبت او بنهایت تاثیر داشت مردم
آن دیار رجوع تمام مورد طعن و چنان پروانه بر شمع میریختند چه فقرا و چه اغنیا قبول
خاص و عام داشت و معتقد فیه همه بوده مدار آن دیار بوجود مسعود آن عزیز
گوار بوده است خصوصا این معنی از اثر نفس نفیس آنحضرت قدس سره بوده

که در جواب عریضهٔ بندهٔ وی نگارش فرموده‌اند که در وقت مطالعهٔ کتابت شما انبساط
بود انسبت شما در آن نواحی بسیار در نظر در آمد امید وار ساخت لله الحمد والمنة علی ذلک که بنده
در برهانپور در ایام که حضرت ارشاد و هدایت خواجه بودند آنجناب بجایی سوار میرفت و اعیان
و بزرگان در جلو خواجه بسیار غلو داشتند چنانچه کثرت ازدحام خلایق دیده خواجه را
انکساری روی داد و گفت من که باشم که لیاقت و قابلیت این قبولیت داشته باشم
این همه اثر کلمهٔ مبارک حضرت ایشان است که روزی در مادهٔ من فرموده بودند و آن
چنانست که وقتی در لاهور این فقیر و بزرگان بسیار در جلو حضرت ایشان میرفتیم
من در آن هجوم در پای افتادم آنحضرت بمن مهربانی نموده فرمودند که خواجه نزدیک است
که تو سوار باشی و اکابر و اصاغر و اعیان در جلو تو بروند و حضرت ایشان در باب خواجه
بشارات عالیه فرموده‌اند و آنچه در مکتوب هشتاد و دوم از جلد ثالث بنام حضرات
مخدوم زاده‌ها که اکثری در بیان بشارت و مقبولیت ایشان بدرگاه سبحانه حق و تعالی است
مرقوم قلم مشکین رقم حضرت ایشان قدس الله سره الاقدس گشته که از آن یار
ثالث خاطر در آزار مانده که قبول نکرده‌اند کاشکی منظور نظر آن بادشاه فتوحش فرمایند
بعد از آن باندک مدتی آن عالی حضرت قدس سره فرمودند که آن یار نیز درین حکم ایشان
داخل شد و بدین خصوصیت قبولش کردند مراد از آن یار ثالث خواجه است و نیز در
مکتوب از مکاتیب جلد ثالث که بهم خانم حضرات مخدوم زاده‌ها که اکثر بشارت واقعه دیدن
خود سید اولین و آخرین را علیه الصلوة والسلام و نوشتن آنسرور علیه السلام اجازت نامه

برای آنحضرت نگارش

برای آنحضرت نگارش فرموده‌اند که یکی از یاران ارجمند من درین معامله است چنانچه استماع یافته که مراد از آن
یار ارجمند که میان چو بود میان آنسرور علیه السلام و میان حضرت ایشان قدس سره نیز خواجه است
خواجه نقل نموده که روزی حضرت ایشان بحکم آنکه اما بنعمة ربک فحدث از عنایات خداوندی جل شانه
که درباره آنحضرت بوده بنابر خصوصا درجات خود که تعلق بحضرت و نیز دولت بیان می‌نمودند فقیر
الطاف و اعطاف آنحضرت در باره خود دیده استفسار نموده که این مسکین را در آن مجمع گاه بکدام خدمتگار
حضرت سرفراز خواهند نمود و بچه خصوصیت ممتاز فرمودند که تو میر تزک مجلس خاص ما بود خواجه در ایام
مفارقت خود از آستان فلک نشان حضرت ایشان عریضه‌داشت‌های محتوی بر احوال ارجمند و بمقامات
بلند بخدمت آنحضرت مرسل میداشته اینجا یکی از آن که مبین از علوی حال و کمالات اوست التقاط
عریضه‌داشت بنده مهجور آواره دیار بی‌نور محمد ابوالهاشم الکشمی بعرض خدمه آن درگاه اقطاب جاه
میرساند که بتوجه عالی خادمان آن آستان عرش نشان مقرون صحت و عافیت بشهر مذکور رسیده و علامات
ذمت جناب سیدی مرشدی سلمه الله مشرف گشت و غلام زاده‌ها حضرت را السلامت یافت اما از داغ
جان گدازی که از مهجوری آن درگاه بر دل وارده یا طالع در کل بزبان کدام قلم و بقلم کدام زبان بمعرض
بیان آرد بیت ای جان جهان آینه گیرید ؛ خود گوی که با تو زمن کانچو نیست ؛ مگر نسیم توجه و تصرف از جناب این عبارت
تیره بر راه افتاده را باز برآموی آن آستانه ملک آشیانه رساند بیت مرا کشند طنابم بگردن اندازند ؛
کشان کشان چو سگانم بکوی یار برند ؛ چون شکایت را پایان نیست و خود کرده را درمانه ازین درد و غم
بعرض احوال دوام و هم آییم زیرا که آنحضرت بوقت رخصت تاکید تمام باین کمترین غلام امر فرموده بودند که احوال
درین مفارقت صوری بگذراند باید که زبان خامه بعرض مارساند حسب الامر العالی جرات می‌نماید قبله‌گاها
مجملی از آن احوال که در حضور اقدس بسمع اشرف رسانیده بود بعرض می‌رساند تا طلب که آن در این افاقت

بعد ازان بتوجه حضرت ایشان ملحق گشته معلوم کردند که والا معامله فنا بجایی رسیده بود که وجود و توابع آن
را باصل داده بود و احکام عدمیه را بعدم فرستاده و عین و اثری که از ایشان گشته خود را نمی یافت مگر شوقیه که کار فنا بعدم
برو برپا بود بعد ازان چنان دریافت آن کمالات که باصل داده بود گویا از پس پشت قایم است [illegible] ثبوت
مذکور چنانچه بعرض آنحضرت رسانیده بود فرموده بودند که تا از ظهور بقای خاص نیست بعد ازان خود را که عدم صرف
می یافت و آن کمالات را از اصل خود می دید که آن ثبوت را حقیقت خود می یافت و آن کمالات را قایم بآن با وجود
در عین فنا باقی بود و در عین بقا فانی تا روزی چنان معلوم گردانیدند که آن ثبوت نیست مگر خود وجود او تعالی
آن را نیز باصل داده و میان ظل و اصل فرا به مفقود یافت بخلاف ما ظهر فی المرات الظاهر فلاجرم نسخ صرف
بظهور آمده چنانچه بعرض آنحضرت رسانید فرموده اند اکنون دایره نفی تعلق بامکان یافت بآن درخت با تمام رسید الحمد لله
علی ذلک بعد ازین نیست مگر معامله اثبات که بوجود متعلق است البقا بزبان مبارک گذرانیدند که بعضی از
دایره نفی نصیبی که ترا از ولایت ابراهیم علی صاحبها و علی نبینا الصلوة والتسلیم مناسب استعداد تو بود انجام
یافت گرد انس کارخانه نفی و انتفاء در حلقه این ولایت علیا خلیل الرحمن است علی نبینا و علیه الصلوة والسلام
الی یوم القیام و این بنده نیز بعد ازین عرض واقعه که هم دیده بود که حضرت ایشان خدمت مخدوم زاده عالم
خواجه محمد سعید را باین فقیر در قدم محترم حضرت خلیل الله صلوات الله [illegible] سپرده اند آنحضرت از عنایت نوازش
این بنده را در آغوش مقدس گرفته رخصت فرمودند و انتهی معروض داشته بود و نیز واقعه دیگر که هم دران ایام معروض شده بود
که حضرت ایشان باین بنده فرمودند که کار تو از ذکر نفی و اثبات بذکر اثبات محض انجام یافته بعد استماع آن واقعه حضرت
ایشان از ذکر نفی و اثبات منع فرمودند بذکر اسم ذات بی توقف امر نمودند بعد ازان فرمودند که یک دقیقه
دیگر در معامله نفی پس و پیش مانده است که بالاخره آن نیز بظهور آید و آن اینست که چنانکه عدم مرات عکوس کمالات
وجودیه بود و توان عکسش دران فنا باصول آنها دادی همچنین وجود را مرآت صور جمیع عدمیه احکام و آنکه بر آن جنبه

او تعالی خود و کمالات

199

او تعالی نیز خود و کمالات خود را دران می دید اما احکام مرات عدم را گویا که هنوز ندید این دقیقه
دریابد و آن احکام را بعدم صرف داده و آینه خود را صاف بین بمحض عنایت آن قدوة ارباب ارشاد
و بهدایت این دولت عظمی نیز بحصول پیوست و رخت بکارخانه فنا را تمام کشید و بقا نیز باندازه آن
جلوه گر شد و نیز مرتبه خاص بهره دستگیر آن اسم جزوی که از مرتبه وجود مبدء تعین این سالک گشته
بقای میسر گشت وجود را که بخود دیگر عدم مقید بآن ثبوت نمود و خود را قایم بآن اسم یافت عجب تر آنکه
با وجود این یافت مورد انا آن اسم نبود تعین خود را بآن تشخصات ملحقه یافت مگر صور وهمیه متمثله
اسم را وجود دیگر باین صورت برآمده بود چنانچه تمثل روح الامین بصورت دحیه کلبی ولله المثل الاعلی
هست بصورت جناب قدس آنحضرت لیکن اینهمه صورت خود را نمود [illegible] دران وقت از ابو الوقت و عالم
مد الله ظله المعظم استفسار معنی این بیت شیخ عطار عطر الله تربته نمود که فرموده اند بیت [illegible]
نیافت از فقر کلی تو ارتجی کم بر [illegible] چنین فقر کلی نیست مگر فقدان تمامی آثار امکان و عدم و چون آن
بحصول پیوست فقر کلی میسر شد پس سرور فقر او سلطان انبیا او را بطفیل او علیه الصلوة والسلام
هر افقر کلی نیامد که خاک رهبان آستان او را بطفیل او علیه الصلوة والسلام از نعمت او ریزه ها رسیده
حضرت ایشان که حلال مشکلات دروی اند فرمودند مراد شیخ از فقر کلی رفع تمیز تعین وجود
یعنی تعین محمدی نیست مگر تمیز علمی حضرت ذات گویا شان همت عالی او صلی الله علیه و سلم از پس
شوق فقر اتم خواسته است که آن تمیز نیز مرتفع گردد و آن محال بود که ما انحصر علی عارف فی هذا الامر
را سنی پس یافت او فقر کلی گفتن باین معنی باشد ایضا حضرت ایشان باین غلام درگاه خود بعد از
چند روز ازان الحاق مذکور فرمودند ترا بقرار مبدا تعین تو و عبد الغنی مخصوص آورده ام و مشهود گشت

والتسلیمات

که بقای آن ترا میسر شد و بعد زین بشارت در حصول برکات خلت نیز مژده داده‌اند و این
مسکین آنچه ازین دولت فهمیده بود نیز بعرض رسانیده بود و از نسبتی که بجماعت تعبیر نموده‌اند و آن از
خصائص ولایت حضرت ایشان بود نیز از راه تحکی بر جراحت این عاشق دل افگار ریخته بود و بعد سه روز که
ازان دریافته بود بعرض اقدس رسانیده بود فرموده بودند که همین جماعت ترا انفنا و بقا مبدا تعین [illegible]
که این نسبت از خصائص آنست و از غایت بنده پروری بر زبان مبارک آورده‌اند که اگرچه دیگر یاران ما سالها
درین خانقاه بسر برده‌اند و گفته‌اند و دیده‌اند فلان باشد که زمان از فرط محبت ما از نسبتهای خاصه ما بهره‌ور
در شد بعد ازان فرمودند که روز [illegible] به نزول داری قبل ایام رخصت فرمودند که نزول هم شده و باز ترقی هم بوجود
پیوسته اما حال در نظر کشف بالخصوص میفرماید **مکتوب** الاقبله دو جهان و الی کعبه آمال و امانی دامت برکاتهم
علی رؤس الخلایق آرزوی که بدون [illegible] بود آن بود که از جزئی بکلی بل بمرکز آن کل که معبر بجلالت است
ملحق گردد و آن ملحی بملحی بخصوصیات خود رسانند و از اصل الاصل بهره تام بخشند پیش ازین در بلده
مشرکه [illegible] بشارت حصول آن داده بودند و حصول آنرا در حق این غریب بمحض فضل حواله فرموده
و مثل او را بعد [illegible] نموده هر چند از نسبت خلت که بصاحبت معبر است بعد حقه آن
حضرت بهره‌ور است اما دل مجروح گرفتار نمک آن غلاحت است و این رباعی از شورش آن غلاحت از دل
زبان آمده **رباعی** از زلف تو آشفته [illegible] کاشوب جنون بر [illegible] ما [illegible] بجعد جهل تو
کز [illegible] روز [illegible] ما [illegible] بعضی علوم که درین میان افاضه نموده‌اند اگر وقت دیگر یاد آیند بعرض
خواهد رسانید حال می‌نماید که سیر را روی به نزول کثرت است و توجهی بعالم غیر آید با وجود امر آنحضرت
بتعلیم ذکر طالبان و افاده این [illegible] توجه بعالم خود را باین [illegible] مناسب می‌بیند الحال هستی
که در انست سرکان [illegible] والان [illegible] است نیز در عین بقا ثابت و در عین فنا

باقیست در نقره

باقیست در نقره آخر [illegible] از فقرات رسالهٔ قدسیه قدوة الاولیا حضرت خواجه محمد پارسا
قدس الله سره الاقدس که مقتبس از کلمات قدسی آیات غوث العارفین حضرت خواجه بهاء الحق والدین
رضی الله عنه است بنظر درآمد که چون عارف بآن رسد که در عین فنا باقی گردد و در عین بقا فانی چون
در عین بقا فانی بود علم باشد اما ازان جهت که در عین فنا باقی باشد بنظر نموده‌اند که بقای علم است
با حقیقت آن چیست میدانستم که بمقابله آن گذشته باشد تا آخر چنان فهم نمودند که چون در عین بقا
فانی باشد فنا در علم گنجا دارد که معامله به بقا منتهی است و علم آنجا ثابت اما چون در عین فنا
باقی بود آنجا علم به بقا نتواند بود که علم ازان مفقود است که منتهی بر فنا است نیز وا نموده‌اند که علم
مدارک معامله فنا است بعد که علمی که عارف ازان علم باین نسبت غایت مطلع میشود بر نوابت
ازان نور و آن علم که بکمالات بقا متعلق است گویا آنرا بجاسوس ما بجبری علی سالک الا
استهلاک بر داشته‌اند انکه آن علم سالک الحاق یافته باشد بل در مرتبه خود است که علم
واجب [illegible] باشد ازان مرتبه نظر باین معامله دارد چنانکه پرتوی آفتاب بر روزن خانه را
و احوال معلوم کرد و آن نور خورشید هم چنان در مرتبه خود باشد زیاده برین نمیتوانم تعبیر نمود مگر
بتائید افاضه علم از باطن اقدس حضرت ایشان رب زدنی علما و ظهور نسبت الحال درین ایام
بدو طریق می‌بینم که گاه باعث ظهور نسبت فکر و ذکر و توجه و تکرار و طاعت می‌یابم که بتوسل آن ادراک
گشته میگردد و گاه مبادی این و آن ازان نسبت [illegible] عظیم فرو میرسد و سالک بتمامه از خود
ربایند بخود نمیشد واصل خویش مشغول میسازد طریق اول و طریق ثانی [illegible] از اول الطف می‌یابد و سیر مرادی و
محبوبی و سیر معشوقی معبر شود و [illegible] نسبت در یکی از حدائق این شهر تنها رفته [illegible] بود و آن
از ظهور کلام نسبتی فائض شد که جز بحضور نتوان بعرض رسانید نیز همه از برکات [illegible] نظر [illegible]

آن درگاه است والا این ناقابل است همت را باین گفتگو چه نسبت **بیت** ما چو شطرنجیم اندر برد و مات
برد و مات ما ز تست ای خوش صفات ✽ گدای که بخیال دارم انست که این بنده را به مرضیات خود دارند
و این گرگین سگ آستان خود را باز پاسبان خوانند **بیت** الهی آن سو نازم رسان با آنچه از درد
زم رسان سر مرا بود منزل آن آستان بسر منزل خویش بازم رسان انتهی خدمت خواجه از
فضایل فضل و علوم رسمی بهره تمام و سهم کامل داشت و خوش محاوره و شیرین سخن و نیکو
خلق و متواضع بوده است حکایات رنگین با داهای نازنین ادا کردی و سوز و گداز از تقریر و تحریر
وی پیدا و هویداست ما که هر چه از آن عزیز سر می زد سر حال و ذوق بوده است از راه مقال حرف
و مستیها وفور ذوق هارا زدید باز و روشن و صریح میگشت و در زمان حیات آن عالی پایه
و اشعار دلفریب و ابیات جان نشین و دیوان دلآویزی و مثنوی های جان خراش و رساله
های لطیف خواجه اشتهار دارد و بعضی از آن اشعار نگاشته می آید **غزل**

هست تا ژولیده با موی مجنون آشنا ✽ تار جان من بود با تار زلفش آشنا ✽ کرده بیگانه هوشش آشنا سو با کسی
کز درون بیگانه خلق است بیرون آشنا ✽ تا شناسد مردمی چون مردمان چشم من ✽ تا نگوی از هجوم گریه با خون آشنا
خال آن لب دیده ای عقلها ماند بجای ✽ با جان هر چون شود زین گونه افسون آشنا ✽ ریش دل ناسور دارم گیسوی مشکبار
زخم این ناسور نمی ماند با افسون آشنا ✽ پی برد هر کار گردون از هلال ماه ✽ هر که شد با تیر نبل و از دون آشنا
شهد و آتش را به تخمیهای نادانا ده ✽ گر بود صفرای چشم با فلاطون آشنا ✽ خواجه در منقبت حضرت ابن
ابیات چند در بحر مثنوی گفته **مثنوی** ✽ ذبابی را تمنای شکر شد ✽ بدین سودا بسوی هر بابی
رسید آخر به بعد جستجو هایش جان کاه ✽ بدوکانی شکر ریزی ناگاه ✽ به بر اموی دوکان لمحه خواست
کز آشوب سفر سازد نفس راست ✽ نکرده کام شیرین را بناکام ✽ بناگه عنکبوتش کرده در دام
بسان نوحه بر دراز جگر ریش ✽ بسر میزد دو دست از ماتم خویش ✽ حتی اکنون آن زبانم بی نوایم

بقیه افتاده باد در تن مانم ✽

بقیه افتاده باد دستیایم ✽ که از دست عدم سودای شکر ✽ بدوکان وجودم گشته رهبر ✽
مشامم بوی آن شکر ندیده ✽ جهان در دام خسرانم کشیده ✽ شکر خا طوطیم در خویش محبوس ✽
ز هندوستان شکر مانده طاوس ✽ چون یاد آرم شکر غلطیدن خویش ✽ ز نم بر چوب آب حسن خویش ✽
کنون چون ذکر هندوستان نیفتاد ✽ مراد عود جگر در مجمر افتاد ✽ که آن قند لکه شیرین تر ز جانست ✽
کنون در خطهٔ هندوستانست ✽ یکی زین تنگ شکرهای شیرین نمک ✽ سرایم گر شکیب آید دلم تنگ ✽
الا سوداییا شهرت هندو ✽ که اندر پای او نهاده سر هند ✽ سوادش زلف خال فتوح است ✽
عبارتش طوطیان جسم و روح است ✽ عبارتش طوطیان جسم و روح است ✽ از این شهر که نامش معظم آمد ✽
بعهد من عجب طرفه برآمد ✽ چه معدن معدن قند مکاتب ✽ بگرد امت این شکر فشاند ✽
از و پیدا به شهری دو کانها ✽ روان در دشت جانها کاروانها ✽ تو اندر حسن تحقیق دایم نشسته ✽
بدشت این کاروان را که نه پیشه ✽ جهان یک ذره قندش را بهانیست ✽ ولیکن مشتری غیر از لذت نیست ✽
شکر ختم زبانش کام جانها ✽ که شکر گشته کلک زبان را ✽ ز اسم خامه اهل بشارت ✽
باسمی کز مسیحا شد بشارت ✽ بود هر حرف نامش رمز عالی ✽ الف اندر اسمی نکر فتد رای است ✽
بود قلاب جا در بحر نامش ✽ که اوصاف شما آمد بکامش ✽ دهان سند میم تا بسخن کی ✽
زبید در کار عمر مرشد او ✽ چهارم حرف کان چارست دالست ✽ که او از چار نعمت فی نوالست ✽
به دشت دولت خیمه افراشت ✽ پس از شمع نبوت نور بر داشت ✽ ز نامش اول و آخر شمردم ✽
از آنجا سوی رهبری راه بردم ✽ که شخص نام او را اولی و اخری ✽ ز رحمتها نشد ریا ... ✽
بهر معنا با جسد او اسمی نیست ✽ چه گویم با کسی کش محرمی نیست ✽ ز حمد بدیعش حدیث کهنه شد ✽
کسی داند که در عشقش گرو شد ✽ هزار اندر چمن دستان گذار است ✽ که این گل را رونق باغ هزار است ✽
ترا گر نیست فهم راز بلبل ✽ به بین گل گر نداری در نظر گل ✽ سراپا نسخهٔ اخلاق ما را رونق ✽

بزهر منفعت تریاک فاروق * مهین فرزند فاروق است جواب * کنون نطق از زبان او کند آب

ز هر یک نقطه اش چون نافه تر * شمیم وصل جانان عنبر زند سر * دل کان از برودت در زکام است

چو داند نافه اش کرد مشام است * زعفران کز چه صد در باروان کرد * یکی کف صدی دیگر نهان کرد

ازو ظاهر کند اسرار موری * ورا ماند و هفت افلاک بوری * بسی سیران بتر دشت فعل [illegible] بهند

چو من لب تشنه ایم لکا هند * بصحرا اسمند انجمن این شاه * که ما ندارد در اجازه در راه

ملاحت های ذاتی را درین خوان * بیاز طرف جبابۀ نمکدان * صباحت های آن قند مصفا

سر خوان خلیل الله مهیا * عنایت های زین در بحر در انجمن * بجام فطرت والای در نجف ه

خلیلانه که کام سینه ریشیم * شود یک شب کنی مهمان خویشیم * نمک بیزی بر ریشیم زان ملاحت

مکر حاجی می آکه از طریقه ملاحت * که گاه قهقهه صد گریه در گلو دارد * نگاهت سوزن مژگان تکایت نادرم نمک

که پاره پاره دل من سر رفو دارد * بلا کس فلفکان دانه ازجه لب بسته است * که سرو باغ نشینی لطف چو دارد

که هر نظاره او دل بر سم بر وش * ز گفت کی لب بسته گفت گو دارد * هزار مژده بدیوانگان عشق که یار

هزار سلسله در هر شکنج مو دارد * نکعبه سجده کنان خلق سجده هستم * بدلبری که دل کعبه رو برو دارد

فقیر وی گفته در آن ایام که حضرت ایشان مرا رابطه و حفظ صورت خود امر فرموده بودند مرا ز عشق نازنین آنحضرت ایشان دلکشوده بود روزی این رباعی منظم گشته بسمع شریف آنحضرت رسانیده بودم **رباعی** الا آنکه ملائک نمکی قند تواند * دل سوختگان عشق آسینه تواند * کان نمک لعل تو آورده بکوه * عالم همه در شور شکر خند تواند

آنحضرت بمجرد استماع مصراع اول فرمودند که هیچ یکی متضمن قبیح بزرگ دیگر نباید ملائکه بس بزرگ اند ملائک را ملکی قند کسی گفتن نامناسب است مرا بران استشهاد این بیت مولوی روم **بیت** ای عنایات حق و خاصان حق * گر ملک باشد سیاهستش ورق * بخاطر گذشت بمجرد حضور فرمودند که مبادا باین بیت مولوی روم تکیه کرده باشی که مراد مولوی از خاصان انبیا صلوات الله علیهم خواهند بود و نیز مولوی از ملک شیطان گفته یعنی اگر فرض کنیم و گوییم که ملک باشد یا در سکر حال مولوی سرزده باشد **فقیر** و نیز وی گفته که روزی در حین تلاوت سوره بنی اسرائیل باینه

فتهجد به نافلة

فتهجد به نافلة لک عسی ان یبعثک ربک مقاما محمودا رسید بخاطر رسانید که مگر ادای نماز تهجد در نصف اخیر از برکات مقام محمود که مقام شفاعت است دخل خواهد بود از حضرت ایشان باید پرسید بهمین نیت علی الصباح بخدمت حضرت ایشان آمدم در استعداد و محو بودند چون مرا دیدند پرسیدند که تهجد را لازم داری معروض داشتم که اکثر ادا می باید فرمودند هرکه خواهد که از مقام محمود که مقام شفاعت است بهره تمام گیرد گو نماز تهجد را ملتزم باشد و همان آیت را تلاوت فرمودند که سر بر قدم آنحضرت نهادم و معروض داشتم که من اکنون بهمین نیت استفسار این سر علاوه ات رسیده بودم الحمد لله که بکرامت ایشان پیش از آنکه عرض کنم بظهور آمد وهم وی گفته که چون حضرت ایشان بهر یکی از مخلصان مکتوبها نگارش فرموده اند این فقیر را نیز هنگام این معنی در دل خطور کرده و نیز در خاطر گذشت که آن مکتوبها که بنام من صدور یابد خاتمه مکتوب من باشد که من آخرین و فرد ترین مخلصان حضرت ایشانم آنحضرت از راه اشراف باطن معلوم کنند مکتوبها بمن نوشتند و در آخر آن نگاشتند که باین مکتوب که بنام خواجه هاشم است مکتوبات این دفتر را که بر طبق عدد رسل و اصحاب بدر است ختم نماید تحصیل مراد کرامت قدس سره

یکی از مریدان خواجه می گفت که من جز وی نیاز خواجه محمد هاشم کرده بودم که اگر اسپ من فروخته شود آنرا بایشان بگذرانم اتفاقا چون من لنگ شد افتاد دو سه روز بر آمد که نیاز او را دانسته روزی در کیسه من مبلغ بود که خدمت خواجه آمدم فرمودند فلانی درین روزها که در کیسه تست مرا هم شرکتی است چه ادا نمیکنی بمجرد استماع این سخن حال من دیگرگون شد بالفور مبلغ نیاز از کیسه بر آورده بایشان گذرانیدم و نیز یکی از مریدان خواجه نقل کرده که در عالم سپاهگری محاربه صف اعدا از هر جهت اتفاق افتاد مردم ما هر طرف جان خود گرفته می گریختند من نیز خواجه را یاد کرده اسب خود را دوانیدم

[illegible]

اتفاقا دران بیرون شیخ حال اضطراب وقت انداختن ازین اسب جدا شده بزمین افتادم
درین اثنا خواجه حاضر شده مرا بقوت تمام برداشته بخانه زین اسب رسانیدند و فرمودند
در اسب نشین و درست نشستی و فرمودند که برو بسلامت خواهی رفت حق تعالی ترا باین
بسلامت آورد و اکثر شکر این حال آنجا مقبول گشتند انتهی بعضی چیزهای غریب و عجیب از قسم
خوارق از خواجه شنیده شده است اما چون کوشش اهل زمانه از ادراک غرایب و هوش از کار افتاده
درک نتوانند کرد بنابران خامه را از زبان گفتار بکنار کشید و بتاریخ سنه [illegible] در بلده بنور
رحمت نمود رحمة الله علیه شیخ آدم بنوری قدس سره از مشاهیر خلفاء حضرت ایشان است
و از اجلهٔ اصحاب آنحضرت بود در صحبت ایشان فواید کثیره و احوال و مقامات عظیمه و مراتب درجات
نجیم از علوی استعداد و میمون فطرت و نهاد دل از قوة تصرف [illegible] بزرگوار دو فتوحات [illegible]
حاصل نموده بخلافت آنحضرت مستعد گشت باتباع سنت و رفع بدعت موصوف بود بکمال استقامت
در شریعت و طریقت متصف و بذل موجود بطریق مساوات میان معمور و معسور و صبی و علی
خادم و قادم و فرزند و بلند و درویش نیازمند شیوه مرضیهٔ آن برگزیده بود طعام بجمعیت تمام
با طهارت تمام درویشان نیک کیشان وی طبخ میفرمودند و علی الدوام [illegible] میکرد و در باد
سمه را در مجلس وی راه نبود و تفضیل غنا بر فقر در آن محفل نگذرند شما موصوف [illegible] منکر
اینقدر شیخ بود خصوصا با اهل دنیا در جهت تسلط و غلبه حرص [illegible] با احدی از اهل جهان
سخن نگوید و با این همه شدت و عنف عجب آنکه سخنی که بر داشت هر که گفت و هر چه گفت
در مستمعان ما اثر افتاد و همان لحظه متوجه و انابت آمدند کلام او غالبا در [illegible] مصروف
بود با بیان حقایق و معارف کلام رسمی از زبان شیخ کمتر استماع یافته و از فرقهٔ [illegible] بر کلام
مشابه برسمیات بوقوع آمده در ضمن آن موعظه و حکمی بوده صحبت شیخ [illegible] فقرا

و مصاحب اخلاق

و مصاحب اخلاق و از محبت دنیا دل تطهیر و تنقیه کرده بوده است شیخ درین زمانه از مشایخ مشهور
این ربع مسکون است خلفاء شیخ بمایه رسیده و مریدان بمایه الف بل زیاده عرض کرده قبول عظیم داشت
در اکناف و اطراف ارض مردم فوج فوج می آمدند و بسعادت صحبت و انابتش مشرف میشدند بسیار
از اوقات جماعه کثیر فقرا و درویشان صفا کیشان همراه شیخ حاضر بودند و این همه را طعام
میدادند و وطن اصلی شیخ [illegible] از جانب [illegible] بوده است و جد ایشان از قوم افغان [illegible]
از آنجا به بنور که قصبه ایست از مضافات حضرت سهرند جا نهادن [illegible] آفات توطن
کرده است شنیده شیخ نزد این حقیر نقل میکرد که والد فقیر در رؤیا صلی الله علیه و سلم در واقعه
دیده که آنحضرت علیه التحیه دست مبارک خود بر سینه [illegible] کشیدند و چیزی از آنجا جدا کردند و آن
بپدرم دادند که بخور والد من آنرا بخورد و بعد ازان والده ام بمن حامله شد اکنون معلوم گردید
که وجود من از ان عطیه نبوی علیه الصلوات و التحیات است شنیده و هم شیخ با این فقیر فرمودند که
والده من فرمودند در واقعه دیده بود که چراغ حکمت برافروخته اند و بسقف خانه او آویخته اند چون
این خواب را والده من بوالد من گفت والد من تعبیر کرد که از تو پسری خواهد متولد شد اما آخر شنیده
و هم وی با این فقیر میفرمود که من اول از خدمت حاجی جعفر خلیفه حضرت ایشان که احوال وی سابقا
ذکر یافت طریقه گرفته بودم و احوال عالیه بحصول پیوست چون بخدمت حاجی واردات خود را گذرانیدم
فرمود که زیاده برین مرا حال نیست اکنون در خدمت حضرت ایشان بروید باجازت حاجی بخدمت
حضرت ایشان پیوستم و سوانح حاصله خود را بعرض عتبه علیه رسانیدم فرمودند که این مبادی
احوالست کمال هنوز کجاست بخاطرم گذشت که ظاهر التوقیع من اراده دارند و اگر نه ازین بینش

کسی با من سخنی میگفت یا من بکسی سخنی میکردم شنید الیتیم کما هو چه گفت و من چه گفتم

و از کاهی باز میدیدم که هیچ غباری از هیچ قسم نه از دنیا و نه از دین در ان ره

نیافته است و از آینه هم صاف تر است اما عجب انشغالی که امر بند بعد از ان متوجه آنحضرت

تنزیه و تقدیس پرتو انداخت و تشبیه و توحید رخت بر بست حضرت حق سبحانه

در غیب الغیب بل غیب الغیب هم از تنگی عبارت میگفت و الا این لفظ را هم در

آنجا گنجایش اطلاق نبوده او را بعالم هیچ نسبتی بهیچ وجه ثابت نمیکرد و نه ذات و نه

صفات او و تمام جمیع بهین نوع بیان از جناب قدس او بعجز خود با مناسبت و عاجز از

درک و برین نوع از یافت و بر از به مرتبه [illegible] جلالی و با کمال یاس و نا امیدی [illegible] یافت

و گاهی غلبه این یاس بحدی میرسانید که جا بجا چاک کرده صحراها بکردید و گاه بر آن [illegible]

که خود را بهلاک سازد و [illegible] یافت و [illegible] صاف [illegible] کرد و اکثر اوقات [illegible]

[illegible] اما حضرت ایشان [illegible] هیچ [illegible] با خود میدید که

در میان آمده [illegible] بعد از مدتی همین حال عود میکرد باز این [illegible]

مبعوث [illegible] که حق [illegible] از عالم مستغنی و بی نیاز میبافت و خود را دور تر از دور

تر میدید و از سلب ایمان و عذاب [illegible] بر خود میترسید و این یافت [illegible]

[illegible] بود بعد از آن عجب [illegible] شده [illegible] و عجب [illegible] افتاد [illegible]

[illegible] که [illegible] نظر [illegible] از ان میکذرانند و بتفصیل بر ان اطلاع [illegible]

و در ابتدا که [illegible] از این حاصل شده بود قسمی دیگر بود و در ان حالت بعد هر [illegible]

یعنی ادنی

تعیین و تمام میکرد و چون به [illegible] سیدنا [illegible] جناب او را و [illegible]

اما در این حالت هیچ جا تعیین نمیکرد و هر جا که نیز [illegible] و چیزی که در نظر می آمد از ان

را بالکلیه [illegible] بلکه [illegible] و حیرت و [illegible] تعیین و

تشخیص تمام [illegible] و عجب معامله بود [illegible]

بود که این حال در خلوت [illegible] در این اثنا [illegible] اعظم [illegible]

در خدمت آنحضرت [illegible] که شنیدید [illegible]

بود [illegible] احوال [illegible] سالکان [illegible] بود اما [illegible]

عالم تنزیه است [illegible] تشبیه [illegible] مزلة الاقدام است و موجب ضلالت و [illegible]

اکثری از صوفیه [illegible] تشبیه [illegible] تنزیه [illegible]

یکبار [illegible] حضرت ایشان [illegible] عریضه نوشته بود [illegible]

مراتب [illegible] التقدیس و التنزیه [illegible] ساعت [illegible] منکشف میکردد

و در [illegible] عجب [illegible] غیر [illegible] این حال [illegible]

[illegible] مطلق [illegible] کالات [illegible]

دو چیز [illegible] یکی آن [illegible] حضرت منکشف میکردد [illegible]

[illegible] حال این حقیر [illegible] باطن [illegible] مجازی [illegible]

[illegible] باطن [illegible] باطن [illegible] ظاهر [illegible]

صورت [illegible] مجازی صورت [illegible] دوم آنکه در کتب و رسایل [illegible]

ایشان دیده است که احوال و مواجید هیچ اعتبار ندارد باید نهاد که هرگز مقید آن نباید

بست که تحویل احوال تعلق برسید احوال را چندان اعتباری نمی‌نهند بلکه علت آن دارد

که بعضی از تحویل آن احوال جانب حال آنکه باعث این همه گفتار خبر است آنست که حضرت

ما هم بر پیش شد که من و عالم و هر چه از این محسوس موجود و متحقق بود است بالکلیه از نظر باطن مر

تفع گشته است و بعدم یکجا شده و نسیان آن تحقیق نیست استغفر الله نسیان کرا

بود باکسی نیز موجود نیست و هستی موجود بدان تمیز که تمیز آن طلبان و خانه‌ها

با هستی که انکشاف آن اینقدر می‌توانند گفت که آنجا جز حیرت نماند و ثابت نیست و اثبات

احکام و اعتبارات و اوصاف سلبی و ثبوتی در آنجا عین مزخرفه است و در این حالت بطریق

الله ظاهر شد که این فنا بعد از اتمام دایرهٔ عروج قلب است امید که به صحبت و شغل آن اشارت

فرمایند و نیز در این مقام خود را از محفوظات روح جدا بینند … معامله جهت حضرت ایشان

در جواب فرموده‌اند که این فنا و بقا است که ولایت بآن متحقق می‌شود مخدوم زاده اعظم

از آنکه نوشته بودم که الحال در باطن آنحضرت میسر نمی‌شود در باطن نسبت ظاهر می‌شود تعجب کرده‌اند که

بسیار بلند است حضرت ایشان فرموده‌اند که چه جای تعجب است که وی بقدر استعداد خود نصیب

می‌برد و این مصراع خواندند مصراع بقدر آینه حسن تو می‌نماید رو بعد از آن عرضه نوشته دیگر

نوشته که حضرت سلامت اکنون آن مدرکات از شعور دماغ و شکر آن … عالم و … نظر در

مده آنها آثار او هستم و خیال می‌آید نظر لیکن است که سابقاً نیز ظاهر شده بود که آنجا

علم تحقیق عالم داشت و حال غالب بود و در اینجا بغلبه حال علم تحقیق و قوت آن جهت بلکه علم

ویقین را که

ویقین را که هیچ صور آن حال است حضرت ایشان بعد مطالعه این حال فرموده‌اند که حال اصل است حضرت خواجه

ما آنرا فوق علم الیقین می‌گفتند روزی بخدمت آنحضرت نوشته که حق سبحانه و را که او داده و در آنها

تمام صفات موجود است شیون و اعتبارات ملکه را او بود در جواب حضرت ایشان در جواب فرموده‌اند که این

الوجود

حال اصل است مرتقدمین نیز گذشته است شیخ علاء الدوله سمنانی میفرمایند که فوق عالم الوجود عالم الملک

در عرضه داشت دیگر نوشته حضرت سلامت هر گاه … قریب میکنند و احوال اهل آنرا از عذاب و ثواب و الام و

انعام معلوم می‌نماید گاهی بخصوصیت عذاب و ثواب گاهی قبر را ملکه و گاهی منور می‌بینند و اگر هر مزار

بزرگ میرود و اثبات و تنعیم او در جنت معلوم می‌کند و الطاف و مراحم آن بحر زود حق خود مشاهده می‌نماید

و گاهی اعراض نیز مکشوف می‌شود و بعد از استفسار با نوف بسیار وجه از آن بزرگ معلوم می‌نماید

روزی بزیارت والدین رفته بود و حضور بختن دو رکعت نماز گذارده و بعد از ادای نماز گفتم

اللهم اجعل ثواب هذا لنبینا و جمیع الانبیاء و آل و اصحاب کل من الانبیاء و جمیع الاولیاء و تبعهم بارواح والد

بلفظ اجر که رسید ارواح جمیع مغفوران مقبره بلخ و ادر هر فن … که نیز در حق تمامی …

گفتم که می‌خواهم بوالدین ثواب جزیل برسد فایده نداشت الحاح و تضرع می‌نمودند که بختیم و در مقبره

شیخ ابو بکار این خود را انداختم دیدم که در جوار شیخ هر دو آمدند و مخدوم بار گشتند با ایشان وعده کرد

دم که وقت مراجعت نسبت بجده شما فاتحه علیحده خواهم خواند چون توفیق شده و در وی مزار شیخ بزرگوار

در قدم شیخ بر خواست و تواضع و تعظیم کرد و انواع الطاف و مراحم بجا آورد و دو برکت داده که از این

دعا کرده این بلده اسیلا یافته محفوظ خواهد ماند حضرت ایشان در جواب فرموده‌اند که حضرت خواجه ما

اسرار هم بکشف قبور اعتباری نمی‌نهند طریقه ایشان در زیارات مزارات آنست که مجازی قبر خود را

از جهت نسبت خاص حضرت محمد بهمت متوجه صاحب قبری شنیده بودند هرچه بباطن ایشان فایض گردد
از آن حال صاحب قبر دریافته دور مجلس هر قوم ملکان نیز طریق ایشان چنین است آنها را اعتبار نکرده
کرد و عجب خواهی افتاده و عجب سیر راه است وقتی دیگر بخدمت آنحضرت عریضه نوشته که حضرت سلامت
چنانکه از جناب مقدس بعد از تنزل جهل و حیرت متحقق بود و علم نیز بان منتظم گشت گویا اجتماع نقیضین بوقوع آمده
تنزیه سابق که ملاحظه اضافات درانجا ساقط بود و جهل متحقق به حال خود است و اثبات صفات و ذات را
و علم ذات موافق مذهب سنت و جماعت متحقق اما نه از آن قبیل که در آن واحد هر دو حالت اجتماع یافته
باشد بلکه در زمان علم است و اثبات اضافات اگر نظر کنند گویا تنزیه سابق در باطن محفوظ است
یا نه هرچند ورود این علم هم در باطن است میباید که آن تنزیه بهمان صرافت است و این زمان این علم
هم اوبایکی می شود و وقتی دیگر هم نوشته که حضرت سلامت در آن حالت که جهل و حیرت متحقق بود از سلوک
این طریقه ناامید شده بود از آنجهت که آیا استعداد خود را بیکبار میرفته دوران آیا نیاوده
کنجایش بهمبانیت و التجا و تضرع بحضرت صمدیت از این هم از خدمت صادر شده بود حق سبحانه
و تعالی بتوجه شریف آنحضرت میدان باطن را وسیع ساخته و آرزوی الفقا معلوم ساختند که این وسعت
میدان باطن که در نظر داری وسعت میدان دایره روح است امید که بر محبت و توجه [illegible] یابد
حضرت ایشان بکمال بشاشت فرمودند که جهل و حیرت به از علم و معرفت است امیر المومنین
ابوبکر صدیق رضی الله عنه فرموده اند العجز عن درک الادراک ادراک هرچند معامله بجهل صرف افتد
کار به تنزیه صرف میافتد و بوصول قرب سعی کنید که حال از جهل بعلم فرود نیاید و ظاهر با باطن در این
معامله متحد گردد آری بعد از نزول علم از جهل است و بعکس در عروج و حال تو حال عروج است نه نزول و

دیگر نوشته بود که حضرت سلامت

و دیگر نوشته بود که حضرت سلامت ظهور امور غیبی بر فقیر بسیار است اول آنکه از غیب بگوش باطن می شنود
و این امر چنین است گاهی بلفظ عربی و گاهی بفارسی و گاهی بهندی و گاهی به عبارت فهم منقلب میکند
حق سبحانه عیب الغیب میرساند [illegible] کلام متکلم منسوب نمی باید اما در اول بیدا است میبیانند که
از حق است سبحانه لیکن تعلق آن بحق جل و علا مفهوم نمی شود و ظهور آن را جهت معلوم نمی گردد و گاهی
چنان می شود که عرض مهمی میکند و منتظر جواب میماند یکبار می بیند مثلا اسم الیم یا اسم الغفور
التماس میکند اسم الکریم و آن هم اسم الکریم جواب میبیند و حقیقت این معامله را مطالعه
می نماید و بجواب این اسم تعین تام حاصل میگردد و گاهی چنان میشود که تمثل و تنزل امری حاصل
اطمینان قلب و رجحان آن بران حاکم میکند و گاهی امری را به نهجی که شنیده است می بیند
مثلا شخصی را صحیح می بیند که او بیمار است و دیگری را بصورت میت می بیند و مرده است
در سفر غایب خواهد که موت و حیات را معلوم نماید خود را از برای این معنی جمع میکند و اگر او مرده است
آمده چنانکه جسد را در نظر در آورده میداند که او زنده است و اگر لطف ارواح بظهور آید معلوم میکند که مرده است
و گاهی عالم را به نهجی در خارج است در باطن خود احساس مینماید از زمین و آسمان و کوه و بازار
و غوغای خاص و عام بطریق القیاس حیات و موت را از این فهم کردن خود آسان است و چگونه
در آن وقت اگر توجه نماید آنچه در دلهای ایشان است معلوم سازد و از آنجا که صفا دارند و اینمعنی
بار و را حاصل میشود اما آنچه در حق حضرت ایشان سلمه الله و ابقاه در وقت حلقه ذکر بظهور می آید
این است می بیند که ایشان گویا در سینه این کمینه مربع نشسته اند و در جای غیبت پیدا شدن
بر خواستن ایشان بلکه مقصد بر خواستن ایشان معلوم می نماید و گاهی این علم مخالف واقع
شده **واقعه** می بیند که گویا بمدینه معظمه رسیده ناگاه بمزار سید الابرار علیه الصلوة والسلام

آمده و دید که گنبد عالی از سنگ سیاه بر فراز آن گنبد بقدر یک گز ... باشد و مردم بسیار بسیار
بزیارت آن گنبد انوار علیه الصلوة والسلام میروند و هر چه میدیدند و غلو بسیار و در آن مزار ... گفته اند شنیده
من نیز در آمدم قبر آنحضرت را دیدم و بوسیدم و دیدم هست یک دو دست از زمین مرتفع و دیدم آن
نه بآن روش است که در هندوستان میسازند که مسطح میباشد بلکه بر روش زینه که ملاحظه از میان ... میشم
میسازند و تعویذ ... در میان ... شده بلکه تمامی قبر بشکل تعویذ است که در میان فرو رفته
بخاطر رسید که در گنبد آنسرور علیه الصلوات والسلام قبر ابو بکر رضی الله عنه هم هست و در آنجا هیچ قبر نمایان
نیست گفتم ظاهر در خاک آمده باشد کلندی گرفتم که خاک از بالای آن قبر دور کنم تا قبر ایشان نمایان
شود از قبر آنسرور علیه الصلوات والسلام شروع کندن کردم قبر کنار آمد گفتم شاید از روی آداب که
فروتر کنده باشند بلکه دست بدست تعمد ... کردم و کندن آغاز نهادم قبر یافتم و آنجا را کاویدم
خاک را از جمیع اطراف آن برداشتم و قبر چنانچه ظاهر بود احاطه اش دادم باز بخاطر رسید که قبر حضرت
عمر رضی الله عنه نیز در آن گنبد حضرت پیغمبر علیه الصلوات والسلام بوده است برابر قبر حضرت ابو بکر
رضی الله عنه هر چند کندم ... نشان از قبر نیافتم گفتم مگر قبر حضرت فاروق از جهت ادب صدیق اکبر
فروتر کنده باشند اینجا دو دست بدست ... نمودم و شروع در کندن نمودم از جانب سر قبر خاک
پاک برداشتم و قبر نمایان شده بود که گویا موذن اذان صبح گفت برای نماز رفتم با این نیت
که بعد از ادای نماز تمام قبر را نمایان خواهم ساخت درین اثنا بیدار شدم واقعه میدیدم که آنسرور علیه الصلوة
والسلام در مسجد تشریف داشت بقبله دو زانو نشسته اند بنده از بیرون درون مسجد در آمده دیدم که آنحضرت
نشسته اند بلا اختیار خود را بر قدم آنحضرت انداختم و بعد از آن برخواستم و هر دو دست برداشته ...

برای دعا

برای دعا ... الهی بحق ... که ... جانب ... عنایت فرمایند آنحضرت این آیه
خواندند سبحان الذی اسری بعبده لیلا من المسجد الحرام ... فرمودند که در خانه تو فرزند ... بعد از ...
اتفاقا در آن ایام فرزندی در خانه این فقیر بهم رسید بعد ... ماه در خانه فقیر پسر آمد محمد عارف
او را نام کرد و بعد از آن ... حمل فرزند ... پسر آمد تا آنکه حضرت حق سبحانه بطفیل و بشارت آنحضرت
علیه الصلوات والسلام والتحیة حالا هفت پسر دیگر داده واقعه میدیدم که پیغمبر علیه الصلوة والسلام
... لشکر ... تمام ... آمده ... تمام ... آورده
... مخدوم زاده ... خواجه محمد سعید و خواجه محمد معصوم ...
... ایشان ... لشکر را
... و فوج ... و ... بوده
آنحضرت از ... بیرون آمده اند ... جانب ... فرود آمده اند ... جا
آنحضرت سوار ... مخدوم زاده فرود آمده ...
در ... حضرت علیه الصلوات والسلام والتحیة ... و ... دیگر
... مخدوم زاده ... سوار ... آنحضرت علیه التحیة ... بار
در ... سعادت ... در دروازه که بر سر جاده ...
... آنحضرت علیه الصلوات والسلام والتحیة ... دروازه ... جا
... صلی الله علیه وسلم ... آنحضرت ... صفوف ... است ... و
... آنحضرت ... سیاه ... روی ... و ...
... اند ... مدام ... لشکریان ... اند

و از ان ایام ... [illegible]

او ... آنحضرت
ملحق گشته

از غایت لذتها که از رویت جمال با کمال آنحضرت فهمیدم بیدار گشتم تا مدت مدیدی آن لذت در دل این
فقیر باقی بود واقعه دیدم که سرور کاینات صلی الله علیه وسلم در خانهٔ این فقیر شده نزول کرده اند
و سر عزیزی شکسته شده بر بوریایی نشسته است گویا از بیرون خانه حضرت غوث الثقلین رضی الله عنه
در دیوار آمده چنانکه دیوار شق نموده چنانکه کسی در آب باید و اهل خانه ... اضطراب در زلزله افتادند
افتادند و گفتند یا رسول الله شنیده بودیم که این جوان چه گفت بشارت ... اما از راه شعور و نسبت
ندارد و غضب شکایت از خوف عتاب این واقعه بیدار شدم و توبه و انابت بجا آوردم و دو
آن شخص معلوم کردم اما شنوده بودیم که ... در آن روز ... واقع شده بود ... آنکس گستاخ
زاده خصوصا ... مسجد ... سرور کاینات علیه الصلوة والسلام ... طریق
جامع ... که ... آن شخص ... رسیده که ... بنجی ... که
کسی ... حدیث پیغمبر علیه السلام آمده که ... گفتم این ...
امری است معنوی نه صوری که ... آن ... ازین ... بگشتم واقعه دیدم که
گویا جای ده ... گویا ... عالی
گویا در آن ایوان ... پیغمبران علیه الصلوة والسلام نشسته اند و این حقیر در جای که آب ... که
نشسته است و شخصی پیش ... کتاب حدیث میخوانند ... نظر ... است ... ام
آنحضرت علیه التحیة از ایوان برآمده در باغ تشریف آورده اند ... آن لفظ را فرموده
و کاتب ... دروازه باغ ... آنحضرت تا سر دروازه همراه
این ... تمام حدیث ... آن حدیث ... گشتم ... واقعه
دیدم که از ... و از ... است و ... است

و جماعت سالکان و محمد و مالان که اسامی ایشان میدانند نیز همراه بنده بقصهٔ نماز فرود آمدیم جای در ده ورده تو
آنجا وضو ساختم و آب خوردم و چون از آنجا باز آمدم در باطن ... و ... من با این جماعت ... با
علامت گفتم قال الله سبحانه لی قد غفر الله لکم درجه ... دیدم که در شهر عظیم ... در
کاشانه و صفه ... در ملازمت حضرت ایشان قدس سره نشسته ام درویشی از بیرون در آمد
و بفقیر گفت که حضرت خضر علیه السلام بر در ایستاده اند ... اشارت و اجازت از حضرت
قدس سره یافتم ... برخاستم و بیرون شتافتم دیدم که حضرت خضر بصورت جوانی خوش
نیکو روی سفید ... بر در ایستاده اند سلام کردم بمجرد آمدن ... دیدم
ایشان میرفتیم سیر سلوک و طرق آن ... عرض کردم که
... فرمودند که تو نسبت ... که تمام عالم را ارشاد ...
اشارت ... حضرت ایشان ... سیر و سلوک حضرت خضر علیه السلام
بهمان راه دروازه حضرت ایشان معاودت نموده بودند ... حضرت ایشان در آن وقت
... از خانه بیرون آمده اند ... حضرت خضر علیه السلام گفتم که حضرت ایشان ...
... حضرت خضر ... حضرت ایشان رفته مصافحه و معانقه کردند بعد از آن
فرمودند که قطب ... حقیقت ... در خدمت حضرت ایشان ... و ...
حضرت خضر علیه السلام ... واقعه بعد از انتقال حضرت ایشان قدس سره در واقعه دیدم
گویا حضرت ایشان ... که طول آن نزدیک ... باشد
... گویا ... این حقیر ... ... دارد و دو

ازان ایوان خانه دیگریست که درون آن خانه دیگریست مانند آنکه در حمام حجرات متعدد ده
یکی درون دیگری شنیدم میگویند که این دوزخ است بخاطر این مسکین گذشت که درین خانها
درآیم و تماشا نمایم که کدام مردم در دوزخ درآمده اند از دو سه خانه درگذشتم و بدر
دروازه آن خانه که درانجا مردمان معذب می بودند رسیدم دیدم که در آنجا شخصی
بر در آن ایستاده با او گفتم که میخواهم که تا اهل دوزخ را تماشا کنم آن شخص گفت ازان روزی
که حضرت ایشان قدس سره ازین دیار رحلت نموده بجنت علیا تشریف برده اند بحکم الهی جل شانه
دروازه دوزخ بسته اند و آنرا مهر کرده اند بحال تعطیل است هیچ کس در دوزخ نمی رود
بازگشتم و این ماجرا بخدمت حضرت ایشان عرض نمودم فرمودند که راست گفته است
موکل دوزخ الحمد لله علی ذلک [illegible] علینا بارادته درج حضرت ایشان قدس سره [illegible] بر
مصلای قالی پشمین نماز گذارده اند و [illegible] حسب الامر مالک سجده بر پشمین مکروه است
و طریقه ایشان [illegible] در موضع سجده قدری جامه ابریشمی بر آن
مصلای پشمین دوخته بودند و سالها بران مصلا نماز گذارده بودند و بران قطعه جامه سجده کرده
اند چون آن پارچه جامه کهنه شده خادمان آن جامه را فرود آوردند و بجای آن دیگر دوختند
[illegible] این مسکین آن جامه کهنه را که بغایت متبرک بود گرفت و در دستار خود نگاه
داشت که بخانه خود در رفته آنرا در جای نیک بتعظیم تمام نگاه خواهد داشت اتفاقا شب در
و این فقیر نماز عشا را خوانده بخواب رفت و آن جامه به سینه در دستار بسته ماند
از دولت و عظمت و کرامت آنحضرت دران شب جمال جهان آرای حضرت سید عالم صلی الله علیه وسلم

دوازده بار بلکه زیاده

دوازده بار بلکه زیاده بخواب دیدم هر بار بیدار شدم و باز بخواب [illegible] میدیدم و باز [illegible] علیه السلام [illegible]
می نمودم درج در ایام تحریر این کتاب حضرت القدس [illegible] شب جمعه [illegible] دیدم که باغی است
بغایت زیبا و دروازه دارد و بنهایت عالی حضرت ایشان را دیدم که در دروازه آن باغ بر تخت
با دستار نشسته اند و دو سه کس دیگر نزد آنحضرت بر صف نشسته اند با دستار [illegible] مردم
و دست بر زانو بسته گویا جانان در بدن ایشان نیست و مردم بسیار فتوح علی التوالی و التواتر می آرند
و این درویش گویا در خدمت ایشان [illegible] میگیرند مردم که بسیار فتوح می آرند
و میگویند که این مسکین از حضور حضرت ایشان [illegible] دارد [illegible] با تحریر
نزد این مجلس مقدس این فتوحات [illegible] نمودم گفت فرمودند درج [illegible] دیدم می نشستم که حضرت
ایشان گویا بر مسند قطبیت نشسته اند و دست مبارک خود [illegible] بر قطعه کاغذ مینویسند قبول فلان
بران مهر خود میکنند این حقیر را گویا فرموده اند این قطعات قرطاس را نام هرکس که باشد باو
برسان و این خدمت [illegible] حواله شده بخشش بر قطعه کاغذی به دست خاص نوشته
اند که قبل [illegible] و بالای آن مهر خود مزین ساخته با نهایت مرحمت و غایت عنایت بخشش
دادند و من آنرا [illegible] و تواضع از دست مبارک ایشان گرفتم و در دستار خویش نگاه
داشتم بعد ازان کاغذی دیگر مهر خود عنایت فرمودند که دران کاغذ نوشته بودند قبل اعمال الله
و فرموده اند [illegible] عالم [illegible] این فقیر بود و مرید آنحضرت همچنین [illegible] کاغذ
مهر میکردند و قبل [illegible] می نوشتند و باین حقیر میسپردند و من بهر کدام میرسانیدم الی ما شاء الله
تعالی و در آن وقت چنان معلوم شد که قبول [illegible] هر فرد از افراد عالمیان باختیار حضرت ایشان
والله است [illegible] اینحقیر را مقصد این خدمت ساخته اند درج شبی [illegible] دیدم که گویا

حضرت ایشان قدس سره در روضهٔ منوره حضرت نشسته اند و مریدان و طالبان در پیش ایشان حلقه
زده اند بعد از ساعتی می بینم که حضرت ایشان سرور کاینات علیه و علی آله الصلوات والتسلیمات اند و
جماعه که حلقه کرده اند صحابه پیغمبر اند و درین اثنا دیدم که جبرئیل امین از آسمان فرود می آید تا آنکه بحضرت آن
حضرت علیه التحیة رسیده و سلام حضرت علام جل جلاله بآنحضرت رسانیده و باز عروج بالا کرد
فاصله بید و زانو بنشست من بکار از اصحاب آنحضرت که پهلوی من نشسته بود گفتم که نزول جبرئیل انقطاع
پذیرفته بود و الحال وجه نزول جبرئیل چه باشد گفت بدانستی که جبرئیل جهت تناول سور پیغمبر صلی الله علیه وسلم فرود می آید
قدسیه حضرت ایشان همواره در ماه رمضان المبارک ختمات ثلاثه قرآن می شنیدند با وجود کبر سن
و ضعف بنیه و از هر طرف مردم دیگر را التماس میکرفتند و اکثر مردم را غنوده بکا غلبه می نمود کلا و حضرت
ایشان را در حین استماع قرآن در تراویح غنوده نمی شد این فقیر عرض کرد که حضرت سلامت تمام مردم را
غنوده نمی برد از کرامات ایشان است که هرگز هیچ غنودگی نمی آید فرمودند که شنوای بحر قرآن نمی گذارد که
دراکی جای کنجایش بود کشان کشان بجانب خود می برد قدسیه روزی حضرت ایشان در میان کبار اصحاب نشسته بودند
فرمودند که لطف است که بر السنه ارباب این طریقه جاری است معنی آن چیست عرض کردند که حضرت
خود کرم نموده عنایت فرمایند که پیروان ایشان انداختند و منتظر گشتند بعد از آن فرمودند که مراد از نسبت
نسبتی است که میان سالک و حق سبحانه است قدسیه روزی یکی از خلص اصحاب در حضور این فقیر از ان
حضرت پرسیدند که سر چیست که در ذکر لا اله الا الله ابتدا از ناف نمایند و بعد تا سر کشند از کجای است
کشف ایشان آورده بر دل ضرب کنند تا کسی بمراقبه فرو برند بعد از آن فرمودند که درین صورت تعرض
لا بد امر شود فهم من فهم قدسیه روزی این فقیر از آنحضرت قدس سره پرسید که در اخبار آمده که
آنسرور علیه الصلوات والسلام در نماز اسرع و اتم بوده اند یعنی نماز را از همه بسرعت تمام می گذاردند و هیچ

دقیقه از دقایق

دقیقه از دقایق ادا سرع را کذاشت نمی کرده اند این معنی چه طور تواند بود فرمودند که مردم در نماز وقفات بجا
بسیار میکنند اکثر را مشغول ارکان و آداب نماز باشند و لی جا تعلل و تعطل نمایند نماز ایشان نیز
اسرع و اتم باشد قدسیه روزی در مجلس مقدس آنحضرت حاضر بودم فرمودند که در شریعت غرا در نماز
تکلیف احضار قلب نکرده اند خضوع و خشوع که صاحب شرع فرموده است که نظر در قیام بسجده گاه
دوزد و در رکوع به پشت پای و در سجده به بینی و در جلسه به کنار خود لیکن سر درین معنی آنست که بند کردن
نظر تاثیری است در جمعیت خاطر دل و هر که چشمش پراکنده نشود دلش پراکنده نشود روزی کاتب
حقیر را شغل فرمودند گفتند که هرچند چشم پوشیدن در وقت ذکر شرط نیست اما تا دل ملکه نکرده
چشم پوشیده باهم مشغول باید کرد و در چشم فرو پوشیدن اثری عظیم در حصول جمعیت است حضرت
خواجه کلان قدس سره العزیز هم درین باب حدیثی روایت کرده اند و آن حدیث را بر خوانند خوش گفت
بیت اگرچه دیده بود پاسبان تو ایدل ** بهوش باش که نفتد تو پاسبان خود را قدسیه روزی حضرت ایشان
فرمودند در معنی حدیث نبوی علیه الصلوة والسلام که الحیاء شعبة من الایمان اکثر بخاطر علما آن رسیده که ایمان را نصیحت
کرده است که آنحضرت علیه الصلوة والسلام بعضی از او را از ایمان فرموده اند شعبه این باب کرده اند شیخ
از علوم ساختند که مردم با او از نوع حیای بهره نظر میکنند و آنرا شوم می انگارند و از دین راه کارند علاوه
درنده پیغمبر علیه السلام فرموده که محبت کرسنه از ایمان است یعنی هرگاه دیر دوست از دنیا رود
دشنام نگویند و نظر از کفر نیست و ترک آن از ایمان قدسیه روزی بتقریب صحبت یکی از خدام
خود آنکه نام وی بر زبان آرند در مجمع اصحاب فرمودند که قلب را مطلب نسبتی است خاص که هیچ چیز را با آن
نسبت با دل نسخه نیست هرچند قلب کافر بود و پس ابتدای دل هر دل که باشد الحقیقه
حق است سبحانه که ابتدای کار بکار سرایت کنند و فکر از نسبت و خصوصیت در میان ایشان باشد قدسیه حضرت ایشان

میفرمودند که در نماز رعایت سنن و مندوبات و آداب کما حضور قلب می‌نماید چه این رعایتها همه قرات
زیرا که یاد کرده همه مرتبت سبحانه و توجه باو تعالی این حقیر را رساله در علم قرائت بعبارت عربیه بدست افتاده بود
رسیده که آنرا بخدمت ایشان میگذرانم که آنحضرت بعلم قرائت ذوق بسیار دارند بهمان نیت آن
رساله را در بغل انداخته و بخدمت شریف ایشان شتافتم بعد از آنکه بدولت ملازمت آنحضرت در
یافتم بمجرد دیدن و رسیدن فقیر فرمودند که در بغل تو چیست گفتم که رساله ایست در علم قرات از بغل خود
برآوردم و بر دو دست خود نهاده نزد ایشان بردم از دست بنده گرفتند و مطالعه نمودند بعضی از
مواضع آنرا در آنجا تحقیق نمودند بعد از آن بجانب من نگاه کردند و تبسم کرده فرمودند جزاک الله
خیرا رساله نیک گذراندی گفتم حضرت سلامت فقیر بهمین نیت آورده بود که میگذراند حضرت
ایشان کرامت کردند آنحضرت رساله را قبول نمودند و در خلوتخانه بالای طاق نگاه داشتند چون
از آن مجلس مقدس برخواستم در دل فقیر خطور کرد که این رساله نادر و لطیف بود که حضرت ایشان
مطالعه آن اینقدر حظ کردند اگر پیش فقیر بودی و با نقلش میپرداختمی بعد از آن گذارده می‌بایستی بودی
روز دیگر وقت نماز پیشین چون دروازه خلوتخانه کشادند فقیر بخدمت ایشان رسید که حضور
حاضر شدند به بنده خطاب نمودند فرمودند که ای فلان امروز در قیلوله می‌بینم که آن رساله را از من
می‌طلبی اینک رساله در طاق هست برو بگیر خوف بر من غالب شد که آنحضرت بر خطره من مطلع شده
اما انکار خاطر خود مرا زیبا نمود عرض کردم که حضرت سلامت این واقعه احتمال تعبیر هم دارد
که بنده طلب تعلیم قرات از حضرت ایشان میکند فرمودند چنین نیست چیزی دیگر است دل خود را
به بین که چه گفته است کرامت این حقیر هرگاه در حلقه ذکر حضرت ایشان می‌نشست توجه
آنحضرت را بسته در دل خود نشسته میرفت و مشغول میبود در حقیقت تا آنکه حلقه آخر می‌شد

جلد چهارم [illegible]

چون میدیدم که صورت حضرت ایشان از دل این مسکین برخواست چون چشم وا میکردم مطالعه می‌نمودم که
حضرت ایشان نیز برخواسته اند با من متحیر اند بی تکلف تحریر نموده و تصحیف نکرده بودند بی تصرف حضرت
ایشان بر لطائف طالبان کرامت شبی بر بستر خواب نیم بیدار بودم که گویا دو کس آمدند بر بستر من نشستند
هرچند قصد کردم که خود را خلاص نمایم نتوانستم بیقدر طاقت شدم که لا حول و لا قوة الا بالله العلی
العظیم را بر خوانم آخر به زور تمام خود را خلاص کردم شب دیگر هم چنین واقع شد چون کار از حد
بر گذشت ملازمت حضرت ایشان رفتم ملتجی و متضرع و درین اثنا فقیر عیش دیر دارد حضرت ایشان
را دیدم که میفرمایند که در مکان من باش و دو سه شب هرگاه که خواهی که بخواب روی دو رکعت نماز
و بخواب رو که بیدا نتوانند رسید بعد چنانچه شب در مکان وقت خواب بستر خود در آن انداختم گفتم
یا معشر الجن شما را دو رکعت نماز حضرت ایشان بیده هم از در خواب بیداری بر من حاضر شوید نام حضرت
را بر زبان آوردم آن شب آرام تمام رسیدم چند شب بر همان قول عمل کردم هیچکس از جن بر من حاضر نشد
شبی از غلبه خواب دو رکعت را فراموش کردم میان خواب و بیداری آرام کرده کشیدن دیدم که مرا خفه
میکنند از خوف بیدار گشتم همان کلمه را بر زبان راندم هیچکس از جن بر من ظاهر نشد بعد از آن تا مدتی
این عمل را ملتزم بودم و هرگز اثری از آثار جن ندیدم کرامت فرزند ارجمند شیخ محمد افضل دوازده روز
در ایام صغر سن بیمار بود و تب محرق و شدت این اشتداد آب سیاه و بر زبان مر زبان او جاری کرده
من در آن وقت حاضر گشتم و پرسیدم که تو کیستی گفت برادر من جنی ام در فلان ماده دان که در خانه
شما است می‌باشم گفتم که تو را از فرزند شناسی که جهان با من در آن و غرض من چاپی و فرزندان مرا
آسیب میرسانی ما مریدان حضرت ایشانیم گفت حالی ساعتی از روضه مطهره ایشان حاضر آمده ام

بگذارد و اورا نیز اهلاک کردیم بنده هزار ملایک فرا حضرت ایشان بعد نیاز و شکستگی عرض این حادثه
نمودم آموزیدا از عزا آنحضرت بگوش هوش من رسید که بجانب تو بود که فرزند ترا صحت شد و این معنی از خانه
تو بیرون رفت که چون بجانه تمام بخانه خود آمدم دیدم که آن فرزند عزیز صحت یافته بود و اثری از آن عارضه نمانده بود و بعد از آن
الی یومنا هذا آن صبی بمجلس بزرگواری خانه این فقیر آمد و از سر رسانیده کرامت چون دفتر ثالث مکتوبات قدسیه
آیات باختتام رسید و چند مکتوب بدوستان دیگر نوشتند بخاطر فاتر این حقیر گذشت که جامع این
دفتر رابع من باشم چنانکه دفتر اول را مولانا یار محمد جدید تمهید نموده و دفتر ثانی را مولانا عبد الحی و دفتر
ثالث را خواجه محمد هاشم کشمی جمع نموده اند روزی در خلوت این نیت را عرض نمودم چون عرض آنحضرت
رسانیدم لمحه سکوت نموده فرمودند که وقت کجاست و فرصت کو الحال این تقلیل حاصل باید کرد که حالات
ما بین چند روزه [illegible] کار از عوام گذشته است ما یام انقضا دهند تو خود آخر خواهی خود را با فتنه
بعد از ایام معدوده از این مقصود آن آفتاب عالم تاب رو در نقاب تراب کشید کرامت
دور از امروز در بالای [illegible] داغ سفید از برص پیدا شده بود حیران و پریشان گشتم گاه بخاطر
من می‌رسید که وطن بگذارم تا یاری رسولی در وطن نماند گاه بخاطر می‌گذشت که خود را هلاک کردم
روزی حضرت ایشان قدس سره از حلقه با مراد جمع خواسته خود خواستند که درون محل بروند من خلوت
یافته خود را در دروازه رسانیدم و بخدمت آنحضرت بعد بر بیع و حزن احوال خود نمودم و نشستم
و آن داغ را بایشان نمودم فرمودند هیچ غصه نیست و هم نمکی بر طرف خواهد گشت فرمودند ایشان
بنا دست او و دفع برص داغ [illegible] شد اما آنروز تمام روز تا شب آن داغ نمایان بود
چون صباح کردم دیدم که اثری از آن داغ نبود شکر خدا جل و علا بجا آوردم و ایمان به ایقان

بار من دخل

کرامت سه صلوات حضرت ده گشتند کرامت روزی حضرت ایشان در جماعت خانه خود درآمدند و
حضرت مخدوم زاده‌های عالی‌قدر جامع اعز خواجه محمد سعید و خواجه محمد معصوم سلمهما الله سبحانه همراه بودند بحجره
دار القرار اندرون نشستند این حقیر در آن وقت نیز در طرف قبله از قبه منوره مخدوم زاده اعظم اعز خواجه محمد صادق
قدس سره جا نشستند و معارف آغاز کردند این حقیر بطرف دیگر از آن قبه نشسته بودم اندیشیدم و من استراق
سمع میکردم و معارف میشنودم و در دل آرزو داشتم این معنی کردم که چه شود که مرا نیز طلبند و اجازت
حضور در خلوت فرمایند تا سخن بانجا رسید که خطره عجیب در دل [illegible] کرده در عمر خود دهند اتفاقا
مرا نیز در آن ایام حالی بدین منوال بود که خطرات از دل منقطع شده بود دانا روی نموده آنحضرت [illegible]
[illegible] نشستم در آن میان حضرت ایشان نام این مسکین را بر زبان مبارک آوردند و فرمود کرده گفتم لبیک و در آن خلوت
خاص حاضر شدم فرمودند که بنشین که تو از جمله [illegible] اهل عیال مایی و در خلوت حاضر شده باش که تقدیم
علم [illegible] حصول حال [illegible] بهر وجه [illegible] حالی بود و [illegible] که خطرات [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] این خطرات در نفس است که تعلق [illegible] کرامت [illegible] ایام و ما [illegible]
و [illegible] فقیر [illegible] و [illegible] گشتم که اطفال صغار
و [illegible] در همان وقت [illegible] حضرت ایشان [illegible] آنحضرت حاضر شدند
و فرمودند که آن [illegible] اکرم [illegible] صحیح خواهد شد
و بعد [illegible] حضرت ایشان [illegible] رسیدم [illegible] در خانه

کفن آن کس در خلال عوض خانه هست بهمان جائی که حضرت ایشان فرموده بودند شان دادم بعدها وفات
بزرگوار گشتم و با نهاد از آنجا برگشتم و بیرون شتافتم و فقیر را بسیار سخت آنجا دادم بخوبی صحت گردیده
بود که آتش بر طرف شده آن سال شیخ طاعون غالب گشت در این بکبار زن بعضی عورات مستورات
از محرمان فقیر و عم شیخ محمد که شیخ فاسده بود طاقت رسیدن بملازمت حضرت ایشان
نداشت بفقیر محول شد که ما طالب طریقه ایشان مشغول کنان گفتم عزیزان اجازت نداده ام از حضرت ایشان
رخصت گرفته شما را شغل خواهم گفت چون بملازمت آنحضرت رسیدم عرض داشتم که بعضی از
صالحات این فقیر طلب شغل میکنند درین باب چه حکم میشود فرمودند عمل نمایند و اسم فراموش کردم فرمو
دند که آن اسم شغل بگو بلکه گفتم که شیخ محمد را هم شغل خواهیم گفت که ایام مشغولی و تمام پیری
دیگر گفتند که پیر او آمده بود و از جانب او التماس شغل میرسید و بخانه وی رفته او را مشغول ساختم بگوی
بخاطر فقیر گذشت که اجازت مقید است بهمین اشخاص دیگر را هم اگر مشغول کنم مجوز نباشد بعد از
این خطره و رای استغفار گذشته بود که فرمودند ترا اجازت مطلق است که تو اهل عیال ما بعد از آن
این فقیر آن عورات و بعضی خود و آن پسر دیگر شغل گفته بعد ملازمت رسیده احوال این جماعت بتفصیل بر سید
عرض کردم که همه را مشغول گفتم و بعضها بتوجه حضرت طلب و ارکرفته فرمودند الحمد لله علی ذلک بعد از آن
چند کس دیگر را هم تلقین ذکر کرده احوال … مستغرق … بملازمت حضرت معروض
داشتم خوشوقت شدند و فرمودند جمعی خواستم که … ارشاد خلق … کثرت عیال
ترا فرصت … ایام که … عزم … دار الخلافه اکبرآباد … بر این …
… زیارت قدوة المحبوبین شیخ شرف الحق والدین ابو علی قلندر
قدس سره … همراه بود … اشتیاق زیارت شیخ بزرگوار

السنة حالا فنی

داشتند چون قدری چند بجانب بسیار آن دروازه بسوی مزار آن بزرگوار برداشت از عقب او شتافتی و آن نیز
از عزیزی بر دل این مسکین وارد شد که نزد ما بیا و ما را زیارت کن که صاحب ولایت ایم مقام مابیم یاران همان
این معنی را کردم همه متعجب شدند که او بود حضرت شیخ بزرگوار درین دیار صاحب ولایت خواهد بود بهر حال
برگشته و با آن اشارت روان شدیم نزدیک دروازه جانب علی آن مسجد با طاهر شد و معلوم گشت
که آن اشارت از همانجا بوده است در احاطه آن در آمدیم و پیش صحن مسجد مقابر بسیار بودند و از حضار مسجد
پرسیده شد که درینجا مزار بزرگوار است گفتند بلی خواجه شمس الدین که صاحب ولایت این مقام است در
اینجا آسوده است گفتم این معنی را شرح و بسط بگویید گفتند ایشان خلیفه حضرت خواجه معین الدین اجمیری قدس سره
اند چون حضرت خواجه ملک هندوستان را بحکم حضرت حق بخواجگان اولیاء الله قسمت نمودند ولایت این بخواجه شمس الدین
ترک دادند و خواجه شمس الدین بامر پیر دستگیر خود باینجا تشریف آوردند بعد استماع این کلام که مصداق کشف
صحیح صریح بود در مسجد مزار خواجه شمس الدین ترک قدس سره در آمد بمجرد در آمدن انوار آن بزرگوار ظاهر گشت
و مر این درویش را دریافت و از آثار انوار ظاهر و باطن این مسکین منور گشت و مر دل و خاک که
لازم آرام و جمعیت است هویدا گردید قبر مبارک را بوسه داده بتواضع تمام روبروی قبر نشست و
مشغول گشت لطفهای بیکران از آن دریای بی پایان اسرار معنی مشاهده نمود و نسبت خاص خود را
که بر ایشان بجوید داشت بر این فقیر افاضه نمودند و رخصت فرمودند از آنجا روز دیگر روانه بهادر
آنکه بسواد حضرت دهلی که از سویدای چشم روشن تر است افتاد و آرزو داشت که بزیارت مزار
بزرگوار حضرت خواجه محمد باقی قدس سره که از دوستان شنیده بود که در سواد طرف در آمدن این بلده
معظمه واقع است مستفید خواهد شد غالبا چنین پیش از این بزیارت آنحضرت مشرف نشده بود و اتفاق
مقام را نمی دانست و رفقا نیز خبر نداشتند اتفاقا همان آن کوکبش بهمان راه بطرز سلوک … نمود

و گفت که منزد دو کرده از دیهای جانب دو درم این منزل را بجا گذرانید متوجه منزل دیگر می شویم چون اندرون وا داد
که یکی از زیارات حضرت خواجه نخود دوم بملازمت حضرت خواجه زاده با چرمال نصیب گشت و در اثنا
که غنم و غصه منجر دو با بهلیان منازعت و مخاصمه در گرفت کار بجای رسید که از هر دو طرف طایفه وارد
و برین مسکین مکشوف گردید که مزار حضرت خواجه بزرگوار درین باغ بهمین جاست مکرر و
موکد با الهام این کلام العلام داده‌اند و چون فلق صبح روشن گشت و بفضل رسول خود را از بهلیان
روان به آنکه فکر شکستی درست و باکره باشم بشوق تمام و ساکن ما لا کلام آمد ختم و بسوی آن
باغ شتافتم و دران باغ در آمدم و پرسیدیم گفتند هم درین باغ مزار حضرت خواجه است
شوق و آرزو مندی از یکی بزرگ گشت بر دیدیم بقعه رفیعه منیعه در آمدم مزار حضرت خواجه را
از میان قبور شناختم بی آنکه کسی بیان کند بعد ازان مجاور در رسید و مصدق گردید بحق
مزار اینست که انکسار و اضمحلال ازان می بارد و قدم آنحضرت افتادم و دست و رو نهادم حضور
دست داد که هزاران هوشمندی بزدان بگویی نه بیرزد از بروز نمود که هزاران نسخ
به پاسنگ آن نخرند تا وقتی و حدتی بخود افتاده بودم دران افتاده که و در فتح حضرت خواجه
را دیدم و بپای بوسی آنحضرت مشرف گردیدم مراحم و عنایات که آبا را ابنا نکنند در حق این نیاز
مندی بجا آوردند و بفرزندی قبول فرمودند و نسبت خاصه خود عنایت فرمودند و فرمودند که
نسبت خاصه من معیت حق است این نسبت را بپیر زاده تو خواجه محمد سعید عنایت از فرط محبت
و جذبه اعتقاد که بمن داشت اخذ نموده است وی آخر سر انجام خواهد داد جذبه عجبی در خود یافتم
و محبتی که بغیر بذات بیچون داد خود دشت پیدا نمودم تا آنکه این منزل را بپیر زاده برجاده توفیقم
و اینجا در جواب گفتند که سعی کنید که ما حرف زنیم از غیر محبوب حقیقی جل شانه در نظر نماند مگر متفکر
بصیرت

شدم

شدم که غیر در نظرت و مقتضای محبت نسیان ما سوی دارد و تفکر ملهم شدم که نسیان
ما سوی در دوام این نسبت و این معیت حق دیگر است که دولت حصول پیوندد چه بجهیم و بجوئیم الدین
سر چشمه نبوت سر چشمه‌اند و الله معنا الذی مقام نامست و آن مرتبه نسیان ما سوی محبت ذاتی است
در حضور شیخ تو بحصول پیوسته بود و آن را بمراحل دور تر گذاشته بحق جانان او در جوار مزار مبارک
حضرت خواجه قطب الدین کاکی قدس سره قربانی سرپا سکنی و انبساط نظر در آمده بطرح وضع تمام
آنرا بوسیدم و در و سرو بر پای آن شستند متوجه گردیدم حضرت خواجه بر اینست تا بود از مزار
سر بیرون آوردند چنانکه نصف بیرون و نصف درون قبر بود و نصف پیش پیروان است و در همان قبه جا
مزار زاییده و میفرمودند که آن نسبت معیت حق که فقط محمد فیض شود داده است و این
نسبت نسبت حضرت آنرا یک نگاه بیداری و خود را از حضرت دانسته و از مالکو باغ و درجای باز جا کرده
و در گوشه نشستم و لحظه آمدند و بر خانه مخلوق بر خود بیند آنکه ازین سفر چو پیر ازان
بجا آنجا باید عرض کردم که حضرت الله خانه بر آمده‌ام یکبار با اکبر آباد و بیرون رفته و باز گردم و آنچه فرموده اند
ان شاء الله تعالی بعمل آرم فرمودند که زود باز گردی و رخصت کردند هیچ معلوم نگشت که بیرا از
سوار برادران با این حرکت و تا زانندن را چه سبب خواهد بود زیارت جمیع حضرت خواجه محمد باقی
که نزدیک مزار حضرت خواجه قطب الدین کاکی بود دانستن آنجا تنها نشسته میگذرانند و
نصف شب پیش مزار حضرت خواجه تا آخر شب می نشستند احیرت و تعجب از فرموده حضرت
خواجه قطب الدین روی داد که مگر این نسبت نسبت چشتیه است که حضرت خواجه از حضرت خواجه
قطب الدین گرفته اند اگر چنین بود چرا نفرمودند که این نسبت چشتیه است نسبت نقشبندیه است
این خلجان همیشه در دل او دست بعد ازان با کبر آباد رسیده و کاری که در پیش داشت با یک

پس از اتفاقاً سلطان وقت را در آخر شعبان بعزم زیارت حضرت خواجه معین الدین اجمیری سوار هم
اتفاق افتاد و فقیر را نیز داعیه زیارت حضرت خواجه معین الدین قدس سره دامنگیر شد بر فاقت عسکر سلطان
روان شد چون با جمیر رسید بزیارت حضرت رفته باز کارهای دینی و جهی زیارتگاه مسلمانان معین با عظمت و شکوه
و جماعه طلاب با دستارها شده و خوبیست چون ملوکانه واز ورود و کثرت لشکریان و غلوی زوار داشته امرا
و ملوک بزیارت غریب بحالت گرفته بجانها آمده بر گشته بجا آمد فقیر بر خلاص و حرمت و با وی هم
خانه بود حقیقت ماجرا را با وی در میان آورد و او نیز ترغیب و تحریص بزیارت نمود و او صد روپیه برای خرج جا
داد و حضرت خواجه را هم رفت تا زیارت آن باشی میسر آید باز بزیارت رسیدیم و آنجا زیارتی نمود صد
روپیه صد را هزار روپیه مجاوران ببینند که زیارت محل الحصول نمود حج الاکبر متصل بلدیگر قصد میکردند که بکرد
در آیند و جمعی دیگر بخیال عزم آن داشتند که بر در آیند و تدارک اینها موجب ایذا دیگر گشت و بعض
بعض دیگر در میان جرح شده اند و جان بر باد میدادند غرض که آن هجوم و عموم و علو و غلو بدیدن خلق
مزار نشنیده بود مانند دیده مهر ارحیلی نمود بر گنبد عالی آنحضرت و دست رسانده
بمزار آن بزرگوار و توجه شد بهمان لحظه خاطر گذشت که با حضرت خواجه این همه کثرت را چرا
قبول کرده اید و یقین است که از شما نخواهید هرگز این غلو نشود فرمودند که عزیزا اسلام است
بعد از آن مرتبه دیگر بزیارت حاضر شد یک شب تمام شب در مسجد آنحضرت که رو بروی
مزار ایشان واقع است و آن از سنگ مرمر ساخته اند گذرانده و آخر شب که خلوت شد بزیارت
آنحضرت در رفته مشغول و را امده ماندند مدید که نشسته باز همان خطره در خاطر گذشت بلکه بر زبان
جاری یافت که یا حضرت خواجه این همه غلو و کثرت مکر مزاحم نسبت شما نمی شود فرمودند
که ما را قطب الاقطاب دیار هندوستان ساخته اند و روا کن مهمات و حاجات خلایق را بما

مربوط کرده اند

مربوط کردانیده اند ایشان را از رجوع بما چاره نیست و ما را از امتثال امر علاج نیست و بایش مرتبت
ما را میسر است بعد از آن فرمودند که آن نسبت که خواجه قطب الدین بخواجه محمد [illegible] داده بود و او بخود داده
از من گرفته بود و آن نسبت از من است از اینکه نگاه و داری که تو از ما یی عرض کردم که یا حضرت
خواجه بنده آن نسبت را نسبت حضرت خواجه ها میدانست و از فرموده ایشان و حضرت خواجه
قطب الدین چنان ظاهر میشود که این نسبت چشتیه است فرمودند که این نسبت خواجه ها است که
خواجه یوسف همدانی بما از زبان در رشته بود بعد از آن مرتبه دیگر بزیارت مشرف گشت فرمودند
که بوطن خود باز گرد و از آنجا بنشین و راه آمد و رفت بجانها مردم بربندد و از آنجا بگیر بعد از آن
که مراجعت کرده بحضرت دهلی رسید بزیارت حضرت سلطان المشایخ قدس سره کرد و تمنا
نمود که محبوبیت نیز بیستر عیش و عشرت آرمیده است و فرمودند که هرچند معنی محبوبیت صحبت نسبت
ما است اما این که حب مرفقی مما ما امیر شد اما بر ما محبوبیت غالب است و فرمودند که بیا بروی
مشایخ نقشبندیه و خواجه وارد و تحمل و تحمل و وقت برآمدن از حضرت دهلی بزیارت قدم
مبارک حضرت رسالت پناه مشرف گشت و آنچه مجاوران در قدم معظم می انداختند به همین نمود
بیا شامید و گریه ها دست داد و در آنجا معطر گشت و از آنجا بیرون آمد و آرزوی آن
داشت که باز بزیارت حضرت خواجه محمد باقی قدس سره مستسعد گردد و در این میان پاره راه
رفته بود مکشوف شد که در این باغ مزار حضرت خواجه است در آمد و قدم بوسید و حالها و وجدها
و لطفها دید بعد از آن به پانی پت رسید باز بزیارت خواجه شمس الدین ترک مستسعد گشت الطاف
و اشفاق بی اندازه از ایشان مشاهده نمود بعد از آن بزیارت شرف الدین ابو علی قلندر سربلند
گردید بعد ادای مراسم فرمودند که ابتدای نسبت در حضرت نیکی چند گاه بر طبق قول بوقوع پیوست بعد از آن

ابتدای صبر و تحمل است واقعه شبی درواقعه میبینند که عالم تمام از آب پر است و من همراهی مخدوم
هر چند پیشتر میروم از آن راه عمیق تر پیش می آید بازگشتم و براه دیگر افتادم دیدم که کعبه
مکرمه است و این آبهای عمیق به لمس آن غرق شده و غلاف سیاه بر آن پوشانیده اند و آن
پشت کعبه بود که بجانب آب بود اما پهلوی کعبه در حرم دروازه بود بعد از آن راه در اندرون
کعبه دیده دروازه ایست وسیع چون دروازه ایوان و جامه سیاه در پیش دروازه فرود
انداخته اند برداشت دیده که بر دیوارهای درون کعبه توریت نوشته اند آخر اوراق وقت
بر خواندند و پرده فرو هشت بعد از آن به بلندی برآمد که آنجا تمام آب و رطوبت نبود تمام
عالم مثال شهابان پیدا شدند و ضیافت ها کردند بعد از آن واقعه این واقعه بخاطر این
فقیر چنان گذشت که این درویش از ولایت محمدی و ولایت موسوی نصیب است و این
واقعه با تعبیر بخدمت مخدوم مخدوم زاده ما خواجه محمد سعید سلمه ربه مذکور ساخت فرمودند
که بخاطر ما هم چنین می گذرد والسلام اولاً و آخراً علی سید الاولین والا
خرین محمد و آله و اصحابه اجمعین قد تم الکتاب المسمی
بحضرات القدس فی مقامات اکابر النقشبندیة
و درجات اعیان الاحمدیة

فی بلدة الکابل حماها الله عن الآ
فات والشرور [illegible]
جمادی الاول سنه ۱۱۴۶ هزار و
صد و چهل [illegible] تمت تمام

م م م م

[illegible]

در حال وداع حضرت ایشان ما با خلف خلافت بسر هند حواله کرده بودند غالباً
چون حضرت خواجه قدس سره رحلت فرمودند و حضرت ایشان قدس سره
بجهت فواید اهلی شریف بردند خدمت میر رقعه مشتمل بر شکسته دلی و غربت
و مسکنت و بی نصیبی و بی استعدادی خود و تذکیر وصیت حوالت حضرت خواجه
قدس سره و بحضرت ایشان ما نوشتند و معروض داشتند که براه وسیله برحمت
ایشان غفران میت که نسبتی بخاندان سید المرسلین صلی الله تعالی علیه وسلم
دارم بجد سید انبیا علی آله الصلوات العلی بر من ترحم نمایند حضرت ایشان از
مطالعهٔ آن عریضه رقت تام حاصل شده فرمودند که میر بی دلی نکنند ان شاء الله
العزیز خوبتر خواهد شد و نیز فرمودند که در میان اصحاب حضرت خواجه قدس سره
میر با ما مناسبت خاص دارد چون حضرت ایشان مرجعت بوطن مالوف فرمودند
میر را در کنف اشرف عنایت و تربیت خود گرفته بسر هند آوردند میر سالهای سال در آستان
فلک نشان حضرت ایشان گذرانده اند تا آنکه یکباری حضرت ایشان را ضعفی قوی روی
داده ما را که در آن بیماری موت و حیات را باختیار ایشان گذاشته بودند بخاطر
آورده که شاید ما را بحال اختیار افتد بر آن آمده اند که امانت حضرت خواجها قدس سره
الله تعالی اسرارهم باهل آن باید سپرد در آن وقت شایان تحمل آن بار جز مخدوم زاده
کلان اعنی خواجه محمد صادق و حضرت میر دیگری را نیافته اند آن امانت را بایشان
سپردند و بعضی مقامات بر حسب استعدادات این دو عزیز هر یک افاضه فرمودند
بعد از آن بالتماس و الحاح فرزندان و مخلصان جانب حیات برحمات گزیده حضرت
حق سبحانه بر وفق خواهش ایشان صحت عاجل کرامت نمود بعد از آن فرمودند که

علیه السلام والتحیة رسیده
چنانچه صاحب مثنوی ابتغی را
زیاده نموده انجا که فرموده شعر
جان محمد [illegible]
[illegible]
باید دانست که [illegible]
که جامع منقول و معقول [illegible]
علیه السلام [illegible]
در صفت و معرفت [illegible]
حدیث در تفریق [illegible]
و در توفیق [illegible] الفقر
آن دو حدیث [illegible] الوجه فی
الدارین [illegible]
حدیث باعتبار [illegible]
و النظر باعتبار [illegible]
کفقر [illegible]
زبان مذکور [illegible]
محمد [illegible] صلی الله

بيان از نسك معتبره

درخواص اسماء حسنى هر كه هر روز هزار بار بگويد الله
ما هو حق تعالى نور از اهل يقين گرداند هر كه بعد از هر نمازى صد بار
بگويد الرحمن حق تعالى غافلى و نسيان ذوق و ... از دل او
برد القدوس هر كه اسم ملك السلام با اسم قدوس ملازمت كند ...
ملك ... حق تعالى ملك او ... الاقدس او مطيع ... او
... هر كه هر روز ... صد بار القدوس بگويد حق تعالى دل
... و هر كه بعد از نماز جمعه ... صدقه ملك
... فاطر ... برسد كه فقر در هر دو صورت بيك معنى ست كه افتقار
افتقار است نه آنكه من وجهى سواد الوجه بود و بوجه ديگر فخر زيرا كه اگر تفرقه
بين الحديثين بود مسلمان فقير را كه اگر شاكر و شاكى بود يا معدوم ... دل
اطلاق سواد الوجه بر وى نمودن مشكل مينمايد پس تا الفقر فخرى بسواد الوجه جمع
آيد لفظاً و معنىً آن است كه الفقر سواد الوجه يعنى سياهى در جاى خال
است اينجا از قبيل ذكر حال اراده محل شده اين گفتن است كه فقر
خال روى است يعنى وجه خوبى روى است همچنان كه خال افتخار
رخسار است فقر نيز اينجا ملازمه فخر بود و درين حديث كه الفقر سواد الوجه
است نيز مسر فتى عليحده روى ميدهد اين است كه از وجه ذات مراد است
و سواد محمول بر ذات ازين وجه است كه نور ذات سياه مى باشد نظر به
تحقيق محققان صوفيه ذكيه پس فقر كه سواد ذات بود ... بمعنى خواهد
بود كه اضافه به تقدير من يعنى فقر و فناى حقيقى ناشى از تجلى نور
ذات است اينجا مراد از تجلى تجلى جلالى است كه اعدام و اضمحلال

را در

را در بر دارد پس سالكى كه متصف بتجلى جلاليه ذاتيه
نبود او متحقق شده است بفقر حقيقى كه فناى اتم است بخلاف
تجلى اسماء و صفات كه فناى اسماء و صفات سالك حاصل
آنها است و فناى اسم صفت فناى اتم نيست بلكه نحوى از فنا است
مخفى نماند كه نور ذات را سياه گفتن عرفا بنا بر آن است كه سواد
اصل است قابل ... بالوان ديگر لاجرم بجهت حاليت و محليت اصلا
تغير و تبدل در وى راه نمى يابد بلكه ازين وجه از حاليت و محليت مبرا است
و در رنگ ذات تعالت و تقدست ازينجاست كه صفات الذات را
لا هو گفته اند با وجود لا غيريت و اين غيريت از جهة قيام صفت بموصوف
است بطريقه انعكاس صور در آئينه تا تعدد و قدما لازم نيايد و السلام
اولاً و آخراً دائماً و سرمداً على رسوله الكريم و على آله و صحبه التسليم
... مره تا اخرى نور ذات را تعالى بسواد تعريف نمودن
عرفا بنا بر عدم معلوميت و ... است كه از آن دروه علياء ادراك در اك
را خبر جهل ... نيست و كريم و ... قهر ناطق اين مدعا است
لاجرم از ذات حق سبحانه و تعالى در عالم فانى نيست از جهت عدم قابليت
و مظهريت آن در كدام آينه در آيد و اما اين قدر هست كه بعد از هزار
سال از هزاران عارفى را به بقاى ذات مشرف ميسازند و بدولت
اين مظهريت مينوازند ذلك فضل الله ... او
نيز در رنگ ذات از كمال غرابت سر اين معنى كسى داند كه باعتقاد است
در اختفا است ازين وجه نور ذات را سياه گفته اند عرفا با وجود
مظهريت مشرف به بقاى ذاتى قصه سيمرغ و حرف كيميا ناگفتنى است
مجذوبان از باب فقر گفتن ارباب حال را ميشايد دمى بايد كه اظهار فقر

مرد محقق نباشد که از این قبیل

تعارف در آداب و مطالب کلاً بسیار

در ار قرینه نیست که کلمه القلیل یدل علی الکثیر

زان جمله بکشف مختصر از کل غرض [illegible]

[illegible] افتقاری مقتضیات سخن [illegible] بیان [illegible]

مخفی [illegible] عنوان [illegible] نقال [illegible] انسان

[illegible] که ازین بیرون [illegible] المجاز فطرت

[illegible] انسان [illegible] تحقیق [illegible]

[illegible] تقلید [illegible] نجاری

الحقیقه [illegible] الدین [illegible]

اللهم اقذف فی قلبی رجائک

واقطع رجائی عمن سواک حتی لا ارجو احدا غیرک

اللهم وما ضعفت عنه قوتی

ولم تنته الیه رغبتی ولم تبلغه

ولم یجر علی لسانی مما اعطیت احدا

من الاولین والاخرین من الیقین

فخصنی به یا رب العالمین

اللهم حرق الشیاطین

١٣	٣	٢	
٨	١٠	١١	٥
١٢	٦	٧	٩
١	١٥	١٤	٤

١٦

اگر ادعا عام غیب [illegible] ١٢ ١١ بدان نقش

١١	٨	١	١٤
٢	١٣	١٢	٧
	٣	٦	٩
٥	١٠	١٥	٤

١٦

برای آن که غایب [illegible] بر آن دلواز [illegible] یا زود آید


کتابخانه مجلس شورای اسلامی
جمهوری اسلامی ایران
تاسیس ۱۳۰۲ هجری شمسی